

۱/۳/۴

جلد دوم

کتاب تبیان و برهان

در بیان حقیقت قیامت و اثبات

حیات جاودانی انسان

تألیف

نقشبندیه اول ح اول آل

محمد

ملی

که حسب الامر محفل مقدس روحانی بهائیان ایران شیده الله

از کاتبه امین عهد " اشراق خاوری " آنرا از مری فیفارس

ترجمه نمود و پس از تصویب لجنه جلیله نشریات امری بوسیله

لجنه مجلله نشرات سازمانیه

نشر و تکثیر گردید

۱۰۹ بدیع

**

*

(الف)

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

((مقدمه ترجمان))

حضور محترم احبای عزیز الهی و ثابتین بر عهد و میثاق ربانی
معروض میدارد :

چندی قبل جلد اول کتاب تپیان و پرهان تا لیف فاضل
جلیل و دانشمند متبحر الحاج احمد حمدی المحمد حسب الامر
محقق مقدس روحانی ملی بهائیان ایران شید الله ارکانه
توسط این عید ذلیل خاطر از فریبی بفارسی ترجمه و نشر
و تکثیر گردید اینک که مجلد ثانی کتاب مزبور از طرف مؤلف
بزرگوارش نشر و تکثیر گردید محفل مقدس روحانی ملتس
بهائیان ایران شید الله ارکانه باین عید امر فرمودند که بسمه
ترجمه مجلد ثانی نیز اقدام نماید . این عید حسب الامر
مطاع مبارک به ترجمه اقدام نمود و با وجود رمه شدید کسبه
متراحم بود بتوفیق الهی در عرض دو ماه ترجمه آن تمام شد و
اینک در دسترس احبای عزیز قرار میگیرد . مجلد ثانی تپیان
و پرهان پلسان علمی نگاشته شده و مؤلف محترم بزرگوار
مطالب عالیه مشکله را با بیسانی موجز و فصحیح در این تالیف
شریف مندرج فرموده که فقط ارباب دانش و آشنایان
با اصطلاحات مربوطه میتوانند از آن چنانچه باید و بساید

استفاده نمایند این عیب نظر باینکه خوانندگان پارسى
زبان حد اکثر استفاده را از مندرجات این تاء لیف منیف
بنمایند در ضمن ترجمه کتاب مطالب را مشروح تر بقارسى
ترجمه نمود و در همین حال در هیچ مقامی از حد و موضوعات
خارج نگردید آنچه خوانندگان گرامی در این ترجمه ملاحظه
میفمایند عینا همان مطالب مندرجه در اصل عربی آن -
بدون زیاده و نقصان است نهایت آنکه در مواقع لزوم
مطالب مشکله را مشروح تر نگاشتم و بصرف ترجمه تحت اللفظی
که رویه و سادت برخی از نگارندگان است اکتفا نمودم و -
طریق تعدیل را رعایت کردم و با اصطلاح از اجمال مغل و -
تفصیل مغل هر دو احتراز جست تا خوانندگان پارسى زبان
چندانچه باید و شاید از مطالب عالی^ه تاء لیف شریف
کمو^ه لف متبحر و نحریر آن در این کتاب مندرج ساخته
بتوانند فوائد کثیره بردارند امید است که این -
کتاب از هر جهت جالب انظار منصفین و مزید تبصره ارباب
یقین گردد .

مشهد خراسان - شهریور ماه ۱۳۳۱ *

* عبد الحمید اشراق خاوری *

مؤلف فرماید :

حبابه اول کتاب تبیان و برهان در اثبات نزول

عیسی ع و ظهور مسیهدی آخر الزمان پنج سال

قبل از این بطبع رسید و از عریبی بفارسی

وهدیه می نمودم ~~ت~~ ترجمه

و طبع گردید و طبع ثانی اصل

عربی آن نیز قریباً

آغاز میگردد

وَمَنْ كُنْتُمْ
(۶)

* فَمَنْ اَظْلَمُ مِمَّنْ كُنْتُمْ شَهَادَةً عَلَيْنَا مِنْ اللّٰهِ (سوره بقره آیه ۱۴۰)
خداوند مجید در قرآن مقدس (سوره بقره آیه ۱۴۰)
میفرماید :

ستمگارتربین مردمان کسی است که حقانیت امر الهی را
بداند و آن را کتمان نماید و در باره آن گواهی ندهد
بنام خداوند بخشنده مهربان

سپس خداوند پراکندگی خلق را براه رشادت
و هدایت دلالت فرمود * خداوندی که گمراهان پانیه
ضلالت و ناپیدایی را اجابت بخشند پروردگاری که در
قرآن مجید (سوره حدید آیه ۱۶) برای تذکر و تنبیه
همه خود این آیه مبارک را نازل کرده و فرموده "الم یأین
لذین آمنوا ان تخشع قلوبهم لذكر الله وما نزل من الحق
ولا یكفوا کالذین اوتوا الكتاب من قبل فطال علیهم الامس
فقتل قلوبهم" مضمون اینکه میفرماید "آیا هنگام آن
نرسیده که قلوب اهل ایمان بذكر الهی خاشع گردد
و در مقابل آنچه از طرف پروردگار نازل شده خاضع
شود؟ اهل ایمان نفوس هستند که برخلاف یہود
و نصاری میباشند که کتاب الهی بر آنها نازل شد و پس
از گذشتن مدت طولانی از دوره نزول کتاب ذکر الهی را

فراموش کردند و دل‌های آنها سخت شد * از این جهت در ظهور موهوب ثورات و انجیل ازین یسرفتن مظهر امری ضرورت‌گار محروم ماندند ولی اهل ایمان که بذکر الله مشغول بودند و بساحت حق متوجه هیچ‌گاه ماندند یسرفند و نصاری بقساوت قلب مبتلی نشوند و از ذکر الهی امرأ^ض نمانند *

رحمت الهی و درود پروردگار بر جمیع رسولان و

پیامبران حضرت یزدان‌یاد خصوصاً حضرت سید المرسلین و پیشوای مومنین که دارای وجوه نورانی و مظاهر انوار فضل و سبحانی هستند * درود پرآن پیغمبر بزرگوار ی^{غایت} که علامه تستری در تفسیر خود از آن حضرت روایت کرده که چون ابن عباس رضی الله عنهما از آن حضرت درباره راه نجات و وسیله سعادت در روز قیامت سؤال کرد حضرت در جوابش فرمودند : عليك بكتاب الله عز وجل فان فيه نباء من كان قبلكم وخير من بعدكم وحكم ما بينكم من دینکم الذی تعبدکم به الله عز وجل * الى آخر الحدیث * مضمون آنکه حضرت فرمودند راه سعادت و وسیله نجات آنستکه همواره بکتاب الهی متمسک باشید زیرا قرآن مجید شامل اخبار و سرگذشت اقوام پیشین

و جاری رویه و سخن آیندگان است اهل ایمان را بوسیله
 سرگذشت پوشینیان انداز فرموده و بواسطه اخبار
 از آینده بشارت داده است و نیز قرآن مجید در دوره
 خود احکام دین مقدس اسلام را که خداوند شما را با اجرای
 تعالیم و انجام تکالیف مندرجه در آن مکلف ساخته است
 بتفصیل بیان فرموده است یعنی چون احکام قرآن را
 عامل شوید و از حال گذشتگان عبرت گیرید و نسبت
 باخبر آینده بعد از اسلام توجه نمائید خیر دنیا و
 آخرت نصیب شما گردد و راه نجات و طریق سعادت را
 یافته پس منزل مقصود خواهید رسید * و درود و رحمت
 الهی بر نفوس مقدسه ای که در صراط مستقیم و شریعت
 قویه الهیه سالک شدند و بترویج دین مبین الهی و نشر
 تعالیم ربانی پرداختند * پس از حمد و ثنای الهی و
 درود بر انبیا و رسولان و اهل ایمان و بهیچ مخلصین و
 مقربین درگاه الهی معروض میدارد :

بهائیان را بر حسب نصوص صریحه صادره از قلم
 مبارک حضرت بهاء الله جل اسمه الاعلی عقیده آنستکه
 مقصود از فیضامت مذکوره در جمیع کتب آسمانی همانا
 قیام مظهر امر الهی بیسط شریعت و نشر دعوت

حقیقه است برخی را گمان چنانست که این معتقد بر خلاف آیات مبارکه نازل در قرآن مجید است و چنان بلندارند که مقصود از قیامت در قرآن مجید مطلبی دیگر سوای قیام مظهر امرالله است این عبد دلاین کتاب سخن مینمایم که حقیقت را آشکارکنم و ثابت نمایم که مقصود از قیامت در اصطلاح قرآن مجید نیز همان قیام مظهر موهود بنشر و دعوت و بسط شریعت جدیده است این کتاب که جلد دوم کتاب تبیان و پرهان است در بیان حقیقت معنی قیامت و اثبات حیات جاودانی برای انسان پس از مرگ است .

در ضمن این کتاب بلندار متوهمین بوسیله اقامه ادله محکم و پراهمین متقنه زائیل گره یفته و بتفصیل بیان شده است که معنی قیامت در قرآن مجید و سایر کتب مقدسه آسمانی همان قیام مظهر موهود و ظهور طلعت معبود میباشد .

حقیقتی را که خداوند ملان در یکی از کتب مقدسه خود بیان فرماید در هروردی حقیقت مسلمه است و تغییر و تبدیلی در آن راه نیابند و در جمیع کتب آسمانی از آن حقیقت مسلمه طرفداری شده و شرح آن در جمیع کتب بیک منسوال

نازل شده است چنانچه در سوره شوری آیه ۱۳ باین لطیفه
 اشاره شده است " قوله تعالی " شرع لکم من الدین ما
 وصى به نوحا والذی اوحینا الیک وما وصینا به ابراهیم
 وموسى وعيسى ان اقيموا الدین ولا تتفرقوا فیه " مضمون
 آنکه خداوند برای شما مردمان در این زمان دینی را که
 تشریح فرموده در حقیقت همانستکه بلوح و ابراهیم و موسی
 و عیسی فرستاده و سفارش فرموده است آن حقیقت
 در دوران آن شرایع سابقه با آنچه که بحضورت رسول
 وحی شده است یکی است و تفاوت ندارد باصل دین
 ناظر باشید و با قاضیان پیرد ازینک و از تفرقه و اختلاف
 خودداری نمائید ، ادیان الهی از حیث اصول با هم
 متحد و موافقند و هیچوجه در این خصوص اختلافی
 ندارند همه ادیان از طرف خداوند مدان خلق جهان
 را بخدا پرستی و ایمان و اعتقاد بکتاب آسمانی و پیامبران
 سبحانی دعوت کرده و اساس اعتراف بمعاد و بقای روح و
 ثواب و عقاب در نشئه آخری را تحکیم نموده و مسلم دانسته
 است همه مظاهر الهیه در هر دور و زمان مردم را بصفات
 کمالیه آراسته و از رویه های مذموم و ناپسند پیراسته و نپس
 فرموده اند همه فرموده اند که ای مردم راستی و عفت را

پیشه خود سازید و از انصاف و مهربانی اجتناب
 نکنید بفضائل اخلاق خود را بیارائید و از دامن اخلاق
 بر حذر باشید امثال آنچه ذکر شد اصول تعالیم الهیه
 در هر دوری بوده است و هم شرایع الهیه در این مسئله
 با هم متحد و متفق اند ابداً در این خصوص با هم اختلافی
 ندارند .

آری اختلاف شرایع باید بگر در فروع احکام است
 زیرا در هر دوری بمقتضای آن فروع مخصوصه در شریعتین
 وضع شده و در شریعت لاحقه برخی فروع سابقه منسوخ و
 جای آن فروعی مطابق اقتضای آن زمان وضع شده است
 و میتوان گفت روی این اصل هر امتی دلگرای شریعت و
 منہج خاص بوده است چنانچه خداوند مجید در قرآن
 مقدس اشاره باین قضیه فرموده قوله تعالی " لکن جعلنا
 منکم شرفاً و منہجاً جا (سورہ مائدہ آیه ۵۱) یعنی برای هر
 یک از امم شریعت خاص و منہج مخصوصی مقرر فرمودیم "
 و این اشاره بفرع مخصوصه هر شریعت است و نیز در سوره
 حج آیه ۶۷ فرموده لکل امة جعلنا منسکاً لهم لاسکوه فلا یناز
 عنک فی الامر " یعنی برای هر امتی در هر دوری شریعت
 مخصوصه و فروع و تعالیم مخصوصه مقرر فرمودیم که آن است

با اجرای آن مکلف بودند بنا بر این کسی نباید با تو ای رسول
 الله درباره مسئله نماز همکند دلالت و مطالبی که در قرآن
 مجید نسبت بائیات این موضوع نازل و مذکور شده بتمام
 معنی با اصل موضوع منطبق است و بهیچوجه شک و ریبی
 در انطباق آن ادله با موضوع مزبور نیست قطع نظر از دلالت
 مزبوره در قرآن مجید علامات محسوسه مذکور گردیده
 که آن علامات بالفعل و وقوع یافته و تحقق پیدا کرده و همین
 تحقق و وقوع علامات مزبوره دلیل بر این است که قیامت
 قیام نموده است و ستاخیز بزرگ در جهان بحصول پيو
 است و تفصیل این مطلب در نهایت وضوح در ضمن مطالب
 مذکور در این کتاب بنظر خوانندگان گرامی خواهد
 رسید.

چنانچه گفتیم مقصود از قیامت وساعت و واقعه و و و
 که در قرآن مجید نازل شده همانا قیام مظهر امر الله
 برای هدایت من فی الامکان است.

خواهید فرمود: اگر چنین است چرا مسلمین
 قیامت وساعت را طور دیگر تصور کرده و در شرح و
 تفسیر آن مطالب دیگری نوشته اند؟

گوئیم "حق سبحانه و تعالی چنانچه در قرآن مجید

مصرح است نظر بامر و مصلحتی خاص حقیقت معنی قیامت
 را از مردم پنهان ساخته است و ظهور و بروز آن را موقوف
 باران الهیه و وقت معلوم فرموده است قوله تعالی ^{لعل} "يَسْئَلُو
 هِن السَّاعَةَ اَيَّانَ مَرَسَا هَا قُلِ الْمَاعِلْمَا عِنْدِي لَا يَجْلِيهَا الْوَقْتُهَا
 الْاَهُرُ" مضمون آنکه مردم از تو ای رسول الله میپرسند -
 هنگام قیام قیامت تو تحقق ساعت چه وقت است ؟
 بگو ب مردم که از آنوقت و هنگام فقط خداوند خبردارد و
 تا زمان معین و اجل محتوم نرسد قیامت را خداوند آشکار
 نسازد . این آیه مبارکه بصراحت تامه دلالت دارد که -
 حقیقت قیامت برای مردم ظاهر نشود و آشکار نگردد مگر
 وقتی که خداوند منان و قورغ بالفعل آن را اخبار فرماید .
 (یعنی مظهر امر الهی بامر خداوند بنشر دعوت اقدام
 فرماید) ^{قیامت} و قیامت را بقیامت مبارک خویش بحالیمان اعلان -
 نماید) نظر باین حکمت و این امر مذکور در آیه مبارکه
 بود که معنی حقیقی واقعی از قیامت بر مسلمین ام از عالم
 و جاهل تا زمان معین و اجل مقدر مخفی و مستور بود و جز -
 معدودی قلیل را از این امر عظیم و سر قوریم اطلاع نپود و
 مدتی برای این مآوال سپری شد تا اجل محتوم فرار رسید و
 حضرت نقطه اولی رب اعلی مبشر جمال قدیم و حضرت

بهما^۱ الله^۲ وجود جمیع ملل و ادیان ظاهر شدند
 و با مرالله قیام فرمودند و در ضمن آیات مبارکه که از آسمان
 مشیت حق قدیم بر آن دو وجود مبارک نازل شد اسرار
 مودعه در کتب آسمانی مکشوف گردید و رموز صحف ربانیه
 آشکار شد سر قیامت و معنی حقیقی ساعت بقیام
 مظهر سروردگار ظاهر و عیان گشت و مقاصد حقیقیه
 از آیات متشابهات نازله در قرآن مجید و سایر کتب
 مقدسه واضح و عیان گردید پس در باز و جوه اسرار پنداشته
 شد و حجاب متشابهات مرتفع گشت و مدد حصول
 این موهبت عظمی و بشارت تحقق این فضل عظیم در این
 یوم مهین بلسان وحی در قرآن مجید نازل شده
 قوله تعالی "فأذا قرئناه فاتبع قرانه ثم ان هلینا بیانسه
 (سور قیامت آیه ۱۹ و ۲۰) کلمه ثم در اصطلاح اعراب
 برای افاده معنی تراخی است و تراخی بمعنی فاصله
 است کلمه ثم که حرف طغی است دلالت بر این معنی
 دارد که بین تحقق مفاد معطوف و معطوف علیه فاصله
 و تراخی حاصل است مثلاً وقتی میگوئیم جا زید ثم
 عمر گویند اول زید آمد و مدت پس فاصله شد و پس
 از زمان عمر آمد در این آیه هم خداوند فرموده

است ثم ان علینا بیانه یعنی وقتی که قرآن را جامع آوری کردیم
 و در رد سترس تو قرار دادیم آن را بخوان و محکمت اثر او مورد عمل
 قراریده و مس از مدتی ما خود بیان آیات قرآنیه و معانی حقیقیه
 و مقاصد اصلیه آن را نازل خواهیم کرد نظر باین آیه مبارکه
 که میبایست بر حسب و هدیه الهیه بعد از حضرت رسول الله که
 قرآن مجید بآن حضرت وحی شده مظهر مقدس در عالم آشکار
 شود و خند او در بیان آیات قرآن را حسب الوعد به آن وجود مقدس
 بوحی نازل فرماید زیرا بیان الهی جز بوسیله وحی بمظاهر
 مقدسه در عالم تحقق نیاید و حق آنچه را اراده فرماید بلسان
 انبیای کرام و مظاهر مقدسه خود برای خلق خویش بیان میفرماید
 و انبیای الهی هیچگاه از خود سخنی نمیگویند آنچه را بخلق
 خدا فرموده اند بوحی الهی بوده است و هرگز افکار شخصی و
 مقاصد خصوصی خود را بر مردم نگفته اند چنانچه در قرآن مجید
 سورة الحج در باره رسول الله (ص) فرموده "ان الا وحی
 بوحی فلهما شدید القوی" یعنی آنچه رسول الله میفرماید
 بوحی الهی است که شدید القوی بآن حضرت تعلیم داده
 است شایسته و سزاوار نیست که شخص
 هتاکل پیش از تحقق مطلب و اقدام

بتحریر حقیقت بتکذیب قیام کند و اندکای مدعی من
 همد الله را بدون رسیدگی کامل انکار نمایند مبادا که
 حق را باطل الگانشهویگمان خود تکذیب باطل کند با آنکه
 فی الواقع بتکذیب و انکار حق و حقیقت اقدام کرده باشند
 و متوجه نشود و نیز باید تحقق و تحریر را خود بشخصه
 بهایسان رسانند و بقول و گفتار دیگری در این خصوص
 اعتماد و اکتفا ننمایند چه اگر چنین کند ممکن است
 حق را باطل انکار و وراثت تکذیب آن در جرگه مکتب بین
 حق و حقیقت و کافرین بخدا و رسول در آید و ایمن
 منتهای بدبختی است زیرا در کتب اسمانی مخصوصا در
 قرآن مجید نسبت بمکتب بین مظلما هر مقدسه و منکرین
 آیات ربانیه و هیبت شدید و اذکارا عظیمة نازل و مذکور
 گردیده از جمله در سوره طه آیه ۴۸ قرآن مقدس چنین نازل
 گردید قوله تعالی " ان العذاب علی من کذب و تولى یحیی
 هر کس از مظهر امر الله اعراض کند و بتکذیب آیات
 الهیه پردازد مستحق عذاب است و از این قبیل آیات در
 باره منکرین و مکسب بین بسیار است یکی از بزرگترین عوامل
 مانع تحقیق اعتماد بتقالید و اوهام استوهم و تقلید همواره
 ایسان را از تحریر حقیقت با امیدارک و حق را بصورت باطل

جلوه میدهد اگر امم متبافضه که امروز در عالم مسوحوه
 بتحرری حقیقت و تحقیق واقع میسرند اختلند بیقین این
 عداوت و دشمنی که بواسطه پیروی تقالید و اوها م در
 بین آنان ایجاد شده مرتفع میگردد و همه در نهایت
 دوستی و محبت باهم متحد و متفق میگردند باعث اصلی
 و موجب واقعی جمیع این عداوتها و دشمنی ها و هم
 و تقلید است که گفته اند "المقلد اعمی ولو کان بصیر"
 یعنی هر کس از تحسری و تحقیق اجتناب کند و بوجه
 و تقلید قناعت نماید اگر چه در ظاهر بیناست ولی
 در معنی و باطن از جمله کوران و ناپیدایان محسوب است
 بلا حظه میفرمائید "افراد قبیله قریش که از تحقیق
 و تحسری دور و با تقلید و وهم خودمدل و مسرور بودند
 در مقابل مظهر امرالله حضرت محمد رسول الله
 چه میگفتند؟ در سوره زمر آیه ۲۲ در این خصوص چنین
 نازل شده است قوله تعالی "انا وجدنا اباينا علی امة
 وانا علی آثارهم مهتدون یعنی ما هدایت را از محضر
 به پیروی از رویه و رفتار آباء و اجداد میدانیم و بتقلید
 آنان قناعت مینمائیم قبیله قریش تا دستخوش وهم و تقلید
 بود در نهایت درجه ذلت و جهالت پسر میسرند و همین

که پس بمرحله تحقیق نهاد و حقیقت را تحوی نمود بعرفان
 خدا و ایمان بمظهر امر الله و آیات الهیه توفیق یافت
 و باینوسیله از مراحل هست بدرجات راقیه ارتقاء جست و
 از ذلت بعزت و حرمت روی نهاد تا آنجا که جهانیان
 را متحد ساخت شخص هاقل را سزاوار چنانست که
 هیچگاه به تقلید و اوهام پای بند نشود و همواره
 مبنای کار خود را بتحقیق و تحوی قرار بدهد تا بجهت
 سعادت فائز گردند پس از تمهید این مقدمه آیدک
 باصل موضوع میپردازیم و از خداوند محبوب عون
 و عنایتش را مستلث میمائیم

(مؤلف کتاب)

در قرآن مجید سوره مؤمنون آیه ۷۴ - ۷۷ چنین

نازل شده : قوله تعالى " وان الذين لا يؤمنون بالآخرة
 من الصراط لئلا يكفون ولورحمتنا هم وكشفنا ما بهم من
 ضرر للجوائف طغيانهم يعمهون ولقد اخذنا هم
 بالعذاب فما استكانوا لربهم وما يتضرعون حتى -
 اذا فتحنا عليهم بابا من اعداب شده يمد اذا هم فيه
 مبلسون " مضمون آنکه اشخاصی صبی که بآخرت ایمان
 ندارند در راه راست سیر و سلوک نمی نمایند اگر
 ما بآنها رحم کنیم و گرفتاریهای آنان را بمصرف فضل مرتفع
 سازیم بر طغیان و گردنگش خود میافزایند ما آنان را
 بعد از گرفتار کردیم و لکن متنبه نشدند و در حضرت
 پروردگار بخضوع و عیبودیت قیام نکردند تا آنکه باب
 صاحب عذاب شدید بر آنها گشودیم ولی آنان بر شکر
 و ریب خود باقی ماندند *

((افسازده استیمان))

خوانندگان گرامی در ضمن مطالعه جلد اول این
 کتاب پد آنجا رسیدند که در نتیجه محاورات واقعه لائل
 و پرا همین محکمه که بین زید و خالد جریان یافت خالد و
 بطرس و فرزاد بامر مبارک حضرت پناه الله مؤمن شدند

و چون روز پیمان رسید بود هر يك براه خود رفتند صبح
 روز بعد آن چهار نفر در همان محلی که روز قبل مجتمع شده
 بودند باز گرد هم جمع شدند و در نتیجه فوز بایمان
 و عرفان بمظهر حضرت مئان هر يك لسان بشکر و ثنا یازد
 متعال گشودند که بصرف فضل و عنایت آنان را بصراط
 مستقیم هدایت فرموده و معرفیان نباء عظیم توفیق داد این
 چهار نفر گرم گفتگو بودند که شخصی آنان را مخاطب
 ساخت و بعدا که پرداخت نام این شخص همار بود که بعدا که
 آنان گوش میداد و چون دانست که این جمع سخن از حقانیت
 دیانت بهائیه گویند و ایمان و علاقه خود را بدان اظهار
 میدارند آنان را مخاطب ساخته گفت : چنان دانستم
 که شما هر يك دین اجداد خویش را رها کرده و دیانت
 بهائیه را قبول کرده اید با آنکه شریعت بهائیه را حقیقتی
 نیست و اما شماش بر پلان نهاده شده • با این همه چگونه
 بدان گرویده اید با آنکه خداوند در قرآن مجید
 (سوره نساء آیه ۱۱۵) بصراحت افراد مسلمین را از توجه
 با ما س باطل تحذیر فرموده است قوله تعالی " ومن
 یشاقق الرسول من بعد ما تبین له الهدی و یتبع غیر
 سبیل المؤمنین نوله ما تولی و نصله جهنم و ساءت مصیرا یعنی

بعد از ظهور حجت و پرهان و توضیح سبیل هدایت و
 و صراط مستقیم هر کس با رسول الله ص معاندت و مخالفت
 کند و از راهی که مومنین میروند نرود و بغير سبیل
 هدی توجه کند بجزای عمل خود خواهد رسید
 خداوند او را در جهنم که بدترین جایگاه ها است
 جای خواهد داد. «ای خالد مگر مقصود از
 راهی که مومنین سالک میشوند غیر از پیروی حضرت محمد
 رسول الله ص است؟ ملاحظه کن خالد و خداوند میفرماید
 هر کس از پیروی حضرت رسول الله محمد ص اعراض کند
 به جهنم می رود درست دقت کن آیا مقصود آیه مبارکه
 پیروی حضرت رسول است یا پیروی حضرت بها^۱ الله
 چگونه سبیل مومنین را که عبارت از شریعت حضرت رسول
 است را ساختی و متسابعت بها^۱ الله پسر اختی ؟
 زید در جواب عمار گفت : مقصود خداوند در این
 آیه مبارکه که تلاوت فرمودی محدود کردن سبیل المومنین
 بشریعت حضرت رسول ص نیست خداوند در هر دور و
 زمان که پیشگیری را برای هدایت مردم میفرستد و شریعتی
 با و طاعت میفرماید در آن عصر و زمان آن شریعت
 سبیل المومنین محسوب است مثلا کسانی که در دوره حضرت

عیسی مؤمن بان حضرت و عامل بشریعت آن بزرگوار بودند سالک سبیل المومنین بودند در این عصر و زمان هم کار بر همین منوال است امروز شریعت مقدسه حضرت بهاء الله سبیل المومنین و صراط مستقیم است و پیروان آن حضرت جمیعا سالک سبیل مومنین و راهروان صراط مستقیم اند و هر کس در این دوره زمان از پیروی شریعت حضرت بهاء الله اعراض کند و ایمان نیاورد بمفاد آیه مبارکه که از قرآن مجید تلاوت فرمودی از حق و حقیقت پرکنار و داخل در نار است.

مقصود از مومنین که در آیه مبارکه مذکور شده است مفسوس مقدسه نبی هستند که در آغاز انتشار دعوت حضرت رسول ص بر اثر تحری و تحقیق آن حضرت رامدمسین صادق دانستند و پیروی او را برخود حتم و واجب دیدند لهذا بان حضرت مؤمن شدند و با حکام و دستوراتش عامل گردیدند ما بهائیان هم چون حضرت بهاء الله را پس از تحری و تحقیق مدعی صادق من عند الله دانستیم - اطاعت و پیروی او را برخود فرض و واجب شمردیم و مانند مومنین دوره حضرت رسول ص ما هم در این دوره بحضرت بهاء الله مومن شدیم و با حکام و دستوراتش عامل میباشیم

مگر مقصود از اتباع سبیل المومنین قیرازین است که بر اثر اقدام مومنین قدم بپزداریم و رفتار و کردار خود را مانند آنان قرار دهیم "ای عمار" قدری تفکر بفرما و بلا حظه کن که کدام یک از ما و شما مشمول آیه مبارکه قرآینه هستیم ؟ و کدام یک بعد از جهنم سزاوارتریم ؟ آیا ما که مانند مومنین صدرا سلام نه ای مظهر اموالله و منادی من عندالله را اجابت کرده ایم و پس از تحسری و تحقیق بجهنم حقایق اواقرار نمودیم و احکام مبارکه را بپورده عمل گداشته ایم مورد تحویف خدا بجهنم هستیم یا شما که اتباع سبیل المومنین را آموزش کرده و ندای منادی من عندالله را شنیده گرفته و به احکام و اوامرش پشت پازده ایستد در خور خدا ب و مصداق کامل منادی آیه مبارکه قرآن هستیم "تمنا اشخاصا هستیم که در رهوف اتباع سبیل المومنین به مخالفت با آنان برخاستیم "مظهر اموالله را تکذیب کرده و همان رفتاری را که مغرضین قریش با حضرت رسول ص نداشتند پیروی و متابعت نمودید ایگاشی "وقتی که درباره امری اله دچار شک و شبیهه شدید به تحقیق قیام میکردید و بتحسری حقیقت میپرداختید اگر چنین میکردید البته راه راست را مییافتید و بدرك حقیقت فائز میشدید زیرا برای

اشخاص ماقبل وفهمیده تحریر حقیقت از انهم واجب است
ای عبارتی شنیده که گفته اند " لا یصلح او آخر هذه الامه
الا بما صلح به اولها " بدیهی است که این امت قبل از طلوع
اسلام در گمراهی و ضلالت بودند و راه را از چاه نمیدانستند
ولس پس از ظهور رسول الله ص در سرتو هدایت آن
حضرت از قعر چاه ضلالت رستند و باج ماه علم و هدایت
پیوستند پس همانطور که اول این امت در ظل کلمه الله
با اصلاح فائز شد آخرین امت هم باید مانند اول در ظل
کلمه الله اصلاح پذیرد کلمه الله در اول این امت پوسیده
حضرت رسول ص با افراد امت القاشند و در آخر این
امت بواسطه حضرت بهاء الله القا شده است اساس
اصلاح در این دوران منوط با اجرای شریعت حقه حضرت
بهاء الله است نه تنها اصلاح این امت اسلامی " بلکه اصلاح
جمیع جهان و تربیت عموم جهانیان از هر فرقه و طایفه و
مذاهب و کیش مربوط بایمان و منوط با اجرای احکام حضرت
بهاء الله است ایست معنی لا یصلح آخر هذه الامه الا بما صلح
به اولها عالم و خلق عالم وقتی از فساد و فساد رهائی
میابند که در ظل شریعت حضرت بهاء الله در آید ایمان
بآن حضرت و عمل با حکامش سبب خلاصی جهان از خرابی

و دمار و هت رهائی جهانیان از ضلالت و نادانی است
ای صابر " مگر این حدیث را که هر رضی الله عنه از حضرت
رسول الله ص روایت فرموده نشنیده ای انه قال قال رسول
الله ص سیصیب امتی فی آخر الزمان بلاءٌ تسدید لا ینجو^{منه}
الارجل هوف دین الله فجاهد علیه بلسانه وقلبه فذلک الذی
سبقته له السوابق ورجل هوف دین الله وصدق به میفرماید
که حضرت رسول ص فرمودند امت من در آخر زمان بیسلاهی
سختی گرفتار میشوند و از آن بلا نجات نخواهند یافت
مگر شخصی که بدین الهی عارف شود و قلب و زبان در
نصرت دین حق مجاهده کند چنین شخصی است که
بعصمت سابقه حق تعالی باو اختصاص دارد و مشمول عنایت
و فضل حضرت رحمن قرار گرفته است و نیز شخصی که
در آخر الزمان از امت من دین الهی را بشناسد و آنرا
تصدیق نماید از بلاهی سخت و شدید در امان خواهد
بود .

این حدیث را ابو نصر سجزی (سگری - سیستانی)
و ابو نعیم روایت کرده اند و علامه سید محمد بن
رسول الہرزنجی در کتاب " الاشاعہ فی اشرط الساعۃ "
ص ۱۲۰ " آنرا نقل فرموده است مقصود از دین حق

و دین الله که در این حدیث ذکر شده است دین است
 بهائیه است یعنی هر کس این شریعت را که بواسطه
 حضرت بهاء الله تشریح شده و من عند الله است در
 این ایام که دوره آخر الزمان است بپذیرد و ببلصرت
 آن قسیم کند و حقایق آنرا تصدیق نماید از برای
 سختی که برای امت اسلام در آخر الزمان نازل خواهد
 شد محفوظ در امان خواهد بود اینک ای عمار "بیایکایک
 جملات وارده در این حدیث شریف را مورد لفت قرار
 ندهیم تا باصل مقصود رسول الله صی فائز شویم؟

در آغاز حدیث میفرماید "سیصیب امتی بلا" شدیدی پس
 از این جمله میفرماید "لاینجومله الا رجل عرف دین الله یعنی
 از برای سختی که برای امت من در آخر الزمان مقدر است
 تنها کسی نجات یابد که بعرفان دین الهی فائز
 شده باشد کلمه عرفان بمعنی این است که انسان در
 یاره مطلبی که نسبت بآن جاهل بوده است علم و اطلاع
 پیدا کند و بنا بر این در جمله حدیث مزبور مقصود از عرفان
 دین است که افراد امت نسبت بدین الهی که در
 یاره آن علم و اطلاعی نداشته باشند عارف شوند و علم
 اطلاع حاصل کنند و بدیهی است که چنین دینی باید غیر از

دین اسلام و شریعت حضرت رسول هر یا شد یعنی دین جدید و شریعت جدیده باشد و گرنه بدیهی است که افراد مسلمین نسبت بدین اسلام عارف و عالم و مطلع و نسبت بآن جاهل نیستند تا عرفان حاصل کنند میفرمایند در آخر الزمان از امت من هر کس آن دین جدید را بشرحی که گفتیم عارف شد و بقلب و زبان بصورت و نشر آن کوشید از آن بلا ی شدید برکنار و محفوظ خواهد بود و رحمت سابقه الهیه شامل حال او خواهد گردید لاینجوا لا رجیل عرف دین الله فجاهد علیه بلسانه و بقلبه فذلک الذی سیقت له السوابق یعنی برای چنین سوابق حسنی و نعم سابقه الهیه مقدر و مقرر گردیده است و مقصود از جمله مذکور در حدیث سیقت له السوابق در ضمن این آیه مبارکه قرآن مجید تفسیر شده است بقوله تعالی :

ان الذین سیقت لهم من الحسنى اولئك عنها مبعدون لا یسمعون حسیسها وهم فیما اشتهت انفسهم خالدون لا یحزلمهم الفزع الا کبر و تتلقاهم الملائکه هذ ایومکم الذی کنتم توهنون (سوره انبیا آیه ۱۰۱-۱۰۳) یعنی اشخاصی که مشمول نعمت سابقه الهیه هستند و عاقبت خیر بر سرا ی آنان مقرر شده از فذاب جهلم برکنار هستند این اشخاص

هیچگاه صدای شعله های آتش دوزخ را نمیشنوند و در
 بهشت موهوب با آنچه آرزوی دل و جان است همواره فائزند
 از فرع اکبر قیامت محفوظ میمانند و فرشتگان با آنها برخورد
 کرده میگویند این همان روزی است که خدا پشما و سده
 فرموده بود " پس از این میرسیم باین جمله که میفرمایید "
 " جاهد علیه بلسانه و قلبه " یعنی درباره نصرت آن دین و نشر
 آن دعوت بزبان و دل مجاهده کنند این جمله دلالت بر این
 مطلب میکند که آن دین جدید برای پیشرفت و نفوذش بده
 قتال و جهاد و جنگ و نزاع نمیرد از زبان و دل مجاهده
 درباره آن از ناحیه مومنین انجام میدهد و این دلالت دارد
 که مقصود از این دین جدید همان شریعت حضرت بها^{۱۴} الله
 است زیرا جهاد با شمشیر و مقاتله و مناظره که در اسلام و قرآن
 و سایر کتب آسمانی جزو وظایف مومنین بود در شریعت
 بها^{۱۴} الله بکلی منسوخ و مملوع گردیده و افراد مومنین بحضرت
 بها^{۱۴} الله موظفند که با سیف لسان و شمشیر بیان و نیت خالص
 و قلب منقطع بنشر دین و نصرت آئین حضرت پروردگار
 پیروند ازئند • ملاحظه فرمایید ای ماری که چگونه این حدیث
 شریف مثبت مدعای ما است •

صبار گفت " این حدیث که فرمودی در هیچیک از صحاح سته

مذکور نشده و معلوم نیست که تا چه درجه صحت دارد ^{باشد}
 (صاحح سته نشن کتاب است که بواسطه علمای معروف ما
 مسلم و علاقه بخاری و ابن ماجه قزوینی و غیرهم تالیف یافته
 و شامل احادیث صحیحه معتبره مرویه از رسول الله (ص)
 است و جمیع مندرجات کتب مزبوره در نزد اهل سنت و
 جماعت مورد اعتماد و اطمینان است) مادام که این حدیث
 در صحاح سته روایت نشده است چگونه میتوان آنرا مورد
 اعتماد قرار داد و در چنین امر مهم و موضع عظیمی بدان
 استدلال و استناد نمود؟

زیاد گهت در قرآن مجید عین این مطلب وارد
 شده و خداوند اهل ایمان را با آنچه که در ضمن حدیث
 مزبور بلسان بیضمیر ذکر شده است تحریر فرموده از جمله
 در سوره صف آیه ۱۰ - ۱۲ میفرماید: "قوله تعالیٰ یا
 ایها الذین آمنوا هل اذکم علی تجارة تنجیکم من عذاب
 الیم توؤمنون بالله ورسوله وجاهدون فی سبیل الله باموالکم
 و انفسکم ذلکم خیر لکم انکم تعلمون ینغفر لکم ذنوبکم و یدخلکم
 جنات تجری من تحتها الانهار و مساکن طيبة فی جنات
 عدن ذلک الفوز العظیم مضمون آنکه ای کسانی که بحضورت
 رسول ایمان آورده اید آیا میخواهید شمارا بتجارتی

دلالت کم که سبب خلاصی شما از عذاب سخت و دردناک
 شود آن تجارت این است که ایمان بیاورید بخدا و رسول
 او و مجاهده و جانشانی کنید در نصرت امر خدا و عدل و مال
 و جان خود " این مطلب بهتر از هر چیزی است برای شما
 اگر بدانید " و چون بمقتضای این رویه و تکلیف عمل کنید
 خداوند گناهان شمارا میآمرزد و در بهشتی شمارا جای میدهد
 که نهرهای آب در آن جاری است و در منازل زیبا و لیسند
 شمارا مسکن میدهد و آن منازل در بهشت جاودانی میباشد
 و این برای شما بالاترین و نوره‌ترین رستگاری است این آیه
 مبارکه در حقیقت امر الهی بمومنین است که حضرت بها^ع الله
 فرستاد و بنشر دعوت و نصرت شریعتش بوسیله
 بذل مال و جان اقدام نماید تا در نتیجه از عذاب الیم نجات
 یابد .

مسأله گفت : چگونه میتوان این آیه مبارکه را چنانکه تومیگوئید
 تفسیر کرد؟ " آیا دلیلی داری که مفاد این آیه تحریص
 مومنین بایمان بحضرت بها^ع الله است؟

پسند گفت : این مطلب روشن است زیرا در اول آیه
 میفرماید " یا ایها الذین آمنوا یعنی ای مردمیکه ایمان
 بحضرت رسول آورده اید بنویسید این است که مومنین به

ختمند

حضرت رسول^ﷺ و هم یامر حضرت رسول ص بجهت دمیبرد
 وبعد میفرماید اگر شما ای مومنین بر رسول الله میخواهید
 از عذاب الیم نجات یابید باید بخدا و رسول خدا
 مومن شوید و بجا آید در راه دین الهی بوسیله بذل
 مال و جان بپردازید اگر بگوئیم که مقصود از جمله بعد هم
 همان ایمان آوردن ب حضرت رسول و اسلام باشد دلیلست
 که آنها ایمان نداشته اند در این صورت خطاب بانان به
 جهت یا ایها الذین آمنوا بی مورد است و از این گذشته مومنین
 ب حضرت رسول که مومن بخدا و رسول او بودند در ظل اسلام
 از عذاب الیم نجات یافته بودند پس معلوم میشود اینکه
 خداوند مومنین ب حضرت رسول را با وجود حصول ایمان بان
 حضرت مجددا در آیه مبارکه بایمان بخدا و رسولش دعوت
 میفرماید مقصود ایمان و اعتراف ب ظهور مبارکیست که با
 بعد از حضرت رسول ص ظاهر شود میفرماید ای امت
 اسلامیه اگر مظهر موعود ظاهر شد و ندای الهیه را شنیدید
 باید بان مظهر بزرگوار که رسول حضرت پروردگار است
 مومن شوید و در راه او بذل مال و جان نمائید تا به بهشت
 وارد شوید و از عذاب الیم نجات یابید زیرا در روز ظهور
 موعود بزرگوار ایمان باسلام و اقرار ب رسول الله ص اسلام

کافی نیست نجات در آن روز ملوط باقرار بخدا و اعتراف به
ایمان برسولش حضرت بها^۱ الله و بذل مال و جان در راه شر^{یعت}
آن حضرت است " یا ایها الذین آمنوا یعنی ای اشخاصی که
برسول الله و اسلام مؤمن هستید بهترین تجارتی که شما
را در آخر الزمان از عذاب الیم نجات میبخشد و سبب دخول
در بهشت جاودان میشود آن است که بحضرت بها^۲ الله که
مظهر امسیر الله و داعی الی الله است و پیشتر آن حضرت^۳
حضرت نقطه اولی مؤمن شوید و در راهش از بذل مال
و جان دریغ ننمائید اگر از این معنی چشم پوشیم چطور
میشود خداوند بفقوسی که آنان را مؤمن خطاب فرموده و به
ایمان آنان شهادت داده است مجدداً بگوید که مؤمن
نشوید " مگر آنها مؤمن بحضرت رسول الله نبودند ؟
اگر مؤمن نبودند چرا بانها خطاب فرموده " یا ایها الذین
آمنوا ؟ مگر آنها بخدا و رسول اسلام اعتراف
نشدند ؟ مگر این ایمان و اعتراف آنان سبب نجات
آنها از آتش دوزخ و دخولشان در بهشت جاودانی نبود ؟
پس این که مجدداً در همان آیه آنان را که مؤمن بوده اند
دعوت بایمان بخدا و رسول میفرماید و ملتزمستگاری آنان
را از عذاب الیم ایمان بخدا و رسول و بذل جان و مال مقسور

میفرمایند واضح است که مقصود ایمان بمظهر مقدس فیروز از حضرت رسول است که باید بعد از حضرت رسول الله از طرف خدا در آخر الزمان برای هدایت مردم ظاهر شود و هر کس بآن حضرت مؤمن شود از عذاب الیمی که در ضمن حدیث شریف سابق الذکر پیغمبر امت خود را در آخر الزمان بنزول آن انداز فرموده بود نجات مییابد و هر کس که منکر آن حضرت شود بعد از الیم در چارگردد و از بهشت موهود و رحمت پروردگار محروم ماند "ملاحظه کن همار" که چگونه مضمون آیه مبارکه مؤید حدیث شریف نبوی است و چگونه دلالت صریحه بر ظهور حضرت بهاء الله و حضرت باب مبشر آن بزرگوار و مظهر امر پروردگار دارد.

همسار گفت: آنچه گفتی صحیح و درست و لکن مشکلی برای من پیش آمده و آن این است که مؤمنین بر رسول الله که آیه مبارکه قرآنیه مزبور خطاب بانان است از ظهور حضرت بهاء الله خیر دارند و خدمت آن حضرت ترسیدند و در زمان ظهورش را درک نکردند و با این همه چگونه خداوند در ضمن آیه مزبوره بانان امر فرموده که در راه آن حضرت که ندیده اند و زمانش را درک نکرده اند ببدل مال و جان اقدام نمایند؟

زیست گفت : خطاب یا ایها الذین آمنوا مختص و مسند بود
 بمومنین موجود در دوره حضرت رسول ص و معاصرین آن بزرگوار
 نیست بلکه شامل جمیع افراد مومنین گنجه شدته و
 حال است و در این ایام که مومنین بحضرت رسول ص در عالم
 بسیارند و همه مؤمن بآن حضرت و عامل بتعالیم مبارکه
 آن حضرت هستند همه مشمول خطاب صادر در آیه مبارکه
 هستند و یا ایها الذین آمنوا در این ایام که دوره ظهور
 حضرت بها^ع الله موهود بزرگوار قرآن مجید و سایر کتب آسمانی
 است متوجه بملت اسلامیة و افراد مومنین باسلام
 اند ایها که امروز هستند آوازه دعوت حضرت موهود را شنیده
 و بیروانش را دیده ناند آیات و کتب این امر اعظم را مطالعه
 کرده اند بنا بر این بموجب آیه مبارکه مزبوره ما^ع موهود هستند که
 حضرت بها^ع الله مؤمن شوند و باین تجارت سرسرمتمعت
 توجه نمایند تا در نتیجه ایمان بحضرت موهود از عذاب الیم
 برهند و در بهشت جاودانی داخل گردند و درجات
 تجری من تحتها الانهار مسکن گیرند و خداوند بوحسب
 وعده خود گناهان آنان را بیامزد و آنان را مشمول عفو
 و غفران نماید و این موهبت برای امت اسلامیة وقتی حصول
 موهود یسرند که بحضرت باب مظهر خداوند و مبشر جمال قدم

و بحضرت بها^۴ الله موهود کل طوایف و امم مو^۵من شوند و بمسال
 و جان خود تسریعت آن بزرگوار را نصرت نمایند از اینگونه
 اطلاقات و خطایات که شامل جمیع افراد قبل و بعد امت
 است در قرآن مجید بسیار است از جمله ملاحظه فرمائید
 این آیه چهارم که در سوره آل عمران آیه ۱۸۳ نازل شده میفرمایند
 قوله تعالی "الذین قالوا ان الله همند الی بیان لا نومن لرسول
 حتی یاتینا بقریان تا کله النار قل قد جائکم رسل من قبلی
 بالبیئات و یبالیذی قلتم فلم قتلتموهم ان کلتم صادقین * مضمون
 آنکه یهودیان گفتند خداوند است با ما عهد فرموده که بهیچ
 پیغمبری ایمان نیاوریم مگر اینکه قریانی او را آتش بسوزاند
 بگوای محمد پیغمبران پیش از من با بیانات ظاهر شدند و
 آنچه را که گفتید آشکار ساختند پس چرا آنان را مقتول
 ساختید اگر در ادعای خود صادق هستید؟ ملاحظه
 فرمایید یهودیان بحضرت رسول عرض کردند علامت نبوت
 صادق برای ما آنست که بدرنگ مالهی قریانی تقدیم کند و
 آتشی از آسمان بیاید و آن را بسوزاند حال اگر تو ای محمد
 در ادعای نبوت صادق هستی قریانی تقدیم بدار اگر آتشی
 از آسمان آمد و آن را بسوزاند ما بتو مو^۶من میشویم حضرت رسول
 یهودیسانی که این تقاضا را کردند جواب فرمود پیغمبران

قبل از من این کار را کردند و قربانی تقدیم نمودند و آتش از آسمان آمد و قربانی آنان را سوزانید بگوئید ببینم چرا آنان را کشتید و اگر در ادعای خود صادق هستید چرا بانان مومن نشدید؟ با آنکه یهودیان معاصر حضرت رسول ص که این تقاضا را از آن حضرت برای حصول اطمینان در باره صحت ادعای حضرت نمودند قیسرازی یهودیان چند قرن قبل از آن ایام بودند و هیچ وجه هیچیک از آنها پیغمبری را نکرده بود و اساسا در دور ه آنان و مدت ها سابق بر آن پیغمبری ظاهر نشده بود که آنان بتکذیبش بسرنه ازند و با وجود مشاهده سوخته شدن قربانی وی با آتش آسمانی او را بقتل برسانند با این همه این نسبت یهودیان معاصر حضرت رسول ص میدهد یا آنکه عامل این موضوع یهودیان ده قرن قبل از آن ایام بودند و علت این مطلب و اتساع این عمل سابقین به معاصرین حضرت رسول ص بدان جهت است که خطاب بامتی شامل جمیع افراد آن امت از سابق و لاحق و قبل و بعد است چنانچه معمولا میگویند و می نویسند که مثلا فلان امت در چند قرن قبل از این درجات ترقی و کمال را پیموده و چندی است که دچار انحطاط و سقوط شده است شما در این گفتار ترقی و انحطاط را راجع بامت جمیعا مینمائید با آنکه واضحست

افراد این امت که در دوره ترقی و کمال بودند غیر از افراد آن امت هستند که در درکات انحطاط و سقوط هیبوط می نمایند و با این همه هیچکس نگفته شما با هرکس که این گفتار را بگویدند اشکال و اعتراض وارد نمی نماید و روی همین اصل است که خطایی با افراد اولیه امتی متوجه نشود و مقصود اصلی افراد و اواخر و لاحق آن امت باشند در این آیه مبارکه قرآنیه یا ایها الذین آمنوا اهل انکم علی تجارة..... الخ هم همین طور است یعنی هر چند خطاب متوجه بمؤمنین معاصر رسول الله و افراد اولیه امت اسلامیه است ولی این در ایام متوجه افراد و اواخر و لاحق آن امت است اینها هستند که بموجب این آیه مبارکه باید بحضرت بها^۱ الله مومن شوند و در راه نصرت امر مبارکش از بذل مال و جان دریغ ننمایند و مقصود از جهاد هم که در این آیه مبارکه نازل شده جهاد و کوشش و بذل مال و جانفشانی در سبیل نصرت امر حضرت رحمن است نه جهاد با شمشیر و سیف و سنان و این مطلب را پیش از این هم برای شما ذکر کردم خوبست این مطلب را مختصر شرحی بد هم و مثالی برای شما ذکر کنم تا مقصود از بذل مال و جان بخوبی واضح شود :

فرض کنید شخصی برای نشر دعوت حضرت بها^۱ الله

از شهری بشهر دیگر توجه نمایند در اول وهله محتاج بمصارف
و بذل مال است زیرا بدون مصارف و مخارج لازمه عزیزت از شهری
بشهر دیگر مقدر نیست و چون بان شهر برسد و لبیده عسوت
خلق بگشاید بدیهی است که از هر طرف مورد هجوم و حمله
مخالفین و شایبند هم کار بقتل و صلب او منجر شود چنانچه
عده بسیاری از بهائیان را در نقاط مختلفه مقتول و مصلوب
ساخته اند ولی این نفوس به پیچوجوه دست از نصرت امرالله
نکشیدند و جان و مال خود را در راه حضرت پیرو ردگار فساد
کرده و میکنند و هر که چنین کند بموجب آیه مبارکه در دنیا و آخرت
قرین سعادت خواهد بود * با این شرح و تفصیل که عرض
شد آیا باز هم در صحت تطبیق و انطباق آیه مبارکه با حدیث
شریف نبوی برای کسی شك و شبهه شی باقی میماند ؟
ای همار چه میفرمائی آیا مضمون آیه مبارکه و حدیث نبوی با هم
مطابق نیستند و آیه قرآنیه مؤید مفا حدیث نیست ؟
عبارت گفت : شكی نیست کما که حضرت بها * الله از طرف خدا
باشند و در آنهای من عند الله بودن صادق باشد البته
پیشروی او سبب نجات ما از عذاب الیم است و لکن بحث در این
است که چگونه میتوان حضرت بها * الله را من عند الله دانست
با آنکه بر حسب تعالیم اوقیامت عبارت از قیام رسول الهمین

بشر و دعوت و اظهار امر است در صورتی که قیامت در نزد امت
اسلام معنی دیگری دارد و آن این است که اهل عالم بواسطه
صیحه شدیدی همه میبرند و پس از مدتی در موتبه زنده
شده از قبور بیرون میآیند و زنده شدند و شدن مردم بواسطه
ارتفاع صیحه ثانیه است پس از آن وضع زمین تبدیل
میآید و هراط کشیده میشوند و میزان برقرار میگردد و خلق
جهان برای حساب در ارض محشر محشور میشوند و و و و
از مطالبی که در نزد مسلمین مشهور و معروف و همه بآن عقیده
دارند قیامتی که امت اسلامه انتظار دارند این است
که مختصر بآن اشاره کردم و لکن حضرت بهاء الله چنانچه
فرمودی قیامت را بقیام مظهر امر الله تفسیر فرموده است
و از این جهت من نمیتوانم در صحت ادعای حضرت بهاء الله
اطمینان پیدا کنم و او را مدعی صادق و مبعوث من عند الله
پیدا کنم .

زید گفت : اول باید از راه تحقیق و تحری حقیقت
بصحت ادعای مدعی پی برد وقتی که ثابت شد صاحب این
ادعا در ادعای خود صادق و حقیقه مبعوث من عند الله ^{است} دیگر
هر چه بفرمائید صحیح است و مناقشه در فرمایشات او ستورا
او غلط محض و اشتباه صرف است میزان حقیقی گفته او مست

خواه با معتقدات امت قبل مطابقت داشته باشند و خواه مطابقت
نداشته باشند *

عمار گفت : مسئله قیامت از احکام فرعیه و فرائض عبادات
و معاملات نیست که قابل نسخ و تخییر باشد بلکه قیامت
حقیقی است واحده " یعنی يك معنی و منظور از آن بایستد
مستفاد شود حال چطور شده است که این حقیقت واحده
پروچوه مختلفه تفسیر شده است ؟ امت اسلامیة آنرا طوری
تفسیر میکند و امت یهائیه مطابق فرمایشات حضرت بهاء الله
آنرا طور دیگر تفسیر مینمایند این دو تفسیر با هم متناقض است
و بدیهی است که نمیتوان گفت طرفین نقیض صادق و قابل
قبولست خواهشمندم در این خصوص برای من شرح و تفصیل
بیشتری بفرمائی تا مطلب را کاملاً بفهمم " چون علمای امت در
تفسیر آیات الهیه راه خطا پیمایند مظهر موهود الهی که ظاهر
میشود آنان را بخطای خود نشان متوجه ساخته و تفسیر حقیقی
را بیان مینمایند *

زید گفت : بدیهی است که اساس ادیان الهی
واحد است مظاهر مقدسه در اصول شریعت و اصول فضائل
اخلاقی که مردم تعلیم داده اند با هم اختلاف نظر و قول
ندارند فقط فرق و اختلاف شرایع با هم از جهت فسوح

احکام است اصول شرایع هیچگاه منسوخ نمیشود و تغییر و تبدیلی نمیتواند نماید و لکن فروع احکام بمقتضای هر عصر و زمان نسخ و تجدید میگردد اما اینکه مشاهده میفرمائی در مسائل اصلیه ثابتیه بین پیروان ادیان اختلاف عقیده و نظر موجود است این نه از آن جهت است که شرایع الهیه در این اصول با هم داشته اند بلکه از آن جهت است که علمای هرامت و پیشوایان روحانی هر طایفه این گونه آیات نازل در کتاب آسمانی خود را طوری فهمیده و همان را که خود فهمیده حق دانسته اند و لهذا اختلاف در بین پیروان ادیان در این گونه مسائل نسبت بهم یافت شده است پس اصل اختلاف راجع با فکر علمای دین است و در حقیقت آنان هستند که این اختلاف را ایجاد کرده اند و گرنه در شرایع الهیه نسبت باینگونه مسائل اصلیه اختلافی موجود نیست باری چون علمای ملت در فهم آیات تراه خطا میپیمایند و معنی حقیقی آیات و مقصود اصلی کلمات الهیه را در نیابند و با وهاام خود آیات مبارکه را تفسیر کنند چون مظهر موعود و رسول مقدس الهی در بین آنان ظاهر شود و فروع سابقه را بمقتضای وقت تغییر دهند در باره اصول هم حقیقت واقع و معنی حقیقی را بیان میفرمایند اگر علمای استباهم متحد و متفق شوند که معنی فلا نهایه

کتاب یا معنی فلا و حدیث چنین است و چنان وین از —
انقضای نوره مقرره آن شریعت مظهر موهود ظاهر شود
و آن آیه و حدیث را طور دیگری و بخلاف گفته علمای امت معنی
و تفسیر فرماید واضح و آشکار میگردند که تمام علمای امت در فهم
آیه با حدیث را خطا پیموده اند این که گفتم و شنیدی هیچ
گونه قرابتی ندارد و اینک مثالی برای روشن شدن مطلب
میآورم ملا حظہ بقوما اینک امت حضرت موسی ع که بیهودیان
معروفند امروز در جمیع جهان موجودند و همه معتقدند که
بعد از حضرت موسی پیغمبر صاحب شریعتی ظاهر خواهد شد
شد و مسیح موهود هم میگویند چون ظاهر شود همان احکام
تورات موسی و شریعت یهود را باید ترویج کند و انتشار دهد
این عقیده یهود برای آنان از آنجا حاصل شده است که در
فهم مقصود برخی از آیات کتاب خود اشتباه کرده اند میگویند
که بعضی آیات مندرجه در اسفار عهد عتیق دلالت دارد که
شریعت موسی ابدی است آنها این طور فهمیده اند با آنکه
اند در فهم خود دچار اشتباه شده اند و برخلاف واقع فهمیده
و در مقابل یهود نصاری و مسلمین حاضرند و عقیده آنان
را در باره ابدی بودن شریعت موسی تخطئه میکنند و آنرا
باطل می شمارند و دلایل بسیاری را برای اثبات حقانیت حضرت

مسیح و حضرت رسول ص و صحت شرایع آنان اقامه میکنند
 با آنکه جمیع علمای یهود و همه افراد امت معتقدند که
 معنی آیات مندرجه در اسفار عتیقه همانست که آنها
 فهمیده اند یعنی بعد از حضرت موسی بشهادت
 آن آیات دیگر پیغمبری که صاحب شریعت و دینی غیر از
 شریعت و دین حضرت موسی باشد ظاهر نخواهد شد
 همان گهت "آیه که یهود در این خصوص میسندان
 استشهاد میکنند کدام است؟

زین گهت در باب ۳۱ سفر خروج آیه ۱۶ و ۱۷ چنین
 وارد شده است باید بنی اسرائیل احترام روز شنبه
 (یوم سبت) را همواره نگاهدارند و در نسل و دوره آنان
 این امر مراعات کنند زیرا این یوم سبت عهدی ابدی است
 که من با آنها بسته ام و باید بنی اسرائیل این عهد را تا
 ابد مراعات کنند یهودیان میگویند که چون عهد یوم
 سبت ابدی است و هرگونه کار و شغلی در آن روز حرام است
 بنا بر این شریعت موسی هم ابدی است و اگر بنا باشد
 که بعد از حضرت موسی پیغمبر دیگری بیاید و احکام را
 تغییر دهد ابدیت یوم سبت که صریح تورات است محفوظ
 نمیماند زیرا احترام بسبت جز شریعت موسی است و هرگز

نباید تغییر کند پس ناچار شریعت موسی ابدی است
 بهود این طور میگویند و منشأ این عقیده آن است که
 حقیقت معنی کلام را بی نبرده اند و خیال کرده اند که
 مقصود از ابد ابدیت مطلقه و زمان غیر محدود جاودانی
 است و بواسطه این وهم بچنین عقیده ای دچار شده اند
 بآنکه مقصود از ابدیت ابدیت نسبی و مقید است و دلیل
 بر این مقال جمله (در سلاله خود و دوره خود این عهد را -
 مراعات کنند) میباشد باین معنی که خلفای اسرائیل امر
 فرمود تا انقضای دوره شریعت موسی بمسببت را محترم بدانند
 و دوران انقضای شریعت موسی ظهور حضرت عیسی بود و
 کلمه ابد باین تعبیر از آغاز ظهور موسی تا آغاز ظهور عیسی
 علیه السلام است و از این تعبیرات در کتب آسمانی بسیار است
 مثلا کلمه ابد در این آیه مبارکه قرآنی از قول بنی اسرائیل
 نازل شده که بموسی چنین گفتند یا موسی انان لن ندخلها ابد
 ما داموا فیها (سوره مائده آیه ۲۴)
 یعنی ای موسی ما هرگز وارد ارض مقدسه نخواهیم شد ما دام
 که آن مردم ستمگر در آن سرزمین هستند بدین معنی است
 که در این جا کلمه ابد بمعنی ابدیت مطلقه نیست بلکه
 مقصود ابدیت مقیده و محدود است یعنی محدود و مقید

بزبان خروج قوم جبار زارض مقدسه است • مثالی دیگر
 بگویم "یسروان حضرت مسیح معتقدند که با استناد آیات
 انجیل و فرمایشات حضرت مسیح دین آن حضرت ابدی است
 و صاحب شریعتی بعد از آن حضرت ظاهر نخواهد شد و
 میگویند که در آخر الزمان نفس مقدس حضرت مسیح باز این
 عالم بر میگردد و همین شریعت و آئین موجود را انشرو میفرماید
 استدلال مسیحیان درباره اثبات این مطلب بایات مذکور
 در باب ٢٤ انجیل متی آیه ٣٥ است که خداوند میفرماید
 ممکن است آسمان و زمین زائل شود و لکن کلام من هرگز
 زائل نخواهد شد • با استناد این آیه انجیل شریعت
 مسیح را ابدی میدانند و قائل بظهور نبی صاحب شریعت و
 احکامی غیر از آنچه در انجیل است نیستند و لکن بدیهی است
 که در فهم خود دچار خطا شده اند و توهم برای آنان ^{صل}
 شده زیرا اگر معنی این آیه انجیل چنان بود که آنان میگویند
 میبایست هیچ شریعتی در عالم نسخ نشود و اصلا میبایست
 خداوند جزیک پیغمبریش نفرستاده باشد زیرا بنحو
 اطلاق فرموده که کلام من هرگز زائل نمیشود مگر آنچه
 راموسی فرموده بود کلام خدا نبود ؟ پس چگونه بظهور
 مسیح نسخ شد و همچنین مگر آنچه را انبیای قبل از موسی

فرموده بودند کلام خداوند نبود پس چگونه بظهور حضرت موسی
همه آنها نسخ و زائل شد ؟

بنا بر این معلوم است که علمای مسیحیه در فهم معنای
اصلی این آیه مبارکه انجیل اشتباه کرده و راه خطا پیموده
معنی آیه آن نیست که آنها میگویند بلکه معنی حقیقی آیه
مزسوره این است که فیض الهی هیچوقت از عالم خلق منقطع
نمیشود و خداوند پیوسته برای هدایت مردم مظاهر
مقدس خود را یکی بعد دیگری میفرستد و کلام و هدایت
الهی هیچگاه از جهان زائل نخواهد شد یعنی خدا
هیچوقت مردم را بدون راهنما نخواهد گذاشت مظاهر
الهی پیوسته ظاهر میشوند و کتب آسمانی بصرف رحمت
از طرف خداوند نازل خواهد شد و این بمقتضای رحمت
الهی است چنانچه در قرآن مجید ظهور رسول الله را بصرف
رحمت الهیه تعبیر فرموده و در سوره انبیاء آیه ١٠٧ نازل شده
قوله تعالی " وما ارسلنا الا رحمة للعالمین یعنی ما بصرف
رحمت وفضل خود بر بندگان خویش تو را برای هدایت آنان
می‌بعث فرمودیم و بر اهلماش آنان ما مومر ساختیم " از آنچه گفتیم
این نتیجه بدست آمد که رسول لاحق خطاها و اشتباهات
امت سابقه را که در فهم آیات الهیه برای آنان پیش آمده است

آشکار میفرماید و حقیقت معانی آیات ربانیه را برای آنان بیان
میکنند .

(در بیان اختلاف امت درباره حقیقت قیامت) از این گشته

علمای امت اسلامیة درباره حقیقت قیامت با هم مخالفت
دارند و هر يك سختی گفته اند بعضی میگویند حقیقت
قیامت را جز خداوند کسی نداند و برخی هم معنی قیامت
را واضح و اعیان و ظاهر و آشکار دانسته اند همانطور که علماء
درباره حقیقت قیامت با هم مخالفند درباره کیفیت و اوصاف
و حالات مختلفه در قرآن مجید راجع به پیامت نازل شده
اختلاف نظر دارند یک دسته از علماء جمیع آن صفات و حالات
وارد در آیات قرانیه و احادیث مرویه را صوما بظاهر الفاظ
قدمی فراتر نمی نهند بعضی هم وقوع آن حالات و کیفیات
را بظاهر رواندانسته و برای هر يك معنی باطنی و تائ و وسیلی
قائل شده اند از جمله علامه راغب اصفهائی در کتاب خود
مقدمة التفسیر که با کتاب تنزیه القرآن عن المطامین تألیف
عبد الجبار بطبع رسیده است چنین میگوید

قوله " عامة اعیان الصحابه و کثیر من التمرین بعد هسم
ذهبوا الی الله یصح ان یکون فی القرآن بعض ما لا یعلم تاویلہ
الا الله قال ابن عباس انزل القرآن علی اربعة اوجه وجه حلال

وحرام لا یسح احد جهالتہ ووجه يعرفہ العرب ووجہ تاویلہ یعلمہ
 العالمون ووجه لا یعلم تاویلہ الا اللہ ومن التحل فیعلم ان قد
 کذب وحمل آیة علی احد وجوه الثلاثة احد ہا انہ جعل
 التاویل بمعنی مایول الیہ حقایق الاشیاء من کیفیاتہا وازمانہا
 وما کثیر من احوالہا وقد علمنا ان کثیرا من العبادات و
 الاخبار الاثباتیہ کالقیامة والبعث وداية الارض لا سیل
 لنا الی الوقوف علی حقایقہا وازمانہا وهذا هو المراد بقولہ
 تعالی "هل یظنون الا تاویلہ یوم یاتی تاویلہ
 الخ . انتہی " علامہ راغب اصفہانی میفرماید بزرگان ووجوه
 صحابہ رسول ص ہوما و بسیاری از مفسرین و علما چنیبن
 معتقد بودند و ہستند کہ برخی از آیات مبارکہ معنی حقیقی
 آن برای مردم مجهولست و کسی جز خداوند بآن اطلاع ندارد
 و حقیقت آنرا جز خداوند کسی نمیداند چنانچہ این عبارتی
 فرمودہ است قرآن مجید بچہار وجہ نازل شدہ است
 یک وجہ آن مہمساوت از احکام و فروع حلال و حرام
 است کہ ہر فرد مسلمی ناچار است بر آن اطلاع داشته
 باشد وجہ دیگر آن است کہ اہراب بدان ہارفتند و رسوم وجہ
 آیاتی است کہ معنی حقیقی و باطنی آنرا علماء و دانشمندان
 میدانند وجہ چہارم آیاتی است کہ جز خداوند کسی

بمعنی حقیقی آن آگاه نیست و اگر کسی بخواهد از روی علم
 و دانش خود تاویل آن آیات را بپوشان کند آنچه در این
 خصوص بگویند کذب صرف و از درجه اعتبار ماقط است .
 آنگاه درباره آیه مبارکه و معنی تا^۱ و بیل مطالبی ذکر میکنند
 از جمله آنکه میفرمایند یکی از معانی تا^۲ و بیل عرفان و اطلاع به
 ما^۳ بیول الیه است یعنی انسان سعی کند که بحقایق
 مطالب آیات پی ببرد و کیفیت و زمان هر یک را ادراک کند
 و این قسم تا^۴ و بیل نسبت بآیات قرآنه از عهد بشر خارج
 است زیرا ما بصراحت میبینیم که حقیقت بسیاری از عبارات
 که در شرع اسلام و قرآن موجود است و هم چنین حقیقت و
 تاویل واقعی بسیاری از اخبار اعتقادی که هر فرد مسلم
 بایست بآن ایمان و اعتقاد داشته باشد مانند آیات شامل
 اخبار از قیامت و بعث و حشر و ایه الارض و جز اینها
 برای عموم مردم مجهول است و هیچکس نمیتواند بدان اطلاع
 یابد و فقط خداوند بدان عالم است و باید خداوند
 تاویل آن را بپوشان تا سایر مردم بفهمند چنانچه
 در قرآن راجع باین مسئله فرموده "هل یظنون الا تاویله
 یوم یأتی تا^۵ و بیله یعنی ای محمد
 آیا مردم جز این التظاری دارند که تاویل و معنی حقیقی

مسائل موجود در قرآن را خداوند بیسان فرماید روزی که
تاویل آن آیات از طرف خداوند آشکار شود
الخ ونیز ابوالبقا کفوی در کلیات خویش در بحث محکم و متشابه
چنین فرموده و المتشابه ما است اثر الله بعلمه قیام الساعه
و خروج الدجال میفرماید مقصود از متشابه در قرآن
مطالبی است که علم بحقیقت و واقع آن مخصوص بخداوند
است و دیگران را از آن نصیبی نیست مانند قیامت و خروج
دجال که از حقیقت و زمان و کیفیت آن جز خدا
کسی را اطلاعی و خبری نیست

ملاحظه بفرما از طرفی علامه راغب اصفهانی فرموده است
که هیچکس جز خدا از حقیقت قیامت و بحث و کیفیت و زمان
و وقوع آن در عالم خیر و اطلاع ندارد و از طرف دیگر علامه
کفوی فرموده که خداوند علم بقیامت و خروج دجال را بخود
اختصاص داده و کسی را از آن نصیبی نیست این را شیخ صدیقی
حال از علامه شیخ زاهد بسلسله که برخلاف راغب اصفهانی
و علامه کفوی عقیده دارد که حقیقت قیامت مسئله واضح و
آشکار است و مهمی چوجه دارای ابهام و پیچیدگی نیست و واضح
و معروف است و این عبارت مشارالیه است که در حاشیه خود
پرتفسیر بیضاوی در ذیل آیه ۱۸۷ سوره اعراف چنین فرموده

است قوله " انه تعالى قد كشف واظهر نفس قيام الساعة
 بدلائل قطعیه ونصوص متصاعده الخ
 در بیان اختلاف امت در مسئله معاد * ملاحظه میفرمائید
 همار که چگونه علمای اسلام درباره حقیقت قیامت با هم
 اختلاف نظر دارند و چون قول اخیر یعنی قول امثال
 شیخ زاده و غیره شهرتش بیشتر است لهذا مردم همان
 را شنیده و عقیده بدان بسته اند و تویذ همار تبعیست
 از رسول مشهور فرمودی و چنانچه از سخنان بدست میآید
 بدان رویه عقیده منکد شده ای و نیز مشاهده فرمودی
 که درباره اوصاف و کیفیات نیز بین علماء اختلاف نظر
 موجود بود همین علامه راغب اصفهانی که گفتم در کتاب
 خود مسمی به غریب القرآن چنین فرموده است قوله
 والمتشابه من جهة المعنى اوصاف الله تعالى واوصاف
 يوم القيامة فان تلك الصفات لا تتصور لنا ان كان لا يحصل
 في نفوسنا صورة مالم نحسه اولم يكن من جنس ما نحسه السخ
 ص ۲۵۵ * " میفرماید آیه در قرآن مجید درباره
 اوصاف خداوند و اوصاف روز قیامت نازل شده از جمله
 آیاتی است که من جهة المعنى متشابه هستند یعنی
 معنی ظاهری آن مقصود نیست و معنی حقیقی آن مستور

ومختلفی است زیرا این صفات را که درباره خدا و قیامت
 در قرآن نازل شده مائیتوانیم تصور کنیم و ادراک نمائیم
 چه که ما بحقیقت آن عالم نیستیم و خدا و قیامت از محسوسات
 نیستند تا بتوانیم صور آنان را در مخلیه خود تصور کنیم
 و در نتیجه برای ما تصور حاصل شود انسان نمیتواند بحقایقی
 که محسوس نشوند و از جنس محسوسات نباشند پی ببرد
 و نیز علامه این رشد در کتاب خود معنی به "فصل المقال
 فی ما بین الشریعة والحکمة من الاتصال شرحی ذکر کرده
 میفرماید که شرع مقدس دارای ظاهر و باطن است یعنی
 یکس از مسائل شرعی را همه میدانند که باید بظاهر معنی کرد
 و قسمتی را هم میدانند که ظاهرش مقصود نیست و باطن
 آن مقصود است غیر از این دو قسمت یکدسته مسائل و مطالبی
 هم در شرع مقدس موجود است که مختلف فیهاست یعنی
 آنها از مسائل ظاهری پنداشته و بظاهرش حمل میکنند
 و تا وسیل آن را جائز میدانند و بعضی هم آن را بظاهر
 حمل نمیکنند و برای آن معنی باطن و تا وسیل قائل هستند
 و این عین عبارت علامه این رشد در کتاب فصل المقال است
 قولیه : فان قيل فاذا تبین ان الشرع فی هذا اهل ثلاث
 مراتب فمن ای المراتب الثلاثة هو طرد کم ما جاء فی صفات

المعاد و احواله فنقول ان هذه المسألة الامر فيها بين
 انها من الصنف المختلف فيه وذلك ان ترى قوما ينسبون -
 انفسهم الى البرهان يقولون ان الواجب حملها على ظاهرها
 ان كان ليس ههنا برهان يودي الى استحالة الظاهر فيها
 وهذه طريقة الاشعرية وقوم آخرون ممن يتعاطى البرهان
 يتاء ولونه و هو لا^۱ يختلفون في تاء^۲ ويلها اختلافا كثيرا -
 في هذا الصنف ابو حامد محمد و هو وكثير من المتصوفة و منهم
 من يجمع فيها التاويلين كما يفعل ذلك ابو حامد في بعض
 كتبه ويشبه ان يكون المخطى في هذه المسألة من العلماء معذورا
 والمصيب مشكورا او ما جورا وذلك اذ الاعتراف بالوجود وتاويل
 فيها لحوا من اجزاء التاويل اضنى في صفة المعاد لا في وجوده
 اذا كان التاويل لا يودي الى نفي الوجود والما كان جحد
 الوجود في هذا كفوا لا لما صلح بين اصول الشريعة انتهى^۳
 مضمون ان است كه ابن رشد مي فرمايد ما دام كه شريعت
 داراي اين رتبه ايست كه گفته شد ببينيم مسئله معاد و صفات
 و احوال آن را بايد جزو كدام رتبه قرار داد بنظر من اين
 مطلب در نهايت وضوح است كما مر معاد و صفات و احوال آن
 در قسمت رتبه مختلف فيهاست زيرا اقوال و عقايد علماء را بين
 خصوص با هم متفاوتست پرخي كه خود را از اهل دليل و برهان

محسوب میدارند و با شهری معروفند میگویند که امر معاد و صفات و احوالش جمیعا بظاهر محمولست و مقصود همان ظاهر الفاظ است زیرا دلیلی در دست نداریم که وقوع صفات و احوال معاد بظاهر ظاهر مستحیل و معتنع باشد تا مجبور باشیم که آنرا تاویل نمائیم بعضی دیگر از علما که پیرو پراگماتیک هستند میگویند که امر معاد و صفات و احوال آن بظاهر محمول نیست و معنی ظاهری آن مقصود نیست بلکه معنی باطنی و تاویل آن مقصود است و باید بظاهر ظاهر واقع نخواهد شد این دسته از علما درباره تاویل معاد و احوال و صفات آن با هم سه اختلاف سخن گفته اند یعنی در طرز تاویل با هم متفق نیستند ابو حامد و بسیاری از متصوفه جزو این جرگه هستند برخی هم بین دو تاویل و اصل را جمع کرده و بصدق هر دو معتقدند چنانچه ابو حامد در برخی از کتب خود همین رویه جمع بین التاویلین را مراعات نموده یعنی اگر دو نفر درباره این مطلب دو تاویل متفاوت ذکر کرده باشند این گروه هر دو تاویل را محتمل میدانند و همیشه میمانند و چنان بنظر میرسد که بواسطه صعوبت مطلب علمسانی که در آن خود نسبت باین مسئله با اصل حقیقت واقع بواسطه عدم اطلاع بر حقیقت راه خطا پیچیده اند در واقع و نفس الامر معذورند و آنالکه آرائشان در این مسئله با اصل

حقیقت توافق یافته است اجرشسان هندا لله جزیل و سعسی
 و کوشش آنان در این راه مشکور است قدر مسلم آن است که باید
 در این امر مهم مسئله اقرار بوجود معاد مورد اعتقاد باشند
 باین معنی که اگر شخصی اصل امر معاد را قائل شد و بیه
 وجودش اقرار کرد در باره صفات و احوال آن هرگونه راه تا و ولی
 را بپیماید مورد قبول است بشرط آنکه تا و ویل در باره صفات
 و احوال معاد منجر بنفی وجود اصل معاد نشود زیرا اگر
 وجود معاد را منکر شود کافر است چه که معاد اصلی از
 شریعت است ولیکن اگر کسی با حفظ اقرار بوجود معاد در
 باره صفات و احوال آن قائل بتا و ویل شود و آن را بنحوی
 تا و ویل نماید اگر تا و ویلش با حقیقت موافق باشد که سعسی
 و کوشش او مشکور و مورد تقدیر است و اگر هم با اصل واقع موافق
 نیفتد و راه خطا بپیماید باز هندا لله معذور است و مورد مواخذ
 قرار نخواهد گرفت ° ولیکن عدم اعتقاد بمعاد و نفی وجود
 آن مستلزم کفر است زیرا معاد از اصول مسلمه شریعت است
 ملا حظه بفرما همار که چگونه علمای امت در باره احوال قیامت
 و اوصاف معاد با هم اختلاف نظر دارند بعضی آیات و احاد^{یث}
 وارده در این خصوص را بظاهر حمل میکنند و تا و ویل آنرا جا^ت
 نمیشمارند و برخی جمیع آن آیات و احاد یث را تا و ویل میکنند و

وقوع مفاد آنرا بظواهر جا نیز نمیدانند و ملاحظه فرمودی که این رشد طایفه اشعری را که درباره آیات واحادیث معاد بظواهر آن معتقدند و وقوع بظواهر را مستحیل و متمنع نمیشمارند چگونه بنظر حقارت نگریسته و آنانرا پیسرو دلیل و برهان ندانند

بلکه درباره آنان میگویند که اینها خود را با اهل برهان نسبت میدهند یعنی اینگروه از مردم صاحب نظر و صاحب قریحه و این رشد میخواهد که باین تعبیر آنان را در این اظهارات خود تخطئه کند و باین تعبیر از آنان تحقیری کرده باشد و پس از آن آنگروهی را که معتقد بتأویل آیات واحادیث وارده درباره قیامت و معاد هستند اهل دلیل و برهان می شمارد و نظریه آنانرا در این خصوص تصویب مینماید و بصراحت میگوید که تأویل در این گونه آیات واحادیث مآل آنست که منجر بقسوی وجود معاد نشود مقبول و پسندیده است زیرا قسوی وجود معاد کفر است چه که معاد از اصول شریعت مقدم است منظور از نقل این فرمایشات علمای مشهور برای توانست که بدانی در مسئله قیامت بین علماء و صاحب نظران اختلاف است و بنسب این نمیتوان عقیده هجوم مردم را که اشاره بدان فرمودی در مسئله قیامت اصل مسلم دانست و نمیشود گفت که اگر کسی درباره معاد صفات آن بگوید که بظواهر واقع

نمیشود و باید تا "وَسَلَّ" کرد کافراست زیرا عقیده محروفه بین
 مسلمین راهم علمای اسلام مسلم شمرده و بسیاری معتقدند
 که جمیع آن صفات و حالات از امور معنویه است و دارای معانی
 باطنی و تا "وَبَلَاتٍ" مخصوصه است و ابدا بظاهر نباید منتظر
 وقوع آن صفات و حالات شد بنا براین شرحی که دادم باید
 متوجه شده باشی که آنچه را درباره قیامت بیان فرمودی
 و ذکر نمودی که مردم بصیحه اولی همه میمیرند و بصیحه ثانیه
 همه زنده میشوند و صراط کشیده میشود و میزان نهاده
 میشود همایشها صحیح است و درست است ولی چنانچه
 مردم انتظار دارند که بظاهر واقع شود چنین نیست بلکه
 همه اینها دارای معنی و تا "وَبَلَاتٍ" مثل بظاهر صیحه
 از آسمان بگوش ظاهری مردم نخواهد رسید تا مرگ ظاهری
 و معمولی برای همه مردم پیش آید مقصود از موت و حیات
 و صیحه اولی و صیحه ثانیه وحشر و نشر و صراط و میزان حقائق
 معنویه ایست که در قائب این الفاظ گفته شده است
 "مقصود از قیامت قیام رسول الهی و دعوت و اظهار امر است"
 همانگفت معنی حقیقی قیامت و سایر امور را که در آیات وارد
 شده بیان فرمائید • آیا مقصود از اینها چیست ؟
 زیندگت چون دانستیم که مقصود از قیامت مظهر امر الله

بشهرت و عوت و اظهار امر است بنا بر این میدانیم که مقصود
 از نَفخ صور عبارت از آن است که مظهر امر الله مردم را پیروی
 خود دعوت فرماید خداوند در قرآن مجید (سوره زمر آیه ۱۸)
 فرموده وَ نَفَخَ فِي الصُّورِ فَصَعِقَ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَمَنْ فِي الْأَرْضِ
 إِلَّا مَا شَاءَ اللَّهُ ثُمَّ نَفَخَ فِيهِ آخِرَى فَأَذْهَمَ قِيَامَ يَنْظُرُونَ مضمون
 آنستکه چون در صور دمیده شود همه کسانی که در آسمان ها و
 زمین هستند هلاک شده بر زمین میافتند مگر آنکه را که خدا
 بخواهد پس از آن چون در صور مرتبه دوم دمیده شود همه
 پرمیخیزند و نگاه میکنند * یعنی در نَفخه اولی امت سابقه
 میمرد و قیامت آن امت براسطه منسوخ شدن شریعتش پیا می شود
 و مقصود از کلمه صعق ^{که معنی} هلاکت است همین است و در نَفخه ثانیه
 مردم مدعی من عند الله و داعی الی الله را می پذیرند و با او من
 می شوند و امرش را انجام میدهند و حکمش را اطاعت میکنند
 و در چنین وقتی است مردگان یعنی امت سابقه از قبورشان
 پرمیخیزند یعنی از معتقدات سابقه و اوهام و تقالیدی که بدان
 گرفتار بودند دست میکشند و از گورستان جهالت و نادانی
 که در آن مدفون شده بودند رهائی یافته حیات جدید ^{پیدا} مییابند
 و بروج هدایت و ایمان زنده میشوند و مقصود از فرمایش حق
 تعالی که فرموده فَاذَا هُمْ قِيَامٌ يَنْظُرُونَ همین است که ذکر شد

یعنی از قبور غفلت و اوهام و تقالید و ضلالت و جهالت نجات
 مییابند و برمیخیزند و بروج ایمان زنده میشوند و بنظر معرفت
 و بصیرت ناظر میگردند زیرا که ندای حق را شنیده و حق را
 پیروی کرده اند قیامت نسبت بامت سابقه مرگ آن امست
 است مثلاً وقتی که حضرت عیسی ع ظاهر شد و بدعوت
 پسر داختند قیامت امت موسی ع پیداشد و امت موسویه مرگ
 و امت جدیده مبعوث گردیدند این است معنی قیامت نسبت بامت
 سابقه و اما قیامت نسبت بمظهر امر الله عبارت از قیام آن حضرت
 بنشر دعوت است وقتی که حضرت رسول الله ص ظاهر شدند
 قیامت امت عیسی ع پیداشد و آن امت مکه و یهود و آن امت تمام
 عالم حکم میت یافت سپس هر کس که دعوت رسول الله را اجابت
 کرد و اسلام پذیرفت پس از مرگ زنده شد و حیات جدید یافت
 از آنچه گفتم واضح شد که موت و حیات دو امر معنوی هستند و
 مقصود از آن مرگ و حیات جسمانی ظاهر نیست بلکه مقصود امر
 معنوی است حیات عبارت از ایمان آوردن بمظهر امر الهی است
 کما ز طرف خدا مبعوث شده و موت عبارت از ایمان نیارودن به
 رسول زمان و مظهر عصر است

در بیان معنی حیات و موت • چهارگفت • برای این گفتار
 که فرمودی دلیل هم داری ؟

زیست گفت در قرآن کریم نظر فرما که خداوند میفرماید " او من
 کان میتافا حینیه و جعلنا له نورایمشی به فی الناس
 کمن مثله فی الظلمات لیس یخارج منها (سوره انعام آیه ١٢))
 مضمون آن است که میفرماید آیا کسی که مرده بود و ما اورازنده
 کردیم و قرار دادیم برای او نوری که بین مردم راه می رود ما بسند
 کسی است که همواره در تاریکی است و هیچگاه از تاریکی بیرون
 نمی آید " ای عارف فرما ببینم مقصود از این که خداوند فرموده کسی
 که مرده بود و ما اورازنده کردیم " کیست؟ مگر مقصود از این جمله
 اشاره بحمز رضی الله عنه نیست و بدیهی است که حمزه پس
 از تولد تا هنگام نزول این آیه بر حسب ظاهر نمرده بود که خدا
 اورازنده سازد بلکه مقصود خداوند این است که حمزه تا آن وقت
 در کفر و ضلالت بود و چون بحضرت رسول ص مؤمن شد -
 حیات تازه یافت و با ثواب ایمان و ایقان بین مردم راه میرفت و این
 مطلب در بین علمای مشهور و مفسرین معروف اسلام مشهور است
 و در کتب معتبره ذکر شده است صحابه رسول ص یعنی -
 اشخاصیکه زمان حضرت رسول (ص) را درک کرده و خدا متش
 مشرف شده اند و هم چنین تابعین یعنی اشخاصیکه زمان
 حضرت رسول ص را درک نکرده و بحضرت مبارکش مشرف -
 نشده اند ولی بحضرت صحابه آن حضرت مشرف شده اند همه

در باره این مطلب که گفتیم و شنیدی تصریح نمود مانند "علامه
ابوالثناء آلوسی در تفسیر خود مسمی بروج المعانی در ذیل آیه
شریفه مزبوره از قول ابن عباس رضی عنین فرموده است
ان المراد بالمیت الکافر الضال وبالاحیاء الهدایة والنور
الفسران وبالظلمات الکفر والضلاله الی ان قال من ابن عباس
رضی انهما فی حمزه و ابن جهل میفرماید مقصود از میت در آیه
مزبوره کافر و گمراه است و مقصود از زنده ساختن هدایت و
ایمان است یعنی شخصی که در دوران کفر و ضلالت حکم مرده
داشت بواسطه ایمان بحضرت رسول ص حیات جدید
یافت و پس از مرگ زنده شد و مقصود از نور آیه شریفه قرآن
مجید است و مقصود از ظلمات و تاریکی کفر و گمراهی است تا
اینکه میفرماید " ابن عباس رضی فرموده که این آیه مبارکه در
باره حمزه و ابوجهل نازل شده است بعد از این میفرماید قوله
" و روی روایات آخری آنها نزلت فی غیرهما یعنی برخی از
مفسرین هم گفته اند این آیه در باره اشخاصی غیر از حمزه و
ابوجهل نازل شده بعد میفرماید و ایماکان فالعبرة بحسن
اللفظ الا بخصوص السبب فیدخل فی ذلك کل من اتقاه
لامر الله تعالی ومن بقی فی ضلاله و عنوه " یعنی مارا کاری
نیست که امین آیه در باره حمزه و ابوجهل باشد یا در باره

فلان و بهمان " نشان نزول آیه و سبب اصلی در باره هر کس میخواید باشد " فرق نمیکند زیرا اصل مقصود مورد نظر شخص معینی که این آیه در باره اش نازل شده نیست بلکه مورد نظر و مقصود اصلی اطلاق میت بر کافر و احیاء برایمان و هدایت و ظلمت بر کفر و ضلالت است این اطلاق عمومیت دارد و محدود بشخص معین حمزه و ابوجهل یا فلان و بهمان نیست بلکه شامل عموم است هر کس که امر الهی را اطاعت کرده و امر الله مؤمن شده دارای حیات است و هر کس از ایمان خود را محروم ساخت و بکفر و ضلالت خود ادامه داد در ظلمت کفر سرگردان است و هیچگاه او را نجاتی نیست " علامه قرطبی نیز که از کبار مفسرین است در تفسیر این آیه مبارکه که در سوره انعام آیه ۳۶ نازل شده قوله تعالی " والموتی یبعثهم الله) یعنی مردگان را خدا بر میانگیزاند و زنده میفرماید چنین فرموده است قوله و " هم الکفار من الحسن و مجاهد ای هم بمنزلة الموتی فی انهم لا یقبلون ولا یصخرون الی حجة یعنی مقصود از مردگان کفار هستند چنانچه حسن و مجاهد چنین گفته اند یعنی کفار بمنزله مردگانند زیرا حرف حق را قبول نمیکند و دلیل و برهان مظهر امر الله گوش نمیدهند و آنرا نمی پذیرند بعد میفرمایند و قبل الموتی کل من مات یبعثهم الله للحساب یعنی بعضی

از مفسرین هم گفته اند که مقصود از مردگان اشخاصی هستند که بمرگ طبیعی می میرند و اجلشان فراموشند و مقصود از "یبعثهم الله" آنست که خدا آنان را برای حساب زنده میکند "بعد می فرماید" قوله ره و علی الاول یبعثهم — هدایتهم الی الایمان بالله و برسوله یعنی بنا بر قول اول که مقصود از موت کفر و ضلالت باشد مقصود از بعثت زنده کردن آنان آنست که خداوند کافران را با ایمان و عرفان خدا و رسول (ص) هدایت فرماید بعد فرموده و عن الحسن هو یبعثهم من ابراهیم حتی یومئوا بک یا محمد یعنی حسن در تفسیر این آیه فرموده که مقصود از یبعثهم الله آنست که خداوند مشرکین را از شرک نجات بپوشد و برمی انگیزد تا بتوای محمد ص مؤمن شوند انتهى °

ملاحظه فرمودی که چگونه علامه قرطبی کلمه موتی را در آیه مزبوره که بمعنی مردگانست تفسیر بکفار و محرومین از فیض ایمان فرموده و مقصود از یبعثهم الله راهدایت آنان براه حق و ایمان بدین الهی دانست و بلا فاضله تفسیر دیگری را هم که مطابق عقیده مردم وارد شده ذکر کرد و لکن قول اول را در تفسیر آیه شریفه ترجیح داد و تفسیر موت و حیات را بکفر و ایمان تا" نید کرد و از طرفی هم ملاحظه فرمودی که

حسن مردگان مذکور در آیه را بمشركين تفسير كرد
و مقصود از يبعثهم الله را نجات آنان از شرك و دخول در
ايمان و فوز بتصديق حضرت رسول ص است و الست و برای توضیح
معنی حیات جمله "حتى يومنوا بك يا محمد" را در ضمن تفسیر
ذکر فرموده . این نفوس که اقوالشان را برای تونقل کردیم
از بزرگان مفسرین و محاريف علما هستند و مشاهده فرمودی که
حیات را با ايمان و هدايت تفسير کردند و مرگ را بکفر و ضلالت
تعبير فرمودند . "ما رگت" من تصديق ميکنم که برخی
مقامات از ايمان و کفر بحیات و موت تعبیر شده و در بعضی
آیات الهیه مقصود از موت کفر و ضلالت و مقصد از حیات ايمان
است ولی این ربطی بمسئله قیامت ندارد و نمیتوان گفت که
مقصود از قیامت حیات معنویه و زنده گانی حقیقی و باطنی است
مقصود از قیامت آن است که مردم جهان پس از مرگ طبیعی
در مرتبه بحیات طبیعی و جسمانی زنده میشوند و در آن وقت
هر کس بجزای اعمال خود میرسد آنان که اطاعت اوامر
الهیه را کرده اند جزای اطاعت خویش را مییابند و آنانکه صبر
خود را بمعصیت گذرانیده اند نتیجه مذمومه عصیان خویش را
در یافت مییابند و اما مقصود از میزان صراط و تبدیل یافتن
زمین بشکل دیگر و درهم پیچیده شدن آسمانها و سایر

امسوری که در باره آنروز معین یعنی قیامت ذکر شده است عبارت از امور مخصوصه است که بمقتضای آن وقت و مخصوص آنروز برای منجش دقیق اعمال و محاسبه نفوس از مطیع و عاصی مهیسا میشود حالات آن روز عظیم البتہ باید بمقتضای آن روز باشد و اوضاع آن نیز باید درخور آن وقت و ساعت مقرر گردد اگر چه آنچه میگوئی قیامت را بجز آنچه که گفتیم تاویل کنیم و بجای معنی ظاهری برای قیامت معنی باطنی قائل شویم لازم میآید که حیات بعد از موت طبیعی انسان را منکر شویم و بگوئیم که مردم بعد از مردن دیگر زنده نمیشوند و بجزای اعمال خوب خود نمیرسند مسئله ثواب و عقاب را باید بسکلی منکر شویم زیرا اگر قیامت دارای معنی واقعی باشد یعنی بگوئیم مقصود قیام مظهر امر اللماست و بگوئیم که مقصود از موت کفر و ضلالت و مقصود از حیات و زندگانی ایمان و هدایت است و همچنین برای نفخ صور و صراط و میزان و غیرها هر يك تاویل قائل شویم مجبوریم که بگوئیم دیگر قیامتی که معروف و مشهور است نخواهد بود و ثواب و عقاب هم در کار نیست و بعد از مرگ طبیعی هم مردم دیگر زنده نمیشوند و بجزای اعمال خود

نهی مسئله °

در شریعت حضرت رسول ص سه قیامت مذکور است °

ژیند گفتم آنچه فرمودی درست نیست زیرا وهم و پنداری پیش
 نبوده و از درجه اعتبار ساقط است "عزیزین" چطور میشوند
 که برای انسان بعد از مرگ طبیعی حیات و زندگی گمانی نباشد ؟
 چطور میشود ثواب و عقاب و حساب و جزای عمل برای مطیع
 و عاصی وجود نداشته باشد ؟ اما من جمیع ادیان الهیه از
 قبل و بعد بر همین مسئله مهمه حیات بعد از موت طبیعی و
 ثواب و عقاب برای مؤمن و مخالف بنا شده است همه ادیان
 الهیه در این مسئله با هم متفق اند هیچکس نمیتواند منکر این
 مطالب بشود و اما آنچه را که تو ای عمار درباره قیامت ذکر کردی
 راجع بقیامت صغری است آری عمار "قیامت در اصطلاح
 شرح مقدس حضرت رسول ص بحالات مختلفه اطلاق گردیده
 است و نظر باین مطلبست که قیامت در عرف اسلام بسه قسمت
 منقسم شده است یکی قیامت کبری و رستخیز بزرگ که معنی
 آن را برای تو از قبل شرح دادم یکی هم قیامت وسطی
 است که عبارت از مرگ و فتنای مردم قرن معین است و این شامل
 موت طبیعی و موت معنوی هر دو میباشد که در جای خود درباره
 هر یک بحث خواهیم کرد "یکی هم قیامت صغری است و آن
 همین است که الان درباره آن سخن گفتیم .
 در بیان قیامت صغری • قیامت صغری عبارت از آن است

که علقه روح انسان از بدش منقطع گردد و مرگ عبارت از همین انقطاع علقه روح از بدن است و پس از قطع علقه روح از بدن روح در محضر الهی محسوس میشود و تعلق روح در آن حال بهیچکلی است که پیوسته باقی است و فنا و الحلال — هیچگاه بآن راه نمی یابد زیرا عالم بقارا چنین هیچکلی شایسته و درخور است در آن عالم آنچه برای روح در این جهان مستور و مجهول بوده واضح و بیان میگردد و در جنات عدن که مشتمل و نظیری در این جهان برای آن نمیتوان یافت وارد میشود و این جنات عالیه ثمر و نتیجه اهل حمسه است که در دنیا مرتکب شده اند است روح انسان در آن جهان پایاران و دوستان خود محسوس میشود و با اقران و امثال خویش ملاقات مینماید و نیز بحالات ارواحی که من حیث المقام از او نیست تو و بالا تر آگاه میگردد به حقایق جمیع اشیا پس میبرد و نعمت های عالیه متکوهه معنویه که بحد و حصر در نباید فائز میگردد و اهل ایمان و پیروان حق را در حین خروج از این جهان بجهان دیگر چنان سرور و فرحی دست میدهد که بتصور مردم این جهان در نیاید و هم چنین اهل کفر و ضلال و محرومین از عرفان مظهر امر و الجلال را در حین خروج چنان خوف و اضطرابی حاصل شود که شرح و تفصیل آن از حدود استطاعت اهل

این جهان خارجست این گروه در آتش دوزخ معذب میشوند
و کیفیت آن آتش و آن عذاب را مردم این دنیا نمیتوانند تصور
کنند زیرا در این دنیا کیفیتش که بتواند شرح نعیم و یا عذاب
جحیم آن جهان بشود وجود ندارد و روح انسان پس از قطع
علاقه بدن و خروج بجای دیگر نتایج اعمال مدوحه و یا مجازا
اعمال مذمومه خود را که در دنیا مرتکب شده است مییابد و به
ثواب و یا عقاب دائم جاودانی میرسد اما بدن پس از
انقطاع علاقه روح بتدریج از هم میپاشد و ترکیبش بتحلیل تبدیل
میشود و عناصرش از هم جدا شده و دیگر آن روح که باین
بدن ونه بهمیچ بدن مادی دیگر تعلق نمیگیرد آن ثواب و عقابی
که مردم میگویند در قیامت با انسان میرسد همین است که
گفتیم یعنی انسان بمحض این که روحش از بدن قطع علاقه
کرد بلا فاصله بین یدی الله محسوس میشود اگر مو^{کار} من و نیکو
است بنعیم ابدی میرسد و اگر مجرم و جاحد و خطاکار است
بعذاب ابدی دچار میگردد و بهمیچوجه فاصله در حصول
جزای روح بعد از خروج حاصل نمیشود و ثواب و عذابش بتأخیر
نیافتد و برای حصول محاسبه و تعیین مکافات یا مجازاتش
ملتنظر وقتی معین و فرار سیدن روزی مقرر نمیگردد این عقیده
بهائیان است و خیال فرمائی که بهائیان در این عقیده

با تعلیمات قرآن مجید و اسلام مخالفت دارند نه هرگز مخالفتی

نیست زیرا عقیده بشواب و عقاب و بقای روح بعد از انقطاع

علاقه بدن از جمله اصول تعالیم است که در همه شرایع و

ادیان بربك ماثول است و تخییر و نسخ نمی پذیرد *

هار گهت؟ اثبات آنچه بیان کردی محتاج بدلیل و

اقامه بر همین متعده است باید برای اثبات مطالب مزبوره

یکایک با قومه ادله پیودازی * یعنی اینکه ثابت کنی روح

حقیقی است مستقل از بدن که قائم بالذات است زیرا اگر

این مطلب ثابت نشود نمیتوان معتقد شد که آنچه فرمودی

صحیح است و نمیتوان یقین کرد که روح انسان پس از مرگ

و قطع علاقه بدن بلا فاصله و بدون هیچگونه تاخیر و تراخی

فورا بجزای اعمال میرسد و نعم متنعم و بابه هداب الیم دچار

میگردد مگر اینکه با دلیل ثابت شود که روح قائم بالذات

و مستقل از بدن است *

در بیان ادله اثبات قیامت صخری * "زید گهت : برای

اثبات این مطلب دلایل بسیار موجود است و اینك من ای

هار بندگر برخی از آن دلایل میسرودازم ملاحظه فرموسا

و اغب اصفهائی علامه شهیر در کتاب خود مسمی به مفردات

القرآن " در ضمن شرح ساهت و اقامه ادله بر اثبات آن

چنین فرموده است قوله "والساعة الصغرى وهى موت الانسان فساعة كل انسان موته وهى المشار اليها بقوله "وقد خسرا الذين كذبوا بآيات الله حتى اذا جاءتهم الساعة بختة" ومعلم ان - هذه الحسرة تنال الانسان عند موته لقوله وانفقوا مما رزقناكم من قبل ان ياءتى احدكم الموت . . . الخ وعلى هذا قوله قل ارايتم ان اتاكم عذاب الله واتتكم الساعة وروى انه كان - اذا هبت ريح شديدة تخير لونه عليه السلام فقال تخوفت الساعة وقال ما مد طرفي ولا اغضها الا واظن ان الساعة قد قامت "يعنى موته . . . الخ مضمون آستكه علامه راقب اصفهائى ميفرمايد مقصود از قيامت (ساعت) صغرى فرارسيدن اجل طبيعى انسان است هر انسانى ساعتى (قيامتى) دارد وان وقتى است كه مركش برسسد وهرش در دنيا تمام شود خداوند در قرآن مجيد نيز باين معنى اشاره فرموده انجاكه ميفرمايد اشخاصى كه لقاى الهى را قبول ندارند و تكذيب ميكنند از جمله زيانكارند آنها بخسران مبتلا هستند تا وقتى كه ناگهانى وبدون انتظار قيامتشان آشكار شود "يعنى هرشان تمام شود و اجلسان فرارسسد و ميميرند و بد بهن است كه حصول حسرت زيان و ضرر در هنگام فرارسيدن مرگ است يعنى بمحسب اينكه ميميرند متوجه زيان و خسران خود شده و در چار

حضرت شدید میگردند چنانچه در قرآن مجید میفرماید
ای مردم از آنچه که خدا بشما عطا فرموده است در راه رضای
او انفاق کنید پیش از آنکه مرگ گریبان شما را بگیرد و —
بمیرسد و این آیه مبارکه قرآنیه نیز مؤید همین مطلب و در
باره همین موضوع است که میفرماید مواظب باشید و تصور نکنید
چه حالی خواهید داشت وقتی که ببینید هذاب الهی
بر شما نازل شده یا قیامت برای شما قیام کرده و در حدیث
وارد شده که هر وقت یاد شدیدی میوزید رنگ حضرت
رسول ص تغییر میگرد و میفرمود از فرارسیدن قیامت پیسم
دارم و نیز حضرت رسول ص میفرمودند چشم خود را نمی بدم و باز
نمیگم مگر آنکه در انتظار قیامت هستیم که شاید ساعت
فرارسد * و مقصود حضرت رسول ص از قیامت و ساعت در
این بیان مبارک فرارسیدن اجل طبیعی و وفات آن حضرت
است الخ از آنچه گفتیم واضح شد که کلمه ساعت
در آیات مزبوره باجل طبیعی و مرگ معمولی تفسیر نشده
است و در حدیث نیز مقصود از کلمه ساعت همان فرارسیدن
اجل طبیعی و قیامت ساعت و قیامت یعنی برسان شدن قیامت
ص سفری است و نیز علامه بخاری از هشام روایت کرد که عایشه
رضی الله عنها فرموده کان رجال من الاءابحفاة یا تون الثیب
ص

فیما لودسه متی الساعة فکان ينظرالی اصغرهم فيقول *
 ان يحش هذا الايدركه المهرم حتى تقوم عليهم ساعتكم قال -
 هشام اخى مومئ الخ يحش هايشه فرموده اقلب اتفقا ق
 میافتاد که چند نفر خوب پاپرهنه بحضور مبارك حضرت رسول
 مشرف میشدند و میپرسیدند یا رسول الله قیامت کی بر ما
 میشود حضرت بآنکه در مابین آنها سنش از همه کمتر و -
 جوانتر از سایرین بود نظر میکرد و میفرمود اگر این شخص که
 از همه شما جوانتر است زنده بماند تا بسن هرم نزد يك شود
 قیامت همه شما بر ما میشود هشام میگوید مقصود حضرت
 رسول ص این بود که تا آن جوان به سن پیری برسد -
 سایرین که از او بزرگترند خواهند مرد و هرشان باختر
 خواهد رسید علامه قسطلانی در ضمن شرح این حدیث
 میفرماید قوله لان ساعة كل انسان موته فهي الساعة للصخری
 لا الكبرى یعنی قیامت هر انسانی وقتی پیا میشود که هرش باختر
 برسد و بعین عبارت از قیامت صخری است و مقصود
 قیامت کبری نیست * و نیز انس بن مالك از حضرت رسول ص
 روایت کرد که آن حضرت فرموده بود ان امانات احدكم فقد قامت
 قیامته و اهدى الله کانکم ترونه و استغفروه ساعته یعنی چون
 کسی بعین قیامتش قیامت میگذرد پس ای مردم بعبادت خدا

پیوسته از رسد و این باید چنان باشد مثل اینکه در آن وقت
 خدا را مشاهده میکنید و از خدا او را نگاهان خود طلب
 آمرزش و غفران نمائید و ساحتی را بگذر و تنای الهی بگذرانید*
 اما غزالی در کتابی که بنام "المضنون به علی غیر اهله"
 تألیف کرده پس از آنکه حدیث مزبور را نقل میکند میفرماید
 حرف فاء در کلمه فقد قامت که در این حدیث شریف وارد
 شده مفید معنی تعقیب است (مقصود از تعقیب تحقق
 مفاد معطوف بیلافاصله بعد از معطوف علیه است مثلا اگر
 بگوئیم جاء زید فعمرو یعنی اول زید آمد و بعد از او بلافاصله
 عمرو وارد شد ترجمان) یعنی انسان همین که بپیرد قیامتش
 قیام میکند مانند آنکه اگر کسی دست بسوقت بیاید --
 بلافاصله سزاوار جزای عمل خود میشود یعنی دستش را باید
 پرسد و این مجازات برای هل مقدر شده و بدون تاخیر
 پس از تحقق سوقت تحقق قطع دست نیز مسلم است خدا او را
 در قرآن مجید فرموده که هر کس در حین جهاد از میدان
 جنگ بدون اعتذار بعدر موجهی مانند مواهات فلون جنگی
 و شیره روی برتابد مورد خشم و غضب الهی قرار بگیرد در این
 آیه نیز که حرف فاء با کلمه فقد با ذکر تمسده دلایل مفید
 معنی تعقیب است یعنی بلافاصله پس از فرار از جنگ غضب

الهی بر کسی که فرار کرده است نازل میشود و در تحقق این معنی فاصله بین فرار و نزول غضب و خشم الهی نیست و این عبارات امام غزالی بوده که خلاصه اش بفارسی ذکر شد و اینک همین عبارت : قوله " الفاء هیهنا للتعقیب یعنی قامت قیامة العیت عند موته مثل ذلك من سرق نصابا كاملا من حوز فقد استحق قطع یدیه وهذا عقاب لا یتاخر عن هذا العمل و قال تعالی ایضا ومن یولهم یومئذ یدیه الا ینالوا القتال او متحیزا الی فتنه فقد باء بغضب من الله . . . الخ مقصود این است که هر کس بچورد بمچورد حصول مرگ قیامتش قیامت میکند (مقصود از نصاب کامل مقداری است که با سرقت آن حد شرعی بسارق تعلق میگیرد و نصاب مزبور در کتب فقهیه مصرح است و کلمه حوزو بمعنی صندوق و امثال آنست که جواهر و نقود و اشیاء نفیسه را در آن میگذرانند و محفوظ نگاه میدارند ترجمان) .

ولیز علاوه بر سوسی در تفسیر خود مسمی بروح البیان در اول سوره قیامت که از سوره های قرآن مجید است از قول مخیره بن شعبه رحمة الله علیه چنین ذکر کرده یقولون القیامة و القیامة انما قیامة احد هم موته یعنی مردم پیوسته نام قیامت را بر زبان میآورند با آنکه قیامت هر کسی عبارت از فرار سپردن

اجل و مرگ اوست بعد میفرماید و شهید علقمه جنازه فلما دفن قال اما هذا فقد قامت قیامته . . . الخ یعنی علقمه دید جمعی جنازه بدوش میکشند و چون آن میت را دفن کردند علقمه گفت اما این شخص که مرد و دفن شد قیامتش برپا شد این مطلب را بسیاری از مفسرین نقل کرده اند و معنی جمله قامت قیامته آن است که آن شخص وارد بهشت شد یا گرفتار عذاب و دوزخ گردید علامه پروموی در روح البیان پس از ذکر مطلبی که نقل شد این بیت شاعر را ذکر کرده است :

خرجت من الدنيا فقامت قیامتی قد آتت اقل الجاملون جنازتی
 یعنی من از دنیا بیرون رفتم و همان روزی که مردم جنازه مرا
 بدوش نهادند و از زمین بلند کرده حمل نمودند قیامت من
 قیام کرد . باری در احادیث اغلب که ذکر قیامت شده مقصود
 از آن قیامت صغری است از جمله علامه بخاری در صحیح حدیثی
 در باب المكثرون هم المقلون بروایت ابودر رضی الله عنه
 از حضرت رسول ص روایت کرده که فرمود " ان المكثرين هم
 المقلون يوم القيامة الا من اعطاه الله خيرا ففتح فيه يمينه و
 شماله وبين يديه وورائه وامل فيه خيرا یعنی حضرت رسول
 فرمودند بسا از ثروتمندان و ارباب غنا و مکتک در این دنیا
 هستند که روز قیامت (یعنی روزیکه مرگ آنان فرامیرسد

در جرگه بینوایان و اهل قافه قرار میگیرند (یعنی چون ثروت خود را در راه خدا و اصال نیکو انفاق نکردند در جهان دیگر پادست تهن محسور میشوند و از فقر او بینوایان در آن عالم محسوبند) مگر ثروتمندان و ارباب مکتبی که فضل الهی شامل حالشان نشود و خداوند خیر خود را با آنان عطا فرماید و موفق با نفاق و بخشش ثروت خود نبود در این صورت چهار طرف او را خیر و برکت احاطه نماید و نیز موفق باصال خیریه و افعال حسنه گردد در این حدیث کلمه قیامت بمعنی قیامت صغری و فرارسیدن اجل طبیعی و سرگ است که ما در باره آن مشغول بحث و گفتار هستیم .

در بیان اینکه روح انسان از بدن مستقل است و قائم بالذات است
 اینک در باره استقلال روح سخن بگوئیم صحابه حضرت رسول
 و تابعین و بزرگان قدمای امت اسلامیة جمیعا معتقد بودند ما
 که روح موجود مستقلی است که قائم بذات خود است و وجودش
 احتیاج ببدن ندارد نظر فرما بگفتار علامه تقی الدین بن تیمیة
 در تفسیر سوره اخلاص ص ۶۲ که میفرماید قوله مذ هب الصحابه
 و التابعین لهم باحسان و سائر سلف الامه وائمة السنة ان الروح
 من قائمة بنفسها تفارق البدن و تعمر و تعذب لیصت هسی
 البدن و لا جزئا من اجزائه الخ یعنی صحابه حضرت

رسول^ﷺ که دوران آنحضرت را درک کرده و خدمتش مشرف شده اند^۱ و تابعین^۲ که دوره رسول الله را درک نکردند ولی بملاقات و درک فیض خدمت صحابه آن حضرت فائز شده اند و بر اثر آنان مشی نمود و رویه صحابه را محفوظ داشته اند^۳ و نیز بزرگان قدما ی امت اسلامیه و علما^۴ و ائمه حدیث (مسئمت) جمیعا معتقدند که روح حقیقتی است که در وجود خود قائم بنفس و ذات خود بوده و از بدن جدا خواهد شد و پس از مفارقت از بدن مورد شمول نعمت پروردگار یا خشم و غضب و عذاب گردگار خواهد شد روح غیر از بدن است و برای خود مستقل است و نمیتوان روح را همین بدن یا جزئی از اجزای بدن محسوب داشت ۰۰۰۰۰ الخ اما بدن بمنزله الت روحست یعنی روح بوسیله بدن مقصود^۵ مراد خود را بمرحله ظهور میرساند حقیقت امر همین است که ذکر شد اینک برای اثبات این مطلب بذکر آنکه و پراهمین میسر دازیم و امور واقعیه ذیل را که مثبت استقلال روح و قائم بالذات بودن آنست در این جا نقل میکنیم :

اول " امام فخرالدین رازی در تفسیر معروف و مشهور خود در ذیل این آیه مبارکه قرائتیه^۶ و الحمد لبرات امرا^۷ کسه در سوره الفازها تبارک شده چنین میفرماید^۸ ثم ان هذه

الارواح الشریفه العالیة لا یبعدان یكون فیها ما یكون
 تعزتها و شرفها یظهر منها آثاره فی احوال هـذا
 العالم فهی المدبرات امرای الیسان الاتسان قدیری استاذ
 فی المنام فیاءله عن مشکله فیرشده البها۰ الیسان الابن
 قدیری اباه فی المنام فیهدیة الی کلرمدفون ۰ الیس
 ان جالیتوس قار " کت مریضا فعجزت عن علاج نفسی فرایت
 فی المنام واحدا اریدنی الی کیفیة العلاج ۰ الیس ان
 الفخرالی قال " ان الارواح الشریفه اذا فارقت ابدانها ثم
 اتفق انسان مثابه للانسان الاول فی الروح والبدن فانه لا
 یبعدان یحصل للنفس المتعلقة لذلك البدن علی اعمال الخیر
 فتسمى تلك المعاونة الهیة .

در جمله میفرماید این جائه باک و ارواح شریفه بلند مرتبه
 بواسطه قوت و توانائی و شرف و بزرگی که در ذات و هویت
 آنان موجود است ممکن است که در این عالم^{۳۳} آری از خود
 ظاهرو آشکار سازند ظهور آثار آنان در این عالم بدست
 بعید نماید زیرا خداوند در قرآن مجید آنان را المدبروات
 امرای خوانده است یعنی آن ارواح شریفه تدبیر کننده
 امورند مگر ممکن نیست که شاگردی در مسئله مشکلی در مانند

و استاد خود را در خواب ببیند و مشکل خود را از او بپرسد —
 و استاد شاگرد خود را بجل مشکل دلالت فرماید ؟ چرا بسیار
 از این گونه امور اتفاق می افتد چه بسا پدری که از این جهان
 رفته و پسرش او را در خواب مشاهده میکند و پدر پسر را بگنجی
 گرانبها راهمانی مینماید که در فلان زاویه در زیر خاک پنهان
 است مگر جالینوس خود بشخصه اقرار نکرده و نگفته که من مدتها
 مریض بودم و از معالجه مرض عاجز شدم در خواب شخصی را
 دیدم که درمان درد مرا برای من بیان کرد و مرا بکیفیت و طرز
 معالجه مرض دلالت نمود که از این گذشته مگر بیان امام غزالی
 را نشنیده که در مقامی فرموده ارواح عالیه و شریفه که از این —
 جهان بجهان دیگر رفته ^{است} میباشند که در این جهان بسا
 شخصی که از حیث روح و بدن او را با خود مشابه می بینند
 هلاقیه یافته و تعلق شدیدی نسبت ببدن شخص مزبور (که در
 این عالم است و بدنش شباهتی با بدن آن روح که از این —
 جهان رفته دارد پیدا میکنند و در تدابیر امور بدن مزبور روح
 متعلق بان بدن را معاونت و یاری مینمایند و او را در امور خیریه
 و هبیری و مساعدت میکنند و این معنی را در اصطلاح الهام
 میگویند انتهى

(مثلا وقتی که میگویند مثل این است که فلان مطلب بفلان

شخص الهام شده است مطابق فرموده امام غزالی عبارت
 از این است که شخص مزبور را در عالم دیگر معاون و مساعدی
 از ارواح مجرده موجود است و چون آن روح کما ز محمدن قطع
 علاقه کرده و بجهان دیگر رفته روح و بدن شخص موجود در
 این عالم را بروح خود و بدن خود که در این عالم داشته مشابه
 مینماید باو علاقه مخصوص پیدا میکند و در امور اراده‌بری
 و هدایت مینمایند و با اصطلاح باوالهام میکند (از این گونه
 خواب‌ها که علامه فخر رازی بدان اشاره فرموده بقصدی
 زیاد بوقوع پیوسته و می‌پیوندند که نمیتوان آن را تکذیب کرد
 و دروغ نسبت داد زیرا این گونه رویاها در جمیع اقطار و
 مهالك مختلفه بواسطه اشخاص متعدده کثیره که هر یک از
 طایفه مخصوص و قوم مخصوص هستند مشاهده شده و میشود
 که نمیتوان گفت این همه در یکجا یا هم مجتمع شده و قرار داد
 باید دیگر بسته باشند که چنین مطلب بی اصلی را شهرت
 بدهند و از همین مساعدتها و راهنمایی‌های ارواح نسبت به
 مردم این عالم بخوبی ثابت میشود که روح بذات مقام بذات
 و مستقل و دارای وجود مستقل از بدن است و هرگز نمیتوان
 آن را همین بدن یا جزئی از اجزاء بدن دانست و همچنین مسئله
 الهامات که کثیر الوقوع است در اغلب موارد سبب میشود که مردم

جهان
این آزان منافع میبوند و بسیاری از مشکلات آنان باین
وسيله مرتفع میشوند و این مسائل همان ها بودند که انسان قبل
از حصول الهام ازحل و فصل آن عاجز بود ماست و نیز از مطالب
مزبوره باین نتیجه میرسیم که ارواح شریفه عالیه که قطع علاقه از
بدن خود کرده و بجهان دیگر رفته اند نسبت بمردم این دنیا
که هنوز در قید حیات جسمانی و رفتار شتون جسمیه خود -
هستند دارای اثرات مهمه میباشند .

دوم - این مسئله بدیهی است که بدن انسان گرفتار -
تحلیل و تبدیل است بطوریکه هر چند سال (و بقول بعضی
هر هفت سال یکمرتبه) بکلی مواد بدن انسان تبدیل میشود
و از بنی که قبل از آن داشته است بهیچوجه چیزی نماند
و بدن تازه جانشین جسم قبلی میشود حال اگر چه بدن انسان
تفاوت کرده ولی با این هممانسان خود را بیک حال موجود واحد
میداند باین معنی که هر کسی از اول عمر تا آخر عمرش شخص
واحد است با آنکه چند مرتبه بدنهش تحلیل و تبدیل شده حال
اگر بگوئیم که روح مستقل نیست و همان بدن یا جزئی از اجزای
بدنست باید بگوئیم که شخص متولد در چند سال قبل با آنکه
امروز موجود است فرق دارد و بهیچوجه او نیست و کس دیگری
خیر از اوست با آنکه چنین نیست یعنی آنچه بیک مثال باقی

و سر قرار است با آنچه تبدیل یافته است مغایرت داشت و نمیتوان
 گفت که هر دو يك شئی هستند بنا بر این روح انسان حقیقتی است
 غیر از بدن که قائم بذات خود میباشد و چون اجل فرارسد از
 بدنش جدا میشود و در عالم دیگر بر حسب اعمال مدوحه یا
 مذمومه بنعمت الهی منتعم و یا بعذاب الیم دچار میگردد و
 نمیتوانی او را همین بدن یا جزئی از اجزای بدن دانست.

در بیان اینکه انسان بمحض اینکه از این دنیا می رود بلا فاصله
مکافات اعمال می روزه و مجازات سزای خود را دریافت میکند .

اکنون بشروح ایمن مطلب بپردازیم که ثواب و عذاب

انسان بلا فاصله و بدون تراخی و تاخیر پس از مرگش تحقق
 می یابد * در این جا برای اثبات این مطلب بذکر چند دلیل
 می پردازیم .

دلیل اول . خداوند در قرآن مجید (سوره یس آیه

۲۶ - ۲۸) میفرماید (" وَقِيلَ ادْخُلِ الْجَنَّةَ قَالَ يَا لَيْتَ قَوْمِي

يَعْلَمُونَ بِمَا غَفَرْتُ لِي مِنْ ذُنُوبِي وَجَعَلْتَنِي مِنَ الْمُكْرِمِينَ وَمَا نَزَّلْنَا عَلَيَّ قُرْآنًا

مِنْ بَدْعٍ مِنْ جَنَّةٍ مِنَ السَّمَاءِ وَمَا كُنَّا مُنْزِلِينَ " میفرماید بشخصی

که از این دنیا رخت بسته و بجهان دیگر رفته است گفته شد و

بمشت نسوان شخص گفت ای کاش قوم من بداندند که چگونه خدا او

مرا مشغول عقرب خود قرار داد و مورد کرامت خویش گردانید و

بعد از اولشکر آسمانی بقم او نازل نگردیم و نازل نخواهیم کرد این آیه مبارکه دلالت تامه دارد که ارواح مؤمنین بمحض مفارقت از بدن وارد بهشت میشوند چنانچه همین شخص مزبور که در آیه مبارکه اشاره فرموده چون پس از مرگ وارد بهشت شد گفت ایگاش قوم من بدانند که خداوند مرا امرزید و بسه خلعت کرامت آراست با آنکه قوم او هنوز نمرده بودند و در روی زمین بزندگانی خود ادامه میدادند و دلیل این مطلب مفاد آیه بعد است که میفرماید بعد از او برای قوم اولشکری از آسمان فرستاده خواهد خواهم فرستاد ملا حظه بفرمان که آن شخص را میفرستاید وارد بهشت شد در حالی که قیامت فرودم که عامه مردم منتظرنند هنوز بوقوع نییوسته و دنیا بحال خود باقی و برقرار بوده و هست و اوضاع جاریه آن مطابق معمول بود و همیباشند و لکن قیامت آن شخص بواسطه فرارسیدن اجل و مرگ طبیعی برپا شد و پس از قطع علاقه از بدن بسه بهشت موعود ورود کرد .

دلیل دوم • خداوند در قرآن مجید (سوره آل

عمران آیه ۱۷۰ - ۱۷۱) میفرماید ولا تحسبن الذین قتلوا فی سبیل الله امواتا بل احیاء عند ربهم یرزقون فرحین بما اتاهم الله من فضله و مستبشرون بالذین لم یلحقوا بهم

من خلفهم الا خوف عليهم ولا هم يحزنون يستبشرون بنعمة
 من الله وفضل وان الله لا يضيع اجر المومنين " یعنی گمان نکند
 آنان که در راه خداوند یعنی در جهاد با کفار کشته شده اند
 مرده اند " آنان همه زنده هستند و در ظل رحمت پروردگار
 از نعمتهای الهیه مرزوقند آنان یعنی شهدای راه خدا از
 نعمتهای الهی و فضل پروردگار که نصیب آنان شده مسرور
 و شادمان هستند و بنفوس که هنوز در دنیا هستند و بانان
 بیبوسته و بجهان دیگر نرفته اند بشارت میدهد که مطمئن
 باشید و بهیچوجه ترس و اندوهی نداشته باشید چنانچه ما را
 حزن و خوفی نیست بدانید که خداوند فضل خود را شامل
 حال شما خواهد فرمود و بداند که خداوند مزد و مکافات مردم
 با ایمان را ازین نمیرد و ضایع و هدر نمیسازد از جمله بل احیا
 که در آیه مبارکه وارد شده میتوان فهمید که اشخاص که در
 راه خدا جان داده و شهید شده اند در حیاتشان بواسطه
 شهادت و جدائی روح از بدن خلل و فتوری رخ نداده و پیوسته
 زندگی و حیات خود ادامه میدهند و برای آنان مرگی واقع
 نشده و رشته حیاتشان قطع نشده که باز مجدداً آغاز حیات
 تازه کرده باشند قتل و کشتار فقط برآبدان آنان وارد نشده
 و سبب قطع علاقه ارواحشان از آبدانشان گردیده و لکن بروح

آنان بواسطه قتل بهیچوجه از نیت و خرابی و زیانی نرسیده و
 آن ارواح مقدسه سزا نعمت الهیه که شامل حالشان شده سرورند
 و بازماندگان در دنیا که هنوز با انجمن نرفته اند مژده و نویسد
 فضل مسیّد دهند و نعمت و فضل الهی مستبشرند با آنکه
 ارواح علاقه ببدن های خود ندارند و ابدانشان در قبرهایشان
 مدفون گردیده است پس ثابت شد که روح غیر از بدن است
 و در حقیقتی که بدنها در زیر خاک مدفونست در باره ارواح
 حکم حیات و رزق و فرح و سرور جاری شده است .

عصاره گفت . " ممکن است این موهبت اختصاصاً طی
 بشهدای راه خدا داشته باشد زیرا در این آیه که صریح
 است این همه مواهب را در باره شهدا فرموده و آیه قبل هم که
 تلاوت فرمودی نیز در باره حبیب نجار از اصحاب حضرت
 مسیح ع نازل شده و معلوم است که حبیب هم بعد از ایمان
 بحضرت مسیح بدست مخالفین و اشرار قوم خود بشهادت
 رسید .

زیاد گفت . آنچه گفتیم و استماع فرمودی از جناب شهید
 استدلال شامل هو مست و اختصاصی بشهید و غیر شهید
 ندارد هر کس از مؤمنین نیکوکار این جهان برود بلافاصله روح
 او وارد بهشت میشود و از نعم الهیه مرزوق میگردد خواه شهید

باشد یا شهید نشده باشد و هر کس از مخالفین و کفار که از ایمان
 محروم و دارای اعمال مذمومه هستند پس از خلع یدن بلافا^{صله}
 بجزا تا اعمال سیئه خود میروند و در جحیم وارد و بعد اب الیم
 گرفتار میشوند این حکم عمومی است و نمیتوان آنرا بهیچوجه
 جنبه خصوص داد .

دلیل سوم . خداوند در قرآن مجید (سوره واقعه

آیه ۸۸-۹۴) میفرماید قوله تعالی .

”فاما ان كان من المقربين فروح وريحان و جنة نعیم و اما ان كان
 من اصحاب الیمین فسلام لك من اصحاب الیمین و اما ان كان
 من المكذبین الضالین فنزل من حمیم و تصلیه جحیم“ مضمون
 آن است که میفرماید هر کس از مقربان باشد پس از انتقال
 از این عالم بجهان دیگر بسرور و شادمانی میروند و بجلت نعیم
 وارد میشوند و اما اگر از اصحاب یمین باشد او نیز بسرور و شادمانی
 میرسد اما اگر از گمراهان و تکذیب کنندگان مظهر امر الله باشد
 از جحیم جهنم نصیب میبرد و جحیم مقروما^{وی} میسازد خداوند
 در این آیات شرح حال اموات را هم از مؤمن و کافر بیان فرموده
 و آنانرا بسه قسم تقسیم کرده است در باره مقربین فرموده فروح
 و ریحان و جنة نعیم حرف فاء در کلمه فروح مقید معلى تعقیب
 است یعنی روح بده مقرب خدا بمحض اینکه از نفس تن رهائی

یابد بلافاصله پسروزشادمانی و جنت نعیم فائز میگردد -
 پس از حال مقریین درباره اصحاب یمین فرموده **فسلام لك**
من اصحاب الیمین حرفاء و **ركلمه** **فسلام** برای تعقیب
 است و خدا اخبار فرموده **كما صحاب یمین تحیت و درود خود**
را بحضرت محمد ص میفرستند (یا بهر کس که مرجع ضمیر لك
باشد) زیرا از شدت فرح و سرور از نهایت اهتزاز و
مسرتی که از دریافت پاداش خود بانان دست میدهد
و بلا فاصله پس از مرگ و انتقال از این دنیا بآن میرسنند
بروان **ياك رسول الله درود و سلام میفرستند (در صورتیکه**
مرجع ضمیر **فسلام لك حضرت رسول باشد) پس از این**
که حال مقریین و اصحاب یمین را بیان میفرماید با اشاره بحال
پسروال گمراهان و معاندین مظهر امرالله پرداخته میفرماید
« واما ان كان من المكذبين الضالين فنزل من حميم و تصليته
جحيم مصرف فاء در کلمه فنزل من حميم مفید معنی تعقیب
است یعنی کفار و گمراهان بلافاصله پس از مرگ وجدان شد ن
روح از بدنشان بعد از الهی مبتلا میشوند از حمیم دوزخ
نصب میگردند و در جحیم مسکن و مأوی میگردند ملاحظه میفرماید
که این آیه مبارکه شامل عموم مؤمنین و عموم مکذبین است
و نتیجه آنکه مؤمن و کافر همه بلافاصله پس از مرگ بمقام مخصوص

خود را جمع میشوند و بجزای اعمال خویش میروستند .
 دلیل چهارم • در قرآن مجید سوره الفجر آیه
 ۲۷-۳۰ میفرماید قوله تعالی " یا ایتهالنفس المطمئنه ارجسی
 الی ربك راضیه مرضیه فادخلی فی عبادی وادخلی جنتی یعنی
 ای نفس مطمئنه بسوی پروردگار خود بازگشت تمام رحالی گسسه
 هم خود راضی هستی وهم مورد رضایت الهیه قرار گرفته ئی
 پس داخل شو در زمره بندگان و داخل شو در بهشت من "
 خداوند در این آیه شریفه نفس را مورد خطاب قرار داده و
 مقصود از نفس در این جاروح است چنانچه علامه راتب اصفهانی
 در کتاب مقررات القرآن در این خصوص میفرماید خداوند
 نفس را مخاطب ساخته و او را امر فرموده که بدنش را رها کند و
 ترك گوید و بسوی خداوند بازگشت کند و مفاد این آیه
 بیان آن است که بمیرد و باجل طبیعی از دنیا برود بعد میفرماید
 حال که از بدن قطع علاقه نمودی و جسم رارها کردی تسلیم مرگ
 شدی در زمره بندگان من در آی و در بهشت الهی وارد شو
 و این جمله را خداوند با حرف فاء که مفید تعقیب است ذکر
 فرموده باین معنی که ورود نفس مطمئنه در زمره بندگان خدا
 و ورودش ببهشت الهی بلافاصله پس از قطع علاقه اش از
 بدنش حصول پذیرفتی یعنی بعد از مرگ بدون تراخی با جر

ومزد اعمال خود رسید در زمره بنده گان الهی محسور شد و در بهشت جاودان ^{جانی} گریسد .

دلیل پنجم . در قرآن مجید سوره نوح آیه ۲۵ -

خداوند درباره قوم نوح پیشمیر فرموده مما خطیئاتهم اغرقوا فادخلو ناراً یعنی بواسطه گناهانی که مرتکب شدند غرق شدند و پس از آن در آتش جهنم افکنده شدند در این آیه هم حرف فاء که در جمله فادخلو موجود است مفید تعقیب است یعنی بمحض اینکه بر اثر گناهان و خطایای خود غرق شدند بلافاصله در آتش جهنم افکنده شدند . این ها قسمتی از ادله محکمه درباره اثبات موضوع مورد بحث بود که برای تو ذکر کردم اینک چند دلیل هم در اثبات این موضوع برای تو از احادیث مرویه (سنت) نقل میکنم .

در بیان اینکه در احادیث مرویه نیز وارد شده که انسان پس از مرگ بلافاصله بجزای اعمال خود میرسد .

دلیل اول . علامه بخاری بسند خویش از عایشه

رضی الله عنها روایت کرده که پیشمیر فرمود لا تسبوا الاموات فانهم قد افضوا الی ما قدموا یعنی درباره اموات کلمات ناشایسته از قبیل سب و نفرین بر زبان نرانید زیرا آنان بجزای اعمال خود رسیده اند .

علامه عینی در ذیل شرح این حدیث فرموده است "قد
افضوا ای وصلوا الی جزای اعمالهم من الخیر والنیر
الخ"

یعنی کلمه قد افاضوا بمعنی آن است که اموات بجزای اعمال
نیک و بد خود رسیده اند ملا حظہ بفرما کہ حضرت رسول ص
فرموده اند قد افاضوا و علامه عینی ہم این کلمه
را بمعنی قد وصلوا تفسیر کرده است یعنی اموات
بجزای خود رسیده اند با آنکہ در هنگامی کہ حضرت رسول ص این
بیان را فرمود قیامتی کہ مردم منتظرند وقوع نیافتہ بود معذ لک
حضرت رسول فرمودند کہ آن اموات جزای اعمال بد و نیک
خود را دریافتہ اند . از این بیسان مبارک چنین برمی آید
کہ روح موجود مستقلی است و ہمین روح است کہ جزای اعمال
نیک و بد را می بیند و بدن را در این خصوص ہم هیچوجہ نصیبی
نیست و نیز جزای اعمال هر فردی بلا فاصلہ پس از حصول مرگ
باو میرسد و هیچگونه تاخیری در این خصوص حاصل نمیگردد .
دلایل دوم . علامه سیوطی در کتاب مبحث
المعانی خود چنین فرموده اخراج البیمقی فی البعث -
والطبرانی بسند حسن عن عبد الرحمن بن كعب بن مالك قال
" لما حضرت كعبا الوفاة ائمة ام بشریة البراءة فقالت

یا ابا عبد الرحمن ان لقیتم کعبا فاقراه منی السلام فقال لها
 یغفر الله لك یا ام بشر نحن اشغل من ذلك فقالت اما سمعت
 رسول الله یقول ان نسمة المؤمن تسرح فی الجنة حیث
 شاءت ونسمة الكافر فی سجون قال بلی قالت فهو ذاك ۰۱ هـ
 قال ابن الاثیر فی النهاية النسمة النفس والسروح ۰۱ هـ
 خلاصه آنکه بیهقی و طیرانی بسند حسن از عبد الرحمن بن
 کعب بن مالک روایت کرده اند که عبد الرحمن گفت چون کعب
 را حال احتضار دست داد و در شرف مرگ بود ام بشر دختر
 برآء ببالین وی حاضر شد و بدو گفت ای ابو عبد الرحمن
 اگر در آنجهان کعب را ملاقات کردی سلام مرا بدو برسان
 کعب بام بشر گفت خدا تو را بیامرزد ام بشر مرا کجا باین
 مطلب دسترس است ام بشر گفت ای کعب مگر نشنیده ای که
 حضرت رسول ص فرمودند روح مؤمن در بهشت سیر و گردش
 میکند و بهرجا که بخواهد میرود و روح کافر در دوزخ معذب
 است کعب گفت چرا این مطلب را از رسول الله شنیده ام
 ام بشر گفت من هم همین منظور را دارم (یعنی چون تو
 بیبهشت بروی کعب را هم در آنجا ببینی سلام مرا باو برسان
 ابن اثیر در کتاب "النهاية" فرموده نسمة بمعنی نفس و
 روح است ۰۰۰۰ الخ

دلیل سوم • علامه سیوطی نیز در کتاب خود
 مسمی بمبحث المعاد روایت کرده که بیهقی در دلایل و ابین
 این حاتم و ابن مرویه در کتابهای تفسیر خود و همچنین سایر
 محدثین بروایت ابو محمد حماتی از این هرون عبدی بروایت
 از ابو سعید خدری از حضرت رسول ص روایت کرده اند که
 حضرت فرمودند " اوتیت بالمعراج الذی یخرج علیه ارواح
 بنی آدم فلم یرجع الا خلا ثق احسن من المعراج ما رایت المیت
 حین یشق بصره طامحا الی السماء فان ذلك اهجه بالمعراج
 فصعدت انا وجبرئیل فاستفتح باب السماء فاذا انا بادم
 تعرض علیما ارواح ذریته المومنین فیقول روح طیبه ونفس طیبه
 اجعلوها فی علیین ثم تعرض علیه ارواح ذریته الفجار فیقول
 روح خبیثه ونفس خبیثه اجعلوها فی السجین • انتهى
 "مضمون آنکه میفرماید " در شب معراج مقامات علیه راکه
 ارواح بنی آدم صعود مینمایند مشاهده کردم هیچکس بهتر
 از آن مقامات نمیتواند مشاهده کند شخصی کسه در حال
 احتضار است چون چشم خود را با سمان میدوزد و مینگرد " آن
 مقامات عالیه راکه باید بدانجا عروج کند میبیند " و از مشاهده
 آن مقامات از صعود و عروج روح خود از دنیا بجهان دیگر
 مسرور و شادمان میشود آنگاه من و جبرئیل با سمان صعود

کردیم و باب آسمان کشوده شد من آدم ابوالبشر را مشاهده
 کردم که ناظر باحوال ارواح ذریه خود میباشد چون روح —
 شخص نیکوکاری باسمان صعود کند آدم میفرماید این روح پاک
 و نفس نیکوکاری است او را در فردوس پرین و علیین جای بدهید
 و چون روح شخص بدصل و زشتکاری صعود نماید آدم میفرماید
 این روح زشت طینت و زشتکردار است او را در دوزخ بیفکنید •
 التهیسی •

دلیل چهارم • اما احمد در مسند خود بسند
 خویش از انس بن مالک و او از رسول الله ص روایت کرده که
 حضرت فرمودند ان اعمالکم تعرض علی اقرارکم و عشا یرکم من —
 الاموات فان کان خیرا استبشروا وان کان غیر ذلک قالوا اللهم
 لاتمتهم حتی تهدیهم كما هدیتنا • آورده السیوطی فی کتابه
 مبحث المعانی ایضا یعنی حضرت فرمود اعمال و رفتار
 شما مردم برای خویشاوندان و نزدیکان شما که مرده و از این
 عالم رفته اند در آنجهان شرح داده میشود و چون آنها از شما
 اعمال خیر مشاهده کنند مسرور میشوند و هرگاه برخلاف آن —
 مشاهده کنند در باره شما غم میکنند و میگویند خداوند ما مرگ
 آنان را بتاخیر بینداز تا وقتی که براه راست هدایت شوند
 همانطور که ما را هدایت فرمودی • این حدیث را علامه سیوطی

نیز در کتاب مبحث المعاد روایت کرده است .

در بیان اینکه انسان پس از مرگ در عالم دیگر اقوام و خویشاوندان

خود را ملاقات میکند و با آنان معاشرت و محبت می شود .

برای اثبات این مطلب که انسان پس از مرگ در عالم

دیگر اقوام و خویشاوندان و اقارب خود را ملاقات مینماید دلایل بسیار موجود در این مقام ^{است} بد کرجند دلیل از ان جمله می رود ازیم .

دلیل اول . علامه سیوطی در کتاب مبحث المعاد

حدیثی را که بزار بسند صحیح روایت کرده نقل فرموده است که ابوهریره رضی الله عنه گفت ^{۱۱} ان المؤمن یثزل به الموت فیعاین

ما یعاین یولد لو خرجت نفسه والله یحب لقا^{۱۲} المؤمن وان المؤمن

تصعد روحه الی السماء فتاتی^{۱۳}ه ارواح المؤمنین فیستخبرون^{۱۴}ه

من معارف من اهل الا^{۱۵}رض فاذا قال ترک فلا نافی الدنیا

اعجبهم ذلك واذ اقال ان فلا تاقد مات قالوا ما جئ^{۱۶}س به الینا^{۱۷}ه

انتم^{۱۸}سی یعنی مؤمن چون بحال احتضار افتد و مقامات

عالیه را مشاهده میکند از مشاهده آن درجات رفیع^{۱۹}ه دوست

میدارد که روح از بدنش پیروز کند تا بان مقامات عالی^{۲۰}ه رسد

و خداوند هم دوست میدارد که شخص مؤمن را ملاقات فرماید

و چون مؤمن بمیرد روح او با سمان صعود میکند و ارواح مؤمنین

در طرف او را میگیرند و در باره بازماندگان در دنیا از او بر می^{۲۱}ش

میکند وی در جواب آنان چون بگوید که فلان شخص هلوز در دنیا ست و من او را در دنیا گذاشتم و آدمم آنان خوشبختند میشوند و اگر بگوید که فلان شخص مرده بود و در دنیا نبوده که من آدمم آنان میگویند او را نزد ما نیاورده اند . انتهى

دلایل سوم . و نیز علامه سیوطی در کتاب مبحث

المعاد از این ابن الدینان نقل کرد که وی گفت که یحیی بن عبد الرحمن بن ابن لیبیه از قول جد خود برای ما نقل کرد که او گفت چون بشرین برای من مضرور مردمانش بسیار محزون گردیدند و از این پیش آمد خشمناک شد آنگاه بخدمت حضرت

رسول ص مشرف شد و عرض کرد یا رسول الله افراد قبیله بنی سلمه یکی پس از دیگری میمیرند و میروند بفرما بیایم آیا در آنجهان مردگان یکدیگر را میشناسند و با هم ملاقات میکنند ؟ اگر چنین است بفرمای تا برای بشر درود و سلام بفرستم حضرت رسول ص فرمودند " نعم والذی نفس بیده انهم

لیتعارفون كما تتعارف الطيور فی رؤس الشجره انتهى .
صیغه فرمود آری قسم بخداوندی که جان من در دست اوست اشخا

از این عالم میروند با هم ما^۱ نوس و محسورند همانطور که پسرندگان بر شاخه درختان با هم موا^۲ نس و محسورند . انتهى

دلایل سوم . علامه سیوطی نیز در کتاب -

مبحث المعاد از این ابن دنیا روایت کرده و او نیز از سعیده
 این غیر باسناد خود روایت کرده است که گفت اذامات المیت تلقته^۳
 الارواح و فیستخبرونکما تستخبر الراكب ما فعل فلان و فلان
 یعنی چون شخصی میبرد و روح او صعود مینماید ارواح دور
 او را میگیرند و از احوال نفوس از او جویا میشوند همانطور که
 مسافرتازه وارد و از راه رسیده از حالات فلان و بهمان از خویشان
 خود جویا میشود بعد فرمود " و عن الحسن قال اذا احتضر
 المؤمن حضره خمس مائة ملك یقیضون روحه فیخرجون
 به السماء الدنيا فتلقاه ارواح المؤمنین الماضین فیریدون ان
 یستخبروه فتقول لهم الملائكة انکما رفقا به فانه خرج من کرب عظیم
 فیساله الرجل من اخیه و عن صاحبه یعنی چون شخص بحال
 احتضار درآید پانصد فرشته از آسمان میآیند و روح او را
 یا آسمان دنیا بالا میبرند در این وقت ارواح مؤمنین با او برخورد
 میکنند و میخواهند از او جویای اخبار شوند فرشتگان بانان -
 میگویند با او مدارا کنید و باعث رنج او نشوید که از مشقت عظیمی
 رهائی یافته (اشاره به مشقت و سختی قطع طلاقه روح از بدن و -
 مردن انسان است) آنگاه یکی از ارواح از او درباره برادر و
 دوست خود استوال میکند و جویای چگونگی احوال آنان میگردد
 بعد میفرماید که سعید بن خبیر فرمود ما است اذامات المیت

استقبله والده كما يستقبل الغائب یعنی چون شخص میمیرد پدرش در آنجهان او را مانند مسافری که تازه از راه برسد استقبال مینماید * بعد فرمود ثابت الجنائی گفته که بلغنا ان الميت اذا مات احتوشه اهله واقاربه الذين تقدموه من الموتى فهو افرح بهم وهم افرح به من المسافرين اقدم على اهله انتهى یعنی از احادیث چنین بمارسیده که چون شخصی بمیرد خوششان و نزدیکانش که قبل از او از این جهان رفته اند روح او را احاطه میکنند و اطرافش را میگیرند شخصی مزبور از دیدن اقارب و خوششان خود و آنان نیز از دیدار وی سرور و نشاطشان بمراتب بیشتر از سرور خوششان و اقارب شخص مسافر است که از سفر باز آید *

در بیان اینکه بهشت دارای درجات تعالیه است که بندگان مؤمن را در بهشت از درجه بدرجه دیگر ترقی و کمال حاصل شود *

بندگان مؤمن چون وارد بهشت شوند از درجه بدرجه بالاتر ارتقاء مییابند چنانچه در احادیث این معنی وارد شده از جمله امام احمد بسند خود از ابوهریره رضی الله عنه روایت کرده که حضرت رسول (ص) فرمودند ان الله ليرفع الدرجة للعبد الصالح في الجنة فيقول يا رب انى لى

هذه فيقول يا ستغفار ولدك لك يعني خداوند بنده نیکوکار
را در بهشت بدرجه بالاتر ارتقا^۱ میدهد و آن بنده از خداوند
میپرسد خدایا این موهبت برای من از کجا حاصل شد ؟
خداوند میفرماید چون فرزندان در دنیا برای توطلب آموزش
نمود این موهبت بتو عطا گردید (کتاب هادی الایروح -
تا^۲ لیف این قیم ص ۲۸۵) مفاد این احادیث در نهایت
وضوح است و مطلبی که محتاج بشرح و تفصیل باشد در آن
ندیده نمیشود و در هیچ یک از احادیث که تا کنون برای تو کتفم
ابهامی که محتاج بتوضیح باشد وجود ندارد و از این جمله
که برای تو استدلال کردم بثبوت رسیدگان بلا فاصله
پس از مرگ بشواب و یا عذاب میرسند و یاران و اقربان خود را در
آن عالم میبینند و نیز ثابت شده که روح حقیقت و موجود مستقلی
است و نمیتوان آن را عین بدن یا جزئی از اجزای بدن دانست
و این از جمله تعالیم شریعه است و بدیهی است که بدن -
پس از مرگ و انقطاع علاقه روح روی بتخییر و تبدیل نهاده
و پس از چندی پوسیده شده و بالاخره جزو خاک میشود و در
ضمن احادیث مشاهده فرمودی که ارواح پس از مرگ بشواب
یا عذاب میرسند و اگر روح را حقیقت مستقل و قائم بالذات ندانیم
چگونه میتوانیم اعتراف کنیم که پس از خلع بدن بلا فاصله بجزای

اعمال خویش میرسد و متنعم و یا معذب میگردد و بایاران و
 آشنایان و دوستان خود در آن عالم چنانچه در ضمن
 احادیث مذکوره مندرجست ملاقات و معاشرت مینماید ؟
 در بیان اینکه حقیقت انسان عبارت از روح اوست و روحست
 که ثواب اعمال و جزای رفتار خود را در عالم دیگر میبیند
 و بدن جزالتی برای روح نیست.

از آنچه گفتیم این نتیجه حاصل میشود که حقیقت انسان
 جز روح او چیز دیگری نیست روح انسانست که در این جهان
 مکلف بمتابعت احکام الهیه و انجام تعالیم شرعیه است روح
 است که بر اثر نوع اعمالی که مرتکب میشود گاهی مطیع و زمانی
 عاصی و خطا کار نامیده میشود بدن انسان بمنزله آلتی برای
 اجرای اوامر روح است روح بدن را برای حصول مقاصد خود
 بکار میبرد و بواسطه آن در درجات کمال ترقی و صعود مینماید
 امام عزالی در کتاب معروف خود مسمی به احیاء که مورد اعتماد
 عموم دانشمندان و محل اعتقاد جمیع صاحب نظران است و
 شهرتش جهانگیر میباشد بیانی باین مضمون میفرماید که
 مرگ برای انسان فقط عبارت از تغییر حالت است و روح انسان
 بعد از مفارقت از بدنش باقی و برقرار است و در آنجهان یا بنعمت
 الهیه مزروق میشود یا در دوزخ و عذاب گرفتار میگردد و معنی مفارقت

روح از جسد اینست که دیگر روح را در جسد تصرفی نیست و
 جسد از قید اطاعت روح خارج میشود زیرا اعضاء بدن
 بمنزله آلات روح میباشد مثلاً روح با دست کار انجام میدهد
 یا گوش میشود و با چشم میبیند و با قلب بحقیقت انبیا عارف
 میشود و مقصود از قلب در حقیقت همان روح است زیرا روح است
 که بنفسه و بدون آلت با انبیا علم پیدا میکند و از این جهت
 است که زمانی بنغم والدیره گرفتار میشوند و گاهی بفرح و سرور
 و نشاط میآید همه این حالات متعلق بروح است و بهر چه چون
 ارتباطی با اعضاء بدن ندارد آنچه سرور یا غمگین میشود عضو
 بدن یا خود بدن نیست بلکه روح است که باین حالات مختلفه
 در میآید و آنچه که متعلق بروح و از اوصاف مختصه او محسوبست
 بعد از مرگ برای روح باقی میمانند و چون از بدن مفارقت کند
 صفات لازمه خود را با خود میسپرد و اما آنچه بواسطه اعضاء
 بدن دریافت مینمود پس از مفارقت از بدن از بین میرود زیرا
 جسد که منبع و اصل این حالات عارضه بود چون برائس
 مرگ از کار بیفتد حالات صادره از او نیز از بین میرود و لکن
 حالات اصلیه مختصه بروح در جهان دیگر برای روح مخلد و
 دائمی است و اینک عین عبارت امام عزالی در کتاب احیاء
 العلوم که مضمون آن بفارسی مذکور شد در این جا نقل میشود

قوله ره " ان الموت معناه تغير حال فقط وان الروح باقیة بعد مفارقة الجسد " ما معذبة واما منعمة و معنى مفارقتها للجسد انقطاع تصرفها عن الجسد بخروج الجسد عن طاعتها فان الاعضاء الات للروح تستعملها حتى انها لبطش باليد وتسمع بالاذن وتبصر بالعين وتعلم حقيقة الاشياء بالقلب والقلب هنا عبارة عن الروح والروح تعلم الاشياء بنفسها من غیر آله و لذلك قد تتالم بنفسها بانواع الحزن والغم وتنعم بالنوع الفرح والسرور وكل ذلك لا يتعلق بالاعضاء وكل ما هو وصف للروح بنفسها فيبقى معها بعد مفارقة الجسد و ما هو لها بواسطة الاعضاء فيتعطل بموت الجسد ۰ ۰ ۰ ۰ ۰ ۰

در بیان اینکه بدن جزالتی برای روح بیش نیست
 دلیل برای اثبات این مسئله که بدن آلت روح است در قرآن
 مجید سوره نحل آیه ۷۸ نازل شده قوله تعالی " والله
 اخرجکم من بطون امهاتکم لاتعلمون شیئا وجعل لکم السمع
 والابصار والافئده لعلکم تشکرون " مضمون آنست که میفرماید
 خداوند شما را از شکم مادرانتان بیرون آورد در حالی که
 شما هیچ چیز نمیدانستید و برای شما گوش و چشمها و قلبها
 قرار داد شاید شما بشکر الهی بپردازید ۰

این بیان مبارک که میفرماید خداوند برای شما چشم و گوش
 و قلب قرار داد دلیل متین و محکم است که این اعضا و جوارح
 بمنزله آلات روح هستند زیرا در اول آیه میفرماید خدا شما را
 از شکم مادران بیرون آورد این اشاره به حقیقت روح و
 حقیقت انسانست پس از آن میفرماید که برای شما چشم
 و گوش و دل مقرر فرمود و این دلیل است که اعضا و مزبور آلات
 و ادواتی هستند که روح انسان بوسیله آن در مدارج کمالات
 صعود نماید و بآنچه علم و دانائی نداشته عالم و دانا شود
 و بلذات و کمالاتی که بدان محتاج است آگاهی بیاید بدن
 انسان برای پرورش روح مانند رحم برای پرورش جسم
 طفل است و بمنزله پوست تخم برای پرورش یافتن جوجه
 است یعنی همانطور که طفل و جوجه در پرورش و کمال محتاج
 به رحم و پوست تخم است همانطور هم روح انسان در پرورش
 مخصوص بخود احتیاج تام به بدن دارد و بهمان نحو که طفل
 و جوجه پس از دریافت و تحصیل کمالات لازمه و قوای متعدد
 مخصوصه رحم و پوست تخم را میگذرد و در زندگی حالت
 جدیدی بخود میگیرند و دارای استقلال ذاتی هستند و همین
 یا جزئی از اجزای رحم و پوست تخم محسوب نمیشوند -
 همینطور هم روح انسان پس از تحصیل کمالات واقعیه و

اكتساب قوای لازمه معنویه بدن را ترك ميگویند و بر اثر مرگ از بدن مفارقت میکند و در نهایت استقلال ذاتی در ادامه زندگی و حیات حالت جدیدی بخود میگیرد و بهیچوجه احتیاجی ببدن پس از آن ندارد و در نهایت استغنائی از بدن حیات جا و ادانی خود را ادامه میدهد و همانطور که مرغ و طفل پس از خروج از تخم و رحم دیگر ثابا بشخم و رحم بر نمیگردد همینطور روح انسان هم پس از مرگ و مفارقت از بدن دیگر نه ببدن خود و نه بهیچ بدن دیگری بازگشت و مراجعت نخواهد کرد بنا بر این مرگ عبارت از این است که روح بدن را ترك گویند و از آن قطع علاقه کنند و از این قرار برای بدن بهره و نصیبی از ثواب و باعقاب نخواهد بود زیرا برآلت روح بوده نه عامل اصلی و حقیقی و الت در مرحله مکافات و مجازات حکمی ندارد و مسئول شمرده نمیشود مثلا اگر کسی شخصی را با شمشیر بقتل برساند بدیهی است که شمشیر را هیچکس مورد عتاب و حبس و زندان و مسئولیت قرار نمیدهد مسئول حقیقی که مجازات مخصوص اوست شخص قاتل است نه شمشیر و هم چنین اگر شخصی در ظرفی چیزی از خوراکش و غیره بشهد و فقیر محتساجی بدهد ثواب این عمل مبرور را برای ظرفی که محتوی غذا و غیره بوده محسوب ننمایند بلکه

ثواب و مکافات این فعل پسندیده متوجه شخصی است که این
 فعل را انجام داده است همیطور روح که اهل نیک یا زشت را
 بوسیله بدن که آلات اجرای مقاصد او بوده است انجام داده -
 خویش معذب و یا قاتل بنعم الهیه میگردد و بدن را در این خصوص
 حکم و نصیبی مقدر نشده است و علیهذا احتیاجی بمستثله
 خود جسم برای دریافت جزای اعمال باقی نمیماند زیرا روح را
 در دریافت جزای اعمال احتیاجی بپازگشت ببدن بهمیچرخه
 نبوده و نیست *

علامه ابن رشد در کتاب خود مضمون به الکشف عن مآهج
 الادله فی عقائد الملة در ضمن بحث از مسئله معاد و احوال
 آن بیانی باین مضمون میفرماید " پسر روان اسلام از جهت فهم و
 ادراک مسائل تمثیلیه که درباره معاد و احوال آن در شریعت
 اسلام وارد شده بسه فرقه ملقسم میشوند یعنی درباره حقا
 که بلباس تمثیل بیان شده است سه عقیده متفاوت دارند -
 بعضی را عقیده چنانست که کلیه احوال آنجهان مانند این
 جهان سرسرمادی است و نعم و آلاء الهیه که بمرئین در آن
 جهان وعده داده شده از حیث جنس و شکل و ماده کاملاً بسا
 نعم و لذت موجوده در این جهان یکی است لذت این جهان
 و آن جهان مانند هم است و نعمتها نیز که وعده فرموده عین

نعمتهای این عالم است و بهیچوجه با هم فسق و اختلاfi
 ندارد و تلها فرق بین آلاء و نعم اینجهان و آنجهان آنستکه
 لذاتند و نعم اینجهان فانی و زائل میشود و دوام و بقائی ندارد
 و لکن نعم و لذات آنجهان همواره باقی و پرفرار است و برای
 آن فنا و نقادی نیست بعضی دیگر میگویند که لذاتند و —
 نعم موجوده در آنجهان با آنچه مادر این عالم میبینیم چنانسا
 متفاوت و متمایز است این گروه هر چند در تباین نعم و لذاتند
 اینجهان با آنجهان دیگر متفق و همراهی هستند و لکن در
 کیفیت آن با هم اختلاف دارند یک دسته از آنان میگویند که نعم و
 لذات آنجهان که در احادیث و آیات وارد شده در حقیقت
 امور معنویه روحانی هستند و از عنصر و ماده نیستند و ایضا کم
 در آیات و احادیث ذکر آن بنحو موجودات مادی و عنصری
 وارد شده از راه تشبیه است تا که مردم این عالم بتوانند بآن —
 حقایق معنویه موجود در جهان دیگر که مسریر روحانی
 است از راه تشبیه آن بوجود آتیکه در این عالم هستند تا
 اندازه ای پی ببرند و این فقط از راه تقریب حقایق روحانیسه
 بمدارک و افهام مردم این جهانست که بلحن تشبیه ذکر شده
 و ظاهر آن مقصود نیست و لکن جمعی دیگر از این فرقه —
 میگویند که نعم و لذات آنجهان اگرچه با نعم و لذات این

عالم جنسام تفاوت و متباین است ولی هر چه هست سرسبز
 مادی و جسمانی است فقط از جنبه کیفیت جسمانیت و طرز
 شکل ساختمان با هم اختلاف دارند و دیگر آنکه موجودات و
 لذات جسمانی در این عالم فانی میشود و از بین میرود ولی مسال
 آنجهان بی‌موت باقی و جاودانی است این دو فرقه هر یک
 برای اثبات ^{توحید} و نظریه خود از احادیث وارده و آیات نازل
 دلائلی دارند که از شدت شهرت حاجتی بذکر شماره آن -
 نیست و چنین بنظر میرسد که این عباس از طرفداران این عقیده
 است زیرا از او این جمله روایت شده است که فرموده "لیس فی
 الدنيا من الآخرة إلا ^{ال}سما^ء یعنی نعم و لذات موجود در این
 دنیا جز در اسم از هیچ راه دیگر شباهتی با نعم و آلاء موجود
 در آخرت ندارد و میتوان گفت که خواص مومنین و اهل نظر از
 پیروان اسلام اغلب تابع همین عقیده هستند زیرا اساس این
 عقیده که نعم و لذات این جهان با نعم و لذات آخرت جنسا
 متباین و متفاوت هستند مبتنی بر مطالبی مسلمه است که کسی
 را در باره آن مطالب مناقشه و بحث نیست از جمله آن مطالب یکی
 آنستکه نفس انسان پس از مرگ باقی و جاودان است و دیگر آنکه
 اگر قائل بعود و برگشت اجسام موجود در این عالم بشویم با مر
 مسال و منتعنی قائل شده ایم ولی اگر بگوئیم که نفس پس از

فورك باجسام ديكو كه مناسب النجهان است تعلق مييابسد
 چندان منتح و محال بنظر نميرسد . انتهى آنچه ذكر شد
 مضمون بيان علامه ابن رشد بفارس است واينك هيمن
 اقوال اورا نقل مينمايم قوله ره " نجد اهل الاسلام في فهم
 التمثيل الذي جاء في ملتفاني احوال المعاد ثلاث فرق فرقه
 رات ان ذلك الوجود هو يعيله هذا الوجود الذي ههنا
 من النعيم والسوء اعنى انهم راوا الله واحد بالجلس وانه اثما
 تختلف الوجود بالديوام والانتقطع اعنى ان ذلك ذاتهم
 وهذا منقطع وطائفة رات ان الوجود متباين وهذه انقسمت
 قسمين طائفة رات ان الوجود الممثل بهذه المحسوسات هو
 روحاني واله انما مثل به ارادة البيان ولهولا " حجج كثيرة
 من الشريعة فلا معنى لتعديدها وطائفة رات انه جسماني
 لكن اعتقد ان تلك الجسمانيه الموجودة هنالك مخالفة
 لهذه الجسمانيه لكون هذه بالية وتلك باقيه ولهذه ايضا
 حجج من الشريعة فيشبه انقباين عباس وكون من يرى هذا الراي
 لانه روى عنه انه قال ليس في الدنيا من الاخر الا الاسماء و
 يشبهان يكون هذا الراي هو اليق بالخواص وذللك ان امكان
 هذا الراي يبني على امور ليس فيها تنازعة عند الجميع حدها
 ان النفس باقية والثاني انه ليس يلحق عن هوية النفس التي

اجسام آخر المحال الذي يلحق من عبودة تلك الاجساد

بمعنیها ۱۰۰۵۰

ملاحظه میفرمائی که علامه ابن رشد فرمود ملت اسلام در باره احوال معاد بسه فرقه منقسم برخی را عقیده مطابق قول مشهور در نزد عموم است یعنی میگویند که همین اجسام بعینها عبود میکند و زندگانی در آنجهان بانعم و لذاتند موجودند رایین عالم اسرار گرفته میشود برخی میگویند که جمیع آن آلاء و نعم که در آخرت موجود است همه روحانی است و بهیچوجه امور جسمانیه در آن عالم وجود ندارد دسته سوم میگویند که روح انسان پس از از مرگ بیدنی که در این عالم داشته است تعلق نمیگیرد زیرا که جنس موجودات در عالم بعد با موجودات اینعالم متما یکن و متفاوت است بنا براین روح انسان پس از مرگ و خلع بدن این جهان بیدنی که جنسا با این بدن متباین است و پیوسته با قس و جاودانی است و فنا و زوال و تخییری بان راه ندارد تعلق — میگیرد و نیز ملاحظه میفرمائی که علامه ابن رشد فرموده است اگر قائل بتعلق روح پس از مرگ ببدن دیگری که فنا بدان — طر فر نمی شود نسویم معتقد با هر محال نشد ه ایم ولی اگر بگوئیم که پس از مرگ باز در مرتبه همین جسم که متعلق بفلان روح بوده است بدان روح در آنجهان هم تعلق میگیرد و همین

این جسم در آنجا برمیگردد و خود میکند امر محال و متمنی را عقیده مند شده ایم یعنی این رشد بصراحت فرموده که خود اجسام بعینها محال است و در باره قول ثانی هم فرموده که محال روحانی هستند بادل و پراهمین شرحه است و در باره قول سوم هم فرموده مستند بادل و حجج شرحه است که نهایت شهرت را دارد و احتیاجی بذکر آن نیست این دو قول را رجحان داد ولی در باره قول اول چیزی نفرمود و فقط اشارت کرد که اگر بفیضان معتقد شویم بامر محال و متمنی عقیده مند شده ایم و این معنی بدیهی است زیرا برای اثبات قول اول که شرح آن گذشت هر دو دلیل و برهانی بیآورند ناچار جزا و هم و مطالب بن اصل و راهی چیز دیگری نخواهد بود لهذا از طرفی قول اول را مسکوت عنه گذاشت و مفاد قول ثانی و ثالث را در واقع یکی دانست و طرفداران هر دو قول را از یک دسته محسوب داشت یعنی هر دو میگویند که امور عالم بعد با امور این عالم جنسا و اساسا متفاوت و متماین است و نیز هر دو دسته از طرفداران این قول — میگویند که عذاب و پاداش در عالم بعد بخود روح میرسد و روح است که معذب میشود و یا متنعم میگردد و نیز علمای اهل سنت و دانشمندان این مذهب این مسئله را ثابت کرده اند که روح — انسان یعنی از مرگ دارای حیات است و روح پس از قطع

هلاقه از بدن عنصری اینعالم ازین لمیرود و اگر چه بدن و جسمی که در این عالم بدان تعلق داشت فانی میشود و ازین-
 میرود ولیکن روح باقی و برقرار است و قبل از فرارسیدن قیامت
 و رستاخیز یکه نزد مردم معروف و مشهور است روح بنعم الهیه
 متعلم و باعذاب الیم معذب میگردد اینک برای اثبات
 این منظور چند دلیل نقل میکنیم

در بیان اینکه مذاهب اهل سنت بر این است که روح انسان
 قبل از قیام قیامت متعلم و با معذب میگردد .

علامه خازن در تفسیر خود در ذیل این آیه مبارکه که در سوره آل
 عمران آیه ۱۶۹ نازل شده قوله تعالی " و لا تحسبن الذین
 قتلوا فی سبیل اللّٰه ماتوا " چند حدیث نقل فرموده

که مانند احادیث سابقه که برای تود کر کردم مفید این معنی

است که روح پس از مرگ بلافاصله بشواب و باعذاب نااتل میشود

پس از ذکر احادیث مزبوره چنین میفرماید " قوله " و فیه دلیل

علی ان الارواح باقیه لا تفتی بقنا الجسد و ان المحسن -

بنعم و بجازی با لـ

قبل یوم القیامة و هذا مذاهب اهل السنة ایضا انتم

یعنی از احادیثی که ذکر شد این مطلب ثابت میشود که

روح انسان پس از مرگ باقی است و بقنای جسم و زوال بدن

روح را فنا و زوالی دست نمیدهد و نیکوکار پس از مرگ و پیش از قیام قیامت و فرارسیدن روز رستاخیز بنعمت الهیه قاتل میشود و باجر و جزای اعمال خود میرسد و این مسئله نیز از معتقدات پیروان مذاهب اهل سنت است . البته

از این گذشته " برای علمای امت و دانشمندان درباره این حیات که ذکر شد اختلاف نظر و عقیده موجود است بعضی میگویند که این حیات (یعنی حیات روح انسان بعد از مرگ و رفتن از این دنیا) تماماً روحانی است یعنی حیات بدیه و زندگی جاوید است و این عقیده مقرون بصدق و صواب است بعضی هم میگویند که حیات روح بعد از مرگ و قبل از پیداشدن رستاخیز عظیم و قیامتیکه هممنتظر هستند عبارت از حیات برزخ است حیات برزخ را فاصله میان حیات دنیوی و پیداشدن قیامت کبری میدانند که عبارت از رستاخیز اعظم است و نهایت شهرت را در نزد قوم مسلمین دارد بعضی هم درباره این حیات که ذکر شد ارا" و عقاید مختلفه دیگر ذکر کرده اند که در این جا احتیاجی بقل و ذکر آنان نداریم " اما مسئله برزخ اگر چه در قرآن مجید نازل شده ولی معنی آن آنطوریکه میگویند و معروفست نیست و معنی دیگری دارد " همانرا که گفت بیان فرما که مقصود از برزخ چیست .

در بیان معنی برزخ *

زید گفت مقصود از برزخ زمان ومدت بین ظهور و مظهر است و مراد از آنست که پس از مرگ برای روح مشهود میشود برزخی وجود ندارد. مثلا از زمان وفات و رحلت حضرت رسول ص تا زمان ظهور حضرت باب اعظم عبارت از برزخ است بنا بر این برزخ عبارت از ما بین الشریعتین است یعنی از صعود مظهر سابق تا یوم ظهور مظهر موهوب لاحق را برزخ مینامند و این معنی در قرآن مجید در سوره مؤمنون نازل شده قوله تعالی "ومن ورائهم برزخ الی یوم یبعثون" هلامه بخوی در ذیل این آیه مبارکه پس از نقل عقاید و آراء مختلفه که درباره برزخ اظهار شده است چنین میفرماید قوله "قال قتاده بقیة الدنیا یعنی قتاده در باره معنی برزخ فرموده است که مقصود بقیه دنیاست یعنی آنچه از دوران دنیا باقی مانده است برزخ نامیده شده این گفتار قتاده درباره برزخ نسبت بدوره که خود او زندگی میکرد صحیح و درست است زیرا در آن وقت هنوز دوره اسلام بسر نرسیده بود و دوره جدید بظهور حضرت باب اعظم آغاز نشده بود لهذا برزخ بقول قتاده عبارت از مدت و مقدار زمانی بوده است که از دوره او تا دوره ظهور حضرت باب اعظم باقی

مانده بوده است چنانکه مقصود از دنیا دوره شریعت محمدیه است و چون دوران شریعت حضرت رسول الله ص پایان نرسد و مظهر موعود پس از ختم دوره اسلام ظاهر نشود دنیا تمام میشود پایان دوره برزخ بواسطه مظهر موعود لاحق اعلان میگردد بنا بر این عبارت از مدت بین دو مظهر امر الله است و اما آنها که میگویند برزخ عبارت از زمان بین مرگ انسان و قیام قیامت است و اغلب مردم هم همین معنی را معتقدند باید گفت که از آیه شریفه قرآن که ذکر شده ابتدا چنین معنی و مفهومی بدست نمیآید زیرا با آنکه چنین امری معتقدند و حیات برزخ را بدجوری که ذکر شد اعتراف دارند میگویند که این حیات برزخ عمومی است و مؤمن و کافر در آن شریک هستند با آنکه آیه شریفه قرآنیه که برای شما خواندیم اختصاصی بذکر احوال کفار دارد زیرا ضمیر کلمه وراثهم بکفاری بر میگردد که میگویند "اذا متنا و کنا ترا با و عظاما " که در آیه قبل از آیه برزخ ذکر شده یعنی کفار میگویند ایا پس از آنکه مردیم و خاک شدیم و جسم استخوانی از ما باقی نماند آیا زنده میشویم خداوند پس از نقل قول آن کفار میفرماید و من وراثهم برزخ الخ مسلم است که این مطلب درباره همین کفار ذکر شده و بهیچوجه نمیتوان آنرا درباره عموم افراد مسلم و کافر قرار داد

مفاد آیه برزخ اختصاص بکفاری دارد که اقوالشان در آیات
 قبل نازل شده و شامل مسلمین نمیشود بآن لکن معتقدین بحیات
 برزخ بشرحی که گفتیم قائلند که این حیات شامل صوم افسراد
 از کافر و مسلم است در صورتیکه مفاد آیه قرآنی بهیچوجه عقیده
 آنان را درباره برزخ تأیید نمیکند حال خوبست قدری در این
 باره بحث و تدقیق نمایم . " گفتیم که برزخ مدت بین دو
 مظهر امرالله است و مانند شب است که بین روز قبل و بعد واقع
 میشود و از این جهت اگر دوره برزخ با زمانی که رسول قبل در عالم
 بوده است فرق و اختلاف داشته باشد تعجب نیست و باید
 این اختلاف حتما وجود داشته باشد زیرا زمان حیات مظهر
 صاحب شریعت بمنزله فصل بهار است و دوره برزخ مانند فصل
 فصلهای دیگر سال است " دوره هر یک از شرایع الهیه مانند
 دوره سال است که دارای فصول مختلفه و ظهور و ^آ متفاوتهاست
 و مانی که صاحب شریعت و مظهر امر حضرت کردگار در بین
 مردم موجود است مانند فصل بهار جان افزاست ارواح و
 نفوس بحیات تازه زنده میشوند و سرور و نشاط در قلوب و حقا^{یق}
 افراد بشر جلوه میکند مردم در مدارج کمالات و فضائل ارتقا
 و صعود مینمایند و درجات عالیه معلوم عروج میکنند زیرا
 فصل بهار دوران حرکت و نشاط و تکمیل و تکوین موجودات

است سرسرا جذاب و انتعاش و سرور و حیات است پس از این دوره نوبت بفصل تابستان میرسد در این فصل انبساط بدرجات کمالیه خود بالغ میشوند کلمه الله انتشار مییابد و شریعت الله جلوه میکند سپس دوره پائیز میرسد یعنی دوران افسردگی و پژمردگی میشود مردم فضائل را فراموش میکنند و اخلاقشان عوض میشود روزی ائیل بجای فضائل آشکار میگردد و امت واحده که تابع دین واحد و شریعت واحد بودند بمذاهب مختلفه و فرقه های متعدد و مشعب و تقسم میشوند از شریعت الله جزاسمی و از تعالیم و اصول دین الله در بین مردم جز رسمی باقی نمیماند قلوب مردم هوجانها افسرده است از این پس فصل زمستان بی امان در میرسد بروی نادانی و جهالت همه را فرامیگیرد و نابینائی و سرگردانی احاطه میکند ظلمت ضلالت آفاق را مسخر میسازد و جمودت و خمودت سراسر نفوس را در ظل خود در میآورد حیات معنوی و حقیقی از میان مردم رخت میبندد و مرگ واقعی بر همه مسلط میشود پس از آن دوباره بهار فرا میرسد و حیات جدید در مردم افسرده و خمود میبندد و بر همین قیاس

از آنچه گفتم و شاید معلوم شده که دوره انتقال مردم از موت به حیات و از ضلالت به هدایت محدود در فصل بهار و قسمتی از

فصل تابستان است و پس از آن تا دوره فرارسیدن بهار دیگر مردم رویتفوق و اختلاف و ضلالت و گمراهی میروند و این معنی رو باز دیال میگذارد تا آنکه از توفصل بهار میرسد و جهانیا ن روح جدید میبخشد و بنا بر این آن قسمتی از زمان که پس از فصل ربیع شریعت الله مردم دچار ضلالت وهوی و هوس خود میشوند تا آغاز فصل ربیع بعد عبارت از دوره برنج است در این مدت مردم راهرو چند با سم دین مسروند از هدایت و پناه ب معنویه الهیه بهیچوجه نصیبی نیست و اینگونه نفوس از حیات و هدایت محرومند " خداوند پس از جمله " و من ^{ثم} ورا برنج " که شرحش را شنیدی میفرماید " الی یوم یبعثون " یعنی بواسطه ایمان برسول جدید و اعتراف بحقانیت مظهر امراه موعود مردم از نومبعوث میشوند یعنی خلقت تازه مییابند گمراهند مهتدی میشوند در ضلالتند بهدایت موفق میشوند مردگانند زنده میشوند و این معنی که در باره بعثت ذکر شد در حدیث شریف مروی از رسول الله هم اشاره شده و کلمه بعث در آن حدیث بمعنی ایمان و اقرار بحقانیت رسول الله استعمال گردیده است علامه بخاری در کتاب صحیح خود در باب آبرختن در مسجد چنین فرموده که مرد عربی در مسجد پها خاست و بول کرد اصحاب که در مسجد بودند

بایدیت و آزارش پرسه اختند و او را گرفته سرزنش میکردند حضرت
باصحاب فرمودند "دعوه وهرقوا علی بوله سجلا من ما" او
د لویا من ما" فالما بعثتم میسرین ولم تبعثوا معسرین
یعنی حضرت فرمودند هر که در برابر ما نکند و یک دلو بسوزد
آب یا چند ظرف کوچک آب بر موضعی که از مسجد بول کرد بریزد
و شست و بشوید دهید شما بمن ایمان آورده اید که هر مشکلی را
اسان کنید و هر زحمت و مشقتی را بر طرف نمائید و از آنجهت
بمن ایمان نیاورده اید که باعث زحمت مردم شوید و سبب حصول
عسر و سختی در امور گردید "ملاحظه بفرما کلمتم تبعثوا -
معسرین بمعنی آنستکه شما ای اصحاب برای تولید اشکال و -
صعوبات در امری بمن موء من نشد ما ید سابقا هم در این خصوص
در ضمن بحث از حیات و موت از فرمایش امام قرطبی در تفسیر آیه
والموتی یبعثهم الله . . . شرحی برای تمییز کردن حال
بر گردیم بشرح و بیان معنی آیه شریفه و من وراثهم برزخ الی
یوم یبعثون " خداوند میفرماید ای محمد این مردمیکه گرفتار
ضلالت و اسیر کفر و نفاقند بهمیچوچه در دوره شریعت اسلامی
روی هدایت را نمیبینند " اینان در دوره " که تو رسول الله در
این عالم هستی راه نجات را نخواهند یافت و همچنان در کفر
و ضلالت باقی خواهند بود تا روزی که رستاخیز بپاشد و -

و مبعوث شوند یعنی روزیکه حضرت بهاء الله بدعوت قیامت فرماید و مردم را بشریعة الله بخواند در چنین روزی این گمراهان راه نجات را خواهند یافت و از ضلالت بهد ایت و از موت بسبب حیات منتقل خواهند شد زیرا در چنین روزی که دوره حضرت بهاء الله است مقدر شده که جمیع خلق جهان و تمام جهانیان بدعوت حضرتش راه نجات و ایمان بالله رایا بند و از کفر و ضلالت خلاصی یافته بطوریکه کافری در عالم باقی نماند چنانچه در قرآن مجید سوره بینه آیه ۱-۲ باین معنی اشاره شده قوله تعالی * لم یکن الذین کفروا من اهل الکتاب و المشرکین منفکین حتی تاتیهم البینه رسول من الله . . . یعنی مشرکین و اهل کتاب که بتوای محمد مؤمن نشده اند بهمین نحو در کفر و ضلالت خود باقی خواهند بود و دست از ضلالت و کفر خود نخواهند کشید و رسالت تو را پیوسته انکار خواهند کرد تا موقعی که بینه برای آنها بیاید یعنی شاهد بیاید و بحقانیت رسالت و صدق ادعای تو شهادت بدهند در آنوقت آنان مؤمن خواهند شد و طریق عناد و ضلالت را ترک خواهند گفت ملاحظه فرما جمله * حتی تاتیهم البینه در این آیه دلیل و مشعر است که تا بینه از طرف خدا نیاید دست از کفر و ضلال

خود نخواهد کشید و چون آن بینه و آن شاهد انکار
 شود آنگاه دوره کفر و نفاق کفار و مشرکین باختر رسد و ایمان
 و ایقان بر همه پستروافکند و هدیهی است که مقصود از بینه
 که بمعنی شاهد است رسولی است که از طرف خدا میبعوث
 میشود و مقصود حضرت بها^۱ الله است که ظاهر شد و در
 باره صحت نبوت رسول الله شهادت از جمعی از منکرین
 رسالت حضرت رسول ص بحقانیت و صدق نبوت آن
 حضرت مؤمن نسندند *

سارگفت * این دلالت که بیان فرمودی همه محکم
 و متین است و مطلب را مانند آفتاب در وسط آسمان برای من
 واضح و آشکار ساخت و لکن در قرآن مجید ما با آیاتی میرسیم
 که صراحة دلالت بر معاد جسمانی دارد و نمیتوان آن را -
 بمعاد روحانی که فرمودی تفسیر و تعبیر کرد مثلا خداوند است
 در قرآن مجید (سوره قیامت آیه ۳ - ۴) فرموده است *
 (ای حسب الانسان ان لن نجمع عظامه بلی قادرین علی ان
 نسوی بئانه) یعنی ای انسان چنین میهدارنکه ما هرگز
 استخوانهای او را جمع نخواهیم کرد چرا * ما توانا هستیم
 که سرانگشتان او را هم بیکوخت بسازیم و یک جور تسویه کنیم
 و لیز در سوره اسراء آیه ۷۰ - ۷۱ فرموده قوله تعالی

وقالوا اذ اذکما عظاما ورفاتا ^۱ انما لمبعوثون خلقا جدیداً اقل کونوا
حجارة او حديد او خلقا مما یکبرفی صدورکم * مضمون آنکه کفار
گفتند آیا چون ما خاک شویم و استخوان ما پوسید باز دو -

مرتبه زنده خواهیم شد و خلقت جدید خواهیم یافت ؟
بگوای محمد ص بانها سنگ باشید یا آهن باشید یا هر چه
که بنظر شما بزرگ میآید همان باشید ۰۰۰۰ و در سوره یس
آیه ۷۸ نازل شده من یحیی العظام و هی ریم یعنی
استخوانهای پوسیده را چه کسی زنده میکند ؟

از این گذشته در قرآن مجید آیاتی نازل شده که شامل ذکر
انواع نعم و الآء و لذائد عالم آخرت است و همان نعم و
لذائد را بصورت نعم و لذائد محسوسه اینعالم و با همیمن
کیفیت جسمانیه ذکر فرموده مثلاً در سوره فاطر آیه ۳۳ فرمود
جنات عدن یدخلونها یحلون فیها اساور من ذهب و لو لو^۲
و لباسهم فیها حریر یعنی مو^۳ منین در باغ های بهشت وارد
میشوند و در آنجا بادست برنجن های طلا و یامروارید زینت و
زیور میبایند و لباسشان در بهشت از ابریشم است و در سوره -
انسان آیه ۱۲ و ۱۳ میفرماید * و جزاهم بما صبروا جنة و حریراً
متکین فیها علی الاراک لایرون فیها شمساً^۴ لایزهریراً یعنی
در مقابل صبری که مو^۳ منین در دنیا کردند خداوند بانسان

بهشت و لباس حریر بخشید و آنان در بهشت روی تخت‌ها
 نشسته و تکیه میزنند و در آنجا گرمای شدید و سرمای سخت را
 حس نمیکنند و آسیبی بآنها نمیرسد از این گوله ایات بصراحت
 برمیآید که نعیم و جحیم جهان آخرت جسمانی و مادی است
 در سوره حج آیه ۱۶ - ۲۱ میفرماید فالذین کفروا قطعست
 لهم قیاب من نار یصب من فوق رؤسهم الحمیم یصهریه مافی
 بطونهم و الجود لهم مقامع من حدید یعنی برای کفار در
 جهنم لباس آتشین برسد و مهیا میشود و از بالای سر آنها
 بر سر آنها حمیم میریزد و از دست حرارت حمیم که بر سر
 آنان میریزد آنچه در شکم های آنان است و همچنین پوست
 بدیشان میگدازد و آب میشود و نیز بر بدن کفار در جهنم
 تازیانه های آهنی میزنند و در سوره واقعه فرموده ثم انکم
 ایها الضالون المکذبون لا کلون من شجرة من زقوم فمالتون
 منها البطون فشاربون علیه من الحمیم فشاربون شرب الحمیم
 هذا نزلهم یم الدین یعنی سپس شما ای مردمی که گمراه بودید
 و انبیای الهی را در دنیا تکذیب کردید همانا میخورید از
 درختیکه میوه اش زقوم است و شکم شما از زقوم بوخواهد شد
 و پس از زقوم از حمیم خواهید آشامید و مانند شتران تشنه
 حمیم جهنم را از شدت عطش خواهید آشامید

ایست منزل آنان (یا آنچه برای پذیرائی آنان از خوراکسی
تهیه شده) در روز قیامت " ملا حظہ فرما از این آیات ہم
پرمیآید کہ عذاب آخرت ہم مانند نعم وآلاء آن جسمانی و -
مادی است و بجز آنچه ذکر شده مطالب دیگر ہم در آیات
قرآنیہ ذکر نشده و در احادیث مرویہ وارد گردیده و همه بحسب
ظاهر بصور محسوسہ بیان شده است از قبیل عذاب قبر
و فتنہ ملکر و نکیر و مانند اجتماع جمیع مردم بامر خدا در یگروز کہ
در سوره واقعہ آیه ۴۹ - ۵۰ بآن تصریح شده قوله تعالی
" ان الاولین والاخرین لجموعون الی میقات یوم معلوم یعنی
کڈ شتگان و آیندگان را جمیعا در میقات معین و روز معین جمع -
میتفرماید و نیز در سوره مجادلہ آیه ۶ فرموده " یوم یبعثہم اللہ
جمیعا یعنی روزیکہ خداوند همه را جمیعا ببعوث میفرماید
و در سوره مرسلات آیه ۳۸ فرموده ہذا یم الفضل جمعنا کم -
والاولین یعنی امروز روز قیامت است کہ شما ہارا بامردمی کہ
قبل از شما بوده اند ہمرا جمع کردہ ایم و در سوره آل عمران
آیه ۹ فرموده ینا اتک جامع الناس لیم لاریب فیہ یعنی ای -
پسروردگار ما تو هستی کہ مردم را در روزی کہ شکی در فرارسیدن
آن نیست مجتمع خواهی ساخت " و نیز در قرآن مجید آیاتی است
کہ بصراحت بخروج مردم از قبرها دلالت دارد مانند این آیه

که در سوره یسرایه ۵۱ نازل شده "ولفخ فی الصور فاذا هم
 من الاجداث الی ربهم فینزلون یعنی در صور دمیده شد و
 ناگهان مردم از قبرها بیرون و بجانب سرور کارشان رانده
 میشوند و در سوره ق آیه ۴۴ فرموده ایم تشق الارض عنهم سراها
 ذلک حشر علینا بسیر یعنی روزی که زمین شکافته میشود و
 مردم با عجله و سرعت از زمین بیرون می آیند و اینست حشر خلائق
 که برای ما خیل آسان است باری همه این آیات که ذکر شد
 و امثال آن که از ذکر آن صرف نظر کردم صریحست که
 معاد هم جسمانی است حال شما کم و آلاء و هذاب و عقاب
 عالم بعد را روحانی میدانید در باره این آیات که خواندم چه
 میفرمائید و چگونه فحاشی نماید ^{شما} بآمدن درجات صریحه قرآن مجید
 تطبیق میکند (۱۰) ؟

زیاد گفت • قبل از این گفتم که بفرموده علامه ابن رشد
 آنان که قائل بمعاد روحانی بودند بدو دسته تقسیم شده اند
 و دیدی است که این قائلین بمعاد روحانی منکر معاد جسمانی
 هستند ای این نفوس در مقابل اعتراضات قائلین بمعاد جسمانی
 چه گفته اند ؟ آیا میتوان گفت که این دسته از علما یعنی
 قائلین بمعاد روحانی راه خطا پیمودند یا آنکه همه آنها
 از علمای مشهور و بزرگان محققین هستند و همه ببلندی مقام

و علو درجات آنان محترفند *

عمار گفت: "اگر این جواب را از تو در این جا قبول کنم باید اساس تحری خود را بر تقلید آنان قرار دهم با آنکه شرحی مفصل در آغاز سخن در باره مذمت تقلید و مدح و توصیف تحقیق و تحوی حقیقت بیان فرمودی "ایاسزاوار است که در این مقام و در باره این مسائل مشکله که فهم و ادراك آن نهایت اهمیت و صعوبت را دارد برخلاف قراردادیه قبلی بتقلید این علما اکتفا کنیم و از تحقیق و تحوی حقیقت چشم پوشیم؟ زید گفت حق باتست "ما هم تقلید این دسته از علماء را کناری میگذاریم و خود بشخصه بشحقیق میپردازیم و من اینک برای اثبات مطالب و مسائلی که مورد بحث بود بذکر ادله و اقامه براهین متقنه کافیه میپردازم و کاری باین و آن نداریم که چه گفته و چه عقیده داشته اند - اینک بشنو همه آن آیات مبارکه که از قرآن مجید استشهاد فرمودی هیچکدام دلالت بر معاد جسمانی ندارد مخصوصاً آیه ۴۳ و ۴۴ سوره قیامت یعنی قوله تعالی ایحسب الانسان ان لن نجمع عظامه بلی قادرین علی ان یسوی بنانه " که بهمیچوجه دلیل بر معاد جسمانی نیست ای - عمار بفرما ببینم از کجای این آیه مفهم میشود که اجسام عمود میکنند و معاد جسمانی صورت بگیرد؟

هار گت مگر جمع آوری استخوانها بایکدیگر باین —
 منظور نیست که خداوند مینخواهد دو مرتبه مردگان را زنده
 کند ؟

زید گت • معنی جمع عظام عبارت از مرگ است
 زیرا مرگ مستلزم جمع عظام است بواسطه آنکه بدن انسان را
 پس از مرگ گرم میخورند و گوشتهایش از استخوانها میریزد و خود
 استخوانها هم پس از آن روی یکدیگر افتاده متراکم میشود و
 مجتمع میگردد و این معنی جمع عظام است اما در حالت زندگی
 و حیات بدن استخوانها مجتمع و متراکم نیستند بلکه هر یک
 در محل مخصوص از بدن قرار دارند و بین استخوانها در حال
 زندگی بدن گوشت و پی قرار میگیرد و از تراکم و بهم آمیختن
 شدن آنان جلوگیری میکند اجتماع عظام و تراکم
 استخوانهای بدن روی هم فقط پس از مرگ پوسیده شدن
 گوشت و پوست و پی است و این مسئله از لوازم مرگ است و خداوند
 هم در این آیه موترا بکنایه ذکر فرموده یعنی لازمه مرگ تراکم
 تراکم و اجتماع عظام است ذکر فرموده از آن خود موترا اراده
 کرده است پس معنی ای حسب الانسان ان لن نجمع عظامه این میشود
 که آیا انسان مینماید دارد که مامرگ را هیچوقت بر او مسلط —
 نخواهیم کرد ؟ حال پیرو ازیم بمعنی جمله بعد یعنی پلی

قادرین علی ان نسوی بنانه " ملاحظه بفرمایید یکی دیگر از لوازم
 مرگ حصول و تحقق عقاب و عذاب اخروی برای کفار است در این
 جمله خداوند بدگرایین مسئله بسرداخته فرموده " بلی قادرین
 " یعنی آیا کفار منکر مرگ هستند در حالیکه ما میتوانیم
 در همین دنیا و قبل از مرگ کافر را بجزای عمل و عذاب الیم
 مبتلی سازیم و آن عذاب اینست که سرانگشتان او را میتوانیم
 بیکواخت کنیم (و تسویه نمائیم حال ببینیم مقصود از تسویه انامل
 چیست ؟ علامه بنوی در تفسیر خود در ذیل این آیه مبارکه
 (در جلد چهارم تفسیرش صفحه ۱۹۰) چنین میفرماید .
 قوله " نسوی بنانه ای انامله فلجعل لها صابع یدیه و رجلیه شینتا
 واحد ا کخف البحیر و حافر الحمار فلا یرتفق بها بالقبض و
 البسط و الا حال اللطیفه کالکتابه و الخیاة و غیرها و هذا اهلپسه
 اکثر المفسرین . انتهى

" میفرماید خداوند فرمود نسوی بنانه معنی بنان
 سرانگشتان است و مقصود از تسویه انامل آن است که خداوند
 انگشتان دست و انگشتان پای انسان را تبدیل بیک چیز
 کند یعنی مانند سم شتر و سم الاغ قرار بدهد که انسان نتواند
 از انگشتان خود استفاده کند و آنها را بکار بندازد و نتواند
 چیزی را با دست خود بردارد و نتواند دست خود را بازو بسته

کند و نیز از عهدہ انجام صنایع و هنرهای زیبا مانند نوشتن و
 دوختن و جزاینها نتواند برآید اینست معنی جمله نسوی بنانه
 و این معنی را اگر علمای تفسیر مندیدند و ذکر کردہ اند انتہی •
 حال خلاصہ معنی آیه مزبورہ را در مرتبہ بیان میکنیم میفرماید
 آیا انسان میپندارد کہ ما او را پس از مرگ معذب نخواهیم ساخت؟
 چرا البتہ او را معذب مینمائیم • انسان چنین میپندارد در حالی
 کہ ما قادر هستیم در همین دنیا قبل از مرگ انسان را معذب
 کنیم باینکہ انگشتان او را بسم تبدیل نمائیم کہ از بکار بردن
 آن عاجز باشد و این یکی از عذابهای سادہ ایست کہ میتوانیم
 او را بدان معذب سازیم • • • ملاحظہ فرمای ای عمار آیا
 در این آیه هیچ تصریح و یا اشارہ بعوود اجسام موجودہ هست؟
 حال بیائیم و در معنی این آیه دیگر کہ در سورہ اسرا نازل
 شد ہوسدان اشارہ کردیم قدری فکر کنیم و بمقصود اصلی خداوند
 از این آیه پی ببریم خداوند در قرآن مجید سورہ اسرا آیہ
 ۴۹-۵۳ میفرماید و قالوا ان کناعظا ما ورفاتا انا لمبعوثون خلقا
 جدیدا یعنی کفار گفتند آیا وقتی کہ ما مردیم و بدن ما خاک شد و
 پوسید و جز استخوانی از ما باقی نماند آیا خداوند در مرتبہ
 ما را زندہ میکند و خلقت جدید میبخشد؟ بعد میفرماید " قل
 کونوا حجازۃ او جدیدا او خلقا مما یکفرن صدور کـ

فسیقولون من یعبدا یعنی بگرای محمد باین کفار
که اینگونه سخنان میگویند سنگ باشید آهن باشید یا هر
چه را که از سنگ و آهن بزرگتر و مهمتر میدانند همان باشید
کفار گفتند چه کسی ما را در مرتبه زند میگذارد "و حیات
بر میگرداند" بعد میفرماید "قل الذی فطرکم اول مره"
یعنی ای محمد در جواب کفار بفرما همان کسی که شمارا نخستین
بار بیافرید همان کسی باز هم شمارا خلقت جدید میبخشد و به
حیات بر میگرداند . بعد میفرماید فسیئخضون الیک
رثمهم ویقولون من هو یعنی کفار چون این جواب را از تو
ای محمد می شنوند سرهای خود را از روی انکار حرکت میدهند
و میگویند چه وقت این کار خواهد شد؟ بعد میفرماید "قل
مسی ان یكون قریبا یرم ید هوکم فتستجبیزن بحمده" یعنی
ای محمد من در جواب آنان بفرمای که امید است این مطلب
بزودی وقوع یابد یعنی روزی که خداوند شما را دعوت کند و شما
دعوت او را استجابت نمائید و مشگرو سپاس الهی بپردازید
در آنروز این مطلب یعنی حیات جدید و بعثت جدید برای شما
حاصل خواهد شد "برای اینکه مقصود اصلی بخوبی
واضح شود چند آیه قبل از این آیات مبارکه را که خواندم
برای تو میخوانم در آیه ۴۵ - ۴۸ سوره اسرا میفرماید قوله

تعالی "واذا قرأت القرآن جعلنا بینک و بین الذین لا یؤمنون
 بالآخرة حجابا مستورا وجعلنا علی قلوبهم اکنة ان یفقهوه
 و فی ان الهمم وقرآوا اذا نذرت ربک فی القرآن وحده و لو اعلمی
 ان بار هم لغور العن اعلم بما یستمعون به ان یستمعون الیک و
 ان هم نجوی ان یقول الظالمون ان تتبعون الارجلا مسحورا
 انظر کیف ضربوا لك الامثال فضلتوا فلا یستطیعون—
 سیلا وقالوا ان اکانا عظاما ورفائاً ۰۰۰ ک ۰ الخ میفرمایند
 ای محمد ص هر وقت که تو بقرآنت قرآن مجید میبرد از میان تو
 و بین کسانی که باختر ایمان ندارند پرده میاویزیم و دل های
 کفار را در برده ها میچیم که نتوانند معانی قرآن را —
 بفهمند و گوش کافران را گران و سنگین میسازیم که نتوانند آیات
 الهیه را بشنوند و هر وقت که تو ای محصل در ضمن آیات قرآن
 مجید بوحدانیت الهیه لبیگسانی و خدای بی شریک و
 نظیر را تنها مورد ستایش قرار دهی کافران روی خود را از
 تو میگردانند و اظهار نفرت میکنند کافران در ظاهر بسخنان تو
 گوش میدهند ولی در حقیقت حواسشان جای دیگر است مسا
 میدانیم که آنها یکجا توجه ندارند و بچه چیز گوش میدهند
 آنها با آیات الهیه که تو میخوانی گوش نمیدهند بلکه بسخنان
 آهسته که ستمکاران در آن هنگام بر زبان میرانند گوش میدهند

ستمکاران آهسته بهم میگویند که اگر پیوسته محمد ص بشویم
 در حقیقت پیوسته شخصی دیوانه و مسحور شده ایم ببین ای
 محمد که ستمکاران تو را بچه امور نسبت میدهند و بچه امثالی
 زشت از تو یاد میکنند این ستمکاران همه گمراهند و از بس یاد کرد
 راه راست عاجز و ناتوان هستند اینها میگویند آیا چون ما
 مردیم و بد نهی ما پوسیده و خاک شد و جز استخوانی از ما
 باقی نماند الخ . چون دنبال آیات و پیش
 از این گفتیم دیگر تکرار نمیکنم خداوند در ضمن این آیات -
 مبارکه که ذکر شد آنچه را که مشرکین و کفار بغلط و اشتباه از
 آیات قرآنیه میفهمیدند ذکر فرموده است مشرکین قریش چون
 آیات قرآنیه را که دلالت بر بعث اموات و زنده شدن مردگان دارد
 از قبیل آیه ۷ سوره هود " انکم مبعوثون من بعد الموت و آیه
 ۱۶ سوره مؤمنون ثم انکم یم القیامه تبعثون و آیه ۳۶ سوره انفاس
 الموتی یمبعثهم اللہ و غیرها را میشنیدند خیال میکردند که
 مقصود از موت مرگ طبیعی و فرار سیدن اجل محتوم و مقصود
 از زنده شدن پس از مرگ خود ابدان سابقه و برگشت همین
 اجسام بالیه است یعنی خیال میکردند که انسان چون بمرگ
 طبیعی میرسد خداوند بر حسب آیات قرآنیه دوباره همان اجسام
 پوسیده و استخوانهای بالیه را جمع میکند و مجدداً در آن حیات

بیدند و همان شخص سابق با همان بدن سابق و همان کیفیات سابقه در مرتبه زنده می شود که از این طوری فهمیدند زیرا نمیتوانستند تصور کنند و ادراک نمایند که روح انسان - حقیقت مستقل و موجود قائم بالذاتی است که بکلی غیر از جسم است و احتیاجی در بقای خود به جسم ندارد و همین بدن و جزئی از اجزاء بدن نیست بلکه موجود مستقلی است آن کافران - نمی دانستند که مقصود از موت کفر و ضلالت و مقصود از حیات ایمان و هدایت است آنها نمیدانستند که مقصود از حیات بعد از موت ایمان بعد از انکار و اقبال پس از امراض است بلکه همه این امور بمطالب ظاهره جسمانیته تعبیر میکردند لهذا وقتی میشنیدند که در آیات قرآن نازل شده انکم مبعوثون من بعد الموت و امثال آن این مطلب خیلی بد نظر آنان غریب و عجیب می آمد و نمیتوانستند باور کنند که مرده ظاهری در مرتبه جان بگیرد و از قبر برخیزد و با همان بدن سابق از نو با دامه زندگانی بپسرد از این کافران بمقصود الهی در آیات مزبوره پی نمیبردند و بفهم ناقص و ادراک غلط خود برای آیات مزبوره معانی بی اصل و بی حقیقتی که بفکر شان میرسید بیسان میکردند و مفاهیم آیات را بر حسب ظاهر تعبیر می نمودند و - بلافاصله با اعتراض میپرداختند بآنکه این اعتراض در حقیقت

حال بفهم ناقص و ادراك غلط خود آنها راجع ميشد نه
 بايات قرآنيه زير معانی اصلی و مقاصد حقیقی الهی را از آیات
 مزبوره درك نمیکردند از این جهت خداوند در آیه که قبلا عرض
 کردم درباره ادراك غلط و فهم ناقص مردم و کفار باین بیان
 شیوا ناطق شد و فرمود و اذا قرأت القرآن جعلنا بینک و بین
 الذین لا یمؤمنون بالآخره حجابا مستورا یعنی تو ای محمد ص
 هر وقت که آیات قرآن را میخوانی ما بین تو و کفار پرده میآریزیم
 مقصود از پرده در این مقام همان جهل و نادانی کفار است
 یعنی جهل و نادانی کافران بحقایق قرآن سبب شده که آنها را
 از اقبال و ایمان محروم شوند و مانند پرده بین آنان و حقیقت -
 حائل میشود و اینکه میفرماید حجاب مستور یعنی جهل و -
 نادانی کفار که سبب محرومیت آنان از ایمان و اقرار بقرآن و -
 رسول شده مستور پیرده دیگری است باین معنی که جهل کفار
 جهل مرکب است یعنی جاهل و نادانند و نمیدانند که جاهل
 و نادانند پس حجاب آنان که جهل و نادانی آنان است مستور
 و مخفی در پیرده دیگری از جهل است که عبارت از جهل
 به جهل باشد یعنی جهل مرکب دارند و بواسطه همین بود که
 نمی توانستند بحقایق عالیه قرآن و کمالات معنویه رسول الله ص
 پی ببرند و بواسطه قرآن حضرت را مسحور و مجنون میخواندند

و این نهایت درجه نقص است و همانطور که کافران بواسطه
جهل مرکب از فهم مقام عالی حضرت رسول عاجز بودند
همینطور قلوب آنان در سرده های ضخیم پیچیده شده بود
که نمیتوانستند معانی حقیقی آیات را ادراک نمایند و مدلول
کلمات الهیه را بفهمند و گوشهای کافران سنگین بود و نمیتوانستند
آیات الهیه را از روی فکر و تعقل استماع کنند و از این جهت
بود که بر حسب آیه قرآن در حینیکه رسول الله ص برای آنان
آیات مبارکه را تلاوت میفرموده گوش نمیدادند و با هم نجوی
میکردند و آهسته سخنانی میگفتند و درباره حقایق عالیه با مثال
مردوده میپرداختند و از آن جمله این دو مثال است که فهم
خطا کار و ادراک ناقص آنان را مثل و مجسم میسازد یکی آنکه
درباره عرفان رسول الله ص راه خطا پیموده و آن حضرت
را مسحور و مجنون میخواندند با آنکه آن حضرت در اعلی درجات
کمال و در بلندترین مراتب عزت و جلال بود دیگر آنکه معانی
آیات قرآنی را نمیفهمیدند و مرگ را مرگ طبیعی میدانستند و حیات
را حیات غنصری جسمانی میپنداشتند و خیال میکردند که
مقصود قرآن از موت و حیات و بعث اموات مرگ و حیات جسمانی
و هود اجسام پسوسید فاست در حالی که مقصود قرآن از موت
همانست که کفر و ضلالتی بودند که کفار بدان گرفتار بودند و مقصود

از حیات ایمان و عرفان حق و مظهر امرالله بود نظر بایسن
 قصور فهم و ضعف ادراک و اشتباه در مقاصد اصلی قرآن
 چون ذکر موت و حیات و بعثت را می شنیدند فریاد بر می آوردند
 از انکامظاما و رفانا اثنا المبعوثون خلقا جدیدا؟ پراثر ایسن
 اعتراض که ناشی از جهل و نادانی و اشتباه و ادراک غلط کفار
 بود خداوند در جواب آنان مسئله حیات بعد از موت و بعثت را مطلقاً
 معنای حقیقی و مقصود اصلی قرآن بیان میفرماید و تا رسید
 میکند یعنی میفرماید که مقصود از بعثت و حیات بعد از
 موت امر ظاهری نیست بلکه عیناً موت از ایمان و عرفان حق و
 حضرت رسول الله است و این مسئله را در جواب آنان بالحن
 مخصوصی بیان فرموده قوله تعالی قل کونوا حجارة او حديد
 او خلقا معاً یکبرفی صدورکم یعنی شعاً
 ای کفار و منکرین حشر و حیات بعد از موت در سرسختی و
 قساوت قلب و بافتناری در انکار قیامت و حیات بعد از موت
 اگر چه مانند سنگ و آهن و یا هر چه از سنگ و آهن صلابت
 و خشونتش بیشتر است بوده باشید و اگر چه در انکار قیامت
 و حشر بافتناری و سرسختی کنید یسئین مبین بدانید
 که نمیتوانید مانع تحقق وقوع قیامت و حشر شوید و بالاخره
 خواه لا خواه بان خواهید رسید این جواب که خداوند

منکرین و کافران میدهد در اصطلاح مردم متداولست و خداوند
 بلعن قوم سخن گفته است مثلا مردی بدیگری که با او در مسئله
 مخالفت میکرد تو هر چه میخواهی بگو و هر طور میخواهی
 باش ولی منقریب خواهی فهمید که آنچه من میگویم صحیح است
 خواه قبول کنی و یا قبول نکنی حق با من است این جواب -
 خداوند هم بکفار منکرین قیامت و بعث بر همین منوالست و با
 این لحن خداوند مسئله وقوع بعث و قیامت را تأیید و تأکید
 فرموده است و با آنها میگوید شما که در انکار خشن و بعث مانسند
 سنگ و آهن سر سختی و پافشاری میکنید بدانید که اگر در سر سختی
 و پافشاری در انکار از سنگ و آهن هم گذشته بهر چه خیال میکنید
 از سنگ و آهن خشن تر و صلب تر است مانند شوید بالاخره
 چاره ندارید که خواه و ناخواه بعث ^{و حشم} را قبول کنید و آخر کار حقانیت
 قول من بر همه شما ثابت میشود اینست مقصود خداوند از این
 آیه که در جواب کافران و منکران قیامت و بعث فرموده و نمیتوان
 این جواب را تأیید و تأکید و برای فهم ناقص و ادراک ^{غاط} کفار
 که موت و حیات را امری ظاهری میپنداشتند دانست زیرا
 سنگ و آهن را بهیچوجه مناسبتی با مراد و مقصود کافران نیست
 چه که سنگ و آهن بربک حال باقی میماند و تغییر نمیکنند تا
 هوی برای آن قاتل نشده باشند ولی از عود و رجعت پسندن

انسان که در معرض تغییر و تبدیل است و کفار میدیدند که بدن تغییر میکند و بیحرکت میشود و میمیرد و میپوسد و خاکی میشود (تعجب میکردند و چنین امری را مستبعد و محال میدانستند مقصود اینست که این جواب خداوند برای تا^۱ کیست و تا^۲ نید عود و برگشت بدن انسان پس از خاک شدن و پوسیدن و بحالت اولیه نیست و نمیخوردد بکفار بفرماید که همین اجسام که میبینید پس از پوسیدن و خاک شدن باز پرمیگردند و مانند اول زنده میشود و شما اگر آهن و سنگ و یا چیزی دیگری محکمر از آهن و سنگ هم با شید باز خدا شمارا مجددا پرمیگرداند همانند اول حیات جسمانی را بشما میدهد البته مقصود حق این نیست یعنی خداوند در این بیان تائید معاد جسمانی مصروف در نزد مردم را نمیفرماید زیرا اگر چنین بود بجای آنکه بکفار بفرماید آهن و سنگ با شید حتما میفرمود عباد و خاک با شید یعنی بچیزهایی مثل سیرک^۱ که ثبوت و بقایش کمتر باشد و حال آنکه بقا و ثبوت سنگ و آهن بربك منوال امری بدیهی است و اگر بگرد و عباد مثل میزد برای جواب دادن به شرکین بهتر و موثر تر بود و مقصود اینطور میشود که ای شرکین و منکرین بحث و حشر شما اگر خاک شوید و عباد نشده به هوا روید و هبها^۲ مشهورا نشوید باز خداوند شمارا از نو بحیاتی مانند حیات اولیه

برمیگرداند و همین اجسام قبل رازنده می‌نکند و بدیهی است -
 مشرکین که عود اجسام بالیه را مستبعد می‌شمرند پس از عود
 عباد و گرد و خاک بیشتر استبعاد و امتناع نسبت بوقوع این
 مطلب بروز میدادند و تا رسید در مسئله معاد جسمانی بسا
 تعبیر عباد و گرد و خاک بمراتب بیشتر از آن گراهن و سنگ بود زیرا
 ثبات و بقای آهن و سنگ بمراتب بیشتر از گرد و عباد است و خدائی
 که آهن و سنگ را بحالت اول برگرداند و حیات تازه بخشد اگر
 گرد و عباد رود بسا^{تر} مثلث را عودت دهد بمراتب در انظار عجیب
 خواهد آمد پس واضح شد که مقصود خدا از جراب منزه تائید
 عود اجسام اولیه نیست بلکه تاکید مسئله حیات بعد از موت و بحث
 بمعنای حقیقی است بعد میفرماید فسیقولون منمن یحیدنا
 قل الذی فطرکم اول مرة چون مشرکین خیال میکردند مقصود
 از بحث و حیات بعد از موت عود اجسام اولیه و تجدید اجسام
 بالیه قبلیه است لهذا از رسول الله ص میپرسیدند من
 یحیدنا یعنی چه کسی ما را بدلیا برمیگرداند و این سؤال ناشی
 از ادراک قلط آنان در باره حیات و بحث بود خداوند بحضرت
 رسول ص میفرماید که در جواب کفار حقیقت مطلب را بیان کن و بگو
 "الذی فطرکم اول مرة یعنی همان کسیکه بساتفه فطرت یعنی
 بوسیله اعطای استعداد قبول دین و خدا شناسی در ازمنه

گذشته هر فرقه و طایفه را بعرفان رسول خود که در آن دوره -
 ما^۶ موره دایت خلق بود موفق گرد و آنان را بعرفان و ایمان فائز
 فرمود شمارانیزای مشرکین و کفار بوسیله همین فطرت و استعداد
 قبول حق و دیانت در دوره ظهور حضرت بها^۷ الله موفق بعرفان
 و ایمان به حق و حقیقت خواهد فرمود نکته مورد توجه در این
 آیه کلمه فطرکم است که اشاره بفطرت اصلیه و استعداد
 جبلی نفوس برای قبول حق و حقیقت است این همان فطرتی
 است که در قرآن مجید سوره البرم آیه ۳۰ بدان اشاره فرموده
 قوله تعالی " فاقم وجهک للذین حنیفا فطرتا لله التي فطر -
 الناس علیها لا تبدیل لخلق الله ذلک الدین القیم
 " یعنی توجه خود را بجانب خداوند معطوف دار و با کمال
 ثبوت و رسوخ بدین الهی متمسک شویزیرا قبول دین ح-
 عبارت از فطرتی است که خداوند جمیع مردم را بر آن مفسطور
 فرموده و این استعداد را در همه نهاد و برای خلق خداوند
 تبدیلی نخواهد بود اینست دین حقیقی و واقعی در این آیه
 اشاره فرموده که قبول دین و خدا شناسی برای خلق فطری و
 جبلی است مرحوم میرسید شریف جرجانی که از اعظم محققین
 محسوبست در تعریفات خود فرموده الفطرتا الجبلۃ المتهیئة
 لقبول الدین انتهى • یعنی فطرت عبارت از استعداد ذاتی و
 جبلی

است که برای قبول دین و خداپرستی در مردم بودیعه گذاشته شده است و نیز مسلم در صحیح خود بروایت ابوهریره روایت کرده که حضرت رسول ص فرمودند ما من مولود الا یولد علی الفطرة ثم یقول اقرتوا فطرة الله التي فطر الناس علیها لا تبدیل لخلق الله ذلك الدین القیم " یعنی فرمودند هر طفل که بدلیا میاید در وجود او خداوند استعدا قبول دین را مقدر فرموده است بعد حضرت فرمودند این آیه سه قرآنی را در این مقام بنظر بیاورید که فرمود فطرة الله التي ... الخ کسه ترجمه اش ذکر نسد . بنا براین معنی آیه قبل که مورد بحث بود چنین میشود که خداوند بکفار و مشرکین منکر بعث و حشر که از معنی حقیقی آن قائل بودند خطاب کرده و در ضمن جواب - سوال آنان معنی حقیقی بعث و حشر را که ایمان و هرفان الهی است بیان میکند و میفرماید شما هم ای منکرین در دوره ظهور حضرت بها^۱ الله برائس فطرت و استعداد جلی کسه برای قبول حق و حقیقت در وجودتان هست براه راست رجوع خواهید کرد و پس از موت یعنی انکار و ضلالت بحیات جدیده یعنی ایمان و هرفان بخدا و مظهر امرش در ظهور حضرت بها^۱ الله فائز خواهد شد چنانچه طوایف و فرقه های قبل از شما هم هر یک در دوره خود بپیغمبر مخصوص خود مؤمن شدند و بواسطه

فطرت بامر الهی در آن ایام فائز گردیدند این است معنی الذی فطرتکم اول مرة " این طرز جواب را با سلوب حکیم میگویند ملاحظه کن مشرکین و کفار مسئله بحث و حشر و حیات بعد از موت را برخلاف واقع فهمیده بودند و آنرا امری ظاهری و جسمانی میدانستند و لهذا از وقوع آن تعجب کرده و سؤال میکردند چه کس ما را دورتبه زنده خواهد کرد ؟ خداوند برای آنکه حقیقت مطلب را با آنان بفهماند جواب کامل و تعامس با سلوب حکیم بشرحی که ذکر شد بآنها داد و با آنان فهمانید که مقصود از موت گمراهی و ضلالت و مقصود از حیات بعد ایمان و هدایت است و این معنی را با ذکر فطرت واضح و آشکار ساخت رویه سلوب حکیم در قرآن مجید در مواضع متعدده مراعات شده مثلا مشرکین از حضرت رسول در باره هلال که اول هر شهر قمری ظاهر میشود سؤال کردند ولی جواب آنان بجای آنکه در باره ماهیت هلال باشد در باره فائده و نتیجتان نازل شد در سوره بقره آیه ۱۸۹ میفرماید " یسئلونک عن الالهة قل هی موافقیت للناس یعنی ای رسول الله از تو در باره هلال ماگه سؤال میکنند با آنان بگو که فائده هلال تعیین اوقات برای مردم است مشرکین از ماهیت هلال پرسیدند و جواب آنان در باره فائده آن نازل شده .

مخالفین و مشرکین از طرفی نمیتوانستند حقایق مقاصد مند و رجه

نی

در آیات قرآنیه را ادراک کنند و مغلط پیش خود برای آیات معا
عجیبه قائل میشدند که جزا و همام چیز دیگری نبود و از طرفی
هم مقصودشان مجادله و اشکال تراشی بود بدیهی است که
با چنین مردی که ظالماً حقیقت نبودند و بجدل و مناقشه
میپرداختند بیان حقایق مطالب مفید فائده نبوده و نیست حقا^{یق}
را باید برای کسی گفت که طالب حقایق باشد و مجادله و مناقشه
ننماید و مقصودش اشکال تراشیدن نباشد باری پس از آنچه ذکر
شد خد اوند در تباله آیه مزبوره فرمود فسینغضون الیک^{سهم} رؤ^{سهم}
یعنی چون این جواب را کفار از تو ای محمد می شنوند از روی
استهزاء و تمسخر سرهای خود را حرکت میدهند و انکار خویش
را بدینوسیله ظاهر و آشکار میسازند و میپرسند این احیای
اموات چه وقت خواهد بود؟ در جواب میفرماید "قل عسی أن
یکون قریباً یوم یدعوکم فتستجیبون بحمدہ" یعنی در جوابشان
بگو میداست که آن روز نزدیک باشد و آن روزی است که خد اوند
بواسطه مظهر امر و رسول خود شما را دعوت میفرماید یعنی
مظهر روحی عظیم خود حضرت بهاء الله را میفرستد تا شما را بصرا
مستقیم هدایت فرماید شما هم در آن روز دعوت آن حضرت را
قبول میکنید و زبان بحمد و ستایش میگشائید که شما را بچنین
نعمت عظمی سرافراز کرده و بچنین موهبت کبری اختصاص داده^{ده}

است از آنچه گفتیم و شنیدیم برای تانید و تاکید گفتارمان چهار
دلیل بشرح ذیل بدست میآید.

دلیل اول • خداوند متعال در جواب مشرکین در
ضمن آیه مبارکه قبل فرمود "کونوا حجارة اوحیدیا او خلقا
ما یسکرفی صدورکم" معنی این آیه کرارا از قبل گذشت و
واضحست که این جواب باستوال مشرکین در ظاهر ظاهر
بهمیچوجه تطبیق نمیکند و مقصود آنان را تانید نمیباشد زیرا
آنها میگویند اذنا کثا عظاما ^{ورفا تا} لیمبعثون خلقا جدیدا " این
سئوال را از آن جهت میگرداند که میبنداشتند مقصود از بعثت
وحیات امری ظاهری و جسمانی است و ایدان پس از بوسیله
شدن و از هم پاشیدن دوباره زنده میشوند و حیات جسمانی
خود را مانند دوره سابق از سر میگیرند لهذا در نظر انسان
وقوع این مطلب بسیار استبعاد داشت و نمیتوانستند وقوع
و تحقق این مطلب را که جز بندار خودشان چیز دیگری نبود
و ربطی بمعنی اصلی آیات قرآنی نداشت باور نمایند لهذا
از روی تعجب و انکار میپرسیدند اذنا کثا عظاما و رفا تا لیمبعثون
لیمبعثون خلقا جدیدا؟ جوابی که مناسب این سئوال است
این است که برای اثبات و تاکید وقوع حیات جسمانی بعد از
مرگ (چنانچه مشرکین از آیات قرآنی میفهمیدند) خداوند

میفرمود آری شما ای مشرکین اگر گرد و غبار هم بشوید و هباً^۱
 مثلثاً بگردید بیقین مبین بدانید که خداوند شمارا در مرتبه
 زنده میکند و از نوحیات جسمانی رامانند دوررساند و عظامینما^{بد}
 تا در این عالم باز زندگی و از سر گیرید زیرا اگر این جواب را
 بدانان میفرمود استبعاد و غرابت آنان شدید تر میشد و مطلب
 پیش از پیش موکد و تحکیم میکردید چه که سنگ و آهن و امثال
 آنها از هم نمی یاشند و از زمین نمیروند و لی غبار و گرد بکلی
 فانی و زائل میشود البته اگر میفرمود شما اگر گرد و غبار بشوید
 خدا شما را از نو زنده میفرماید اهمیتش به مراتب پیش از این
 که فرمود شما اگر آهن و سنگ و یا چیز دیگری در سختی و صلا^{بت}
 از سنگ و آهن مقدم است بشوید خدا شما را با زار نو زنده
 خواهد کرد زیرا هر دو حیات برای سنگ و آهن که از هم پهاشیده
 و از زمین نرفته به مراتب آسانتر از خود حیات برای غبار و هباً^۱
 مثلثاً است که بکلی زائل و فانی شده و این مثل برای تاکید
 حیات جسمانی در جواب کفار به مراتب مناسبتر از مثل سنگ
 و آهن بود " پس از این جواب که خداوند بکفار در مقابل سؤال
 آنان داده است برای ما واضح میشود که مقصود خداوند تاکید
 در وقوع حیات جسمانی پس از مرگ برای مردم نیست و از مثالی
 که سنگ و آهن زده است کاملاً واضحست که میخواهد به مشرکین

بفرماید مقصود از موت و حیات آنطوریکه شماها پنداشته اید
 موت و حیات جسمانی و ظاهری نیست بلکه امری معنوی
 و حقیقی است یعنی مقصود از هود برگشت و هود صفات است نه
 هود و بازگشت اجسام و مقصود از صفات در این مقام هدایت و ایمان
 است لهذا در جواب سئوال آنان میفرماید " کونوا حجارة ا و
 حدیداً الخ یعنی اگر شما ای مشرکین مانند سنگ و
 آهن سرسخت و متصلب باشید و در انکار حیات و بعثت یافشار
 کنید و دست از ضلالت نکشید بالاخره دورانی خواهد رسید
 که امثال شما از مشرکین و منکرین بواسطه دعوت الهی و قیام
 و ظهور مظهر اموالله (حضرت بهاء الله) که من عند الله
 ظاهر میشود راه هدایت را پیدا کنید و از ضلالت و گمراهی نجات
 یابید .

دلیل دوم . خداوند در جواب مشرکین که گفتند
 من یعبدنا ؟ در ضمن آیه مبارکه فرموده هو الذی فطرکم اول
 مرة . از این جواب که در مقابل این سئوال داده شده نیز
 بخوبی مستفاد میشود که مقصود از حشر و بعثت و حیات بعد از موت
 امور ظاهری و جسمانی نیست بلکه مقصود حقایق معنویه و باطنیه
 است زیرا مشرکین که خیال میکردند مقصود از حیات بعد از موت
 هود اجسام در این عالم است میسر رسیدند من یعبدنا ؟ ولی -

خداوند می‌خواهد بآنها بفهماند که مقصود از حیات و مسوت امور ظاهری و جسمانی نیست لهذا بکلمه "فطرت" بآنها جواب می‌دهد و مقصود از فطرت هم عرض کردم که استعداد نفوس برای قبول دین حق و ندای الهی است خداوند در جواب مشرکین می‌فرماید همان کسی که در ذات و حقیقت نفوس قبل از شما استعداد قبول حق و حقیقت را گذاشته بود کسه بانواسطه درد و ره ظهور انبیای قبل مردم آن دوره ندای الهی را شنیدند و بر رسول زمان مؤمن شدند همان کسی باز رسولی پس از این خواهد فرستاد که مردم را بخدا شناسی و دین حق دعوت خواهد کرد و امثال شما بواسطه استعداد فطری که در آنها و ذاتان مقرر شده آن ندا را در دوره ظهور آن رسول خواهند شنید و ایمان و قبول فائز خواهند شد و زبان بشکروثنای الهی خواهند گشود "از این جواب که خدایاوند بمشرکین داده است واضح میشود که مقصود از عود و رجعت اجسام بالیه نیست بلکه عود و رجعت حیات ایمانی منظور است.

دلیل سوم "خداوند در آیه شریفه مورد بحث فرموده "یدعوكم فتستجیبون بحمده" مقصود از دعوت در این مقام دعوت بایمان است چنانچه در سوره احقاف آیه ۳۱ نیز از مظهر امرالله که مردم را بایمان دعوت می‌فرماید "به داعی الله"

تعبیر شده قوله تعالی " یا قریب اجبوا داعی الله وامنوا
 به یعقلکم من ذنوبکم و یجزمکم من عذاب الیم " یعنی ای مردم
 داعی الله و مظهر امر الهیه را که شمارا با ایمان دعوت میفرماید
 قبول کنید و پیروی نمائید و آنحضرت مؤمن شوید تا آنکه
 خداوند گناهان شمارا بپامزد و شمارا از عذاب الیم دریناه خود
 حفظ کند بنا بر این مقصود از جمله یدعوکم آن است که خداوند
 بوسیله ارسال مظهر امر خود شمارا با ایمان دعوت خواهد فرمود
 و مقصود از جمله فتستجیبون هم آنستکه شما دعوت او را خواهید
 پذیرفت و بعهبت ایمان فائز خواهید شد و مقصود از داعی الله
 در این آیه حضرت بهاء الله است که بتدریج جهان را مسخر
 فرماید و جهانیان عنقریب جمیعاً در ظل شریعتش محسور شوند .
 دلیل چهارم . . و کلمه یحده بعد از جمله
 فتستجیبون دلیل است که مقصود از عود و رجعت امر ظاهری نیست
 بلکه ایمان بخداوند است زیرا اگر مقصود آن بود که مردم را خداوند
 پس از مرگ باز در همین دنیا از نو زنده میکند و اجسام پوسیده
 و استخوانهای بالیه را مجدداً عودت دهند تا در این جهان
 زندگی مادی و جسمانی خود را از سر بگیرند کلمه یحده معنی
 نداشت تا پس از استجابت داعی حاصل شود زیرا که کفار و گمراهان
 بعد از مرگ طبیعی و فرارسیدن اجلشان بعذاب و عقاب الیم

گرفتار میشوند و جزای کفر و ضلال خود را دریافت میدارند و بدیهی است که در حال عذاب و عقاب شدید جهانی برای حمد و ستایش الهی باقی نماند که مشرکین در حال عذاب و گرفتاری بجزای اعمال مذمومه خود زیان بشکروثنای الهی بازکنند بدیهی است انسان در حال فرج و سرور زیان بشکروثنای خداوند میگشاید و برای کفار در حالی که مبتلی بجزای اعمال (ب) سیئه خود هستند فرج و سروری وجود نخواهد داشت که موجب حصول حمد و ستایش الهی گردد باری از آنچه که بالحن مختلف شرح دادیم و استماع فرمودی ثابت شد که این آیه شریفه "ان اکنا عظاما الی آخرهم بهیچوجه مشعور بعود اجسام وزنده شدن عظام بالیه و اجسام خاک شده نیست و درای معنی حقیقی و روحانی و باطنی است که عبارت از حصول ایمان و ایقان برای مشرکین و کافران بخداوند عزیز زمان در دوره ظهور داعی الله یعنی حضرت بهاء الله است و این معنی گوارا از قبل گفته شد . حال بیائیم ببینیم این آیه دیگر که در سوره یحیی آیه ۷۸-۷۹ نازل شده چه معنی دارد؟ خداوند میفرماید **ضرب لنا مثلا ونسی خلقه قال من یحیی العظام وهی رمیم قل یحییها الذی انشاءها اول مرة وهو کل خلق علیم** مشرکین و کافران هر وقت آیات قرآنی که شامل حیات بعد از موت است مانند ایمن

آیه "ثم امانه فاقبره ثم اذناها" اشاره و غیره
 رامی شنیدند و میدیدند که فرمود سپس انسان را می میراند و در قبر
 فرارید هد سپس هر زمان که بخواهد او را زنده می سازد می بیند اشکند
 که مقصود از موت و حیات امراض هری و جسمانی است و همان مرده
 مدفون در گورستان را خداوند مجددا زنده می سازد و جسم
 پوسیده او را جان می بخشند و او در این دنیا زندگی را از سر
 میگیرد چون چنین می بیند اشکند می پرسیدند من یعنی العظام و
 می ریم یعنی چه کسی این استخوانهای پوسیده مرا زنده میکند؟
 خدا در جواب آنان میفرماید قل الذی انشاها اول مرة یعنی
 بگو ای محمد همان خدائی که در نخستین مرتبه حیات بخشید
 باز هم حیات میبخشد و زنده میکند و این مطلب را خدا از باب
 تمثیل و تشبیه حیات و زندگی حقیقی و معنوی بحیات و زندگی
 مادی جسمانی ذکر فرموده است کفر مرگ حقیقی است همانطور
 که فرار سیدن اجل طبیعی مرگ جسمانی است همانطور که پس
 از فرار سیدن اجل طبیعی بدن از کار می افتد و می پوسد و استخوا
 نیز پوسیده میشود کفر که مرگ واقعی و باطنی است حقیقت -
 انسان را از کار می اندازد و او را بضالت و گمراهی گرفتار کرده و -
 بصبارت دیگر می پوساند و خاک میکند و هر چه بر مراتب کفر و ضلالت
 می افزاید پوسیدگی و خاک شدنش می افزاید خداوندی که بچگون

فی

در این بیان مبارك خداوند منان بلايا و مصائب و گرفتاری ها را که برای تکذیب کنندگان رسول الله در پیش بود در لایا ص تشبیه بر قوم بیان فرموده است یعنی همان رنج و مشقتی را که شخص از خوردن زقوم میکشد کفار و مکذبین رسول الله از مصائب و آلا و بلايائی که وارد خواهد شد خواهند کشید و این مصائب و آلام موعود بکفار و مکذبین حضرت رسول ص بدست امت بوقوع پیوست و کفار از هر جهت بدان گرفتار شدند و این درد هر چه فتح بود که مسلمین بکفار غالب شدند و مکذبین از مؤمنین بلايا و مصائب را دیدند و کشیدند که با خوردن زقوم برای آنان برابر بود و حکم خداوند در سوره بقره آیه ۱۴۴ در باره کفار و مکذبین بدین نحو در آن ایام نازل گردید که

اللّٰه باید یکم و خیزهم و نصیب
 ای مؤمنین بر رسول الله
 زیرا خداوند اراده فرمود
 به عذاب الیم مبتلی سازد و
 و بدبختی سازد و بییقین بدانید که
 کافران نصرت میبخشد و غلبه عطا میکند
 کفار و مکذبین قلوب مؤمنین که از دست ک
 تشفی بیابد این هم معنی این آیه حال ببینید معنی جمله

یعنی
 بدست

از راه قیاس ان حقایق معنویه یا امور محسوسه موجود در این عالم بان حقایق و معانی باطنیه پی ببریم مگر فرمایش علامه این رشد را که پیش از این برای تو خواندم فراموش کردی؟ در بیان اینکه بجهت سبب خلقت و رشد در قرآن مجید نعیم و جحیم آخرت را در لباس و صورت امور محسوسه بیان فرموده است علامه این رشد فرموده نجد اهل الاسلام فی فهم التمثیل الذی جاء فی احوال المعاد الخ در این جا این رشد کلمه تمثیل را فرموده و مقصودش آن است که آنچه از اوصاف و احوال معاد بصورت اجسام محسوسه در این عالم ذکر شده از راه تمثیل است باین معنی که اشیا مزبوره که در این عالم موجود است در آن جهان دیگر بهمین نحو و بعینه موجود نیست و فقط از راه تشبیه و تمثیل حقایق آن عالم در لباس محسوسات در این عالم بیان شده است این رشد در همین مقام درباره علمائی که معتقد بمعاد روحانی هستند میگوید که آنان وجود محسوسات موجود در این عالم را بهمین کیفیت و اوصاف در عالم دیگر منکرند و میگویند که مقصود از تمثیل حقایق معنویه آنعالم بصورت محسوسه و مادیه اینعالم از آن جهت است که حقایق مزبوره نزدیک بافهام مردم این جهان بیان شود تا بتوانند آن را تا اندازه اذراک کنند و این معنی از آنجهت

است که حقایق محقوله را جز در لباس تمثیل به سر محسوسه
 نمیتوان بیان نمود و مفهوم مخاطب نزدیک گوید فی المثل اگر
 شخص بغواهد مراتب حزن و شدت اندوه خود را که امری —
 معنوی است برای دیگری بیان کند چارهائی ندارد بخیر از اینکه
 آن معنی حقیقی را در قالب امر محسوسه بریزد و در لباس تمثیل
 بیان کند و بگوید "دلم تنگ است" و همچنین نمیتواند مراتب فرح
 و شدت سرور خود را جز باین مطلب بیان کند که بگوید "چه قدر دلم
 باز شد" بدیهی است که وقتی شخص مزبور چنین سخنی بگوید
 مقصودش آن نیست که در ظاهر دلش باز شد یا تنگ شده زیرا
 انسان در ظاهر نه تنگ میشود و نه باز میشود بلکه با این گفتار
 حقیقت را در قالب امری محسوس افراغ کرده است تا بتواند حا^ل
 روحی خود را چنانچه باید و شاید برای مخاطب خود بیان کند و
 تشریح نماید "خداوند حضرت رسول ص را برای ^{ها} آیت مرد می
 فرستاد که از اصول تمدن و معارف بکلی بی بهره بودند دریا با^{ها}
 سکونت داشتند و مهمترین شهرهای آنان هم مزیتی از هیچ^{جهت}
 نداشت استعدادهاد را که معانی را فاقد بودند و از فهم حقا^{یق}
 محقوله بی نصیب و محروم نه از علوم و معارف متداوله در جهان
 آن روز خبری داشته و نه بحیات روح انسان پس از مرگ عقیده مند
 بودند از عرفان امر محسوسه این جهان عاجز بودند تا چ^ه

رسد بعرفان نعمت و موهبت ملکوت و عالم پس از مرگ پهنمبیر
 باموالهی ما^۱ مور بود که این مردم سراپا جهل و نادانی را بحقایق
 عالم ملکوت و حیات پس از مرگ و نعم و آلاء معنویه جهان دینسر
 آگاه سازد و چون فهم امور معقوله غیر محسوسه جز از راه وصف
 و تعریف و ذکر محامد و نعوت آنها مورد توجه انسان قرار نمیگیرد و
 شخص تا چیزی را نلمس کند بدان علاقه پیدا نمیکنند و اهمیت
 نمیدهد و از طرفی هم وصف و تعریف حقایق معقوله جز از راه
 تشبیه با منور محسوسه برای انسان ممکن نیست لهذا در قرآن مجید
 از این جهت نعییم و جحیم بعد از مرگ را خداوند منان بصورت امور
 محسوسه و در لباس تشبیه بمطالب موجوده در این عالم بیسان
 فرموده تا فهم آن بعقول بشر نزدیک گردد و تصور حقایق معنویه
 ز راه قیاس یا امور محسوسه برای مردم سهل و آسان شود و پس از
 تصور نسبت بآن علاقه پیدا کنند و توجه نمایند و بدان امور اعتنائی
 کامل کنند و بیعظرا احترام بنگرند و البته مقصود این نیست که همین
 اشیا^۲ محسوسه در این عالم با همین کیفیت و شئون مادیه در آن
 جهان هم بعینه موجود است بدیهی است که عذاب و ثواب و نعییم
 و جحیم آن عالم حقایق معنویه و امور روحانیه است و سعادت و
 شقاوت نفوس و ارواح را در عالم بعد خداوند بدین گونه بیسان
 فرمود تا تصورش آسان باشد^۳ در جمیع ادیان الهیه این مطلب

مصیح است که انسان پس از مرگ باقرین بسعادتی با گرفتار
شقاوت خواهد شد و لکن مادر این عالم بکیفیت حقیقی سعادت
و شقاوت آن جهان نمیتوانیم پی ببریم مانند جنین در شکم مادر
که از تصور و ادراک لطم و آلاء و امور مختلفه این جهان عاجز و قاصر
است و هر چه برای جنین از امور این جهان سخن گویند و شرح
و تفصیل دهند ابدًا و اصلاً نمیتواند ادراک و تصور آن نماید
و بر همین قیاس میکنند لهاتی که هر خود را در قریه مهجوره گذرانیده
و هیچ وجه از ظلم شهر و معلومات شهر نشینان او را اطلاع
نیست و از مخترحات جدیده بکلی بی خبر است اگر شما برای او در
باره رادیو و چراغ برق و امثال آن مطالب بگوئید و شرح و تفصیل
بدهید ابدًا چیزی نمیفهمد و نمیتواند تصور کند و سعی و کوشش
شما در تفهیم او بهدر می رود این لهاتی بی خبر از دنیا چگونه
میتواند تصور کند که کسی در اطاق مخصوص در مقابل چیز
کوچکی بنشیند و در اطاق را ببندد و در مقابل آن چیز سخن بگوید
و در تمام جهان میلیون ها نفر سخن او را بشنوند در صورتی که اگر
کسی در خارج همان اطاق باشد بدون استفاده از رادیو —
نیتواند از سخنان او استفاده کند و چیزی ادراک نماید؟
این لهاتی از همه جای اطلاع چطور میتواند باور کند که بواسطه
حرکت دادن یک تکه کوچکی هزاران چراغ پرتو در مهارت
ها

و هزاران خانه روشن شود؟ همه این مطالب در نظر آن مرد
 بهاتی محال است و از امور منتعنه محسوب است با آنکه این
 امور همه مادی و جسمانی است و آن مرد بهاتی هم موجودی مادی
 و جسمانی است با اینهمه از ادراک آن عاجز است وقتی که در امور
 مادی و جسمانی کاربرد این منوالست چگونه ممکن است انسان در
 این دنیا بتواند حقایق عالم آخرت را که بیرون از عالم جسم و ماده
 و سرسر روحانی است و انسان از کیفیت آن مطلع نیست
 ادراک کند و تصور نماید؟ چنانچه در قرآن مجید نسبت
 بحال انسان در عالم بعد میفرماید "و ننشئکم فی ما لا تعلمون
 (سوره واقعه آیه ۶۰ - ۶۱) یعنی ما شمارا پس از فرارسیدن
 اجل محتم و مرگ طبیعی در نشاء که درباره آن چیزی نمیدانید
 و از کیفیت آن مطلع نیستید مبعوث خواهیم کرد قوله تعالی "نحن
 قدرنا بینکم الموت و ما نحن بمسبوقین علی ان نبذل امثالکم
 و ننشئکم فیما لا تعلمون ۰۰۰۰" و چون از اطلاع بر آنچه که در
 آن مبعوث میشویم عاجزیم و درباره آن ننشئکم فی ما لا تعلمون
 فرموده نمیتوانیم مدار سعادت و شقاوت در آن نشاهرایی -
 بفریم "علامه زبیدی در شرح احیاء العلم امام غزالی
 از قول امام غزالی در جز "دوم ص ۷۱ نقل فرموده است که امام
 فرمود و اقول لا یعرف احد حقیقه الموت و حقیقه الجنة و النار

الابعد الموت ودخول الجنة والنار یعنی هیچکس نمیتواند
تا در این عالم است از حقیقت مرگ و حقیقت بهشت و در وزن آگاه
شود مگر اینکه بمیرد و پس از مرگ حقیقت مرگ را درک کند و بعد
از ورود در بهشت یا در وزن بحقیقت بهشت و در وزن آگاه گردد
انتهی.

در قرآن مجید خداوند در چند مقام اشاره فرموده که آنچه
در باره نعیم و جحیم بعد از مرگ ذکر شده از راه تمثیل و بیان
مثل بوده است و این گونه آیات مؤید گفته های ماست از جمله
در سوره محمد ص آیه ۱۵ فرمود " مثل الجنة التي وعد المتقون
فيها انهار من ماء غير آسن وانهار من لبن لم يتغير طعمه وانهار
من خمر لذيخ لشاربين وانهار من عسل مصفى ولهم فيها من
كل الثمرات ومغفوة من ربهم كمن هو خالد في النار وسقوا ماء
حميما فقطع اعنابهم " میفرماید ما برای تشریح و توصیف بهشتی
که بینندگان پرهیزکار وعده داده ایم میخواهیم مثالی و تشبیهی
ذکر نمایم آن بهشت آخرت مثلش مانند باغی است که در آن
چندین نهر آب گوارا و شیرین که اوصاف ثلاثی رنگ و بوی و
طعمش تغییر نمیکند جاری باشد و در آن نیز چند نهر شیر جاری
باشد که مزمان تغییر نکرده و ترش نشده باشد و نیز در آن باغ
چند نهر شراب جاری باشد که هر کس از آن بنوشد لذت

بسیار میبرد و هم چنین چندین نهر شهید چکیده باشد و نیز در آن باغ از انواع میوه ها و از این گله شته امرزش سرورد گار نیز شامل حال عباد پرهیزگار است. بعد میفرماید آیسا میتوان حال پرهیزگاران را که در این همه نعمت و موهبت بسر میبرند با حال کفار که در دوزخ گرفتارند قیاس کرد و یکسان نمود؟ کفار در دوزخ از حیم جهنم میاشامند و آن حیم - روده های آنان را پاره پاره میسازد ملاحظه بفرماید در این آیه - بصراحت ذکر شده است که نعیم و جحیم آخرت که بصورت - محسوسه ذکر شده از راه ذکر مثل است و همچنین در سوره رعد آیه ۳۵ میفرماید " مثل الجنة التي وعد المتقون تجري من تحتها الأنهار اكلها دائم وظلها تلك عقبي الذين اتقوا و عقبي الكافرين النار در این آیه شریفه مواهب الهیه را که در آخرت نصیب بندگان پرهیزگار میشود بیاض تشبیه فرموده که نهرهای آب در آن جاری باشد و همیشه پراز میوه باشد و پیوسته دارای سایه باشد و حالت روحی کفار را بکسی مثل زده است که در میان آتش افتاده باشد از این آیات بخوبی واضح میشود که آنچه از آلاء و نعم آن عالم بصورت الاء و نعم محسوسه این عالم ذکر شده از راه ذکر مثل بوده است و نعیم و جحیم عالم بعد از مرگ را با امور محسوسه این عالم تشبیه فرموده است

ابن عباس فرموده است ليس في الجنة الا الاسماء یعنی لعم
وآلاء بهشت و آخرت فقط در اسم بانعم و آلاء موجود در این
عالم شریکند و اما از حیث کیفیت و حقیقت غیر از هم میباشند از این
گذشته در خود قرآن مجید آیاتی نازل شده که اوصاف بهشت
و دوزخ در آن از هر جهت اوصاف روحانیه بیان شده است
و از دقت در آن آیات کاملا این معنی بدست میاید مثلا در سوره
قرآیه ۵۴-۵۵ فرموده است ان المتقين في جنات ونهر فس
مقعد صدق عند مليك مقتدر " یعنی پسر همیگزگان در -
بهشت ها و در کنار رودخانه ها بر روی جایگاه های عالی قرار
میکیرند در نزد خداوند مقتدر توانا کلمه عند در این مقام مفید
معنی تقرب معنوی و قرب حقیقی است و مقصود قرب مکانی و
تسقرب جسمانی نیست یعنی خداوند از آنها کمال رضایت را
دارد و آنان را بکرامت و موهبت خود اختصاص میدهد و گرنه تصور
قرب مکانی برای خداوند مستحیل و ممکن است و نیز در سوره سجده
آیه ۲۷ فرمود " فلا تعلم نفس ما اخفى لهم من قرة العین
یعنی هیچکس نمیداند که خداوند برای او از اموریکه باعث
روشنائی چشم اوست چه چیز مختفی و مستور نگاه داشته
است و در سوره توبه فرموده و رضوان من الله اکبر یعنی مقربان
درگاه الهی بر رضوان اکبر خداوندی فائز میشوند این القیم

جزیره در کتاب خود مسمی به حادی الارواح ص ۱۹۷ میفرماید
 در صحیح بخاری و صحیح مسلم از ابوهریره روایت شده که
 پیغمبر فرمود عدت لعباد الصالحین ما لعین رات ولا اذن
 سمعت ولا خطر علی قلب بشر یعنی خداوند فرموده که برای
 بندگان نیکوگردا رخود نعم و آلاء و مواهب عظیمه مقد فرمود تا
 که هیچ چشمی ندیده و هیچ گوش نشنیده و مقلب هیچ کس
 خطر نکرده (از این بیان مبارک بخوبی مستفاد میشود که نعم و
 آلاء آن جهان عین همین نعم و آلاء این جهان میباشد که همه
 دیده و شنیده و تصور میکنید و اینکه فرموده هیچ چشمی ندیده
 و هیچ گوش نشنیده و مقلب هیچکس خطر نکرده دلیلست که
 آلاء و نعم آن جهان روحانی و عقلانی است نه مادی و جسمانی
 مؤید این حدیث نبوی همان آیه " فلاتعلم نفس ما اخلق لهم
 من قرة العین جزاء بما كانوا یعملون " است که برای تویین کردن
 امثال این حدیث و این آیات و آنچه ذکر شد دلیل بر روحانسی
 بودن نعم و آلاء نشاءه آخرت است و نیز در قرآن مجید در ضمن
 آیاتی اشاره بر روحانی بودن عذاب و عقاب اخروی مذکور شد
 است از جمله آیه ۱۹۱-۱۹۲ سوره آل عمران است قوله تعالی
 " الذین ینذرون الله قیاما و قعودا و علی جنوبهم و متفکرون فی
 السموات و الارض ینما ما خلقت هن " باطلا سبحانه خلقنا عذاب

النارینا انک من تدخل النار فقد اخزیته * یعنی بندگانی
 که خداوند را در جمیع احوال در حال قیام و در حال نشستن و در
 هنگام خوابیدن ستایش مینمایند و مذکور و ثنای او میبرد ازند و
 چون با سمان و زمین مینگرند و در خلقت آن تفکر میکنند میگویند
 خداوند! شهادت میدهیم که تو این عالم را بیسوده و بی نتیجه
 و قایت نیافریده‌ای خداوند! ما را از عذاب آتش محفوظ بدار -
 خداوند! هر کس را که در آتش بیفکشی بتمام معنی او را گرفتار خزی
 و زیان خواهی فرمود مقصود آن است که حقیقت خزی
 و زیان عبارت از عذاب نار است باین معنی که خداوند در این
 آیه خزی و رسوائی و زیان ابدی کفار را در عالم بعد از حیث
 شدت و حدت و اثر بعد از آتش تشبیه فرموده است و چون
 کفار بخزی و زیان در آخرت مبتلی شوند مثل این است که فرض کنیم
 در این جهان با آتش افکنده شوند و همان عذاب ورنجی را که شخص
 در آتش افکنده شده احساس میکند کفار در دنیا! آخرت از حصول
 خزی و حرمان از رضوان الهی احساس مینمایند و نیز خداوند
 فرموده نار الله الموقده التي تطلع علی الافئده (سوره همزه آیه
 ۸۷ و ۸۸) خداوند در این آیه میخواهد شدت عذاب آخرت را
 برای مردم در این دنیا مجسم سازد و شرح دهد لکن امید
 آتش آخرت بقدری شدید است که دل کفار را میسوزاند

و حال آنکه آتش دنیا فقط بدن را میسوزاند حال باید ملاحظه
 کرد آتشی که دل و فواید را بسوزاند تا چه اندازه از حیث سوزندگی
 و حرارت و اثر بر آتش این جهان که فقط جسم را میسوزاند -
 شنیدید ترو سخت تر است و بعلاوه خداوند در هر دوری مردم
 هر عصری را مطابق مدارک و افهام آنان از نعیم و جحیم اخروی
 باخبر ساخته و برای هر طایفه و قومی بطرز مخصوصی بیان
 مطلب فرموده است مثلا ملاحظه فرما حضرت مسیح ع د ر -
 فرمایشات خود اوصاف نعیم و جحیم ملکوت را کاملا بطور روحانی
 ذکر فرموده و از ذکر صور محسوسه جسمانی خود داری کرده است
 علت این مطلب آن بود که مردم آن عصر که طرف خطاب -
 حضرت مسیح ع بودند سالهای دراز قبل از ظهور مسیح ع
 در ظل شریعت تورات و کتب انبیاء هدایت یافته بودند و لهذا
 افهام و مدارک آنان بدرجه رسیده بود که بیک اشاره میتوانستند
 نعیم و جحیم روحانی را تصور کنند و استعداد قبول حقایق روحانیه
 برای آنان در ظل شریعت تورات و نصایح و مواظب انبیسای
 بنی اسرائیل حاصل شده بود امروز هم که دوره ظهور -
 حضرت بهاء الله است بر همین منوال است یعنی جهان بسه
 مدارج ترقی صعود کرده و مدارک و افهام توفیقات حیرت بخش
 کرده و از هر جهت استعداد فهم و قبول حقایق عالمی را دارا

نشده از این جهت است که حضرت بها^۱ الله پسرده از -
 اسرار کتب الهیه برداشتند و رموز آیات ربانیه را واضح و
 آشکار ساختند رمز قیامت و سرمعاد را با فصیح بیان ذکر فرمودند
 و حقیقت نعیم و جنان و عذاب نیران را بیان کردند و عبارات
 دیگر حقایق مطالب و اسرار کتب الهیه را واضحاً مشهوداً در
 معرض مدارک و افهام بشر قرار دادند . حال بپردازیم به
 شرح آیاتی که در قرآن مجید درباره جمع شدن جهانیا^ن
 در یگروز محین نازل شده و از قبل اشاره بدان نمودیم از قبیل
 این آیه مبارکه که در سوره واقعه (آیه ۴۹ - ۵۶) نازل شده قوله
 تعالی " قل ان الاولین والاخرین لمجموعون الی
 میقات یوم معلوم ثم انکم ایها الضالون المکذبون لا کافرون ما من
 شجرة من زقوم فما لتون منها البطون فشاربون علیه من الحمیم
 فشاربون شرب الهیم هذا نزلهم یوم الدین (.....) یعنی
 بگو ای محمد ص که جمیع گدشتگان و آنالکه پس از این خواهند
 آمد در روز معین و میقات مقرر معلوم مجتمع خواهند شد سپس
 شما ای مردم که مظاهر الهیه را تکذیب کردید همانا از درخت
 زقوم خواهید خورد و شکم های شما از زقوم پر خواهد شد
 و پس از خوردن زقوم بجای آب از حمیم جهنم خواهید نوشید
 و مانند شتران تشنه که بآب برسند حمیم را پس از زقوم خواهید

آشامید اینست جایگاه (ویا غذائی که برای پذیرائی گمراهان و تکذیب کنندگان مظاهر مقدسه الهیه در جهنم فراهم شده و مهیا گردیده است .

در بیان معنی آیاتی که درباره اجتماع جهانیان در یکروز معین در قرآن نازل شده است .

حال خوبست جملات وارده در آیات مزبوره مبارکه رایکایسک مورد بحث و تدقیق قرارید هیم مقصود از جمله اولین و آخرین که خداوند نکر فرموده افراد بشر نیست بلکه مقصود فرقه ها و جماعات هستند یعنی فرقه ها و طوائفی که در هر دوری از اهل ایمان وهم چنین از گمراهان و مگد بین محسوب بوده اند خداوند میفرماید که جمیع این فرقه ها و جماعات را مجتمع خواهد ساخت برای شرح این مطلب عرض میکنم که در دوره رسول بخصوص مؤمنین بانحضرت دارای حیات ایمانی و درجه وجود مخصوصی بودند و چون بعد از آن رسول و خاتمه یافتن دور شریعتش رسول موعود او ظاهر شد اگر همین مؤمنین به رسول قبل از ایمان برسول موعود بعدی خود داری کنند بدیهی است که در ردیف گمراهان و جزو فرقه های مگد بین ادوار قبل از خود قرار میگیرند و همه حکم واحد پیدا میکنند و

در حقیقت فرقه واحد را تشکیل میدهند یعنی دو جرگه * مکذ بین
وگمراهان قبل محسور میشوند و مقصود از جمله جمعناکم ^{لین} والاولین
که در قرآن مجید نازل شده همین مطلب و معنی است و این
گروه مکذ بین و گمراهان را که با هم مجتمع و محسور شده و یگانه
را تشکیل داده اند میخوانند محین و میقات مقرر است یعنی زمانی
میآید که دست از تکذیب میکشند و دره سابقه آنان منتهی میشود
و بجای گمراهی هدایت مییابند و در عوض تکذیب تصدیق و اقرار
بحقانیت شریعت الله مینمایند و در آن اجتماع بر تکذیب آنان
خاتمه پیدا میکند و این معنی وقتی تحقق مییابد که رسول الهی
و مشهر مقدس ریائی و مظهر کبرای خلاق عالم و برگزیده و سید
اولاد آدم جمال قدم حضرت بهاء الله ظاهر شود و بدو
خلق قیام فرماید اینست معنی بیان مبارک ان الاولین و الاخرین
لمجموعه ان المیقاتیم معلم * که شرح و بیان آن را استماع
فرمودی حال بیاتیم بجملمند رجه در آیه بعد که فرموده
" ثم انکم ایها الضالون المکذبون در جمله قبل اشاره بحال
پسرنج و وبال عمم مکذ بین و گمراهان بود و در این آیه خداوند
گمراهان و تکذیب کنندگان حضرت محمد ص را مورد خطاب
قرار داده و میفرماید گمراهان و تکذیب کنندگان رسالت
حضرت محمد بن عبد الله ص شما از قوم خواهید خورد "

کافر گمراهی که ریح و حقیقتش پوسیده و خاک شده است
ایمان و هدایت عطا فرماید او را زنده و پیسازد و حیات جدید
میبخشد و از پوسیدگی و زوال معنوی نجات میبخشد و اخلاق
عالیه و صفات راقیه را در عوض کفر و جهل و ذمائم با عطا میکند
و این خداوند همانست که بمردم از منته گذشته این مواهب را
عطا فرموده است (یعنی همانطور که خداوند برای هدایت گمراهان
در سال‌های ماضی هر مقدسه خود را فرستاده و با اهل ضلال حیا
ایمان بخشیده است بعد از این هم مظهر ابر خود را خواهد
فرستاد و اهل ضلال و گمراهان را حیات ایمانی خواهد بخشیده
حال درباره آیات مبارکه که در قرآن مجید راجع بنعیم
و جحیم و ثواب و عقاب نازل شده و توای عمار در ضمن بیانات
خود بدانها اشاره فرموده قدری بحث و تدقیق نمائیم :

البته از این قبیل آیات که نعیم و جحیم را بصورت امور محسوسه
این جهان ذکر فرموده در قرآن مجید بسیار است ولی مقصود
این نیست که از حیث جنس و کمیت و کیفیت پالذائد و نعم
موجوده در این جهان یکی هستند بلکه خداوند منان برای فهم
و ادراک آن حقایق معنویه و روحانیه جهان آخرت را از راه تمثیل
تشبیه در لباس محسوسات این جهان ذکر فرموده است و این از
برای تقریب این حقایق روحانیه بفهم و ادراک است که بتوانیم ^{اندازه}

هذا انزلهم يوم الدين چیست ؟ معنی این آیه در نظر ما
 اینست که خداوند میفرماید ای محمد ص و ای مؤمنین به محمد ص
 همین بلاها و مصائب و ذلت و خزی و زبانی که در دوره تولد نصیب
 کفار و مکه بین تو ساختیم در يوم الدين یعنی در روز ظهور و عود
 بزرگوار خداوند که عبارت از حضرت بهاء الله است بعینها
 جمیع این بلاها و مصائب و خزی و زبانی نصیب مکند بین و ضالیین
 دوره آن حضرت خواهد شد و دشمنان و مکه بین حضرت -
 بهاء الله در روز ظهور آن بزرگوار از عذاب و خزی که نصیبشان
 میشود حالت کسی را خواهند داشت که شکم خود را از زخم پسر
 کند و روی آن غذا ای کشنده بجای آب حمیم بپاشد همانطور
 که شتر تشنه آب را میاشامد ای برادر عزیز
 در این ایام که دوره حضرت بهاء الله است ملاحظه بفرما که
 چگونه این عهد مهیب و انداز شدید چنانچه خداوند در
 قرآن فرموده بود مصداق و مفادش در باره مکه بین حضرت -
 بهاء الله ظاهر و آشکار شده است و آن عذاب است که خداوند وعده
 کرده بود چگونه بر مکرین و مکه بین حضرت بهاء الله در این ایام
 بشکل جنگ های مهیب و اثرات مذمومه مشاهده آن نازل شده
 است هیچ استوقومی را نمیتوانی در این جهان بیایی که نصیبی
 از این عذاب الیم برنگرفته باشد و این عذاب مهیب بر هر طایفه

و امتی برنگی و صورتی جلوه گزیده است و اگر اهل عالم ^و ^{الله} مکه بین و گمراهان ام در این عصر و زمان بتعالیم حضرت بهاء^ا نائل میشدند و ندای حضرتش را میشنیدند و بایمان و عرفان حضرت مقصود نائل میشدند هرگز باین مصائب و آلام و جنگها و قحطی و امراض و فلان و بهمان که نتایج هائله حروب است گرفتار نمیگشتند زیرا تعالیم بهاء^ا الله منادی صلح و سلام و امنیت و سلامتی است جهانیا نرا بصلح عمومی و سلام عام دعوت فرموده است اگر اهل عالم این دعوت الهیه را میپذیرفتند بدیهی است که هیچوقت این جنگها و جدالها و مصیبتها در عالم واقع نمیشد زیرا برائرا ایمان بحضرت بهاء^ا الله اهل عالم مجبور باجرای تعالیم آن حضرت بودند چه ایمان بدون اجرای تعالیم معنی ندارد و از جمله تعالیم ^{بچه} مسلمه صلح حضرت بهاء^ا الله صلح عمومی و توك جنگ و جدال و نزاع است — اگر اهل عالم مؤمن بحضرت بهاء^ا الله میشدند بدیهیست کسه دیگر با هم جنگ و جدال نداشتند و سراسر دنیا در امن و امان و صلح و سلام بسر میبرد حال ببینیم معنی آیه مبارکه ^{مع} زینا انك جأ الناس لیوم لاریب فیه^ه که در سوره آل عمران آیه ۹ نازل شده چیست ؟ پیش از آنکه معنی آیه این نکته را باید تذکرید هم که حرف لام در کلمه لیوم بمعنی حرف فی است و معنی لیوم فیوم^{ست} است

چنانچه در آیه ۳۸ سوره یس نیز معنی لام در جمله والشمس

تجری لمستقر لها بمعنی فی است ولستمقر بمعنی فی مستقر

میباشد و بنا بر این معنی آیه مزبوره چنین میشود که ای پروردگار

ما همانا جمع خویشی فرمود جمیع مرد مرا ام از کافر و مؤمن در

یکروز که شکی در بین در وقوع این امر نیست و آن روز موهود همین

دوره ظهور حضرت بها^۱ اللماست •

در بیان معنی قبور و معنی سؤال نکیر و منکر •

علمای اسلام یعنی پیشوایان شریعت محمدیص که قائل

بمعاد جسمانی هستند در باره عذاب قبر و سؤال منکر و نکیر و

پرسش از میت در قهبر با اختلاف سخن گفته و اظهار عقیده -

نموده اند بعضی از علما^۲ جمیع این مطالب را بظاهر ظاهر

حمل کرده و گفته اند که مقصود ظاهر مطلب است و تمام ایسن

مسائل امور ظاهری و بحسب معنی ظاهری الفاظ واقع خواهد

شد از جمله این علما^۳ یکی قاضی ایچی است که در موافق

باین معنی اقرار کرده و همین عبارتش این است " قوله احیا الموتی

فی قهبرهم و مسئله منکر و نکیر لهم و عذاب القبر للکافر و الفاسق

کلیها حق عندنا • انتمهی

معنی ما معتقدیم کفر دگان در قبر زنده میشوند و منکر

و نیکیرا زانان در باره مبداء و معاد سؤال میکنند و اشخاص —
کافرو فاسق بعد از عذاب قبر مبتلی میشوند و جمیع این مطالب حق
و راست است . انتهى "

" جمعی دیگر از علماء منکر وقوع ظاهوی این مطالب گردیده و
فرموده اند که اگر وقوع این مسائل را ظاهری بدانیم با شکالات
بسیار مواجه میشویم زیرا در این صورت لازم میاید که بدن شخص
پس از مرگ دوباره دارای حیات گردد و زنده شود زیرا اگر زنده
نشود نمیتواند مورد سؤال و جواب قرار بگیرد و نمیتواند طرف
خطاب و گفتار واقع گردد زیرا مود نه میفهمد و نه میتواند سخن
بگوید و نه میتواند عذاب یا ثواب و فرح و سرور یا غم و اندوه را در آن
کند با آنکه مسئله عود حیات پبدن پس از مرگ امری محال است
هرگز دیده نشده که بدن مود مجدد حیات را از سر بگیرد و
از طرف دیگر اگر بدن دومرتبه زنده شود باید دومرتبه هم بعیرد
و بنا بر این لازم آمد که برای هر کسی دومرتبه مردن پیش بیاید
با آنکه خداوند در قرآن مجید در سوره دخان آیه ۵ فرموده
که هر شخصی بجز یک مرتبه نمیبرد قوله تعالی " لایذوقون فیها
الموت الا الموتة الاولى " بجز این عقاید که ذکر شد گروهی عقیده
دارند که سؤال نکیرو منکر و عذاب قبر و غیره جمیعا متوجه
روح است نه جسد و روح انسان پس از مفارقت از بدن

مورد سؤال نکیر و منکر و عذاب قبر واقع میشود و ببدن کاری نیست خواه در قبر دفن شده باشد یا نشده باشد زیرا ما می بینیم که بعضی اشخاص را درندگان پاره میکنند و میخورند و بعضی هم در دریا غرق میشوند و نصیب ماهیان و جانوران و دریا میگردند و بعضی در آتش افکنده شده و میسوزند و بدنشان بکلی میسوزد و خاکستر میشود اگر عذاب قبر و سؤال نکیر و منکر در پاره بدن باشد لازم آید که این گونه ابدان از این حکم مستثنی باشند زیرا ابدان مزبور را بنای در شکم حیوانات ببری و بحری است و با خاکستر میشود و در قبر گذاشته نمیشود که مورد سؤال نکیر و منکر و عذاب قبر باشند بعضی ائمه و علما در این خصوص سخنان دیگری هم گفته اند که چند آن مورد اهمیت و اعتنائیست این بود مجملی از اختلاف آراء و عقاید علمای شریعت محمدیه نسبت به عذاب قبر و سؤال قبر و غیرها که برای توشیح نام علمای گفت بنظر تو کدام یک از این آراء و عقاید صحیح و درست است زید گفت آنچه را که منکرین وقوع ظاهری این امور از ایرادات و مشکلات ذکر کرده و متوجه نموده اند همه درست و صحیح است و بعبارت دیگر تمام ایرادات آنان وارد و بیجاست و نیز مسئله سؤال و عذاب قبر هم درست است و نمیتوان منکر آن شد و این امور هم شکی نیست که متوجه اجسام مردم است

عمارگفت اینها که با هم نقیض است چگونه میتوان بین آنها را
 جمع کرد و چگونه میشود بهمه آنها معتقد بود بطوریکه تباين
 و اختلافی در بین نباشد؟ زید گفت مسئله سؤال نکیرو منکر
 و عذاب قبر در همین عالم واقع میشود یعنی قبل از آنکه انسان
 بمیرد و از این دنیا برود نکیرو منکر از او سؤال میکنند و عذاب قبر
 هم مبتلی میشود (و مقصود از کلمه قبور که در احادیث وارد شده
 فرموده اند که در قبر سؤال از انسان میشود و در قبر مورد عذاب
 قرار میگیرد و معنای ظاهری این کلمه نیست بلکه مقصود از قبر
 که ذکر شد معنای دیگری است که از راه تشبیه و تمثیل بقبور
 ظاهری از آن بکلمه قبور تعبیر شده است و این معنی مجازی
 است نه حقیقی عمارگفت شرح این مطلب چگونه است زید گفت
 برای تشریح مطلب قسمتی از فرمایشات علامه راغب اصفهانی
 را که در کتاب مفردات القرآن در ذیل آیه اذ ابعث مافی القبور
 در باره قبور فرموده است برای تو میخوانم میفرماید " اذ ابعث
 بعث مافی القبور اشاره الی حال البعث و قیل اشاره الی
 حین کشف السرائر فان احوال الانسان ما دام فی الدنیا
 مستورة کانها مقبورة فتكون القبور علی طریق الاستمرار و قیل
 معناه اذ زالت الجهالة بالموت فكان الکافر و الجاهل ما دام
 فی الدنیا فهو مقبور فاذا مات فقد انشروا و اخرج من قبره ای من

جهالته و ذلك جسمه روى الانسان قائم فاذا مات انتبه والى
 هذا المعنى اشار يقول وما انت بسمع من فى القبر اى الذين
 هم فى حكم الاموات انتهى ميفرمايد مقصود از قبور در اين آيه
 مبارکه بنا بقول بعضى اشاره بحال بعث و زندگى پس از مرگ
 است و بعضى گفته اند که مقصود از بعث مافى القبر و کشف
 سواثر و ظهور امور پنهانى انساني است زیرا انسان مادام که
 در اين دنيا بسر ميبرد ه حالاتش مستور پنهانست مانند آنکه
 در قبر نهفته است و پس از مرگ سواثر و امور و حالات مستوره اش
 مکشوف و عيان ميگردد و لهذا کلمه قبر در اين آيه از راه استعاره
 استعمال شده است و بعضى ميگویند اشاره بآنست که پس از
 مرگ جهل و نادانى از کافران و مردم نادان بر طرف ميشود و
 چون بميرد بحقايق امور آگاه ميگردد و چنان است که گوئى کافر و
 جاهل تا در اين دنيا بسر ميبرند در قبر کفر و گور جهل مدفون است
 و پس از مرگ طبيعى جهل و کفرش زائل ميشود و حقيقت حال پر
 ملال خود پى ميبرد و از قبر جهل و گور کفر بيرون ميآيد چنانچه
 در حديثى وارد شده که انسان تا در اين جهان است مانند
 شخصى است که بخواب رفته باشد و چون بميرد از خواب بيدار
 ميشود و خداوند در قرآن مجيد بهمين معنى اشاره کرده و
 فرموده اى محمد ص تو ميتوانى گسالى را که در قبرها هستند

هدایت کی زیرا اهل قبور نمیشنوند در این آیه کفار را که از -
 استماع قول حق و عرفان حقیقت محرومند بمردگان قبور تشبیه
 فرموده بعد میفرماید کفار حکم اموات بر آنان جاری است -
 انتهى در ضمن این بیان که از علامه اصفهانی نقل کردیم
 تصریح شده که قبرا از راه استعاره بامور مستوره اطلاق گردیده
 و این معنی واضحست زیرا جسد در حقیقت برای انسان حکم قهر
 را دارد و انسان وقتی از این دنیا می رود که از جسد خود قطع علا
 نماید بنابراین میتوان از راه استعاره کلمه قبرا بمعنای جسد
 و جسم بدکار برد و گفت که انسان تا در این دنیا است در قهر جسد
 خود مدفون است و نیز میتوان از راه استعاره کلمه قبرا بجای
 جهل و کفر بکار برد و گفت که کافر و جاهل در این دنیا در قهر و کفر
 جهل و نادانی خود مدفون است و نیز میتوان کلمه قبرا بمعنی
 ستر و مخفی ساختن چیزی بکار برد و گفت فلان شخص در ارامی
 امور مقبوره است یعنی مطالبی دارد که از انظار مخفی و مستور
 است و کسی را بر آن اطلاعی نیست چون باین مطلب دقیق
 پی بردیم حل مسئله قبرا برای ما آسان میشود زیرا بخوبی
 میدانیم که مقصود از قبرا آنست که نکیر و منکر سؤال میکنند قبرا
 ظاهری و گورستان معمولی نیست و بنابراین جمیع اشکالات
 و ایراداتی که درباره سؤال قبرا ز ناحیه بعضی از دانشمندان

متوجه شده بود بر طرف میشود زیرا که معنی قبور گورستان
 ظاهری نیست تا آن ایرادات وارد باشد و نیز احتیاجی نیست
 که مانند دسته دیگر از علما برای حل و فوارا از ایرادات مزبوره
 بگوئیم که مسائل مزبوره عموماً راجع بروح است و منکر ارجاع آن
 بجسد بشوم بلکه میگوئیم که سؤال و جواب در قبر صحیح و
 درست است و راجع بجسد است و لکن مقصود از قبور قبور
 ظاهری نیست و معنی باطنی دارد که از راه تمثیل و استعاره
 بکلمه قبور تعبیر شده است و این سؤال قبور در عالم آخرت نیست
 بلکه در همین عالم است و بعد از مرگ نیست بلکه قبل از مرگ است
 حال بشنو تا شرح آن را بگویم مقصود از سؤال نکیر و منکر آن
 است که پیروان حضرت بهاء الله در دوره دعوت سری آن حضرت
 از مرد می که در قبور غفلت و بیخبری از طلوع شمس حقیقت
 خوابیده اند از دین و آئین آنان میپرسند و مقدمات هدایت
 آنان را بصراط مستقیم فراهم میکنند زیرا وقوع این امور مخصوص
 بدوره دعوت سری حضرت بهاء الله است و بهیچوجه در دوره
 رسول الله ص و دوره حضرت باب اعظم سؤال نکیر و منکر از
 خفتگان در قبور تحقق نیافته است و میتوان گفت که این مطلب
 در حقیقت اخبار و اشارت بظهور مبارک حضرت بهاء الله است
 اما اینکه در دوره رسول الله ص سؤال نکیر و منکر در قبر تحقق

نیافت و از آن جهت است که احادیث وارده در باره سؤال قبر بعد از دوره دعوت سری آن حضرت از لسان مبارکش جاری گردیدند و این مسئله بضمیمه داستان عذاب قبر و غیرها در دوران دعوت علی رسول الله بخلق اعلان شد و هر چند دوره دعوت سری حضرت رسول ص مدت سه سال طول کشید ولی چون احادیث مزبوره در باره این مطالب هنوز گفته نشده بود لهذا در آن دوره جریان نداشت در دوره حضرت باب هم دعوت سری تحقیق نیافت فقط مطابق مندرجات تاریخ نبیل حضرت باب اعظم پیروان اولیه خود دستور فرمودند که در حین تبلیغ اموال الله و دعوت خلق با مرال الله نام و نشان حضرت را نگویند و فقط بمسردم مؤذنه بدهند که باب اعظم الهی مفتوح گردیده و آن حضرت بما حجج کامله و براهین قاطعه ظاهر شده هر که را بپذیرد و بحضرتش مؤمن شود بجمیع انبیاء و رسل الهی مؤمن شده و عمر که او را انکار نماید مانند آن است که جمیع رسل و انبیای الهی را انکار نموده است و این مطلب در ص ۷۶ کتاب مطالع الانوار معروف بتاریخ نبیل مبسوط است تنها حضرت بها^۱ الله دارای دوره دعوت سری بودند که مدت یا زده سال طول کشید و حضرت باب اعظم در باره ظهور حضرت بها^۱ الله با اسم من یظهره الله و دوره دعوت سری آن حضرت در کتاب بیان بشارت فرموده اند و این

بشارت حضرت باب از ظهور مبارك من يظهره الله و دوره دعوت سری او یکی از معجزات حضرت باب اعظم محسوب میشود و نیز حضرت محمد ص در احادیث کریمه شریفه بالحن مختلفه از ظهور حضرت بهاء الله بشارت دادند و این هم از جمله معجزات حضرت محمد ص محسوبست که آنچه را از بعد باید توقع پیوند از قبیل بظهورش بشارت فرموده و اگر این معنی را از جمله معجزات حضرت باب اعظم و رسول اکرم ص ندانیم بگوئیم که اخبار و بشارت آنان را در باره این ظهور باید بجه چیز حمل کنیم اگر این معنی از طرف خدا ب حضرت رسول اکرم ص و حضرت باب اعظم وحی نشده بود آن د و بزرگوار از کجا میدانستند که چنین وجود مبارکی با اسم بهاء الله و من يظهره الله ظاهر خواهد شد و از برای او دوره دعوت و محنت سری خواهد بود و مدتی آن دوره طول خواهد کشید ؟

عمار گفت خواهش میکنم از احادیث وارده مرویه برای تأیید گفتار عقیده خود بیان فرمائی و مفاد احادیث را با گفتار روزی خرید تطبیق نمائی ؟ زید گفت ابوداؤد بسنن خود در باب عذاب قبر و سؤال قبر حدیثی روایت کرده و اینک عین بیان او را برایتون نقل میکنم. حدیث ثنا عثمان ابن ابی شیبه حد ثنا جریر ثم ساق سند آخر قال وحد ثنا هناد ابن السری قال حد ثنا معاویه

وهذا اللفظ عن الاعمش عن العنهال عن زاذان عن البراء بن عازب قال "خرجنا مع رسول الله (ص) في جنازة رجل من الانصار فانتهينا الى القبر ولما بلحده فجلس رسول الله صلى الله عليه وسلم وجلسنا كما نعالى رؤسنا الطير وفي يده عود ينكت في الارض فرفع راسه فقال "استعيذوا بالله من عذاب القبر" مرتين او ثلاثا زاد في حديث جرير هيسهنا وقال "وانه ليرى خفسق نعالهم اذا اولوا مدبرين" حين يقال له يا هذا من ربك وما دينك ومن نبيك قال هذا قال وياتيه ملكان فيجلسانه فيقولان له من ربك فيقول ربي الله فيقولان له ما دينك فيقول ديني الاسلام فيقولان له ما هذا الرجل الذي بحث فيكم قال فيقول هو رسول الله صلى الله عليه وسلم فيقولان وما يدريك فيقول قرات كتاب الله فامنت به وصدقت زاد في حديث جرير فذ لك قول الله عز وجل يثبت الله الذين آمنوا الاية ثم اتفقا قال فينادى مناد من السماء ان قد صدق عبدي فافرشوه من الجنة والبسوه من الجنة وافتحواله بابا الى الجنة قال فيأتيه من روحها وطيبها قال ويفتح له فيها مدبصره" قال وان الكافر فذ كرموته قال تعاد روحه في جسده وياتيه ملكان فيجلسان فيقولان من ربك فيقول "هاهاهاه لا ادري فيقولان له ما دينك فيقول هاهاه لا ادري فيقولان ما هذا الرجل الذي بحث فيكم فيقول

هاه هاه لا ادري فينادى مناد من السماء ان كذب فافرشوه
 من النار والبسوه من النار وافتحواله بابا الى النار قال فياتيه
 من حرها وسمومها قال وضيق عليه قبره حتى تختلف فيه
 اضلاعها زاد في حديث جرير قال ثم يقبض له اعشى ابكم معه مرزبة
 من حديد لو ضرب بها جبل لصارت ترابا قال فيضرب بها ضربة
 يسمعها ما بين المشرق والمغرب الا الثقلين ^{في مصر} ترابا قال ثم
 تعاد فيه الروح ^{رقم الحديث ٤٧٥٣} في سنن ابى داود
 المطبوع في مصر . يعنى بواسطه هذه ازرايان حديث كه
 اسا ميشان ران كر كرده ازراء عارب روايت فرموده كه حضرت
 رسول ص جنازه يكي از انصار را مشايعت فرمودند ومانيز در ^{ميت} رخد
 حضرت رسول ص بوديم چون بقبر رسيديم پيش از اينكه ميت را
 در لحد بنهان كنند حضرت رسول ص نشستند ومانيز در پيرامون
 حضرتش نشستيم همه ساكت و يسرو صد ابوديم ومانند جسم
 بيجانى شده بوديم حضرت رسول ص پاره چوبى در دست
 مبارك داشتند و آنرا بزمين ميزدند و بفكر عميقي فرورفته بودند واز
 تصادم سرچوب با زمين اثر آن روى خاك پيدا ميشد انگاه حضرت
 سر مبارك را بلند كردند و فرمودند از خدا آب قبر بخدا وند پناه ببرند
 و اين جمله ران وياسه مرتبه تكرر فرمودند و اين جمله در حديث
 جوير روايت شده است فرموده كه ميت در قبر خود صد اى گفتن

مردم را که از سر قبر او میگردند میشنود در هنگامیکه در قبر از او میپرسند ای فلان پروردگار تو کیست؟ دین تو چیست؟ پیغمبر تو کیست؟ هناك میگوید که پیغمبر فرمودند و فرشته داخل قبر میت میشوند و او را مینشانند و از او میپرسند پروردگار تو کیست میت در جواب آنان میگوید پروردگار من خداوند است بعد میپرسند دین تو چیست؟ میگوید دین من اسلام است میپرسند ای من شخصی که در میان شما معوث شده و بدعت قیام کرده کیست و چه مقامی دارد؟ میگوید آن بزرگوار رسول الله است میپرسند از کجا فهمیدی که او رسول الله و من عند الله است میگوید کتاب الهی را خواندم و مؤمن شدم و رسالت آن حضرت را تصدیق کردم (در حدیث جزیره راین مقام روایت شده که فرموده فرمایند خدایا وند که در قرآن مجید فرموده هیت الله الذین آمنوا ۰۰۰ الخ اشاره بهمین مطلب است و در سایر موارد حدیث جزیره با هم متفق اند؟) بعد فرمودند ای از آسمان میرسد که بنده مسن راست گفت او را بیهشت بپرد و لباس های بهشتی برا او پوشانید و در روز از بهشت بروی او باران کنید و چون در بهشت باز میشود میت بوی بهشت بمشامش میرسد بعد فرمود تا چشم کار میکند در برابر نظرمیت منظره بهشت آشکار میشود میگوید بعد رسول الله در باره مرگ کافران بیانی فرمود که روح کافر را بیدارش بر میگردانند و

و ملك ميايند و اورا مينشانند و ميپرسند پروردگار تو كيست كافر
 ميگويد ماه ماه ماه هاه هاه نميدانم ميپرسند دين تو چيست ميگويد
 ماه ماه هاه هاه نميدانم ميپرسند اين شخصي كه در بين شما قيا
 بدعت كرده چه مقامي دارد ؟ ميگويد ماه هاه نميدانم ندائي
 از آسمان مي رسد كه اين بنده دروغ گوئي است اورا بد و نوح -
 بي فكيديد و لباسهاي آتئين بيد نش بپوشانيد و دري از جهنم
 بزوي او باز كنيد و چون در جهنم برويش كشوكه شود حرارت آتش
 و لهيب و ستم و نوح با او مي رسد و فرموده در اين وقت قبرش چنان
 تنگ ميشود و ويشد تي اورا بهم مي فشارد كه ندانه هايش از هم
 گسيخته شده در هم ميريزد (اين جمله در حديث جبرئيل كوشده
 است) فرمود سپس رفیق كور و لنگي با او همراهميشود و عصائي -
 آهني (گرز) در دست دارد كه اگر آنرا بر كوهي فرود آورد خاك
 ميشود سپس آن عصا را برفرق ميت كافر بشد تي فرود مي آورد كه
 صدای آن بمشرق و مغرب مي رسد ولي جن وانس هر آن را نميشنو
 و ميت كافر بر اثر آن ضربت خاك ميشود و فرموده پس از آن روح بيدن
 او بر ميگردد . . .

(اين حديث در كتاب سنن ابوداود كه در مصر طبع رسیده -
 است در ذيل شماره ۴۷۵۳ مسطور است) اين جمله كه شنيدی
 ترجمه حديث شريف بود كه بظاهر مفاد آن را براي تو نقل كردم

حال بشنو مضمون این حدیث را با آراء و معتقدات خود
 تطبیق نمایم از آغاز گفتگوی فرشته با میت شروع میکنیم ^۱ قبل از
 این فرمایش علامه راغب اصفهانی را برای تونقل کردم که فرمود
 انسان تا در این دنیا است و مرگ طبیعی از دنیا نرفته است
 در قبر تن و گوشت خود مدفونست و کلمه قبر از راه استعاره
 برای بدن و جسم انسان استعمال شده است و چون انسان
 از دنیا برود و در ترک گوید از قبریدن خارج میشود یعنی از
 دنیا می رود و می میرد بنا بر این دنیا و بدن برای انسان با هم
 ملازمند هر انسان تا در قید بدن است باید در این دنیا باشد
 و چون ترک بدن گوید و از گوشت خارج شود از این دنیا خارج
 شده و بیرون رفته است حال بشنو اینکه در ضمن حدیث شریف
 فرموده که فرشته میباید میت را مینشانند مقصود اینست که
 ضمیر یا تیانه ^۲ بکلمه قبر بر می خورد یعنی در فرشته نزد قبر می آیند
 مقصود از فرشته مومنین بحضرت بها ^۳ الله هستند که نزد کفار و
 بیخبران از امر الله که در قبر ابدان خود مدفونند یعنی در
 این دنیا هستند و هنوز نمرده اند میروند و او را از ظهر حرق و
 مظهر امر الله آگاه میکنند و ایمان دعوتش مینمایند و بر حسب
 ایمان خود بر آن حضرت آقابه ^۴ الله و راهین میکنند و حقیقت
 این معنی را ثابت مینمایند کلمه ملک بمعنی رسول و فرستاده

است که از کلمه الوکه گرفته شده و الوکه بمعنی فرستاده است
پس آنچه شاعر گفته .

الکئی الیه بالسلام فانه یخفف الامی بها و محیب .
مضمون اینکه مرا با پیام محبت بنزد معشوقه ام بفروست زیرا بخاطر
عشق و آرامی من تخفیف مییابد و در دو رانج در نظر من
بخاطر او و محبوبیت پیدا کند در این جا کلمه الکئی بمعنی ارسلنی
است حال بمعنی این جمله توجه کنیم که فرموده و و ملک نزد او
میایند و در برخی احادیث یک ملک ز کوشده و این از آن جهت
است که رسولان حضرت بها^۶ الله گاهی یکی و گاهی دو تا با هم
بتبلیغ میپردازند و اما معنی جمله (میت را مینشانند) این است
که او را از غفلت و بی خبری نجات میدهند و مرده ظهور حق را که
از آن غافل است با و ابلاغ مینمایند و ما میگویند پروردگار تو کیست؟
اگر آن شخص از طالبین حقیقت باشد و میل بتحقیق داشته باشد
در جواب مؤمنین حضرت بها^۶ الله میگوید پروردگار من خدا^{ست}
بعد از او میپرسند دین تو چیست؟ در جواب میگوید دین من
اسلام است یعنی من قائل بخدا پرستی و معتقد بوحدانیت
الهیة هستم و بدیهی است که مقصود از اسلام دین آن زمان
است یعنی شریعتی است که هنوز در آن زمان معمول است
و نسخ و تبدیل نشده است و مقصود دین مخصوص و شریعت

مختصه حضرت رسول ص نیست چه که جمیع ادیان و شرایع الهیه در هر دو روزمان اسلام بوده است و اسلام بمعنی اقرار بوحدانیت الهیه و اطاعت احکام و انقیاد او اموالهی و خلوص نیت در اقوال و اعمال است و اساس جمیع ادیان همین است و لهذا همه ادیان در هر دو روزمان اسلام خوانده میشوند و اسلام باین معنی دین اولین و آخرین است و اساسی است که شریعت هر رسولی در هر عصری برزیر آن نهاده شده است و جمیع انبیای الهی در آن با هم اتفاق دارند دین همه اسلام بوده و پیروان همه آنها از مسلمین بودند چنانچه در قرآن مجید هم باین معنی تصریح شده است از جمله در سوره یونس آیه ۱۴ در باره حضرت موسی و پیروانش میفرماید قوله تعالی و قال موسی یا قوم ان کنتم آمنتم باللّه فعلیه توکلوا ان کنتم مسلمین یعنی حضرت موسی ع بقوم خود فرمود اگر شما بخدا اوند مؤمن هستید با و اعتماد و توکل داشته باشید اگر چنانچه از خدا پرستان میباشید و در سوره مائده آیه ۱۱۱ فرموده قوله تعالی "واوحیت الی الحواریین ان آمنوا بی و برسولی قالوا منا و اشهد باننا مسلمون یعنی من و حق فرستادم بحواریین که پیروان حضرت مسیح بودند و گفتند که بمن و بیخبر من ایمان بیاورید حواریون گفتند که خدا یا ما بتو و رسول تو مؤمن هستیم و تو شهادت بده که ما از خدا پرستان

واطاعت کنندگان او امرتو میباشیم از این آیات که در قرآن مجید
 درباره یهود و نصاری نازل شده چنین برمیآید که همه انسان
 مسلمین بوده اند یا آنکه زمان هر يك از آنان بر شریعت حضرت
 رسول صی مقدم بوده است سائر ملل و پیروان ادیان الهیه هم
 بر همین قیاس همه مسلمین بوده اند و هر کدینی در دوره خود و
 زمان معین خود دین اسلام بوده و پیروان هر يك هم در دوره
 خود مسلمین بوده اند بنا بر این دین اسلام دین اولین و
 آخرین بوده است یعنی از روی خلوص عقیده و اطمینان کامل
 بخداوند معتقد و با حکام و امارش در هر عصر و زمان عامل بوده اند
 و بدیهیست که خلوص نیت و عقیده بخداوند و متابعت احکام
 الهیه جز از راه ایمان بر رسول و متابعت فرمایش نمایند خداوند
 تحقق پیدا نمیکند چنانچه در قرآن مجید باین مطلب در سوره
 نساء آیه ۸۰ تصریح شده قوله تعالی * ومن يطع الرسول فقد
 اطاع الله یعنی هر که پیغمبر خدا را اطاعت کند خدا را اطاعت
 کرده است بنا بر این هر پیغمبری که در هر عصر و زمانی مبعوث
 شد مردمی که او را اطاعت کردند و او امرش را از دل و جان پذیرفتند
 و سر تسلیم در مقابل او فرود آوردند آنان از مسلمین محسوب اند
 و در حقیقت بدین اسلام که دین اولین و آخرین بوده و خواهد
 بود معتقدند زیرا اسلام بمعنائی که گفته شد در قرآن هم باین

تصریح شده اساس جمیع ادیان الهیه در هر عصر و زمان بوده و خواهد بود ﴿

حال میبرد از من باین جمله دیگر از حدیث که فرموده در و ملک
بمیت میکنند این شخص که درین شما بدعت قیام کرده چه
مقامی دارد ؟

این که در حدیث مزبور فرموده که در و ملک از میت این سؤال را
مینمایند از آن جهت است که بدانند آیا او مؤمن بر رسول و قسمت
هست یا نه ؟ زیرا اگر مؤمن بر رسول زمان خود باشد در گفتار
خوش که میگوید دین من اسلام است صادق خواهد بود و دین
جهت در جواب فرشتگان میگوید که این شخص که قیام بدعت
کرده رسول الهی است و مقصودش حضرت بهاء الله است پس
از این جواب فرشتگان از او میپرسند بچه دلیل حضرت بهاء الله
را در ادعای خود صادق میداننی و او در جواب میگوید کتاب
الهی را خواندم و آیات الهیه را تصدیق نمودم و آنحضرت
مؤمن شدم و در این جواب اشاره دقیقه موجود است و آن این
است که هر کتابی که در هر دوری برای امتی توسط پیغمبری
فرستاده میشود شاهد بر صحت ادعا و صدق گفتار مظلوم
مقدسه ایست که بعد از نزول آن کتاب ظاهر میشوند فی المثل
کتابی که از آسمان قبل از حضرت رسول ص یا نبیای الهی

نازل شده بمنزله بینة و شاهدی بر صحت ادعای حضرت رسول ص بوده و لهذا (وقتی که مشرکین از حضرت رسول ص برای اثبات ادعایش آیت و معجزه میطلبیدند در جواب آنان میفرمود مگر نمیبینید که صحف اولی و کتب آسمانی قبل جمیعاً بمنزله بینیه و شاهد و صدق گفتار من است و این مسئله در قرآن مجید سوره ۴ طه آیه ۱۳۳ نازل شده قوله تعالی * و قالوا لولا یا تینا بایة من ربہ اولم تاتینهم بینة ما فی الصحف الا لولی * بر همین قیاس که ذکر شد بینیه و شاهد صدق ادعای حضرت بهاء الله هم در جمیع کتب آسمانی که قبل از ظهور حضرتش برانبیای قبل نازل شده موجود است و از همه کتب و اضرحتراین مطلب مهم در قرآن مجید نازل شده است زیرا اکثر آیات قرآنیه درباره اثبات و تاکید در صدق ادعای حضرت بهاء الله است بنابراین هر کس که بهر کتابی از کتب سماویه معتقد است چون آنرا با دقت بخواند و مقصودش تحری حقیقت و تحقیق و مجاهده در راه حق باشد ناچار صراط مستقیم را خواهد یافت و بمطلوب خود خواهد رسید و مقصود خویش نائل خواهد شد و حق تعالی در قرآن مجید باین معنی اشاره فرموده قوله تعالی * ان الذین جاہدوا فینا لننہدینہم سبلنا وان اللہ لمع المحسنین * این آیه مبارکه در سوره عنکبوت

آیه ۶۹ نازل شده و مضمونش آن است که میفرماید هر کس با نیت خالص و عقیده تمام در راه ما مجاهد کند و بتحری حقیقت بپردازد ما البته او را براه حق و حقیقت خود دلالت مینمائیم و خداوند همواره با نیکوکاران است از این جهت وقتی کسی مؤمنین بحضرت بهاء الله از اشخاص میپرسند که از روی چه دلیل بحضرت بهاء الله معتقد شده اید در جواب میگویند همانا ما کتاب الهی را خواندیم و از روی کتاب الهی که بین ما گافیه است بصدق ادعای حضرت بهاء الله معتقد شدیم و ممکن است که بگوئیم مقصود از کتبی که میگویند آن را خواندیم و بحضرت بهاء الله مؤمن شدیم یکی از کتب نازله بر حضرت بهاء الله باشد زیرا کتبی که بر حضرت بهاء الله من عند الله نازل شده دلیل کافی بر صدق ادعای آن حضرت است و شاهدی متین بر صحت گفتار آن بزرگوار محسوبست و آن شخص کتاب حضرت بهاء الله را خوانده و تصدیق کرده و لهذا در جواب فرشتگان میگوید "کتاب الهی را خواندم....." چه که این نکته مسلم است که از جمله ادله واضح بر صدق گفتار وصحت ادعای هریفغمبری کتابی است که از طرف خدا بر او نازل میشود و در قرآن مجید در مواضع متعدده بایسن مطلب مهم تصریح شده است از جمله در سوره عنکبوت آیه ۴۱

خطاب بحضرت محمد (ص) میفرمایند اولم یکنهم انا انزلنا
 عليك الكتاب یتلی علیهم یعنی ای محمد ص
 آیا برای کفار و مشرکین درصحت ادعا و صدق گفتار توهمین
 مطلب کافی نیست که ما بر تو کتابی نازل کرده ایم که آنرا
 برای کفار میخوانند؟ و اما اینکه در ضمن حدیث مزبور بروایت
 جریر بآیه مبارکه یتبت الله الذین آمنوا الخ
 ذکر شده بود اشاره بآیه مبارکه قرآنی است که در آیه ۲۸ سوره
 ابراهیم وارد شده و تمام آن آیه این است قوله تعالی
 یتبت الله الذین آمنوا بالقول الثابت فی الحیاة الدنیا
 و فی الآخرة و یؤمل الله الظالمین و یفعل الله ما یشاء
 یعنی خداوند مؤمنین را بآیه محکم و برآهین متقنه در دنیا
 و نفس ظهور رسول الله و آخرت (یعنی ظهور حضرت بهاء الله)
 بر امر الله و شریعت الله ثابت و پایدار و مستقیم میسازد
 و ستمکاران را گمراه میفرماید و خداوند هر کار که بخواهد
 میکند (مقصود از قبول ثابت در این آیه مبارکه برآهین قویه و
 دلائل و حجج باهوه ایست که در اعماق قلوب مؤمنین اثر
 میکند و آنان را در حیات دنیا بر شریعت الله و ایمان بحضرت
 رسول ص و نیز در آخرت آنان را با ایمان بحضرت بهاء الله و
 اطاعت شریعت الله ثابت و مستقیم میفرماید و چنان ثبات و

استقامتی بمؤمنین عطا میفرماید که هیچ صاحب اقتصداری نمیتواند بهیچ عنوانی آنان را از صراط مستقیم شریعت الله منحرف بسازد و هیچ ظالم جباری بوسیله قتل و غارت و رنج و اذیت مؤمنین قادر نخواهد بود که آنان را بانکار ایمان و عرفان و ادراکند نه قتل و تعذیب مؤمنین بشریعة الله را از راه راست منحرف میکند و نه سرگونی و القای شبهه و شکوک میتواند در ایمان محکم آنان اثر کند ملاحظه فرماید در دوره حضرت رسول صی که از آن در آیه شریفه به جمله فی الحیاة الدنیا تعبیر شده است مشرکین قریش و کفار عرب و غیرهم نسبت بمسلمین و پیروان آن بزرگوار تا چه اندازه اذیت و آزار و اذاشتنند از هیچ عذاب و رنج و مشقتی کوتاهی نکردند گشتند و آزار رسانیدند تا آنکه در نتیجه آن همه اذیت و جفا پیروان پیغمبر خدا - مجبور شدند که در نوبت بحبشه مهاجرت نمایند و سعی از مدتی هم مجبور بترك مکه و مهاجرت بمدینه شدند و همینطور نسبت بحضرت بهاء الله که در آیه مبارکه بجمله فی الاخره از ظم و مبارکش - تعبیر شده است و نیز نسبت بپیروانش مردم ایران تا چه حد اذیت و آزار و اذاشتنند بعضی را معذب داشته و برخی را بقتل رسانیدند و در هنگام کشتار مؤمنین شدیدترین عقوبات را در قتل آنان بکار می بستند فرزندان را در روی سینه پدران سر میبردند و خفیفترین

رنج و عذابی که نسبت پیروان حضرت بهاء الله بکار میبستند
آن بود که آنان را از وطن و زن و فرزند جدا کرده سرگون بلاد —
مینمودند و عده شهدا که بدست ایرانیان بدرجه شهادت رسیدند
پیش از اینست هزار نفر است با اینهمه پیروان آن بزرگوار نه از ایما^ن
خود صرف نظر کردند و نه در عقیده و عرقان بمظهر امور حمن —
کوچکتر خلل و رخنه وارد شد یعنی عهد و راکه خداوند منان در
آیه شریفه یشبث الله الذین آمنوا بالقول الثابت فی الحیات
الدنیا و فی الآخرة داده بود بانجاز پیوسته نه در دوره ظهور
رسول الله — بالحیات الدنیا — مومنین بان حضرت دست از
محبت و ایمان خود بان حضرت کشیدند و نه در دوره ظهور حضرت
بهاء الله — فی الآخرة — پیروان آن مظهر عظیم الهی از استقامت^ت
و ثبات صرف نظر کردند بلکه ثابت و مستقیم در اموال الله باقی ماندند
و اطاعت و انقیاد خود نسبت بشریعت الله و مظهر اموال الله ادامه
دادند و هیچکس نتوانست آنان را نه از راه زور و ستم و نه از راه —
ایجاد شبهه و شك از شریعت الهیه منحرف سازد بعد میفرماید
و نضل الله الظالمین یعنی خداوند ستمکاران را گمراه میفرماید
مقصود از ستمکاران در این مقام نفوسی هستند که بواسطه^ت تعصب
گورانه و تقلید جاهلانه بنفس خود ظلم کردند و خویششان ستم روا
داشتند در صدات تعوی حقیقت بر نیامدند و حضرت بهاء الله

مومن نشدند و در نتیجه این ستمکاران بنفوس خود در گمراهی و
ضلالت باقی ماندند و یاد له الهیه ناظر نشدند و پیراهین متقنه
حضرت بهاء الله گوش ندادند تا بتوانند حق را باین وسیله از
باطل تمیز دهند بلکه بتقلید رؤسا و بزرگان دین خود از استماع
حق و حقیقت امتناع ورزیدند و طریق استکبار و عناد پیش گرفتند و
بعضی هم از ترس زوال ریاست و مقام خویش چشم از مشاهده آیا
بینات پوشیدند و عناد و مخالفت با امر الله و مظهر امر الله
گوشیدند و در باره خود ستم روا داشتند چنانچه در قرآن فرموده
وما ظلمناهم ولکن كانوا انفسهم یظلمون یعنی ما با آنها ظلم و ستم
روانداشتیم بلکه آنان خودشان در باره خویش ستم کردند و
ظلم نمودند که خود را بواسطه تقلید بزرگان و رؤسا یا ترس از زوال
منصب و ریاست از ایمان و عرفان الهی محروم ساختند و اما باقی
حدیث که فرموده او از آسمان میرسد که بنده من راست گفت
او را بپهشت ببرد و لباس بهشتی با او پوشانید و دری از بهشت
بروی او گشائید پس از آن بوی خوش بهشت بمشام او میرسد و تا
چشمش کار میکند مناظر بهشتی را مشاهده مینماید همه اینها
کنایه از فضل و موهبت الهیه است که در نتیجه ایمان و ایقان ^{صل}
حال بندگان مؤمن خواهد شد و اشاره بنعم و الاء ^{ست} معنویه است
که مؤمنین با مر مبارک از آن مرزوق و بهره مند خواهند گردید حال

بشنوتانکه دیگری برای تو بگویم و این است که جمله قال وان -
 الکافرتذکرموته قال وتعاد روحه فی جسده (در وسط حدیث
 و جمله تعاد فیه الروح که در آخر حدیث وارد شده و بنظر می رسد که
 جزو حدیث است از جملات زائده است که راویان حدیث از خود
 افزوده اند و جزو حدیث نیست زیرا اگر حضرت رسول مسئله اعاده
 روح را بجسد بیان فرموده باشد میبایست در ضمن شرح حال
 مومنین هم که در اول حدیث بیان شده اعاده روح مومنین ^{نشان} بید
 راهم بیان فرماید یا آنکه در باره مومنین در صدر حدیث وقتی که
 میفرماید و فرشته می آیند و او را می نشانند . . . الخ ذکر ای زعود
 روح بید نیست با آنکه مومن و کافر چون بموگ طبیعی از دنیا
 بروند در هنگام مخاطبه با فرشته هر دو محتاج بعود روح بیدن
 هستند تا بتوانند طرف خطاب و گفتگو واقع شوند همانطور که کافر
 محتاج باعاده روح بیدنش هست تا بتواند با فرشته ها گفتگو کند ^{چه}
 که از بدن بیروح گاری ساخته نیست همینطور مومنین هم پس از
 موگ برای گفتگو با فرشتگان محتاج بعود ارواح با بدن خود
 هستند زیرا بدن بیروح قادر بمکالمه نیست و لکن میبینیم که در
 حدیث مزبور حضرت رسول صی در حین شرح حال مومن و گفتگویش
 بانیکیر و منکر ابد ابعود روح بیدن اشاره نفرموده است و فقط
 فرموده اند که فرشتگان می آیند او را مینشانند الخ

ولی درباره کافران میبینیم در حدیث مزبور تصریح شده که چون کافران میمیرند و در قبر مد فون میشوند ارواح آنان باید انشان عود میکنند و بعد میفرمایند فرشتگان آنان را می نشانند ۰۰۰ الخ مقصود این است که اگر مسئله عود ارواح با بدان در قهراز قول حضرت رسول ص بود میبایست که این مسئله درباره مومن و کافر هر دو ذکر شود باشد این که میبینیم درباره کافران تنها ذکر شد واضح میشود که گفته حضرت رسول ص نیست بلکه راویان حدیث برای تشریح مطلب از نزد خود این جمله را در وسط و آخر حدیث افزوده اند و این اضافه ناشی از طرز فهم آنان بوده است یعنی از سیاق حدیث این طور فهمیده اند که باید روح ببدن برگردد لهذا برای تشریح مطلب این جمله را افزوده اند و در این خصوص فرمایش ایه من حزم که در کتاب الفضل فی الملل والنحل فرموده است مؤید گفتار ما است علامه ابن حزم در کتاب مزبور در فصلی که شامل گفتار درباره شفاعت و میزان و خوض است میفرماید در هیچ یک از اخبار صحیحه که درباره سؤال قبر از حضرت رسول (ص) بماء رسیده است ذکر عود و برگشت ارواح با بدان نشده است و اگر این معنی از احادیث صحیحه نبوده بود به بر میآمد

یقین ما بان معتقد سویدیم و چون صحت صدور این بیان
 از رسول الله ص بیثبوت نرسیده است لهذا هیچکس حق ندارد
 که چنین مطلبی را بر رسول الله نسبت دهد و بان معتقد باشد تنها
 در یک مقام ما مشاهده میکنیم که این جمله خود ارواح با بدان در
 سؤال قبصر در این حدیث موجود است و فقط منتهال بن عمر
 (مقصود را وی همین حدیث مورد بحث است) اثر در ضمن
 حدیث روایت کرده و ثبت نموده است با آنکه راویان دیگر این حدیث
 وهم چنین سایر اخبار صحیحه مرویه از رسول الله ص این مطلب
 را ذکر نکرده اند و بطریق روایت منتهال را اعتباری نیست و مورد
 اعتماد نتواند شد زیرا صحابه رسول الله ص عموماً مؤید گفتار
 ما هستند و هرچند که ام قاتل بعود ارواح بعد از مرگ نشده اند
 و همه آنچه را که ما معتقدیم معتقد بود ه اند و احادیث صحیحه
 را که ما مستند خود ساخته ایم آنان نیز بصحت آن شهادت داده اند
 " پس از این گفتار حدیثی را با ذکر اسناد از صفیه بنت شیبه
 نقل کرده است و فرموده است " دخل ابن عمر المسجد فابصر ابن
 الزبیر مطروحا قبل ان یصلب فقیل له هذه اسماء بنت ابی بکر
 الصدیق فجاء الیها فعزها و قال ان هذه الجثث لیست به
 بشی وان الارواح عند الله فقالت اسماء و ما یمنعنی وقد اهدی رائس
 یحیی بن زکریا الی بنی من بنی ابا بنی اسرائیل

یعنی پسر هر مسجد وارد شد و دید بدن پسر زبیر پیش از
صلب پروی زمین افکنده شده است جمعی پسر هر گفتند اینک
اسماء دختر ابوبکر صدیق در این جاست پسر هر نزد اسماء
رفت و او را در آن مصیبت سرسلا متی داد و تعزیت گفت و فرمود ابدان
را اهمیت و قیمتی نیست و بالاخره فانی میشود همانا قیمت و اهمیت
مخصوص ارواح است که بمحضر الهی مشرف میگردد و اسماء
دختر ابوبکر پسر هر گفت مرا از مشاهده این منظره با کسی
نیست زیرا در این دم من که بدن پسر زبیر را بروی خاک مشاهده
میکم بیاد مصیبت آورده بریحی بن زکریا میافتم همانطور
که در آن ایام مرد زشت کار و فاسق از زشتکاران و فاسقان بلی اسرا^{نیل}
امر کرد بحی بن زکریا را کشتند و سراورا نزد وی بردند امروز مردم
زشتکار بسوزیدند و مرا رسانیده و مرا بمصیبت و ماتم زده و سوگوار
ساختند ۰۰۰۰ الخ ابن حزم له نبأ له حدیث را گرفته و بحثی
مفصل در این خصوص بیان کرده که من در این جا بهمین قدر اکتفا
میکم باری آنچه گفتیم ثابت و مدلل شد که مسئله خود ارواح در
سؤال قبر با بدان که در حدیث مزبور مذکور شده و جزو حدیث
و جزو گفتار حضرت رسول ص نیست و از اضافات راویان حدیث است
و این مطلب را از این جهت گفتیم که مشاهده جمله مزبور در حدیث
مورد بحث تو را بشک و شبهه نیندازد و بدانی که پیغمبر ص آنرا

فرموده و روایان حدیث آنرا از خود افزوده اند حال برگردیم
 بی بحث درباره بقیه حدیث مزبور فرموده "دو فرشته میآیند و کافر
 را میفشانند یعنی او را از خواب غفلت میخوانند پسندار کنند و
 بحقیقت آشنا سازند پس با او میگویند پس رویدگار تو کیست کافر کسه
 بخدا عقیده ندارد و مظهر او معترف نیست از روی استهزا" —
 خنده نمی میکنند و میگردید ماه ماه ماه میدانم و بر همین قیاس
 و قتیکه درباره بن و بیخمبر و غیره از او سؤال میکنند در جواب بسا
 خنده مسخره آمیز با آنها جواب میدهد میدانم
 میدانم سپس فرموده آوازی از آسمان بگوش میرسد که فرشی از
 جهنم برای او مهیا کنی و دوی از دوزخ برویش بگشایند
 و چون در جحیم بروی کافر گشاده شود از لهیب سوزان و معوم دوزخ
 زحمت فراوان و عذاب الیم با او میرسد و قبرش بسیار تنگ میشود
 و چنان او را می فشارد که دنده هایش از هم میگسلد همه
 این بیانات اشاره بان است که در نتیجه استهزا و تمسخریدن
 و مظهر امر الله و آیات و بنیات خشم خداوند بکافران تعلق
 میگیرد و غضب الهی بر آنان ^{متولی} میشود و گرفتار عدل خداوندی میگرددند
 این است مقصود اصلی و معنی واقعی سؤال قبر و نکیر و منکر و هذا
 قبر که انسان در نتیجه اهراس از مظهر امر الله و انکار آیات الله
 بدان گرفتار میشود یک نکته دیگر از حدیث مزبور باقی ماند که

در اطراف ان باید بحث کرد و آن اینست که در آخر حدیث مزبور
 بروایت جریر این جمله مذکور بود ثم یقیض له اعمی ابکم محه
 مرزیه ۰۰۰ ببینیم مقصود از کور و گنگ که با کافر قرین و همدم میشود
 و مصای آهن را بر سر او فرود میآورد چیست؟ کوری و گنگی از
 صفات مخصوصه کافران است چنانچه خداوند در قرآن مجید
 درباره کفار فرموده صم بکم عی فهم لایعقلون یعنی کفار مردمی
 کور و گنگ و کورند که چیزی نفهمند و معنی حدیث این است که چو
 کافر نصیحت فرستگان را نمیشنود و در جرگه اهل ایمان در نیاید
 و یامؤمنین همراز و همدم نمیشود ناچار با کافری مثل خود که کور
 و کور یعنی مغرض و منکر است معاشر و مجالس میشود و آن رفیق کر
 و کور که در امراض و انکار مانند خود اوست او را از معاشرت با
 اهل ایمان تحذیر میکند و بقای در کفر و استقامت در انکار تشو
 یق
 می نماید یعنی بر مراتب کفر و شدت ضلال او میافزاید و مانند
 آن است که گریز آهنی بسراومیزند و او را در روزگ انکار و کفر
 پیش از پیش سرنگون میسازد چنانچه از شدت امراض و کفر نابود
 میشود و با خاک یکسان میگردد و اما اینکه فرموده صدای ان ضریت
 راهمه چیز که در مشرق و مغربست غیر از انس و جن میشوند —
 مقصود آنست که این ضریت ضریت معنوی است و بدیهی است
 که ضریت حقیقی و معنوی را صدای ظاهری نیست تا کسی از

ثقلین بتواند آن را بشنود و سایر موجودات هم که غیر از ثقلین هستند بدیهی است که دارای گوش نیستند تا بتوانند بشنوند و این نحو بیان در حقیقت تا کیدی است بر آنیکه ضرورت مذکور در حدیث بمعنی ظاهری نیست بلکه معنی باطن و حقیقی آن - بشرحیکه ذکر شده مقصود است در آغاز حدیث مزبور روایت جریسر این جمله مذکور بود که صحت صدای کفش مردم را که میروند میشوند خود این جمله دلیلست که میت مزبور باید در این عالم باشد و نمود با شد یعنی میت ظاهری نباشد تا بتواند صدای کفش روفت و آمد مردم را که در اطراف او هستند بشنود و اگر میت ظاهری مقصود باشد بدیهیست که چیزی را نمیتواند بشنود حال ببینیم مقصود از اشخاصیکه میفرماید از او دور میشوند و او صدای کفش های آنان را میشنود کیست ؟

مقصود از این اشخاص رفقا و دوستان شخصی هستند که فرشتگان یعنی موئمنین یا مرالهن با او بیحث و گفتار مشغولند زیرا دعوت نفوس در حالی انجام میگردد که مخاطب و متکلم با هم بدون وجود شخص دیگری باشند و مجلس از اختیار با صلاح خالی باشد تا متکلم هر چه باید پرسد و پیرسد و مخاطب هر چه باید جواب دهد بدد زیرا چنانچه گفتیم این بحث و سنوال بین فرشتگان و اشخاص در دوره دعوت سنری انجام میگردد و در مجلس خالی

از رقبه و اغیار بین آن دو دلدادنه سخن از صفات یار و گفتگو از -

اوصاف یار لدار بعین میآید .

این بود آنچه لازم بود در اطراف این حدیث برای تشریح
 بدهم ایتمک یک حدیث دیگر هم برای تمیخواتم و شرح میدهم
 " روی ابوداود بسنده عن انس بن مالک قال ان النبی الله صلی
 الله علیه وسلم (دخل نخلا لبني النجار فسمع صوتا ففرغ فقال
 من اصحاب هذه القبور قالوا یا رسول الله ناس ماتوا فی الجاهلیة
 فقال تعوذوا بالله من عذاب النار من فئنة الدجال قالوا وما
 ذلك یا رسول الله قال ان المؤمن اذا وضع فی قبره اتاه ملك فيقول
 له ما كنت تعبد فان الله هداه قال كنت اعبد الله فيقال له ما
 كنت تقول فی هذا الرجل فيقول هو عبد الله ورسوله فما يسأل -
 عن شئ قبرها فينطلق به الى بيت كان فی النار فيقال له هذا
 بيتك كان لك فی النار ولكن الله عصمك ورحمك فابدلك به بيتا فی
 الجنة فيقول دعوني حتى اذهب فابشرا هلی فيقال له اسكن وان
 الكافران اوضع فی قبره تا مملك فيتمهه فيقول له فما كنت تعبد
 فيقول لا ادري فيقال له لا دريت ولا تليت فيقال له فما كنت تقول
 فی هذا الرجل فيقول كنت اقول ما يقول الناس فيضربه بمطراق
 من حديد بين ان يه فيصيح صيحة يسمعها الخلق غير الثقلين "

۴۷۵۱ رقم الحدیث فی سنن ابن داود المطبوع بمصر .

یعنی ابوداود در کتاب خود که شامل احادیث صحیحه
ومسعی بسنن است بسند خود از انس بن مالک روایت کرده که
حضرت رسول روزی وارد نخلستان بنی النجار شدند و
ناگهان آوازی را شنیدند که نثار بیم و هراس در چهره مبارک
ظاهر شد و فرمودند در این جا چه اشخاص دفن شده اند
و این قبرها از کیست ؟

عرض کردند یا رسول الله این قبور متعلق با شخصیت
که دوره جاهلیت از این دنیا رفته اند پیغمبر فرمودند از هذا ب
دوزخ و فتنه نجال بخداوند پناه ببرید عرض کردند یا رسول الله
این مطلب از چه قرار است؟ حضرت رسول فرمودند وقتی که
شخصی مؤمنی را در قبرش میگذارند فرشته نزل او میاید از او میپرسد
چه چیز را در دنیا میپرستیدی ؟ اگر در سبیل هدایت سالک
شده باشی در جواب فرشته میگوید خداوند را پرستش میکردم
سپس از او میپرسند این شخص که ظاهر شد چه مقامی دارد ؟
مؤمن جواب میدهد که این بنده خدا و رسول خداست فرشته
دیگر از او سؤال نمیکند و او را میبرد بجایگاهیکه در دوزخ برای
او مقرر شده بود و میگوید این جایگاه و منزل که میبینی برای
تو مقرر شده ولیکن خداوند در باره تو مرحمت و عنایت فرموده و تو
را از عذاب دوزخ محفوظ داشت و بجای این خانه که در دوزخ

موبینلی برای توخانه در بهشت مقرر فرمود شخص مو^۱ من چون چنین
 میگوید بگدازم و اقوام و خویشان خود را از این پیش آمد باخبر
 سازم فرشته میگوید آرام بگیر و در مقر خود ساکن شو و چون شخص
 کافری از دنیا برود و او را در قبرش بگذارند فرشته میآید و با خشونت
 و زجر از کافر میپرسد در دنیا چه چیز را میپرستیدی؟ کافر
 در جواب میگوید نمیدانم فرشته بسا خشونت میگوید همواره نادان
 و همیشه ناخوان باشی بگو بیستم این شخص که در بین مردم -
 قیام کرده چه مقامی دارد؟ کافر میگوید من درباره او همان مطا^{لین}
 را که دیگران میگفتند تصدیق میکردم در این هنگام فرشته گرز
 آهنی بر سرش میزند و کافر چنان فریادی میکشد که بجز
 ثقلین سایر مخلوقات آن فریاد را میشوند * این حدیث در
 سنن ابن ماجه دارد که در مهر بطبع رسیده ذیل شماره ۴۲۵ ثبت
 شده است . این جمله ترجمه حدیث شریف بود اینك بشرح
 یکایك از جملات آن پیرو دایم از آغاز حدیث تا آنجا که اصحاب
 عرض کردند یا رسول الله این مطلب که فرمودی از چه قرار است واضح
 و آشکار است و احتیاجی بشرح و تفصیل ندارد زیرا مطلبی که
 دلالت بر عذاب قبر داشته باشد در آن نیست و در حکم مقدمه
 حدیث است همان گفت در ضمن این مقدمه که فرمودی جمله موجود
 است که بشرح من محتاج بشرح است و آن اینست که میگوید

رسول الله ص آوازی شنید وچنان برمیآید کسه —
 حضرت این آواز را از قبور استماع فرمودند؟ زیستد گفت این
 آوازی که در حدیث ذکر شده در حقیقت صوت و آواز نبود و از
 آن قبور هم بگوش نرسید و همانا چون حضرت رسول ص چشمش
 بآن قبورها افتاد بیاد صاحبان قبور افتادند و آنان را معذب
 یافتند و برای تعبیر این عذاب که تفتار را بدان گرفتار دیدند جمله
 شنیدن آواز یکبار رفته است و مقصود اصلی آن بوده که ارواح آن
 کفار معذب بوده اند و چون عذاب مزبور عذاب روحانی بود لهذا
 غیر از آن حضرت سایرین را بران اطلاعی حاصل نشد و تنها
 حضرت رسول آنرا ادراک فرمودند و اگر عذاب جسمانی بود
 همه اصحاب که خدمت رسول الله بودند متوجه آن میشدند و —
 عذاب جسمانی کفار را پیشتر میدیدند مؤمنان این گرفتار مطلبی
 است که علامه عسقلانی در شرحی که بر صحیح بخاری نگاشته
 در باب پنجاه بردن بخدا از عذاب قبور در ذیل جمله فسمع صوتا . .
 . ذکر فرمود و از طبرانی و عون حدیثی نقل کرده است که عین
 عبارتش اینست " خرجت مع النبی ص حین قربت الشمس و معی
 کوز من ماء فانطلق لحاجته حتی جاء فوضأته فقال الم تسمع
 ما اسمعت لله ورسوله اعلم قال اسمع صوات الیهود یعذبون فی
 قبورهم یعنی هون میگویند در خدمت حضرت رسول

هنگام فروب آفتاب بیرون رفتن من يك كوزه آب همراه داشتیم
 حضرت رسول صی برای حاجت بگوشه رفتند و چون مراجعت -
 فرمودند من آب كوزه را برای تطهیر تقدیم داشتم حضرت رسول
 فرمودند آیا آنچه را من میبینم توهم میبینی؟ عرض کردم -
 خداوند و رسول خداوند داناتر هستند فرمودند آواز یهودیانی
 که در قیبرهای خود گرفتارند اینند بسمع من میرسد در این حدیث
 نکته مندرجست که دلالت بر گرفتار من ندارد یعنی تأئید گفتار
 مرا میکند که از علم و ادراک معنوی باستماع آواز تعبیر شده
 است و آن نکته ایست که وقتی حضرت رسول صی بعون فرمود
 آیا آوازی را که من میبینم توهم میبینی؟ عون در جواب عرض کرد
 خداوند و رسول خداوند داناتر هستند و از این جواب بخوبی واضح
 میشود که عون فهمید مقصود پیغمبر از جمله شنیدن آواز علم
 و ادراک حقیقت معنویه بوده آواز ظاهری و لهذا در جواب
 عرض کرد خداوند و رسول داناترند و نگفت خدا و رسول شنواتر
 هستند حال برگردیم بشرح جملات حدیث شریف که مورد -
 بحث بود مقصود از مؤمن و کافر که در حدیث ذکر شده است حالتی
 است که با شخص مورد خطاب رسول الله دست میدهد یعنی آنکس
 که مورد خطاب رسول واقع شد و متصدیق ادعای آن حضرت
 موفق گردید و اقرار و احترام باحقانیت رسول الله نمود مؤمن شد

یعنی حالت ایمان را دارا گردید و هر کس که ندای آن حضرت را قبول نکرد و اقرار بحقانیت رسول الله ننمود کافر شد یعنی دارای صفت و حالت کفر شد و اما مقصود از جمله چون او را در قیبرش گذارند کنایه از تبلیغ کلمه قالله و ابلاغ امر الله است و شرحش اینست که اگر کسی مثلاً ضروء من بحضرت باب اعظم باشد ولی ندای حضرت بهاء الله دعوت آن بزرگوار را که موعود حضرت باب اعظم است نشنید باشد بواسطه ایمان بحضرت باب البته دارای روح و حیات ایمانی میباشد ولی بعضی اینکه ندای ظهور و آواز دعوت حضرت بهاء الله که موعود باب اعظم است بگوش او رسید حیات روح ایمانی از او سلب میشود و در جرگه اموات داخل میگردد و در قیبر کفر و گمراهی مدفون میشود و بعضی اینکه پس از استماع ندای بهاء الله بلحضرت ایمان بیاورد و اقرار و اعتراف بحقانیت آن حضرت که موعود حضرت باب اعظم است بنماید از قیبر کفر و ضلالت که بواسطه عدم ایمان بحضرت بهاء الله در آن داخل شده بود بیرون میآید و دارای حیات ایمان و روح عرفان میشود و اما مقصود از کس که ضروء من یا کافر را در قیبرش میگذارد کسی است که کلمه الله را با ابلاغ میکند و میدهمیست که مطابق این شرح مقصود از قیبر در این مقام غیر از قبری است که در ضمن حدیث سابق بدان اشاره شد قبری که سابق گفته شد عبارت از ابدان

اشخاصی بود که بواسطه مرگ از آن قبور یعنی از ابدان خود
 قطع علاقه میگردند و بیرون میآیند زیرا آن قبور یعنی ابدان مؤمنین
 که مورد استئوال نکیرو منکر قرار می گرفتند از آن جهت مورد استئوال واقع
 میشود که شخص مؤمن یا کافر میزان تمسک با یمان یا کفر و ضلالتش
 بدست بیاید بشرحیکه از قبلی گفته شد و در این حدیث مقصود
 از در قبر گذاشتن ابلاغ کلمه الله و تبلیغ ظهور مظهر امر الله است
 (و این نکته بی نهایت لطیف و دقیق است) حال پسر دازیم به
 شرح این جمله حدیث که فرموده است اگر خدا او را هدایت کرده
 باشد در جواب فرشته میگوید من خدا را میپرستم یعنی شخصی
 وقتیکه بواسطه مبلغ کلمه الله ظهور موعود را میشود اگر
 موفق به هدایت شود و ادعای حضرت موعود را تصدیق نماید
 و دعوتش را اجابت کند در جواب فرشته میگوید من خدا را میپرستیدم
 سپس از او استئوال میشود در باره این شخصیکه داعی الله هست
 چه میکنی یعنی در باره این استئوال الهی که در این دورندای —
 دعوتش بلند شده — یعنی در باره حضرت بهاء الله چه عقیده
 داشتی در جواب میگوید من حضرت بهاء الله را بدیده خدا و
 رسول و فرستاده خداوند میدانم و چون این جواب را میدهند
 فرشته او را بمنزلگاهی که در دوزخ برای او مقرر بود میبرد و میگوید
 این منزل گاه تو بودی و لکن خداوند بتو مرحمت فرموده الخ

یعنی مبلغ کلمه الله با آن شخص مخاطب خود دنبال گفتار و بحث
را میسوسگیرد و با وی میفهماند که اگر در کفر و ضلالت خود پایدار
میکرد و بحقیقت حضرت بهاء الله مقرر و محترف نمیشد جایگاهش
در آن دوزخ تاریک بود اما چون پس از استماع ندای الهی
بحضرت بهاء الله مؤمن شد و بصدق ادعای آنحضرت
اعتراف و اقرار کرد و ایمان آورد لهذا از آن جایگاه دوزخی نجات
یافت و خداوند در بهشت منزلگاهش با او مطاب نمود شخص مخاطب
چون باین نکته پی میبرد که از کفر و ضلالت نجات یافته و سر منزل
اطمینان و هدایت رسیده باشور و شوقی زاید الوصف بمبلغ
خود میگوید بگذار بر من و قوم و خویشان و بستگان خود را بشارت
بدهم " در این حدیث شریف همین جمله اخیره دلالت دارد
که این شخص مؤمن در همین دنیا است که این حرفها میزند و هنوز
نمرده است زیرا اگر بهرگ طبیعی مرده باشد چه طور ممکن است
برود و اقوام و بستگان خود را بشارت بدهد زیرا مرده با اقوام و بستگان
خود که در این دنیا هستند دسترس ندارد تا با آنها تماس برپدا
کند و بشارت بانان بدهد بلکه مقصود این است که چون شخص
مخاطب از مبلغ خود مرده ظهور موعود را میبیند و مؤمن بامر مبارک
میشود از شدت شوق از مبلغ خود اجازه میخواهد که برود و مرده
ظهور موعود را با اقوام و بستگان خود بدهد و آنان را هم بامر مبارک

تبلیغ و دعوت نماید ولی او یعنی مبلغ کلمه الله بشخص مؤمن
 میزور میگوید صبر کن و در جایگاه خود ساکن باش و در روایتی بجای
 کلمه اسکت^{کن} * وارد شده یعنی ساکت باش و چیزی مگوی یعنی
 مبلغ او ویرا امر سکوت میکند زیرا که هنوز دوره دعوت سری حضرت
 بها^ب الله است و امام معنی جمله لا دریت و لا تلحیت که فرشته در
 جواب کافر میگوید عبارت از نفرین و لعنتی است که فرشته بکافر
 میکند و مقصود آن است که ای کافر هرگز حق را شناس و بتلاوت کتاب
 خود هرگز موفق نگردی تا بر اثر تلاوت بشناسی حق موفق
 شوی و اما از جمله در باره این شخص که داعی الله است چه
 عقیده داشتی ؟ مقصودش آنست که عقیده تو در باره حضرت بها^ب الله
 چیست ؟ کافر در جواب این سؤال میگوید من آنچه را مردم

* این حدیث را علامه عسقلانی در شرح صحیح بخاری از این
 داود روایت کرده عسقلانی در باب ماجاء فی عذاب القبر " وقتیکه
 حدیث انس را ذکر میکند که گفته " انظر الی مقعدک من النار . . .
 میفرماید که ای کافر او در روایت کرده که پیشمبر فرمود بمو^ب من گفته
 میشود که این منزلگاه در روز جزا برای تو مقرر شده بود و لکن خداوند
 بر تو رحم فرمود و بفضل و عنایت خود مخصص ساخت و بجای آن
 منزلگاه در بهشت بتو عطا فرمود و من میگوید اجازه بده بیروم
 و اقوام و بستگان خود را بشارت بدهم فرشته با او میگوید " اسکت " یعنی
 ساکت باش . (مؤلف)

می گفتند تصدیق می کردیم یعنی حضرت بهما^۱ الله را مانند سایر مردم
 که حضرتش را تکذیب می کردند من هم تکذیب می کردم آنگاه فرشته
 خداوند گرز آهنی بسرکام فرمیزند و این مطلب کنایه از آن است که
 فرشته خدا یعنی مو^۲ من بحضورت بهما^۱ الله چون مخاطب خود را
 در کفر و عناد پایدار می بیند برای آنکه از ایمان او ناامید میشود سعی
 میکند که بر مراتب ضلال و شدت تکمراهی او بیفزاید لهذا با او در
 ایرادات و اشکالات معاشرت میکند بطوریکه کافر خیال میکند مخاطب^۳
 خود را که از مو^۲ منین بحضورت بهما^۱ الله است فریب داده و با خود هم
 عقیده ساخته است لهذا چنانچه در حدیث مذکور شده فریاد میزند
 و این صیحه و فریاد کافران شدت فرج و سروری است که از معاصات
 مخاطب خود نسبت بایرادات و اشکالات که باهم مبارک الهی وارد
 آورده مشاهده میکند و بر مراتب ضل و کفرش میافزاید چنانچه
 در آیه مبارکه قرآنیه که از قبل ذکر شد باین معنی تصریح شده قوله
 تعالی و یضل الله الظالمین و یفعل الله ما یشاء یعنی خداوند
 ستمگاران را گمراه میفرماید و خداوند هر کاری که بخواهد انجام
 میدهد و اما اینکه گفتیم مبلغ کلمه الله چون مخاطب خود را در ضلال
 و گمراهی ثابت قدم می بیند با او از معاصات و مسایره پرمیاید باین
 جهت است که می خواهد باین واسطه از بروز فساد و فتنه از ناحیه
 کافر و معرض مزبور جلوگیری کند زیرا بعد از ابلاغ کلمه الله بمخاطب

معارض و نا امید شدن از ایمان و هرقان او اگر با او معاشات نکند
 و خود را مانند او جلوه بدهد ممکن است کافر ستمکار دست به
 فتنه و فساد بزند و تولید زحمت و رنج و گرفتاری برای مؤمنین
 بحضرت بهاء الله در آن دوره که زمان دعوت سوری آن حضرت
 است بنمائید لهذا برای جلوگیری از فتنه انگیزی آن ستمکار
 کافر متمسک باین رویه و متوسل باین وسیله میشود و کافر دست از
 فتنه و فساد بر میدارد • این بود که در حدیث شریفی که برای تسو
 نقل شده شرح و تطبیق آن را هم گفتیم و از تفحص در مفاد
 در حدیث مزبور سه مسئله بدست میآید که هر یک دلالت دارد بر
 اینکه سنوال قبر در همین عالم بوقوع میپیوندد و راجع بعالم آخرت
 و جهان پس از مرگ نیست و اینک شرح آن مطالب را بشنو •

(۱) در حدیث شریف مذکور شده بود که مرده در قبر که
 قرار دارد صدای کفش مردمی را که میروند و دور میشوند میشنود
 بدیهیست که تحقق این مسئله وقتی است که مردم روی زمین
 راه بردند تا صدای کفش آنان بشنوسد و نیز باید میست
 در این دنیا روی زمین باشد و بر حسب ظاهر هم زنده باشد
 تا هم بتواند صدای کفشها را بشنود و هم مانعی بین او و صدای
 کفشها واقع نگردد • اگر بگوئیم مقصود از میت مرده ظاهری و
 مقصود از قبر قبر معمولیست بدیهیست که میت ظاهری که

در قبر معمولی قرار دارد نه گوشه‌گوشی دارد که بشود و نه صدای
گفتش‌های مردم میتواند از خروارها خاك عبور کرده بگوش او رسد
بر فرض اینکه بگوئیم روحش در قبر بیدارش بر میگردد که چاه میتواند
از زیر خروارها خاك و سنگ صدای گفتش‌های مردم روی زمین را -
استماع کند ؟

(۲) مسئله اینکه در حدیث مذکور شده که شخص مؤمن
از فرشته اجازه میطلبد تا نزد اقوام و خویشاوندان خود برود و آنان
را بشارت بدهد این مطلب دلیلست که باید میت در همین دنیا
موجود و زنده باشد تا در ستیاق و اقوام و خویشان خود که در این
دنیا هستند داشته باشد و اگر مرده واقعی معمولی باشد هرگز
او را با اقوام و خویشاوندان که در این عالم هستند در ستیاق نیست
ولهذا چنانچه تقاضای معنی ندارد و اگر بگوئیم که مقصود
اقوام و خویشان او هستند که وفات کرده اند باز هم بشارت
و مژده دادن بانها معنی ندارد زیرا او که وارد بهشت شده
با هر يك از اقوامش که در بهشت نژاد او هستند محشور است و نزد
آنان است و دیگر رفتن و بشارت دادن معنی ندارد .

(۳) در حدیث شریف ذکر شده بود که فرشته بیست
میکوید اسکت (ساکت باش) یا " اسکن " (آرام بگیر) یعنی
این مطلب را پنهان دار و دم مزین بدی بیست کتمان و مستور داشتن

مطلبی در این عالم ممکن است نه در عالم دیگر زیرا در عالم دیگر کتمان و استتار معنی ندارد از آنچه گفتیم مسلم شد که مسئله پرسش نکیر و منکر و عذاب قبر همه در این عالم تحقق مییابد و مقصود از عذاب قبر مجازاتی است که در نتیجه اعراض از مظهر امر الهی و اهل الهی است که انسان میرسد . حال بیائیم در باب فتنه قبر که مخصوص احادیث است گفتگو کنیم .

در بیان فتنه قبر

مقصود از فتنه قبر آن است که انسان پس از استماع ندا ی الهی و موفقیت با ایمان و قبول مظهر امر الله بواسطه بعضی از شکوک و شبهات از امر الهی اعراض کند و بعد از ایمان و اقرار مجدداً با اعراض و انکار بپردازد چنانچه در حدیث شریف وارد شده است " المسلم اخو المسلم يتعاونان على الفتن " یعنی مسلمین برادر یکدیگرند و در هنگام بروز شکوک و شبهات یکدیگر را از ضلالت و پیروی از شیطان و انکار دین حق محافظت و نگاهداری مینمایند این اشیر در (غریب الحدیث) در ذیل لفظ فتن کلمه فتن را که در این حدیث وارد شده چنین شرح میدهد و میفرماید روی بضم الفاء و فتحها فالضم جمع فتنان یعاون احدهما الآخر علی الذین یضلون الناس عن الحق ویفتنونهم وبالفتح هو الشیطان لانه یفتن عن الدین التهی .

یعنی کلمه فتان بضم فاء وفتح آن در لغت آمده است فتان بضم فاء جمع فاتن است باین معنی که مسلمین برادر یکدیگرند و یکدیگر را از شکوک گمراهان و منکرین حق که در صدد فریفتن آنان هستند محافظت مینمایند و فتان بفتح شیطان است که - مردم را میفریبند و با کار دین و ادب میکنند انتهی .

در قرآن مجید سوره المافات آیه ۱۶۲ میفرماید ما انتم علیسه بفاتنین یعنی شما در صدد آن نیستید که سبب گمراهی و فساد کسی بشوید چنانچه علامه بیضاوی در تفسیر خود کلمه فاتنین وارد کرده در این آیه مبارکه را چنین تفسیر کرده قوله * بفاتنین ای مفسدین الناس بالاعواء حال بشرح مسئله فتنه قبر میبرد ازیم و میگوئیم مؤمنین بحضرت بهاء الله در دوره دعوت سری آن بزرگوار ایمان خود را مکتوم میداشتند مانند آنکه گوشت عقیده و ایمان آنان در قبور افکارشان مدفون بود و چون ابدان مرکز حافظه است لهذا میتوان گفت اجسام آنان مانند قبوری بود که ایمان و عقایدشان در آن قبور که مرکز حافظه و افکارشان بودند مدفون شده بود آری جسم انسان مرکز حافظه اوست و زبان بوسیله گفتار از افکار مستوره - انسان خبر میدهد و در حقیقت (زبان ترجمان قلب و افکار است) و سایر اعضا بدن بوسیله کارهایی که انجام میدهند خبر از افکار انسانی میدهند زیرا افکار انسان محرك اعضا بدن برای

اجرای مکنونات است که از انظار مستور و محکم است و حقیقت
انسان که عبارت از روح انسانی است صاحب این قبر (جسم)
است و همین روح است که فریب گمراهان را میخورد و پس از ایمان
بواسطه ایالات و شبهات اهل ارتیاب دچار امراض و اندکار
میگردد و همین نکته عبارت از فتنه قبر است یعنی روح شخص مومن
که تعلق بجسم خود ندارد و در این دنیا زندگی است بواسطه شکو
و اعتراضات مخالفین امر الله و فریبندگان زشت نهاده ممکن است
از راه راست منحرف شود و به اندکار و امراض پیرد از دوا این فتنه
که برای حقیقت انسان که روح اوست در قبرش یعنی در هنگام
تعلق بجسم خود ندارد و هنوز نمرده در این عالم پیش میاید
و بدام فریب تبه کاران گرفتار میشود * حال پسر دازیم بیبحث در
اطراف آیاتی که در قرآن مجید درباره بسیرون آمدن مردم از -
قبرها نازل شده و ببینیم مقصود از آیات مزبوره چیست ؟
خداوند در سوره یس آیه ۵۱ میفرماید : قوله تعالی من الاجدا
الی ربهم ینسلون یعنی مردگان از قبرهای خود بسوی پروردگار
خویش با سرعت روان میشوند کلمه اجداث بمعنی قبور است و
مقصود اصلی از قبور را پیش از این بیان نمودیم و مکرر گفتیم که قبور
عبارت از نادانی ها و گمراهی ها و معتقدات موهومه و فاسده
است که مردم خود را در آن مدفون کرده اند و چون از این قبور

اوهام و ضلال بیرون بیایند یعنی بهدایت بگرایند و بحیثیات
 ایمانی زنده شوند و از گمراهی نجات بیابند مانند آنستکه از قبور
 خود بیرون بیایند و بنا بر این معنی آیه مبارکه من الاجداث الی
 ربهم ینسلون معلوم شد حال بیرون آمدن از زمین معنی آیه دیگری که
 در سوره ق آیه ۴۴ نازل شده و برای تشریح آیه مزبوره مقدمه
 عرض میکنم که بعضی از قبور ظاهری بواسطه طول زمان بقدری
 کهنه و فرسوده میشوند که اثری از آن باقی نماند و در جزء زمین
 مستهلك میشود بطوریکه کوچک تر اثری از آن پیدا نمیکردند -
 همچنین بعضی از مردم که گرفتار تقالید و اوهام شده و خود را در
 قبور ضاللت و گمراهی مدفون ساخته اند تا آن اندازه اوهام
 و تقالیدشان رسوخ یافته که بکلی آثار نورانیت و هدایت
 محو و زائل میگردد و اثری از آن بهیچوجه دیده نمیشود و -
 بعبارت دیگر قبور اوهام و تقالید فاسده آنان بکلی مضمور و
 کهنه شده است و این نفوس هم چون از اوهام و تقالید متراکمه
 راسخه نجات پیدا نکنند و مهدایت بر سنده و مظهر امر المهراب نشناسند
 حیات ایمانی مییابند و چون قبورشان در زمین مستهلك شده
 پس از یافتن حیات میتوان گفت که از زمین بیرون میایند بجای آنکه
 گفته شود از قبر بیرون میایند * نظر بهمین مسئله خدای تعالی
 در آیه ۴۴ سوره ق میفرماید " یوم تشقق الارض عنهم سراها "

یعنی روزی که مردگان از زمین که میشکافد خارج میشوند در نهایت سمرت ۰۰۰۰ از قبل برای تو بیان کردم که علامه این رشد فرمود که پس از مرگ انسان دیگر بدن او مودل نمیکند و زنده نمیشود زیرا عود بدن و حیاتان بصورت اولیه پس از مرگ طبیعتی از محالات است دلیل این نکته واضحست زیرا خاک زمین آمیخته با ذرات اجسام بالیه ؟ اجساد از هم پاشیده است و بدیهی است که اشجار و نباتات از همین خاک آمیخته بذرات اجسام از هم پاشیده تغذیه مینمایند و نمو میکنند و میوه و برگ آنها خوراک انسان و جانوران و حیوانات میشود و جز ابدان آنان میگردند و سپس از بین میروند و مانند سابق باز خاک بر میگردند و بر همین قیاس این داستان ادامه دارد بنا بر این در روز محشر و قیامت که مردم میگویند و منتظر آن هستند البته بعقیده آنان باید ابدان موجوده در دنیا که از هم پاشیده و خاک شده و مرتبه زنده شود بنا بر این يك قسمت از بدن شخص فی المثل جزه بدن شخصی دیگر خواهد بود و قسمت دیگر بدنش جزه بدن شخصی دیگر و هم چنین قسمتهائی از ابدان دیگران جزه بدن او خواهد بود حال اگر بگوئیم که این قسمتهای مختلفه در هر يك از ابدان مذکوره بطور مستقل و طلیحه عود میکند قول محال و گفتاری فارغ و بیمعنی است زیرا بدیهی است که يك جزه معین مخصوص در آن واحد نمیتواند

در چندین جا وجود داشته باشد و یک قسمت معین و مشخص در آن واحد نمیتواند جزو اعضای اشخاص مختلف و متفاوت قرار گیرد و اگر بگوئید که آن جزء معین مشخص فقط در بدن یک نفر ^{بود} میگذرد لازم میآید که بدان اشخاص دیگر که آن جزء در ابدان آنان نیز بوده است ناقص باشد مثلا جزئی که در قسمت دست این شخص و سر شخص دیگری سوی بوده است اگر بگوئید در محشر فقط جزء دست شخص اول باشد لازم میآید که شخص دوم و سوم سرویافته باشد یا اگر بگوئید خداوند بجای اجزاء ناقصه مواد دیگری که غیر از مواد اصلیه است قرار میدهد و نقی آنها تکمیل میکند لازم میآید که در اشخاص مزبور اجسام اصلیه آنان عود نکرده باشند و اجسام کامل و تمامی که در دنیا داشتند در محشر عین اثر نداشته باشند نظر باین مطالب که ذکر شد واضحست که عود عین اجسام بالیه محال و ممنوع است و اگر بگوئید اجسام دیگر غیر از اجسام دنیا برای مردم در محشر مقرر میشوند لازم میآید که عین اجسام که در دنیا اتصال خوب و بد را انجام داده عود نکرده باشند و این برخلاف معتقدات عموم است زیرا میگویند بدنی که اعمال زشت کرده بعد میشود و جسمی که اعمال خوب کرده پنجمی واصل میگردد و از این گذشته انسان مادامی که در این جهان است و زندگی ادامه

میدهد جسمش در تغییر و تبدیلیست زیرا جسد دوران جوانی
 انسان غیر از جسد دوران پیری اوست و هم چنین در سایر مراحل
 زندگانی بدن انسان با سابق و لاحق فرق دارد و تغییر میکند
 حال اگر چنانچه میکوتید جسمی که هل زشت و بانیك کرده بعینه
 بدونخ یا نعیم میرسد لازم میاید که در دوره عمر بدن انسانی
 بواسطه بدل مایتحلل که از خارج باومیرسد تغییر و نمونکند بلکه
 باید عین ذرات اولیه که جسم انسان را تشکیل میدهد از ابتدا تا
 آتش حیاتش محفوظ و در بدن باقی باشد و تکرر و انحلال
 پیوسته عارض بر نفس آن ذرات بعینها بشود تا آنکه در روز محشر
 همان ذرات مخصوصه در مرتبه عود کرده و بدن مخصوصی را تشکیل
 میدهد و معذب و یا فائز بدهی ابدی گردد و بدیهی است که تحقق
 این مسئله محالست زیرا تحلیل و تبدیل اجزای بدن انسان
 امری مسلم و محسوس است از آنچه گفتیم ثابت شد که عود عین
 اجسام بالیه محال و منتخاست و هیچ جسمی پس از انحلال ممکن
 نیست که مانند صورت اولیه بعینها بدون تغییر و تبدیلی عود کند
 و دارای حیات شود علاوه زبیدی در شرح کتاب احیاء العلیق
 غزالی از شرح مقاصد بیانی نقل کرده است که فرموده "قد
 بالغ الامام الغزالی فی تحقیق المعاد الروحانی و بین انواع
 الثواب والعقاب بالنسبة الی الارواح حتی سبق الی کثیر من الالهام

ووقع فی السئله العوام انه یفکر حشر الاجساد افتراء علیه
 کیف وقد صرح به فی مواضع من الاحیاء وذهب الی ان انکاره
 کفر • انتهى

یعنی امام غزالی مسئله معاد روحانی را مشروح و مفصل بیان
 فرموده و راجع بثواب و عقاب ارواح حق مطلب را ادا کرده است
 و بقصدی در این مسئله مبالغه نموده است که بعضی از موهوم
 پرستان چنین پیدا شده اند و در زبان مردم عوام چنین شهرت
 یافته که علامه غزالی معتقد بمعاد جسمانی نیست باینکه
 این نسبت از ناحیه اهل اوهام و مردم عوام نسبت بامام غزالی
 افتراء محض است چگونه میتوان امام غزالی را منکر معاد جسمانی
 دانست با آنکه در مواضع متعدده از کتاب احیاء العلوم بـ
 مسئله معاد جسمانی اقرار کرده و تصریح فرموده که هر کس منکر
 معاد جسمانی شود کافر است • انتهى

مردم اوهام پرست از آنجهت چنین نسبتی بامام غزالی
 داده اند که خیال کرده اند عقیده داشتن بمعاد روحانی بـ
 مسئله حشر اجساد یعنی مشحور شدن مردم باید نهی خود
 مخالف و متباین است با آنکه بین این دو عقیده بهیچوجه
 منافاتی موجود نیست زیرا معاد روحانی در عالم آخرت و جهان
 دیگر صورت میگیرد و معاد جسمانی بشرحیکه گفتیم در همین عالم

تحقق پیدا میکند یعنی حشر اجساد در موقعی بوقوع
میپیوندند که مظهری از مظاهر مقدسه الهیه در عالم ظاهر
شود و بتشریح شریعت جدیده پیام نماید و حشر اجساد
بهیچوجه راجع بعالم آخرت و جهان دیگر که پس از مرگ به
انسان اشکار میشود نیست از این جهت حضرت رسول ص
فرمودند "انا الحاشر" یعنی من محشور کننده مردم -
هستم حضرت رسول ص از آن جهت خود را حاشر نامید که
مردم در ظل لواء مقدس آن حضرت محشور شدند و در
حضرتش مبعوث گشته حیات جدید یافتند پس از این در
مسئله حشر انشاء الله بتفصیل سخن خواهم گفت باری در
این مطلب هیچ شکی نیست که علامه ابن رشد از جمله
دانشمندان است که نظیرشان کمتر پیدا میشود این رشد
که از جمله این علما "متبحر قلیل الوجود است مانند سایر
امثال واقوان خود معتقد است که مردم عوام در باره قیامت
و معنی آن دچار اوهام و عقاید باطله مجازیه شده اند و حقیقت
معنی قیامت را درک نکرده اند چنانچه در کتاب خود مسمی به
المضنون به علی غیر اهله در ضمن گفتار در باره فرمایش پیغمبر
ص که فرمود من مات فقد قامت قیامته چنین میفرماید والقیامة
الكبری میعاد عند الله تعالی لا یجلیها لوقتها الا هو و علمها

عند الله والاوقات والا زمنه وان كان فيها تشابه فلكل واحد منها
 خواص ببعض انواع الوجود يعتبر لك في اوقات الحوث و
 النسل وغيرها انتهى

يعنى قيامت كبرى ورستاخيز بزرگ وعده خداوند است كه هر
 وقت مصلحت بداند بوعده خود وفا ميكند ورستاخيز اعظم را -
 برسانم فرمايد وجز خداوند از آن وقت هيچكس خبري ندارد
 وعلم بآن مخصوص خداوند است اوقات وازمنه هرچند همه باهم
 شباهت دارند و فرزندى بين اين جزه از زمان مثلا با آن قسمت
 نيست و همه بهم شباهت دارند و لكن براي هر جزه وقت معينى
 از زمان خواص معينه مقرر و مقرر شده كه مخصوص خود آن -
 قسمت است و آن خواص معينه را در قسمتهاى ديگر زمان نتوان
 يافت و آن خواص معينه را در بعضى از انواع وجودات نيرات
 مخصوصه است كه در هنگام زراعت و تخم افشائى و در هنگام توليد
 نسل و جزايتها اثرات خواص مزبوره را نهايت اهميت و اعتبار
 موجود است انتهى .

همارگفت . نسبت باین دلائل كه برای اثبات معاد
 روحانى تاكثون اقامه فرمودى بهيچ وجه نمیتوان ترديدى
 دانست و شك و ريبى اظهار نمود همه صحيح و درست
 است و لكن نميدانم چرا علماء و پيشوايان تاكثون در باره اين

معاد روحانی که فرمودی اشاره نکرده و گفتگوش از آن بیجان
نیارده اند .

زید گفت . علت آنستکه معتقدین بمعاد روحانی و
سایر محققین و علمای امت اسلامیه را برای مسئله مهمه اتفاق
راءی و وحدت عقیده حاصل شده است که در شریعت -
الهیة رموز و اسراری موجود است که اگر در همه جا و نزد همه
کس آشکارا گفته نشود گناهی عظیم محسوبست و برای آن رموز
و اسرار زمانی معین و اشخاص معین و مستعد را باید در نظر
گرفت و بدون رعایت زمان و استعداد نفوس افشاء و آشکارا ساختن
آن رموز و اسرار را حرام دانسته اند .
در بیان اینکه کشف اسرار شریعت الله حرام است .

ما را گفت آیا حقیقه در شریعت اسرار و رموزی موجود

است ؟

زید گفت . آری و نظر بوجود اسرار و رموز در شریعت الله
است که علامه ابن رشد در کتاب خود مسمی به فصل المقال فرموده
است که در هر عصر و زمانی دستهای از علماء و دانشمندان بوده اند
که عقیده داشته اند در شریعت الهیه مسائل و مطالبی موجود
است که نباید همه مردم بآن اطلاع یابند و از حقیقت آن آگاه شوند

و این مطالب و مسائل مرموز و غیر از احکام فرعی و فرائض عملیه است که باید هم مردم از آن مطلع باشند و آگاهی از آن بر همه افراد پیروان شریعت علی السویه لازم است و بر این مطلب اجماع علماء شاهدی متین است و هیچیک از علماء نفرموده اند که مسائل عملیه را باید از مردم مستور داشت بلکه همه بر این مطلب اجماع دارند که اطلاع عموم مردم در مسائل عملیه لازم است و لکن در باره لزوم اطلاع عموم مردم بر مطالب و مسائل عملیه شریعت الله به هیچ وجه اجماع علماء وجود ندارد ملاحظه بفرمائید که اسلامه این روش بصراحت میفرماید که در جمیع احوال و احوال علماء بوده اند که عقیده داشتند در شریعت الهیه مطالب و مسائل مرموزه ایست که نباید عموم افراد و پیروان شریعت از آن اطلاع بیابند و کشف آن مسائل برای عموم مردم جایز نیست حتی در همین کتاب فصل المقال در موضع دیگر میفرماید که بسیاری از علماءی از من قبل بعلاوه جمعی دیگر از دیگر علماء در این مسئله همداستانند که در شریعت الله تا ویلات و مسائل باطنیه موجود است و کشف آن برای عموم مردم جایز نیست و فقط مردم صاحب نظر و ارباب تاویل را شایسته است که از آن مسائل خبر داشته باشند اینک همین عبارت علامه ابن رشد را برای تو میخوانم قوله " ونحن نعلم قطعا انه لا یخلو عصر من الاھوار

من علماء بیرون ان فی الشرع اشیا لا ینبغی ان یعلم
 بحقیقتها جمیع الناس وذلک بخلاف ما فرض من العمليات فما ن
 الناس کلهم بیرون افشائها لجمیع الناس علی السواء ویکشفی
 حصول الاجماع فیها بان ینتشر المسئله فلا ینقل الینافیها
 خلاف فان هذاکاف فی حصول الاجماع فی العمليات بخلاف
 الامر فی العلمیات . انتهى

و نیز فرمود " روی عن کثیر من السلف الاول فضلا عن غیرهم
 ان هناك تاء ویلات لایجوز الافصاح بها الا لمن هو من اصل
 التاء و یسل . انتهى .

عمار گفت مقصود این رشد از کلمه عملیات و کلمه سه

علمیات چیست ؟

زید گفت . در دین الهی دو قسم امور موجود است

اول . امور خبریه اعتقادیه و دوم امور طلبیه عملیه .
 امور خبریه اعتقادیه . مانند علم بوجود خداوند و فرشتگان
 و انبیاء و رسل و روز بازبینی است که از آن باصول دین تعبیر
 میکنند و علمای فن کلام با دلایل عقلیه در اثبات امور مزبوره
 در کتب کلامیه سعی و کوشش فراوان کرده اند این امور خبریه
 علمیه را بنام عقائد و مسائل علمیه و علم مکاشفه و مسائل خبریه
 نیز مینامند .

قسم دوم از امور متعلق بدین که بامور عملیه طلبیه نامیده شده عبارت از اعمالی است که بوسیله عقیده قلبی وارکان و جوارح -
 ظاهری انجام میگیرد مانند واجبات و مستحبات و مکروهات و مباحات و محرّمات که جمیع این امور را عملیه طلبیه میگویند
 بنابراین مسئله امروز نهی از نقطه نظر آنکه مورد علم و اعتقاد
 مردم قرار میگیرد جزء قسم اول محسوبست باین معنی که انسان
 عالم است و عقیده دارد که در شریعت الله او امر و نواهی موجود
 است و اما از آن جهت که انسان از طرف شارع عا^{مه} مورد شده است
 که مطابق مفاد او امر و نواهی رفتار کند و آنرا عملی سازد و انجام
 بدهد از امر و نواهی جزو قسم دوم از اقسام امر بدین محسوب -
 میشود زیرا با وجود آن شریعت بوسیله ارکان و جوارح آنرا انجام
 میدهد. امام خزالی در کتاب *احیاء العلم* (که در حاشیه
 ص ۱۵ از جزء دوم شرح زیدی *بواحیاء العلم بطبیع*
 رسیده است) فرموده قوله ره " ۰۰۰۰۰۰ اعلم ان انقسام هذه
 العلوم (یعنی العلوم الاعتقادیهالی خفیه و جلّیه لاینکرها
 ذ و بصیرة و انما ینکر القاصرون الذین تلفقوا فی ارایل الصبا
 شیئا و حمد و اعلیه فلم یکن لهم ترقی الی شاء و الملا^ء و مقاسات
 العلماء و الاولیاء و ذلک ظاهر من ادلة الشرع قال صلّی الله
 علیه و سلم) ان للقران ظاهرا و باطنا و حدّاً و مطلقاً (و قال

على رض و اشار الى صدره (انها علوما جمة لو وجدت لها حملة) وقال صلى الله عليه وسلم (نحن معاشر الانبياء امرنا ان نكلم الناس على قدر عقولهم) وقال صلى الله عليه وسلم (ما حدث احد قوما بحديث لم يبلغه عقولهم الا كانت فتنة عليهم) قال الله تعالى (وتلك الامثال نضربها للناس وما يعقلها الا العالمون) وقال (ص) ان من العلم كهيفة المكنون لا يعلمه الا العالمون بالله تعالى) (*) الحديث الى اخره كما ورد بناء في كتاب العلم وقال (ص) (لو تعلمون ما اعلم لضحكتم قليلا وبعيتكم كثيرا فليت شعري ان لم يكن ذلك سرا منع من افشائه لقصور الافهام عن ادراكه او لمعنى آخر فلم لم يذكره لهم ولا شك انهم كانوا يصدقونه لو ذكره لهم وقال ابن عباس رضي الله عنه كما في قوله عز وجل (اللها الذي خلق سبع سموات ومن الارض مثلهن يتنزل الامر بينهن) لو ذكرت تفسيره لرجتموه وفي لفظه آخر لقلتم انه كافر وقال ابو هريرة (رض) حفظت عن رسول الله وعاتين من العلم اما احد هما فبثته واما الاخر لربثته لقطع هذا الحلقوم وقال (ص) (ما فضلكم ابو بكر بكثرة صيام ولا صلاة ولكن بسرو قرفى صدره رضى الله عنه ولا شك

(*) تنمة الحديث فان انطق به فلا ينكره الا اهل الغيرة

بالله * الديلمي عن ابى هريرة .

فی ان ذلک السرکان متعلقا بقواعد الدین غیر خارج منها و ما
 کان من قواعد الدین • لم یکن خافیا بظواهره علی غیره و قال
 سهل التستری (رض) للعالم ثلاثه علوم علم ظاهر یبدله
 لاهل الظاهر و علم باطن لایسمه اظهاره الا لاهل و علم هو
 بینہ و بین الله تعالی لایظهره لاحد " الی ان قال (فمن قال
 ان الحقیقه تخالف الشریعة او الباطن یناقض الظاهر فهو الی
 الکفر اقرب من الی الایمان " ۱ • ه • ۰

خلاصه مضمون بیانات امام غزالی بفارسی چنین

است که میفرماید " علوم اعتقادیه را علمای صاحب بصیرت بدو
 قسم منقسم کرده اند که عبارت از علوم اعتقادیه خفیه و علوم
 اعتقادیه جلیه است یعنی مفاد و مقصود بعضی از علوم مزبوره
 واضح و آشکار است و همه بر آن مطلع و از کیفیت آن باخبرند
 و برخی عبارت از امور خفیه و اسرار مستوره است که جز بالغبین
 را بحقیقت معنای آن دسترس نیست و این معنی را همه علمای
 صاحب نظر اقرار کرده و اعتراف نموده اند مگر معدودی قلیل
 که بآنچه از دوران صباوت آموخته اند دل خویش داشته و
 معلومات را جمیعا عبارت از معلومات محدود و ناقصه خود
 میدانند و آنچه را که نمیدانند انکار مینمایند اینگونه نفوس از
 قصور افکار خود بمعلومات ناقصه خویش میبالند و مخیر از -

شته اند

ظاهر از چاشنی خبری ندارند و بعالم باطن و حقیقت قدم نکند
 و از مقامات عالیہ علماء و درجا تر فیه اولیاء بن خبر مانده اند
 لهذا در صد دانکار امور اعتقادیه خفیه برآمده اند با آنکه شرع
 مقدس اسلام وجود امور خفیه را تصدیق فرموده چنانچه حضرت
 رسول ص میفرماید قرآن مجید دارای معانی ظاهره و حقایق
 باطنیه و حدود و احکام شرعیه و اطلاع بر حوادث تاریخیه است
 و حضرت علی رضی الله عنهما شماره بسینه مبارک خود کردند
 و فرمودند در سینهن علوم بسیاری نهفته است که اگر نفوس بسین
 استعدادی میافتد العلوم نهفته را برای آنان آشکار میسازد
 و نیز حضرت رسول ص فرمودند بما یؤمنون الهی از طرف
 خدا امر شده است که بامردم باندازه مدارک و فهم آنان گفتگو
 کنیم و نیز فرموده اند اگر کسی مطلبی را که خارج از حد و فهم
 مردم است بآنان بگوید سبب گمراهی و ضلالت آنان خواهد شد
 و خداوند در قرآن مجید میفرماید این مثل ما را که در قرآن -
 یاد آور میشویم و ذکر میمائیم جز علما حقیقت آنرا دیگران -
 ادراک نمیکنند و نیز حضرت رسول فرموده اند بسا از علوم
 و حقایق که از انظار و عقول مستور و پنهانست و جز علمای ربانی
 را بر آن اطلاعی نیست تا آخر حدیث که ما آنرا
 در کتاب العلم نقل کرده ایم * * (* مؤلف این کتاب گوید دنباله

این حدیث که ابن رشد بدان اشاره فرموده این است
 که رسول الله ص فرمود اگر من آشپهارا بگویم مردم
 جاهل که از خدا بیخبرند آنها را نکار خواهند کرد .
 و نیز حضرت رسول ص فرمودند اگر آنچه را که من میدانم شما
 بدانید همانا کمتر میخوانید و زیاد گریه میکنید . ایکاش —
 میدانستم اگر امور مستوره و اسرار مکتوبه که عقول مردم از —
 ادراک آن‌ها جزا است وجودند داشت و ذکر آن سبب گمراهی
 جهال نمیشد چرا حضرت رسول ص از اظهار آن خودداری
 فرمود و بیگایه و اشاره بوجود اینگونه امور اعتقادیه خفیانه اشاره
 فرمود علت آنستکه مردم از فهم این امور مستوره عاجز بود و گریه
 پیغمبر میفرمود و مردم هم گفته او را تصدیق مینمودند
 خداوند در قرآن مجید فرموده خدا اولند هفتای سمان را خلق
 کرد و هفت زمین مثل آنها نیز بیافرید و امر خود را در بین
 آنان نازل فرمود این عباس رضی الله عنه در اشاره
 این آیه فرموده اگر تفسیر حقیقی این آیه را برای مردم نقل
 کنم البته مرا سنگسار خواهند نمود و در حدیث دیگر وارد است
 که ابن عباس فرمود همانا مردم مرا کافر خواهند خواند ابوهریره
 رضی الله عنه فرمود من از حضرت رسول ص در گونه فرمایشات
 را حفظ کرده ام یک قسم از فرمایشات حضوت را ب مردم گفتم

و بین عموم منتشر کرده ام و لکن قسمت دیگری را هم میدانم
 که اگر برای مردم بگویم گوی مرا خواهند برسد و نیز حضرت
 رسول ص فرمودند فضیلت و احترام ابوبکر بواسطه آن نیست
 که بسیار روز میگرد و نماز میخواند بلکه از آن جهت است
 که سینها و مخزن اسرار الهیست و از موز مستوره سنگین شده
 است رضی الله عنه و بدیمیمست که ۰۰۰۰ این سر
 مستور از جمله قواعد دینییه بوده و خارج از آن نبوده است نهایت
 چون ظاهرش مقصود نبوده و از امور اهتقادیه خفیه محسوب بوده
 است از دسترس مردم ظاهر سرست برکنار مانده و اطلاع بر آن
 مخصوص بصاحب نظران و عالمان بتا^۱ و سل است سهل تستری
 (ششتری) فرموده است علم علما^۲ و دانشمندان دارای سه
 رتبه است یکی علم ظاهری که عالم آن را در دسترس عموم مردم
 ظاهر سرست میگذارد دیگری علم باطنی که جز برای اهل
 استعداد و اهل باطن انرا بیان نمیکند و سوم علمی است
 که پس خداوند فقط او آن را میداند و هیچ کس اظهار
 نمیکند ۰۰۰۰ تا آنکه میفرماید ۰۰۰ اگر کسی بگوید کسه
 حقیقت مخالف شریعت است یا باطن نقیض و مباین با ظاهر
 است بایسد بپندیشد که بواسطه این گفتار از منزل ایمان
 دور شده و هم لکه کفر نزدیک گردیده است . انتهای

علامه ابوالثناء آلوسی این ایساتراکه در باره موضوع مورد
بحث است از حضرت امام سجاده علی زین العابدین علیه السلام
روایت کرده که آن بزرگوار فرمود :

الی لاکتم من علمی جواهره

کی لایزی الحق ذوجهل فیفتنا

فقد تقدم فی هذا ابو حسن

الی الحسین و اوصی قبله الحسن

قرب جواهر علم لو ابوح بیـــــــــــــــــه

لقلیل لی انت ممن یعبد الوکـــــــــــــــــا

ولا ستحل رجال مسلمون دمی

یرون اقیح ما یاتونه حسننا

یعنی من جواهر علم خود را مکتوم میدارم و یکس اظهار نمیکنم
تا مردم جاهل و نادان از شنیدن آن حقایق گمراه نشوند
و بازمایش و امتحان دچار نگرددند قهل از من جدم ابوالحسن
علی ع همین رویه را دانست و حضرت حسین پدرم و قبیل
از حسین نیز بحضرت حسن مراعات این رویه را سفارش و
تأکید فرمود چه بسا اسرار و جواهر علم که من بدان آگاهم
و اگر رمزی از آن شکار نمایم مردم مرا بت پرست می شمارند و
مسلمین خون مرا مباح دانسته بقتل من اقدام میکنند و کشتن

مراکه زشت ترین اعمال است از نیکوترین حسنات و اعمال مجروره
محسوب میدارند . انتهى

و نیز امام غزالی در کتاب خود مسمی بقانون التاویل ص ۱۰ -
فرموده است برخی از اسرار شریعت و رموز دین الله است
که علمای بزرگ و اکابر دانشمندان راهم بران رموز مستوره -
اطلاعی نیست تا چهره سد بعلمای درجه متوسط و سایر
مردم که بهمیچوجه آنانرا برای تقبیل امور اطلاعی نبوده و نیست
و این عین عبارت امام غزالی است قوله ره " لاینبغی ان -
یستبعد استتار بعضی هذه الامور (یعنی اسرار الشریعه)

علمی اکابر العلماء فضلا عن التوسطین انتهى
آنچه گفتم و شنیدی مشتق از خروار و نمونه از آقا سوال بسیار
است که در آیات و احادیث و گفتار بزرگان درباره وجوب استتار امور
اعتقادیه خفیه از مردم جاهل موجود است . قرآن کریم نیز
شامل این اسرار و رموز است و در آیات مبارکه اشاره بآن شده
است از جمله در سوره انعام آیه ۳۸ میفرماید ما فرطنا فی الكتاب
من شیء یعنی در قرآن مجید و کتاب الهی همه چیز را بیان
کردیم و هیچ چیز را ناکفته نگذاشتیم که نقصی در کتاب پدید
آید و در سوره النحل آیه ۸۹ فرموده و نزلنا علیک الكتاب تبیاناً
لکلماتی یعنی ما کتاب الهی را بتوازیل کردیم و در آن کتاب

درباره هر چیز شرح و تفصیل بیان کردیم * من تاکنون مکرر
 باین معنی اشاره کردم و گفتیم که افشای اسرار الهیه برای عموم
 مردم جایز نیست ولی نکته قابل ذکر اینست که افشای اسرار الهیه
 برای دائم و همیشه نیست و هنگامیکه شرایط لازمه تحقق یافت
 افشای اسرار جایز و در بعضی مقامات واجب است زیرا گفته اند
 هر چه را که انسان میداند نباید بگوید و آنچه را که بخواید بگوید
 باید بگوید که آیا وقت گفتن برسد یا نرسیده است و چون هنگام
 گفتن برسد باید دید که آیا صاحب استعدادی برای شنیدن
 حاضر است یا نه ؟ بنا بر این هر وقت که مشاهده شد هنگام گفتار
 رسیده و مخاطب صاحب نظر و مستعد هم حاضر شنیدن است
 در چنین موقعی افشای اسرار جایز است و اگر احتیاجی با افشای
 اسرار احساس نمود واجب و لازم است که گفته شود نظر به همین
 نکته دقیقاً است که برخی از علمای دائی اسرار چون در مؤلفات
 و گفتار خود رمزی از حقایق مستوره را بیان میکنند برای آنکه با اصطلاح
 راه گم کنند بعد از آن گفتار یا پیش از آن بقل گفتار و قوال معتر
 و مخالفین آن میگردانند و با اشکالی را متوجه آن گفتار میسازند تا
 باین وسیله از دست یافتن هر جا هل ناقابل با اسرار الهیه جلوگیری
 نمایند بیش از همه در این مطلب علمای تصوف پیشرویان طریقت
 جدیت و کوشش کرده اند و اسرار رموز را چنان در بیخ و خم عبارات

والفاظ افکنده اند که اطلاع بر آن حقایق جز برای مطلعین و ارباب استعداد مقدور و میسر نیست و علت این رویه آنستکه از طرفی حقایق عالیه و اسرار مستوره بدست نااهلان نیفتند و از طرف دیگر در جرگه اشخاصیکه حقایق الهیه را کتمان میکنند در نیایند زیرا خداوند در باره این نفوسیکه بکتمان حقایق میسر دارند در قرآن مجید سوره بقره آیه ۱۵۹ - ۱۶۰ میفرماید قوله تعالی -

”الذین یکتمون ما انزلنا من البینات والهدی من بعده ما بیناه للناس فی الكتاب ولتک یاغیبهم اللہ عنہم لعلکم تلعنون الا الذین تابوا واصلحوا و بینوا فاولئک اتوب علیهم وانا التواب الرحیم یعنی آنانکه مکتوم میدانند آنچه را از بینات و هدایت در قرآن نازل کردیم و برای مردم شرح و بسط دادیم چنین نفوس مورد لعنت خدا و دیگران هستند مگر آنانکه توبه کنند و راه صلاح پیش گیرند و حقائق را برای مردم تشریح کنند در این صورت من آنها را میامرزم و توبه آنان را قبول میکنم زیرا من توبه پذیر و مهربان هستم امام فخر رازی در تفسیر این آیه شریفه (ص ۶۷ جلد دوم تفسیر الرازی) میفرماید -

قاضی در باره معنی کلمه کتمان فرموده است که معنی کتمان آن است که کسی را که او را در مورد مطلبی که او را احتیاج و لزوم است مستور و پوشیده دارد و مسئله ای که بمقتضای وقت و زمان -

بایست اظهار کند کتمان نماید و اظهار نکند این است معنی کتمان

ولی اگر کسی مسئله‌ی را بدون احتیاج و لزوم و بدون اقتضای وقت و سایر شئون مستور بدارد مشمول معنی کتمان نیست. انتهای بنا بر این مقصود از نفوسی که در آیة مزبور میفرماید بر ائمه کتمان مورد لعنت خدا قرار میگیرند آنهاست هستند که با وجود فرارسیدن زمان مقتضی و حضور ارباب استعداد و لزوم افشای اسرار یا زهم از افشای اسرار الهیه خود داری کنند حال بینیم زمان مناسب و مقتضی برای افشای اسرار الهیه چه وقت است؟ همانا زمانی که مقتضای افشای اسرار شریعت محمدیه هر را دارد عبارت از دروهایست که نفس مقدسی پس از حضرت رسول ص بامر الهی برای هدایت اهل عالم قیام کند و داعی الله گردد و مردم را بشریعت جدید الهیه دعوت فرماید و از این جهت است که علامه رازی در ذیل تفسیر آیه مبارکه مزبوره با اشاره لطیفه باین نکته قیفا اشاره فرموده و بگوشه چشم ارباب استعداد را با رمز مستور متوجه ساخته و اینک عین عبارت رازی را برای تومیخوانم میفرماید قوله "احتج من خص الایه باهل الكتاب ان الکتمان لا یصح الا منهم فی شرح نبوة محمد (ص) اما القرآن فانه متواتر فلا یصح کتماننا القرآن قبل صیور متواتر ایصح کتماننا و المجمل من القرآن ان اکان بیان عند الواحد یصح کتماننا و کذلک القول فیما یحتاج المکلف الله من الدلائل العقلیه . انتهى

امام رازی میفرماید که این آیه مبارکه را که ذکر شد بعضی از مفسرین
 درباره اهل کتاب دانستماند و گفته اند که چون اهل کتاب (یهود
 و نصاری) بشارات وارده درباره حضرت رسول ص را که در تورات
 و انجیل موجود بود مکتوم میدانستند و از مردم مستور میدانستند
 خداوند این آیه را درباره آنان نازل فرمود و آنان را که بچنین کاری
 اقدام مینمایند مورد لعنت و نفرین خود قرار داد این نظریه برخی
 از مفسرین است زیرا معتقدند که کتمان قرآن مجید و مندرجات آن معنی
 ندارد که کتمان کنند مورد لعنت قرار بگیرد چه کسیه قرآن را خدا
 برای مردم فرستاده است و کتمان آن بهمیچوجه جایز نیست و لکن
 در نظر ما (امام رازی) مسئله کتمان را میتوان متوجه پیروان قرآن
 مجید هم دانست باین معنی که بگوئیم پیش از آنکه قرآن مجید
 متواتر بشود و شیور انتشارش بحده کمال برسد بعضی کتمان
 آن را جایز میدانستند و عمل صحیحی محسوب میشد و هم چنین
 اگر شخص بتنهائی از بیان و شرح آیات جمله قرآنیه مطلق
 باشد میتواند آنرا از سایرین مکتوم بدارد و نیز کتمان دلالت عقلیه
 از مکلفین باجرائ احکام در هنگامی که مورد نیاز باشد مشمول آیه
 مبارکه مزبوره است ملاحظه فرما که امام رازی علیه الرحمه در ابتدا
 گفتار میگوید که برخی از مفسرین مضمون آیه را متوجه علمای یهود
 و نصاری دانستماند که بشارات موجود در تورات و انجیل را که

درباره حضرت رسول نازل شده بود از مردم مستور و مکتوم —
 میداشتند و بهمین جهت مورد لعنت خدا قرار گرفته بعد میفرما
 ید
 که مسئله کتمان در نظرها مخصوص به علمای یهود و نصاری نیست
 بلکه شامل امت اسلامیه هم میشود باین معنی که اگر پیروان اسلام
 هم حقایق الهیه را کتمان کنند مورد لعنت و نفرین قرار میگیرند
 بعد چند مثال برای تشریح اینکه کتمان قرآن ممکن است از ناحیه
 پیروان اسلام صورت بگیرد بیان میفرماید و میگوید مثلا ممکن است
 که یک کفر بخصوصی بشرح و بیان آیات جمله قرآنیه واقف و مطلع
 باشد در این صورت ترا کتمان نماید و از سایرین مستوریدارد در این
 وقت مفاد کتمان تحقق یافته است و مقصود امام رازی از ذکر این
 مسئله اشاره بآنکه در حقیقت اینست یعنی میخواهد بفرماید همانطور
 که علمای یهود و نصاری آیات جمله نازل در تورات و انجیل را که بیانش
 نزد آنان بود و بر آن اطلاع داشتند از سایر مردم مستور داشتند
 و در نتیجه مورد لعنت خدا و سایرین قرار گرفتند علما و نفوس سی
 هم که در ظل شریعت الله و قرآن مجید هستند اگر تفسیر و بیان آیات
 جمله قرآنیه را که در ردیف آیات جمله تورات و انجیل است از امت
 و مردم مستوریدارند و مکتوم نمایند مانند علمای یهود و نصاری مورد
 لعنت و نفرین خداوند و خلق خدا قرار میگیرند (امام رازی از ا
 اشاره لطیفه مقصودش این است که بفرماید زمان شرح و تفسیر

اسرار شریعت الله همانطور که در باره تورات و انجیل عبارت از زمان ظهور رسول الله ص بود و علمای یهود و نصاری بواسطه کتمان آن اسرار که در آن ایام دوران افشایش رسیده بود مورد لعنت قرار گرفته همین طور هم در دوران ظهور نفس مقدس مظهر امر الله که بعد از محمد رسول الله ص ظاهر میشود دوران افشای اسرار شریعت قرآنیه و اسلامیهاست و اگر در چنین وقتی که موهود عظیم ظاهر میشود علمای اسلام و مطلعین بر اسرار الهیه هم مانند علمای تورات و انجیل حقایق مستوره قرآنیه را از مردم مستوریدارند و امت را باین اطلاع بگذارند مورد لعنت و نفرین خدا و خلق خدا قرار میگیرند اینست مقصود امام رازی که برای توشیح دادم) اما اینک دوران استتار اسرار پابیان رسیده و صاحب وقت و مالک عصر سید الاکوان نور الزمان مردمک دیده عالم انسان و بصیر بینای جهانیان حضرت بها^ع الله در عالم ظاهر شده است و جمیع علمای اسلام که مطلع بر اسرار مستوره شریعت الله هستند لازم و واجب است که اسرار مستوره را افشا نمایند

تا حقایق اشکار شود و مردم بصدق دعوت حضرت بها^ع الله و اطاعت احکام الوجود مبارک موفق گردند اما رالله در شرق و غرب منتشر شود و امر مبارک بگوش همه برسد مردم در نتیجه ایمان به حضرت بها^ع الله از عذاب الهی و خشم خداوند

نجات یابند و در بهشت ربانی و رضوان الهی و دار کرامت
 رحمانی وارد شوند (و اگر علمای مطلع بر اسرار در این زمان
 که مقتضی افشای اسرار الهیه است آنرا کتمان کنند همانطور
 که علمای یهود و نصاری بر اثر کتمان حقایق در مورد اقتضای
 و لزوم مورد لعنت الهی قرار گرفتند آنان هم بهمین جهت مورد
 لعنت و نفرین خدا و سایرین واقع میگردند) .

همانوقت حقایق را از شریعت اسلامیه برای من تشریح
 کردی که تا امروز ابدا بدان پی نبرده بودم و درباره آن اطلاعی
 نداشتم حال خواهش میکنم که نباله کسفتار سابق را بگیری و --
 بشرح مطالب دیگر بپردازی .

در بیان قیامت وسطی .

زید گفت . مسئله قیامت وسطی از موضوع بحث ما

خارج است ولیکن مختصر شرحی در این باب میدهم تا فرق قیامت
 وسطی از دو قیامت صغری و کبری واضح و مشهود گردد علامه
 راغب اصفهانی در کتاب خود مسمی به مقررات القرآن میفرماید
 الساعة الوسطی هس موت اهل القرآن الواحد یعنی ساعت
 وسطی عبارت از آن است که مردم بگورن بخصوص مثلا منقرض
 شوند و از بین بروند و از مردمی که در آن قرن بخصوص زندگی میگردند
 دیگر کسی باقی نماند چنانچه در حدیث وارد شده (و از قبل

هم باین حدیث اشاره شد) که حضرت رسول ص چون
عبدالله بن انیس را دیدند فرمودند اگر این جوان عمرش
در از شود و پرائر عارضه نمیرد قبل از وفاتش ساعت یعنی قیامت
برسا میشود و مقصود آنکه تا این جوان بسن پیری برسد هیچیک
از مردم که از او بزرگتر هستند در عالم نخواهند بود و قیامت
مردم این قرن پسا خواهد شد یعنی مردم این قرن تا این
جوان بسن پیری برسد از بین میروند و مقرض میشوند و دیگر
کسی از آنها باقی نخواهد بود و چنانچه گفته اند عبدالله بن
انیس مذکور آخرین شخصی از اصحاب حضرت رسول بود که وفات
یافت و قبل از وفاتش همه اصحاب رسول الله یعنی کسانی که
شرف حضور رسول الله ص را درک کرده و خدمتش رسیده بودند
هموما وفات کرده بودند و بجز او کسی از آنها باقی نبود و مقصود
حضرت رسول ص که فرمود لم یمت حتی تقم الساعة
اشاره بهمین مطلب بود و مقصود حضرت قیام قیامت وسطی یعنی
مرگ کلیه نفوس بود که در آن قرن بخصوص زندگی میکردند مسلم
در صحیح خود از ابوسعید روایت کرده که گفت چون حضرت -
رسول از تبوک مراجعت فرمودند اصحاب پرسیدند قیامت کی .
برسا میشود حضرت رسول ص فرمودند لا تاتی مائة سنة و
على الارض نفس منقوسة الیم یعنی قبل از صد سال دیگر

یگفر از مردمی که امروز در روی زمینی زندگی میکنند باقی نخواهد
 بود از این بیان مبارک بخوبی واضح میشود که مقصود از قیامت
 وسطی مرگ مردم قرن بخصوص و فرارسیدن اجل طبیعی طبقه
 و نسل مخصوص است بنا بر این میتوان گفت که مقصود از قیامت
 مرگ طبیعی آنان است چنانچه از دو حدیث قبل بصراحت معلوم
 میشود و نیز میتوان گفت که مقصود مرت معنوی و مرگ باطنی آنان
 است چنانچه از این حدیث که در کتاب رفاق صحیح بخاری که
 از ابوهریره روایت شده پرمیاید ابوهریره میگوید حضرت رسول
 ص فرمودند ان اضية الامانة فانظروا الساعة یعنی هر وقت
 صفت امانت از بین مردم مفقود شد و از بین رفت منتظر قیام قیامت
 باشید پرمیاید که بار رسول الله چگونه ممکنست که امانت از بین مردم
 زائل شود و مفقود گردد حضرت فرمودند ان اسئله الاموالی غیر
 اهله یعنی هر زمان که مردم کارها را با شما صیغه شایستگی و لیاقت
 انجام آورند آنگاه با شما و آنگاه از شما بپندند و چنین وقتی امانت
 از بین مردم میروند ۰۰ " مقصود از قیامت که میفرماید در هنگام
 زوال امانت میشود قیامت وسطی است یعنی مردم آن قرن
 بخصوص چون کارها را با شما صیغه نا شایسته اند میسپارند در نتیجه
 امانت جای خود را بخیانت میدهد و مردم آن دوره بخصوص -
 بواسطه از دست دادن امانت بمرگ معنوی و حقیقی مبتلی میشوند

و در این جا مقصود از قیامت وسطی مرگ معنوی یعنی زوال امانت است .

در بیان طلوع آفتاب از مغرب

هارگت . در احادیث وارد شده است که از جمله

علامات قیام قیامت یکی آن است که آفتاب از مغرب طلوع کند چنانچه

مسلم در صحیح خود در کتاب الایمان از ابوهریره روایت کرده که

حضرت رسول ص فرمودند لا تقوم الساعة حتى تطلع الشمس من

من مغرب فاذا طلعت فراها الناس آمنوا اجمعون فیومئذ لا یلحق

لنفساً ایمانها لم تکن امنتمن قبل او کسبت فی ایمانها خیرا یعنی

قیامت برپا نمیشود مگر وقتیکه آفتاب از مغرب طلوع کند پس چون از

مغرب طالع شود مردم آنرا میبینند و همه مؤمن میشوند در آنروز

اگر شخصی بمظاہر قبل و مظهر جدید مؤمن نشود ایمان سابق

او بردارد و نمیخورد و اگر قبل نیکوتری بدون ایمان بمظاہر قبل و

بعد از او سرزده باشد برای او نتیجه ندارد مگر آنکه در آن

روز که آفتاب از مغرب طلوع میکند مؤمن شود ایفک ما میبینیم که

آفتاب هنوز از مشرق معمول طلوع میکند با این همه چگونه

میتوان گفت که قیامت قیام کرده است ؟

زیدگفت . این مسئله بمظاہرین مورد نظر نیست زیرا

مقصود از آفتاب آفتاب رسالت و نبوت است و مقصود از طلوع آفتاب

از مغرب آن است که از میان امتی که آفتاب رسالت در آن غروب کرده مجدداً آفتاب رسالت طالع شود یعنی در میان امتی که رسول و پیغمبرش باقی اعلیٰ صعود کرده است مجدداً از طرف خدا رسولی مبعوث شود بنا بر این آفتاب رسالتی که از قبل پراثر رحلت رسول سابق در آن امت غروب کرده مجدداً بواسطه قیام و مبعوث شدن رسول جدید از میان همان امت طالع گردد و معنی حدیث مزبور بنا بر این چنین میشود که حضرت رسول ص بامت خروقه یعنی مسلمین خطاب فرموده و بانان گفته است قیامت شما قیام نمیکند مگر وقتی که بعد از من آفتاب رسالت و شما قیامت بابت مرتبه دیگر از بین شما طالع شود و مقصود از آفتاب رسالتی که بعد از حضرت رسول ص باید طالع شود وجود مقدس حضرت باب اعظم است.

عمار گفت ولی معنی طلوع آفتاب از

مغرب آن است که آفتاب ظاهری از مغرب ظاهری طالع شود و حرکت قهقرائی کند و در نتیجه آن نظام عالم بهم بخورد و دنیا خراب شود

زید گفت. ملاحظه فرمایید که حضرت رسول ص میفرمایند

..... چون آفتاب از مغرب طالع شود مردم آنرا میبینند و همه مؤمن میشوند حضرت رسول ص شرط ایمان را مشاهده و رویت قرار داده است و مقصود از رویت و مشاهده آن است که مردم

مدعی رسالت را که از طرف خدا می‌جوئد شده بشناسند زیرا هر
کس آن حضرت را بشناسد شمس رسالت را دیده و آفتاب نبوت
را رویه‌یت کرده است و هر که آن حضرت را بشناسد بان بزرگوار
مؤمن می‌شود علامه بروسوی در تفسیر خود مسمی بروح البیان صفحه
۲۹۷ در ذیل تفسیر سوره اعراف پس از آنکه حدیث شریف مسن
رائی فقید را می‌الحق را نقل می‌کند می‌فرماید * گویند سلطان محمود
غازی روزی بحضور شیخ ربانی شیخ ابوالحسن خرقانی قدس
سره مشرف شد و ساعتی را در محضر آن شیخ بزرگوار بسر برد
پس بحضور شیخ محروم شد است که در باره شیخ بایزید بسطامی
چه می‌فرمائی - شیخ ابوالحسن فرمود شیخ بایزید یک بسطامی
مردی بود که هر کس او را دید مہتدی شد و راه هدایت بیافت
و سعادت رسید سلطان محمود پیشیخ عرض کرد اگر صرف رویت
و دیدن باعث هدایت می‌شود چگونه ابوجہل که حضرت رسول
(ص) را دید و رویت نمود سعادت نرسید و بہدایت فائز
نگردد بد شیخ ابوالحسن در جواب سلطان فرمود ان اباجہل
ما رأی رسول اللہ ص و انما رأی محمد بن عبد اللہ یتیم ابنی طالب
حتى لو کان رأی رسول اللہ لخرج من الشقاوة و دخل فی السع
ادۃ یعنی شیخ بسطام فرمود که ابوجہل رسول اللہ را ندید بلکه
محمد بن عبد اللہ یتیم وی را دید کہ در حمایت ابوطالب

بسر میبرد و اگر بوجهل رسول الله را میدید بیقین از شقاوت خارج
 میشد و سعادت ابدیه وارد میگردد پس شیخ فرمود مؤید
 گفتار من بیان الهی در قرآن مجید است که فرموده و ترا هم
 ينظرون اليك وهم لا يبصرون یعنی ای محمد من کفار و مشرکین
 بچشم ظاهر تو را میبینند و بتو نگاه میکنند اما باطن و حقیقت امر تو را
 نمیبینند و نور رسالت و تشریف بقرآن را در رخسار تو اندام تو نمی
 ببینند تنها دیدن چشم ظاهری سبب حصول سعادت و خروج
 از شقاوت نبوده و نیست آنچه موجب خروج از شقاوت و باعث حصول
 سعادت میشود مشاهده با چشم قلب و رویت با بصیرت قلب است
 انتمی .

غیر از مؤمنین بر رسول الله آن حضرت را رسول الله نمیدانند
 فقط مؤمنین بمقام آن حضرت عارف و بان بزرگوار مؤمن
 هستند و کافران از مشاهده حقیقی آن حضرت محروم اند و رسول الله
 را جز بشری معمولی نمیستارند و چیزهایی را از راه کفر و عناد بسره
 آن حضرت نسبت میدهند که لایق آن ساحت قدس و شایسته آن
 مقام کریم نیست کافران و مشرکین بواسطه تقلید ابا و امهات و عدم
 تحری حقیقت باین حجاب گرفتار و از عرفان افتاب رسالت و حقیقت
 محروم و بی نصیبند اگر بگوئیم که مقصود از افتاب که از مغرب طالع
 میشود همین افتاب ظاهری است بدیهی است که چون این

افتاب از مغرب برآید همه مردم آن را میبینند و دیگر لزومی ندانست
 که رسول الله ص مشاهده و رؤیت آنرا شرط و علامت ایمان مردم
 قرار دهد و اما اینکه فرموده در آن روز نفس را ایمان قبلی کفایت
 نمیکند (تا آخر آیه مبارکه که در ضمن حدیث شریف
 ذکر شده است) مقصود این است که چون آفتاب از مغربش طالع
 شود یعنی رسول الهی از میان امتی که رسول قبل در بین آن
 امت مبعوث شده و صعود کرده است مبعوث گردد اگر مردم بر رسول
 جدید الهی مؤمن نشوند و با طاعت حضرتش نگرایند ایمان رسول
 قبل و اطاعت احکام نبوی قبل سبب نجات آنان نخواهد گردید
 هر چند بر رسول سابق مؤمن باشند و اعمال خیریه نیز انجام دهند
 اما چون شرط قبول اعمال که ایمان بظهور و رسول جدید است
 در او موجود نیست بهیچوجه ایمان قبل و اعمال نیکو فائده به حال
 او نخواهد دانست زیرا چنین ایمانی دارای اعتبار نیست چه که
 فاقد شرط اساسی است و اما اینکه میفرماید الم نکن آمنت من
 قبیل یعنی مؤمن بر رسول جدید شرط صحت
 ایمانش آن است که بر سولان و انبیائی که قبل از آن حضرت ظاهر
 شده اند نیز مؤمن باشد و همه آن مظاهر مقدسه الهیه را قبول
 دانسته باشد و هر کدام از مظاهر مقدسه الهیه را که شرح حال
 و شئون مختصه بانان معلوم نیست بالا جمال اعتراف کند و هر یک

راکه شرح حالنسان در دست و شتون مختصه بانان مشهور

و در دسترس است بالتفصیل بشناسد و عارف شود .

ابن عربی محیی الدین در کتاب خود مسمی بفتوحات مکیه

جلد چهارم ص ٤٣٤) بیانی در بار مضمون این حدیث فرموده

است بیان مزبور این است بسیار پیچیده و قاضی است زیرا مشتعل

پوراز مستور سر بخت اللما است و ایضا بیان ابن عربی قوله

عروب

الشمس موت النفس فانظر

الى نور قد اخرج في التراب

وذاك الروح روح الله فينبى

وعنه النفخ ياخذ في الاياب

الى الاجل الذي منه تعبدى

فيسرع في الاياب وفي اندها ب

النفس كالشمس شرفت من الروح المضاف الى الله بالنفخ وغربت

في هذه النشأة فاطلم الجوف قويل بناء الليل وادبر النهار

فالنفس موتها كوئنها في هذه النشأة احيات هذه النشأة بهجرها

فيها الى لا بد لهذه الشمس ان تطلع من مغربها فذ لك لا ينفخ

نفسا ايمانها لم تكن امتت من قبل او كسبت في ايمانها خيرا لان زمان

التكليف ذب وانقض في حقها فطلع الشمس من مغربها هو

حيات النفس وموت هذه النشأة . انتهى .

محیی الدین بن عربی در بیت اول اشعار مزبوره میفرماید
 که نفس چون از این نشاء بجهان دیگر برود مصداق طلوع —
 آفتاب از مغربش میباشد و در جمیلات بعد تصریح فرموده
 است که نفس مانند آفتاب است که از روح الهی برتوافکن شده
 و مقصود از جمله شسرت من روح الله ان است که رسالت الهیه به
 نفس ابلاغ گردیده است و مظهر امر الهی شده و بنا بر این معنی
 غروب آفتاب عبارت از موت رسول الهی است که رسالت الهیه را دارا
 است و مقصود از مصراع ثانی بیت اول که فرموده فانظر الی نور قد ادرج
 فی التراب همین معنی است یعنی نگاه کن که چگونه رسول الهی
 که دارای نور الهی است از جهان ترا بر رخت برسته و بر اثر
 فرارسیدن مرگ طبیعی در دل خاک مسکن و مأوی گرفته است
 مقصود ابن عربی در بیت مزبور از کلمه نور حضرت محمد رسول الله است
 چنانچه خداوند در قرآن مجید (سور مائده آیه ۱۵ کلمه نور را
 بحضرت رسول ص اطلاق فرموده قوله تعالی " قد جائتکم
 من الله نور و کتاب مبین مقصود از نور حضرت رسول ص و مقصود از
 کتاب مبین قرآن مجید است و جمهور علمای تفسیر باین معنی نموده اند
 و اما معنی جمله ادرج فی التراب که در بیت فرموده اشاره با انفصال
 روح قدسی رسول ص از جسم آن حضرت است و کنایه از صعود
 حضرت از این عالم ترا بر بجوار رحمت پروردگار است پس از

این در بیت ثانی فرموده **الله الروح روح الله فینا**

وهذا النفخ یاخذ فی الایاب * .

یعنی چون هنگام آمدن در صورت فرارسد روح مقدس به مرکز اشراق خود باز میگردد و پس از آن حضرت مظهر مقدس دیگری در عالم ظاهر میشود و مراد محیی الدین از نشاء که در ضمن بیان خود گفته است همانا نفس امترسول ص است که بواسطه آن حضرت در عالم انشاء و ایجاد گردید و چون رسول الهی بجوار رحمت پروردگار صعود نماید مانند افتاب است که در نفس امت خود غروب کرده است و بنا بر این امت آن حضرت حکم مغرب را برای آن افتاب حقیقت دارد و چون بعد از خروج و صعود رسول ص مظهر مقدس دیگری از میان همان امت که برای رسول قبل حکم مغرب را داشت ظاهر میشود بنا بر این افتاب رسالت از مغربش طلوع مینماید یعنی شمس جمال مظهر بعد از میان همان امت که بمنزله مغرب افتاب رسالت قبل بود طالع میگردد و اما معنی ^{جمله} غریب النفس فی هذا النشاء و اظلم الجوق قبل جاء اللیل و - اد بر النهار آنست که کوتیم وجود رسول الهی در بین مردم مانند روز است که بر اثر طلوع شمس تحقق مییابد یعنی چون افتاب - جمال رسول الهی طالع شود روز شروع میشود همانطور که طلوع شمس ظاهری سبب ظهور روز ظاهری است و چون آن -

شمس حقیقت غروب کند و از این جهان بجهان انوار و جوار رحمت
 پروردگار عروج نماید شب فرامیوسد و جهان تاریک میشود —
 همانطور که بواسطه غروب افتاب ظاهری شب فرامیبرد و دنیا
 را ظلمت میگیرد و چون پسران رسول سابق مظهر جدید الهی
 ظاهر و افتاب حقیقت طالع گردد با زروز تحقق مییابد و مدتی که
 فاصله بین صعود رسول سابق و طلوع شمس رسول لاحق است
 عبارت از شب است که با اصطلاح ان را ببرزخ گویند بشرحیکه از قبیل
 بیان شد و مقصود از جمله که فرمود لا بد لهدیه الشمس ان تطلع
 من مغربها این است که حتما بعد از صعود مظهر سابق افتاب
 جمال مظهر لاحق باید طالع و آشکار شود و از مغرب یعنی از
 میان همان امتی که رسول سابق در بین ان وفات یافته و افتاب
 جمالش غروب کرده شمس جمال مظهر لاحق باید طالع گردد
 و نشاء جدید برپا شود چنانچه در قرآن مجید سوره عنکبوت
 آیه ۷۰ فرموده و اللیئلی الثیة الاخرة یعنی خداوند
 نشاء دیگری از تو برپا خواهد کرد و مقصود از قول ابن عربی که
 فرمود و ذاك الروح آن است که دوران ظهور
 مظاهر مقدسه را ختم و انتهائی نیست و شمس حقیقت را غروبی که
 طلوع مجدد ازین نباشد میسر نشود زیرا فیض الهی را انقطاعی
 نبوده و نیست و برای هر يك از مظاهر مقدسه دوری معین و وقتی

مسلم مقرر و مقدر نشد ماستکه از آن وقت و دور تجاوز نمیکند —
چنانچه در قرآن مجید (سوره اعراف آیه ۳۴) حق تعالی باین
نکتها اشاره فرموده قوله تعالی "ولکل امة اجل فاذا جاء اجلهم
لا يستخرون ساعة ولا يستقدمون" چون دور معین و وقت مقرر امتی
پایان برسد پس از آن نشاء جدید پدید میآید و شریعت سابقه
جدیدی از طرف خداوند مبعوث میگردد و شریعت سابقه
منسوخ میشود پس از ظهور مظهر لاحق اگر شخصی مؤمن نشود
برای نجات او کافی نیست زیرا ایمان و اعتراف بحقانیت رسول
سابق بدون اعتراف و ایمان بر رسول لاحق فائده ندارد زیرا زمان
مقرر و دور معین شریعت سابقه و رسول سابق بر اثر ظهور رسول
لاحق و وسط شریعت جدیده منقض شده و سپری گردیده
است این بود شرح گفتار محیی الدین بن عربی که در باره حدیث
طلوع شمس از مغربش فرموده بود این حدیث دیگری را در این
باره برای تو میگویم علامه بوزنجی در کتاب الاشامة (صفحه ۲۵۱)
از ابی الشیخ و ابن مردویه روایت کرده که انس رضی الله عنه از
حضرت رسول ص نقل نموده که رسول الله فرمود صبیحة تطلع الشمس
من مغربها یضیر فی هذه الامة قرده و خنازیر و تطوی الدواوین
وتجف الاقلام لا یزداد فی حسنة ولا ینقص من سیئة ولا ینفع نفسا
ایمانها لم تکن امنة من قبل او کسبت فی ایمانها خیرا یعنی حضرت

رسول ص فرمود صبح روزیکه افتاب از مغرب خود طالع میشود -
 بعضی از افراد این امت بشکل بوزینگان و خوگها در میآیند
 در فترهای محاسبات در هم پیچید میشود و قلم هامرکبش خنثی
 شده و از نوشتن باز میماند اگر کسی کاریکی انجام بدد دیگر
 در مقابل بحساب نیاید (یعنی مفاد آیه مبارکه من جاء بالحسنه
 فله عشر امثالها را حکمی نخواهد بود) و از گناهان گاسته نمیکرد
 (یعنی مفاد آیه مبارکه ^{بالحسینات} یبدل اللمالسینات را اثری نخواهد
 بود) و ایمان شخص برای او نفی نمیبخشد و بیبقی از بعد الله بن
 هر چنین روایت کرد که فرموده " فیند هب اللناس فیتصدقون بالذهب
 الا حمر فلا یقبل منهم و یقال لوکان بالامس " ایضاً بشنوت
 شرحی هم در اطراف مضامین این حدیث شریف برای تسو
 بگویم جمله که میفرماید در یاد آورید که افتاب از مغربش طالع
 میشود بعضی از افراد این امت بوزینگان و خوگان تبدیل میشوند
 معنی این است که چون مظهر جدید الهی ظاهر شود و دعوت
 خود را آغاز نماید آنان که ندای حضرتش را نشنوند و باو ایمان
 نیآورند بوزینگان و خوگان میشوند یعنی مانند بوزینگان که حرکات
 و رفتار مردم را تقلید میکنند آن نفوس نیز بدون اینکه تحقیق و
 تحری حقیقت نمایند بتقلید سایر منکرین برسول الهی موء من
 میشوند و در مقام مخالفت با او بر میآیند و مانند خوگها در دام شهوات

نفسائیه خود اسیر میشوند و بجای اطاعت از مظهر امر الله بمتابعت
نفس و هوای خود میپردازند و مقصود از جمله این امت است
اسلامیه است و این مطالب راجع بامت اسلامیه و مخصوص بانان -
است زیرا امت های قبل از امت اسلام هر يك در دوره خود که
مظهر موهود شان ظاهر شد و با او مخالفت برخاستند بجزای کفر
و انکار خود رسیدند و در همان ادوار پیوزینگان و خوگها تبدیل
شدند اما امت اسلامیه در زمانی که حضرت رسول ص این -
حدیث را فرمودند هنوز آغاز دوره اش بوده و ظهور مفاد حدیث
امت اسلامیه موقوف به زمانی بود که دوره امت اسلامیه منقضی شود
و موهود اسلام ظاهر گردند و افراد امت اسلامیه که دعوت مظهر
لاحق را قبول نکنند بجزای خود برسند و پیوزینگان و خوگها تبدیل
شوند و اما معنی جمله که فرمود قلم ها ختمک میشود و از کار میافتند
..... الخ که آنرا بایه ۱۵۹ سوره النحل ولا ینفع نفسا
ایمانها الخ خاتمه میدهد این است که روز ظهور
رسول جدید ایمان بمظهر قبل بدون ایمان بمظهر بعد فائده
ندارد زیرا در فترت محاسبات شریعت قبل بهم پیچیده شده و همین
ایمان بدون اطاعت احکام مظهر الهی را فایده و نتیجه نیست زیرا
مجرد ایمان بدون عملی فائده است و اما بیانی که در حدیث
دیگر بود (حدیث سوم) که فرموده مردم زر سرخ را صدقه

میدهند و لکن از آنان قبول نمیشود مفید این معنی است که
 اعمال نیک در دوره ظهور رسول جدید بدون ایمان بانحضرت
 و اعتراف بحقیقت آن بزرگوار قبول نمیشود و فائده ندارد اگر چه
 زرمسوخ هم صدقه بدهد و اتفاق نماید چنانچه در سوره فرقان
 آیه ۲۳ فرموده است و قد منالی ما عملوا من عمل فجعلناه هباء منثورا
 یعنی آنچه که از اعمال مرتکب شده اند بی نتیجه میگذارد مانند
 غباری که در فضا منتشر شود و فانی و زائل گردد اعمال آنان
 هم فانی و زائل میگردد و اما اینکه فرموده لو کان فی الامس
 الخ یعنی بکسی که زرمسوخ صدقه میدهد میگوید اگر ایسن
 عمل تو در روز انجام میگرفت قبول میشد اما امروز قبول نمیشود
 یعنی اگر در دوران شریعت سابقه و قبل از ظهور مظهر جدید
 و بسط شریعت جدید بود تو صدقه میدادی قبول میشد زیرا هنوز
 شریعت سابقه نسخ نشده بود اما اینکه که مظهر جدید الهی
 ظاهر شده و شریعت جدید بسط و نشر گردیده بشرط
 قبول اعمال ایمان بمظهر جدید و عمل بمقتضای شریعت جدید
 است زیرا در شریعت قدیم گذشته و افتاب از مغربش طالع شد
 و دفتر محاسبات و صحف شریعت قبل بهم پیچیده شد و قلمها
 آن خشک گردید و دیگر نه بو حسنات افزوده میشود و نه گناهان
 نقصان میپذیرد چه که صحف جدید منتشر شده و دفتر جدید

(۲۵۳)

برای محاسبات خلق باز شده و امت جدید انشاء و ایجاد شده
است و در حدیث دیگر وارد شده که فرمود یصبح الرجل مومنا
و یمسی کافرا و یمسی مومنا و یصبح کافرا یعنی در دوره طلوع
آفتاب از مغرب شخصی فی المثل بآمدن آن در جرگه مؤمنین
محسوبست و شامگاهان در زمره کفار در میآید و شخصی شامگاهان
از مؤمنین و صبحگاهان از کفار محسوبست یعنی شبانگاه ندای
مظهر جدید امرالله را میشوند و چون مؤمنان حضرت نمیشوند
در زمره کفار محسوب میگردند یا آنکه صبحگاه ندای الهی را
میشوند و بر اثر امراض و انکار جزو کفار در میآید از آنچه گفتیم
ثابت شده که معنی طلوع ضمیر از مغربش عبارت است از قیام
رستاخیز عظیم و قیامت کبری است ایضا قیامت کبری و رستاخیز
عظیم را مورد بحث قرار میدهم و در اطراف آن گفتگو میکنیم

در بیان قیامت کبری و دلایل آن

ما رکت بچه دلیل قیامت کبری را بقیام مظهر امرالله تفسیر
میکنی ؟

زید گفت • دلایل در این خصوص بسیار است و ایضا برخی
از آنها را برای تو بیان میکنم •

دلیل اول (در بحث قیامت صغری پیش از این گفتیم

که انسان پس از مرگ طبیعی و خروج از این جهان بلافاصله در جهان دیگر بمجازات و مکافات اعمال خود که در این دنیا انجام داده است میرسد و این مسئله را با پراهمین محکمه و دلائل قطعی ثابت نمودم . مردم چنانچه توفیق از قبل بیان فرمودی درباره قیامت عقیده دیگری دارند و میگویند روز قیامت روزی است که برای رسیدگی بحساب مردم فرامیرسد و در آن روز با اعمال نیک و بد هر فردی رسیدگی میشود و پس از آن هر یک بر حساب اعمال خود بجزای معین و مخصوص میرسد یا بیبشست جاودان میسرود و یا بدراتش دوزخ محذب میشود حال از تومی پرسم پس از آنکه بدلائل قطعی ثابت شد که انسان بلافاصله پس از مرگ و خروج از این دنیا بجزای اعمال خود میرسد و محاسبه اش انجام مییابد باز هم محتاج است که روز مخصوص بنام قیامت فرارسد و در آن روز بحساب مردم عموماً رسیدگی شود و جزای هر یک بر حساب اعمالش مقدر گردد ؟

اش
 مادام که بشبوت رسید انسان بلافاصله پس از مرگ محاسبه خاتمه مییابد و جزای خود را دریافت میکند دیگر چه احتیاجی بروز قیامت مشهود در نزد مردم و محاسبه جدید ندارد ؟
 یک
 عمار گهت . بدیهیست که دیگر احتیاجی بروز قیامت مشهور مردم میگویند نبوده و نیست .

زندگفت • بسیار خوب بنا بر این بعد از فرارسیدن اجل طبیعی دیگر قیامت برای مردم نخواهد بود • منظور من هم همین بود که ثابت کنیم قیامتیکه مردم معتقدند هرگز تحقق نخواهد یافت و اینک خود اقرار فرمودی و منظور و مطلوب ثابت و مدلل گردید اینک میخواهم این نکته را برای تو ای همار شرح بدهم مردم درباره قیامت و اوصاف و احوالی که برای آن بیسان میکنند چهار اشتباه شده اند زیرا میکنند در قیامت کبری مردم زنده میشوند و حسابات رسیدگی میشود و جزای مردم از نعیم و جحیم پس از محاسبه در آن روز تعیین میشود با آنکه این مسئله بشرحیکه ثابت شد و از قبل گفتم و شنیدی از اوصاف و احوال قیامت صغری یعنی فرارسیدن اجل طبیعی مردم بود بنا بر این مردم در این عقیده در قیامت صغری و کبری را بهم اشتباه کرده اند و آنچه را از اوصاف و احوال قیامت صغری است بقیامت کبری اشتباهها موقوف نمودند و از اوصاف و احوال آن دانسته اند (مسئله محاسبه و نعیم و جحیم در هر دو قیامت صغری و کبری موجود است با این فرق که نعیم و جحیم و محاسبه در قیامت صغری امری خصوصی و راجع به هر فردی بطور طبیعی است یعنی هر کس بمیرد محاسبه اش خاتمه مییابد و نعیم و یا جحیم میرسد و لکن امر محاسبه و جحیم در قیامت کبری امری عمومی و شامل

کافه بشر بطور کلی است باین معنی که در قیامت صغری شامل
 هر فردی بشخصه و نفسا است و موکول بزمانی است که آن شخص
 وفات کند و مرگش فرارسد ولی در قیامت کبری برای کافه بشر
 جمعا در یگوقت و یکزمان تحقق مییابد (مردم چون باین نکته
 مطلع نشده‌اند و قیامت صغری و کبری را یکی پنداشته اند اوصاف
 واحوال یکی را با اشتباه بدیگری متعلق دانسته اند با اینکه قیامت
 بنحویکه مردم با اشتباه در باره آن اظهار عقیده میکنند امری است
 موهوم که وجود خارجی و تحقق ندارد زیرا از قبل گفتیم که مسئله
 قیامت صغری مخصوص به هر فردی علیحده است و پس از مرگ و
 خروج از این جهان تحقق مییابد ولی مسئله قیامت کبری امری
 عموم است و در همین دنیا قبل از فرارسیدن اجل طبیعی تحقق
 خواهد یافت و من در باره اثبات این مطلب برای تو دلائل متقنه
 انشاء الله اقامه کرد و آنرا ثابت خواهم نمود ولی مسردم
 بشرحی که گفتیم اشتباه کرده و هر دو قیامت را یکی دانسته و
 اوصاف واحوال یکی را اشتباها بدیگری مربوط کرده اند عاقل
 از آنکه این قیامت که خود بر اثر اشتباه گمان کرده اند و همی
 بیش نیست و وجود خارجی و تحقق ندارد .

دلیل دوم) مردم میگویند قیامتی هست و برای
 آن روز که قیامت برپا میشود حوادث واحوال مخصوصه و

علامات و شتون مختلفه نقل میکنند که برخی از آن در آیات
 قرآن و بعضی در احادیث نبویه ذکر شده و بعضی هم در السنن
 و اقوال مردم متداول شد و منبع صحیحی ندارد میگویند جمیع
 این حوادث و امور غریبه بتعامها در آن روز بوقوع خواهد پیوست
 در صورتی که خواهد شد و جهان خراب خواهد گردید گوهها
 از هم خواهند پاشید زمین بر زمین دیگری تبدیل خواهد شد
 آسمانها بهم پیچیده میشوند و برای مرتبه دیگری در صورتی که همیشه
 زمین میشکافتند و مردم از قبرها بیرون میآیند روح هر کسی پیدایش
 بر میگردد و همه افراد بشر بصحرای محشر برده خواهند شد
 و در آن روز در صحرای محشر همه مردم پا برهنه و بی لباس
 و با اندامی نحیف و بدون تناسب و زشت حاضر خواهند شد
 صراط کشیده میشود و ترازوی سنجش اعمال مهیا میگردد و
 خداوند عز و جل برای حکم کردن بین مردم و رسیدگی باختلافات
 آنان و تعیین جزای هر یک در محشر میآید و و و و
 اینها حوادث و اموری است که مردم میکنند در روز قیامت واقع
 خواهد شد و همه بر این امور مطلع و آگاهند عالم و جاهل زن
 و مرد جوان و پیر صغیر و کبیر همفاین امور را میدانند و میگویند
 که در روز قیامت چنین و چنان میشود و در باره آن اظهار اطلاع
 میکنند ولی ما میبینیم که خداوند در آیات قرآنی بصراحت فرموده

که از اوضاع احوال قیامت جز خداوند کسی دیگر اطلاع ندارد و از زمان وقوعش احدی را آگاهی نیست و از این - مطلب این نتیجه بدست میآید که قیامت را که مردم میگویند و در باره اش اظهار اطلاع میکنند غیر از قیامت است که در قرآن مجید نازل شده و جز خداوند احدی از احوال و اوصاف و زمان آن خبری ندارد زیرا اگر هر دو یکی بود مردم را میرسید که در باره اوضاع احوال و حوادث آن مدعی علم و اطلاع شوند چه کسی باین امور مختصه بقیامت قرآن جز خدا علم و اطلاعی ندارد •

عبارت چطور ؟

زیاد گفت خداوند در قرآن مجید (سوره اعراف آیه ۱۸۷) میفرماید قوله تعالی " یسئلونک عن الساعة ایان مرساها قل انما علمها عند ربی لا یجلیها لوقتها الا هو تقلت فی السموات والارض لا تا تیکم الا بختة یسئلونک کانک خفی عنها قل انما علمها عند الله ولكن اکثر الناس لا یعلمون • ایفک جمالات ایات مؤیوره رایکایک برای توشیح میدهم • خداوند میفرماید •

" علمها عند ربی لا یجلیها لوقتها الا هو ونیز میفرماید انما علمها عند الله یعنی خداوند عالم است که قیامت چه وقت برها میشود و چون وقتی که خداوند عالم بانست فرارسد قیامت تحقق پیدا کند و همانا جز خدا بر قیامت و کیفیت آن عالم و مطلع نیست •

این بیان الهی در نهایت صراحت است که علم بقیامت و زمان تحقق آن و ظاهر شدن حقیقتش مخصوص بخداست و خداوند وحده درباره قیامت علم و معرفت دارد و جز خداوند دیگری نمیتواند که حقیقت قیامت و کیفیت آنرا برای مردم آشکار سازد و برای آن وقتی مقرر است که قیامت از خدا از آن خبری ندارد و چون آن وقت معین برسد خداوند اسرار و حقیقت قیامت را برای مردم واضح و آشکار خواهد فرمود و نیز فرموده است: «تیسکم الا بغتة یعنی قیامت در وقتی فرامیرسد که منتظر آن نیستید و ناگهانی و بغتة وقوع مییابد و این بیان الهی دلیل بر آنست که مردم از زمان مقرر و وقت مقدر محتوم قیامت خبری ندارند زیرا امری که تحقق و وقوع آن مکتوم و مستور است زمان وقوع آن نیز مکتوم و مستور است علامه بیضاوی در تفسیر خود در ذیل همین آیه شریفه قل انما علمها عند ربی میفرماید قوله " (قل انما علمها عند ربی) است و ربها لم یطلع علیه ملکا مقربا ولا نبیا مرسل (لا یجلیها لوقتها) لا یظهر امرها فی وقتها الا هو والمعنی الخفاء بها مستمر علی غیره الی وقت وقوعها واللام للتاقیت کلام فی قوله تعالی اقم الصلاة لردک الشمس انتهى .

میفرمایند معنی آیه مبارکه انما علمها عند ربی این است

که علم قیامت را مخصوص خود قرار داده و هیچ فرشته مقرب و نبی مرسل را بر آن آگاه و مطلع نساخت است و معنی آیه "لا یجلیها لوقتها" این است که امر قیامت را در موقوع معین جز خداوند کس دیگری نمیتواند آشکار و ظاهری سازد باین معنی که مسئله قیامت تا روز معین که هنگام وقوع قیامت است بر همه مردم مخفی و مستور خواهد ماند بعد میفرماید حرف لام در کلمه لوقتها مفید معنی توقیت است یعنی تا وقتی که زمان قیامت نرسد خداوند آن را برای مردم آشکار نوسازد چنانچه حرف لام در آیه مبارکه *ان الصلاة للذکوة الشمس* که بر کلمه *للذکوة* وارد شده نیز مفید معنی توقیت است انتهى .

مقصود علامه بینظاری از جمله *ان الخفاء بها* مستمرالی وقت و قومه این است که ماهیت و حقیقت قیامت قبل از وقوع آن بر جمیع خلق مستور است و هیچکس نمیداند که حقیقت قیامت چیست و ماهیت و کیفیت آن چگونه است و چون وقت مقرر برسد و خدا آنرا آشکار فرماید و قیامت برپا شود آن وقت مردم بکیفیت و حقیقت آن پی میبرند علامه تقی الدین این بجهت در کتاب خود مسمی به *"الاکلیل فی المتشابه والثاء"* ویل "این آیه مبارکه را که در سوره احزابیه (۶۳) نازل شده نقل میکند -

قوله تعالی *یستألونک الناس عن الساعة قل انما علمها عند الله*

وما يدرك لعل الساعة تكون قريبا وسوس يفرماید ناخبرانه ایس
 علمها الا عند الله وانما هو علم وقتها المعین و حقیقتها . انتهى
 یعنی مقصود حق تعالی در آیه مزبوره این است که خداوند
 میفرماید هیچکس جز خداوند در باره قیامت علم و اطلاعی ندارد
 یعنی جز خداوند کسی از وقت معینی که قیامت در آن برپا میشود
 و از حقیقت و ماهیت قیامت خبر و اطلاعی ندارد . انتهى
 مقصود علامه مزبور این است که در مطلب راجع بقیامت برخلاف
 مجهود است و کمیرا بران اطلاعی نیست یکی حقیقت قیامت است
 یعنی هیچکس نمیداند که قیامت چیست و چگونه است و دیگری
 زمان وقوع قیامت است یعنی هیچکس نمیداند که قیامت چه
 وقت برپا خواهد شد بجز این در وجه اول مطلب دیگری هم
 هست که برای مردم مجهول است در قرآن مجید بآن تصریح
 شده است و آن این است که پس از وقوع قیامت و قیامت مردم
 متوجه نمیشوند که قیامت برپا شده و از وقوع آن غافل و جاهل خوا
 بود باین معنی که رستاخیز عظیم در عالم واقع میشود و قیامت
 انجام مییابد ولی مردم نمیدانند که قیامت برپا شده و رستاخیز
 عظیم انجام یافته است از جمله در سوره مريم آیه ۳۹ فرموده است
 و انذرهم يوم الحسره ان قضي الامر وهم فسی
 غفلة وهم لا یؤمنون یعنی ای رسول الله ص مردم را

یا مردم قیامت که روز حسرت و ندامت خواهد بود متوجه فرما
 و آنان را انداز نما زیرا قیامت در عالم انجم خواهد یافت در
 حالی که مردم از آن غافلند و ایمان نمیآورند یعنی قیامت
 بر ما میشود و رسول الهی بدعت قیامت میفرماید ولی مردم
 از عرفان آن حضرت محروم و از قیامت که قیامت مظهر امراض
 است غافلند زیرا خیال میکنند که قیامت را بخیر از قیامت رسول
 الهی در این جهان معنای دیگری است که عبارت از روز موهوم
 و قیامت موهوم باشد که خود با وهام خویش پنداشته اند و
 در گذر افتتانی بداعتی الله و رسول الهی که بقیامت قیامت
 کبری بر ما میشود نمی نمایند و متوجه نمیشوند و ایمان بان رسول
 بزرگوار نمیآورند و از این غفلت و بیخبری از حقیقت معنی قیامت
 و عدم اطلاع بزرگان مقرر و دور وقوع آن هیچکس نمیتواند خلق
 را نجات بخشد و باین راز مستور آنان را آگاه سازد مگر خدا و
 عالم که بوسیله پیغمبر خود مردم را متوجه باین نکته میفرماید
 و آنان میگویند که لایحلیها الوقتها الا هو یعنی حقیقت قیامت
 را در موقع معین برای مردم بجز خداوند کسی دیگر نمیتواند
 اشکار و فاش سازد باری چون حقیقت و ماهیت مشهور در نزد
 مردم را همه مردم از هم طبقات بکیفیت و ماهیت و احوال و اشار
 و صفاتش آگاه هستند و اطلاع ندارند لهذا باین نتیجه میرسیم

که قیامت مذکور در قرآن غیر از آن قیامت است که در نزد مردم
 معروفست آن قیامت حقیقی و واقعی است و این موهوم و مجازی
 و مصنوع او علم بشری است و باین دلیل مقصود من ثابت
 شد حال يك نكته دیگر در این خصوص باقی مانده که باید
 در این جا بان اشاره کنم از آیات قرآنی که مورد ^{استشها} واقع
 شد چنین برآمد که علم بقیامت مخصوص بخداوند است و
 دیگری را از آن اطلاعی نیست این مطلب هر چند بظاهر چنین
 فهمیده میشود که غیر از خداوند هیچ يك از افراد بشر را علمی
 در باره قیامت و ما هیت و حقیقت آن نیست و لکن در باطن مقصود
 این نیست که بکلی نفی علم از غیر خداوند نسبت بقیامت شود
 زیرا ^{و عالم بحقیقت} عارف بما هیت و کیفیت قیامت بوده اند و لکن علم
 آنان بسیار قلیل و انگشت شمار بود و ماست از این مطلب که گفتم
 تعجب ننمائی زیرا این مطلب باستناد قاعده معروفه ما من علم
 الا وقد خص که قاعده مسلمه است و صحیح و درست است یعنی
 برای هر قاعده عمومی کلیه موارد استثنائی هست یعنی برخی
 از افراد کلی از قید حکم کلی برکنار میشوند بجز در موارد معینه
 که تصریح شده است ^{اصول} میگویند قاعده ما من علم
 الا وقد خص در همه جا جریان دارد بجز در این آیه مبارکه
 سوره بقره (آیه ۲۹) که فرمود و هو یکل شیئ ^{یعنی} علم خداوند

بر همه چیز دانا است در این مقام نمیتوان گفتکه فی المشمل
 چیزی است که خدا عالم بان نیست زیرا هیچ چیز بر خدا
 مستور نیست و علم او شامل کل اشیا است بدون آنکه استثنائی
 در این حکم عمومی و کلی موجود باشد و لکن در سایر موارد -
 عمومی موارد استثناء پیدا میشود این تخصیص موارد استثنائی
 ممکن است در خبر از مطلبی واقع شود همانطور که موارد امری
 هم پیدا میشود مثلاً در قرآن مجید سوره الذاریات آیه ۴۱ و
 ۴۲ میفرماید قوله تعالی " و فی ما اذا ارسلنا الیهم الريح
 العقیم ماتوا من شیء انت علیه الاجلته کالرمیم *
 یعنی احوال قوم ما را از جمله مطالبی است که سبب تنبه و تذکر
 قافلین است زمانی که ما با او شدید بنیان کن و هلاک کننده را بر سر
 آنها مسلط کردیم این با او شدید به هیچ چیزی نمیگذشت
 مگر آنکه انرا مانند جسم پوسیده از هم پراکنده میساخت
 یعنی هیچ چیز از اثر ما با او شدید محفوظ در امان نبود -
 نظر باین حکم عمومی باید همما اشیا از سطوت ما با او شدید از بین
 رفته باشند ولی ما میبینیم که موارد استثنائی چند موجود
 که مشمول ما را این حکم عمومی نبود زیرا این با او شدید که ما مور
 هلاکت قوم ما بود در ضمن وزیدن بکوهها و دشت و صحراها
 هم میوزید و لکن آنرا از آثار شدید ما با او مزبور نصیبی نبود

زیرا باد شدید مزبور کوهها و صحراها را از هم نهانید و
 از بین نبود بنا براین مفاد قاعده ما من علم الاوقد خص در
 این آیه مبارکه بخوبی واضح گردیده با آنکه در آیه مبارکه
 بطور عموم و کلی اخبار فرموده و لکن موارد استثنائی از قبیل
 کوه و صحرا و غیرها بودند که مشمول آن حکم عمومی نشدند این
 مثال از بیست و سه مسأله تخصیص در خبر بود و آیه های
 سابقه که ذکر شد مثال تخصیص در امر بود حال گوئیم اگر
 چه خداوند در آیات مزبوره سابقه علم بما هیت و حقیقت قیامت
 را بخود اختصاص داده و سایر مردم را عموماً از اطلاع بما هیت
 و حقیقت قیامت محروم و بی نصیب معرفی فرموده است و لکن
 بمفاد قاعده ما من علم الاوقد خص از بین مردم که فرموده حق
 تعالی نسبت با وضاع و ما هیت قیامت بی اطلاع و جاهلند معدود
 قلیل مستثنی و جدا شده و بما هیت و حقیقت قیامت عالم
 بوده اند و این اطلاع محدود قلیل بر حقیقت و ما هیت قیامت
 بنحوی که ذکر شد بهیچوجه منافاتی با اختصاص علم
 بما هیت و حقیقت قیامت بخداوند تبارک و تعالی ندارد زیرا
 گفته اند ما من علم الاوقد خص در این مسئله حکم علم عبارت
 است از جهل عموم بشر بما هیت و حقیقت قیامت گیری و مورد
 اختصاص آن عبارت است از عده معدودی از صاحب نظران

که بماهیت و حقیقت قیامت کبری قبل از وقوع آن مطلع و عالم بوده اند.

ف

دلایل سوم (خداوند در قرآن مجید سوره اعراف

آیه ۲۹-۳۰ میفرماید کما یدأکم تصودون فریقا هدی

و فریقا حق علیهم الضلاله انهم اتخذوا الشیاطین اولیاء

من دون الله و بحسبون انهم مهتدون یعنی خداوند همانطور که

شماره را در آغاز حیات بخشید و ایجاد نمود مجدداً باز میگرداند

و پس از بازگشت جمعی را هدایت میفرماید و جمعی هم بگمراهی

و ضلالت دچار میشوند و سزای آنها همین است زیرا آنها ^{انسان}

پنجای آنکه خداوند را اطاعت کنند و مولای خود سازند از شیاطین

پیروی خواهند کرد و خیال میکنند که راه هدایت را یافته اند

مفسرین درباره تفسیر کلمه تصودون سخنان بسیار گفته اند

برخی میگویند مقصود از هر دو آن است که روح مجرد که در این

دنیا ببدن تعلق دارد پس از مفارقت از بدن بواسطه مرگ در

مرتبّه بتجرد خود عود می نماید و بر میگردد بعضی گفته اند

مقصود آن است که بدن انسان بعد از مفارقت روح بخاک عود میکند

و از هم میپاشند و متراجم میگردد و جمعی دیگر از مفسرین

گفته اند که مقصود از جمله تصودون یعنی شما ای مردم در روز

محشر و مستأخیز عظیم دو مرتبه زنده میشوید و با برهنه و بدون

لباس با اندام لاغر و ضعیف برای محاسبه هود میکنند و بومیگزند بد
ولکن سیاق آیه شریفه با هیچکدام از این احوال مختلفه مفسرین
مطابقه نمینماید زیرا حق جل جلاله در آیه مزبوره میفرماید
که شما مردم پس از هود و رجعت بد و فوره مخالف تقسیم میشوند
يك فوره انا نلد که راه راست را یافته و در صراط مستقیم سالك
میشوند و مهتدی میگردند و فوره دیگر بوا سطره متابعت از شیاطین
گمراه میشوند و در عین گمراهی خود را مهتدی می شمارند اگر بقول
مفسرین سابق بگوئیم که مقصود از هود هود روح بحالت تجرد ذاتی
خود است و پس از مفارقت از بدن در مرتبه مجرد امحشور میشود
برای آن است که جزای افعال دنیوی خود را دریافت نماید و به
محازات افعال و مکافات رفتار خود برسد و بهیچوجه در نشاء
دیگر که عالم تجرد روحست هدایت و ضلالت محلی ندارد زیرا
هدایت و ضلالت باین دنیاست که اثر ظهور مظاهر مقدسه
الهیة در این دنیا بحضس مؤمن و مهتدی میشوند و برخی کافر
و گمراه میگردند ولی در نشاء دیگر مسئله هدایت و ضلالت
نیست بلکه مسئله دریافت نتایج افعال دنیوی است و در آن
جهان مردم بد و فوره مهتدی و گمراه تقسیم نخواهند شد پس
واضح شد که مفاد آیه شریفه راجع بصود ارواح بجهان مجرد
نیست حال باید تفکر کنیم و ببینیم در ابعاد ای امر چه وقت بود که

مردم بد و فرقه منقسم شده اند که در عود هم همان مسئله تکرار
 شود زیرا میفرمایند که با بد تکم تعویذون فریقا هدی ۰۰۰ یعنی
 همانطور که در آغاز کار شمای مردم بد و فرقه مهتدی و گمراه
 منقسم شدند و در دوره عود و رجعت هم بد و فرقه مهتدی و
 گمراه منقسم خواهید شد خوب ببینیم آغاز کار کی بود؟ کسه
 چنین امری واقع شده است بدیهیست که مقصود دوره ظهور
 اولین پیغمبری بود که از طرف خدا او نند برای هدایت مردم
 ضیعت شده است و بر اثر بحث او مردم بد و فرقه مهتدی و فرقه
 گمراه منقسم شده اند چنانچه خدا او نند در قرآن مجید سوره بقره
 آیه ۲۱۳ فرموده کان الناس امة واحدة فبعث اللہ النبیین -
 مبشرین و منذرین یعنی مردم قبل از ارسال رسول الهی همه
 در یک ردیف بودند باین معنی که همه از معارف الهیه بیخبر
 بودند پس از آن خدا او نند پیغمبران را برانگیخت که مردم را بشار
 دهند و از غضب و خشم خدا او نندی انذار نمایند
 بدیهیست که پس از ظهور رسولان الهی در بین مردم نسبت
 بآنان اختلاف نظر پیدا شد فرقه بمطابعت رسولان الهی
 قائل شدند و مهتدی گشتند و فرقه از ایمان و اقبال برسول
 الهی سرپیچی کردند و در نتیجه بضاللت و گمراهی افتادند
 این مطلب در ابتدا در دوره اولین پیغمبری که در عالم ظاهر

شد اتفاق و پس از آن در دوره ظهور هر يك از مظاهر
مقدس الهیه نفس این عمل تکرار شد یعنی در دوره هر موعول
فرقه مهتدی شدند و فرقه دیگر گمراه گشتند و مصداق کما بدتکم
تعودون واضح و آشکار گردید یعنی اموری که در ابتدای
ظهور رسولان الهی در عالم واقع شد در هر دوره تکرار و
تجدید گردید مردم بدو فرقه منقسم شدند و قیامت برپا
گردید در این دوره هم عین این نکته تحقق یافته است علامه
بیضای در تفسیر خود در ذیل این آیه مبارکه کما بدتکم تعودون
میفرماید بعضی گویند که معنی آیه چنین است " همچنانکه شما
را از خاک خلق کردیم و مرتبه بخت عود خواهید کرد و برخی گفته
اند معنی آیه این است همانطور که در آغاز پاره و پیلبار و
ضعیف الجسم بودید و مرتبه با همان حالت عود خواهید کرد
و مجازات افعال خود خواهید رسید بنا بر این بکوشید تا بسا
کمال خلوص باجرای مراسم عبادت حق موفق شوید و از آن
جهت خداوند دوره عود را بدوران آفاق تشبیه فرموده است تا
بمردم بفهماند که عود دادن حالت سابقه در حد امکان است
و از امور متمتع و محال نیست و خداوند قادر است که شمارا مانند
آغاز مجدد اعدا عود دهد بعضی از مفسرین هم گفته اند که معنی
این است که همانطور که ای مردم در آغاز شما بدو فرقه مؤمن و کافر

مقتسم شدید مجدد اخذ اوئند شمارا بهممان حال خود میدهند
 که بعضی موفق بایمان میشوید و راه هدایت رامییغما تید و برخی
 بمقتضای کفر و الحاد بضلالت و گمراهی خواهید افتاد و این
 بر حساب رانده و قضاء سابقه الهیه است که معاندین در نتیجه
 کفر چار گمراهی و ضلالت شوند بعد میفرماید کلمه فریقا در
 آیه فریقا حق علیهم الضلاله از آن جهت منصوب است که مفعول
 برای فعل مخذوف است یعنی و خذل فریقا حق علیهم الضلا
 و از آن جهت فعل خذل را مقدر دانسته که جمله بعد
 مفسر آن و دلیل بر آن است یعنی جمله انهم اتخذوا الشیاطین
 دلیل بر آنست که در اول آیه کلمه خذل مقدر است
 که نصب فریقا بواسطه اوست زیرا نتیجه پیروی شیاطین خذلان
 و محرومیت از هدایت و رحمت الهیه است و ممکن است جمله
 انهم اتخذوا الشیاطین را بیان علت برای تحقق ضلالت
 و گمراهی بیروان شیاطین دانست یعنی بگوئیم خذل فریقا
 حق علیهم الضلاله خداوند مخذول ساخت فرقه‌ئی
 را که مستوجب گمراهی بودند و اگر کسی پیغمبر چار این فرقه
 مستوجب گمراهی و سزاوار ضلالت نبودند در جواب میفرماید
 انهم اتخذوا الشیاطین اولیاء یعنی علت گمراهی
 و سبب تحقق ضلالت این فرقه آن است که پیروی از شیاطین

نمودند و از عبادت خداوند اعراض کردند بعد میفرماید
 فیحسبون انهم مهتدون از این بیان الهی چنین مستفاد میشود
 که مقام معاند و مقام کافری که در تحقیق مسئله چهار خطا و اشتباه
 شد مانند هر دو یکی است معاند کسی است که با وجود علم بپسند
 حقانیت مدعی من عند الله بعناد و مخالفت قیام کند و لهذا مستحق
 عذاب و سخط الهی گردد و کافر مخطی کسی است که لازمه
 تحقیق و تحری را بجانیاورده باشد لهذا چهار کفر و ضلالت
 گردد و این هر دو مستحق عذاب و سخط و سزاوار مذمت اند و
 صاحب نظر را میسرند که مفاد آیه مبارک را در باره شخصی که در
 تحقیق احوال الله کوتاهی کرده و تقصیر و رزیده است حمل نماید
 یعنی بگوید عذاب الهی مخصوص کسی است که ندای الهی را
 بشنود و در تحری حقیقت تقصیر روا دارد و کوتاهی کند و لهذا
 مستوجب عذاب گردد انتہی

واینک عین عبارت علامه بیضاوی را برای تو میخوانم
 قوله • وقیل كما یدئکم من تراب تعودون الیه وقیل كما
 یداکم حفاة عراة غرلا تعودون باعادتہ فیجازیکم علی افعالکم
 فاخلصوا الہا للعبادة وانما شبهہا لاعادة بالابداء تقربوا لامکانہا
 والقدرة علیہا وقیل كما یداءکم مومنا وکافرا یعیدکم فریقا ہدی
 بان وفقہم للایمان وفریقا حق علیہم الضلالة بمقتضی القضاہ

السابق وانتصابه بفصل يفسره ما بعده ای وخذل فریقا
 انهم اتخذوا الشياطين اولياء من دون الله تعليل لخذلهم
 والتحقق لضلالتهم فيمحسبون انهم مهتدون يدل على ان
 الكافر المخطئ والمعاند سواء في استحقاق الذم وللغارق ان
 يحمله على المقصر في النظر ۱۰ ۰ ۱ ۰ هـ - ملاحظه فرموا
 كه علامه بيضاوی از چهار گفتاری كه از مفسرين نقل فرمود بسمه
 گفتار اول توجهی فرموده و گفتار چهارم را ترجیح داد و در باره
 آن اظهار نظر فرمود و انرا پسندید و آن گفتار این بود كه كما
 بدأكم مؤمنا وكافرا الخ! پس قول از میان
 اقوال دیگر مفسرين مورد پسند و تصویب علامه بیضاوی قرار گرفته
 زیرا در ضمن آیه شریفه بعد از جمله كما بدأكم تعودون در بیان و
 تفسیر آن فرمود فریقا هدی و فریقا حق علیهم الضالّه ۰ ۰ یعنی
 در دوره عود و بازگشت مانند دوره اول شما ای مردم بدو و فرقه
 منقسم خواهید شد یکی فرقه را راست را خواهد یافت و فرقه
 دیگر ضالالت خواهد افتاد و کلمه عود بمعنی معاند است كه
 در نزد مردم معروف است و آن عبارت از قیامت است و بنا بر این
 معنی آیه چنین میشود چنانچه شما ای مردم در دوره ظهور
 اولین رسول الهی بدو فرقه مؤمن و كافر منقسم شدید در دوره دوم
 نیز عینا بهمین حال برمیگردید و بدو فرقه تقسیم میشوید يك فرقه

براه هدایت سالک میشوند و حضرت بهاء الله مومنین خواهند
 شد و فرقه دیگر چون حضرت بهاء الله مومنین نشود مستحق
 ضلالت و سزاوار گمراهی خواهد بود بظن براین واضحست کسه
 مقصود از معاد و قیامت قیام مظهر اموالله برای هدایت
 من علی الارض است و پسر از قیام آن حضرت گروهی هدایت
 یافتند مومنین میشوند و در نتیجه ایمان بدجات و بهشت جاودان فائز
 میگردد و اما آنانکه بان حضرت مومنین نشوند و براه کفر سلوک
 کنند بگمراهی و ضلالت خواهند افتاد و در نتیجه بعد از الهی
 گرفتارند و ^{در}وزخ افکنده خواهند شد " اینک ای عمار در ایمن ^{نکته درست}
 تفکر و توجه بفرمانچه چنانچه چند دقیقه قبل هم بتمو گفتم علامه بیضاوی
 در ضمن گفتار خود فرمود که هرگاه ایمان نیارود مستحق عذاب
 و سزاوار دوزخ است و کسانیکه ایمان نمیآورند بد و فرقه منقسم اند
 یا معاندند و یا کافری که تحقیق مسئله قصور نموده و راه خطا
 پیموده است و این مطلب از خود آیه مبارکه بدست میآید زیرا در آیه
 مبارکه فرمود که مردم بد و فرقه منقسم میشوند یک فرقه براه هدایت
 سالکند (فریقاهدی) و فرقه دیگر مستوجب ضلالت اند (و
 فریقاهلیم الضالاة) و بدیهیست کسیکه گمراه شد و راه ضلالت
 پیمود سزاوار عذاب است حال این شخص گمراه یا از راه عناد و
 بغض جلیلی ضلالت را اختیار کرده و یا از راه خطا و اشتباه

وقصور در تحوی حقیقت در چار ضلالت شده است و در اول
 وهله بچنین بنظر مورسده که عذاب مخصوص کمره معاند است
 و کافر مخطی را از عذاب نصیب نیست و از این جهت مسلامه
 بیست و سی و نهم در جواب این گفتار که ممکن است بفکر شخصی
 پرسیده فرموده است که مفاد آیه شریفه را جمع شخصی است که از راه
 قصور در تحوی حقیقت و تقصیر در انجام وظیفه وجدانسی
 خود در باره عرفان مدهی من عند الله مستحق ضلالت و عذاب
 شده است زیرا بر چنین شخصی واجب است که بمحض استماع ندا ی
 مظهر امر الله فوراً بتحوی حقیقت پیردازد و گرنه قصوریکه در
 انجام تحوی حقیقت مرتکب شده و پراثر تقصیر و کوتاهی که
 در این مورد نموده است مستحق عذاب و مستوجب دوزخ میشود از
 این جهت است که بیضاوی فرموده "الفارق ان یحمله علی التخصیر
 بالنظر یعنی کسیکه بین معاند و کافر مقصر مخطی فرق قائلست
 میتواند مفاد آیه شریفه را بشخصیکه در تحقیق و تحوی حقیقت
 تقصیری در زیده است و از تفکر و نظر در باره ادعای مدهی قصور
 ورزیده است را جمع داند و او را هم مستوجب عذاب الهی محسوب
 یدارد چنانچه معاند را مستوجب عذاب الهی میداند ای همار
 در مستملاحظه فرما که امر حضرت بها^۱ الله جقدر دارای عظمت
 است باید هر چه زودتر ممکن است در باره این امر اعظم مردم به

تحریر و تحقیق پیردازند و در ایمان بان حضرت از یگدیگر
سبقت جویند زیرا اگر در گفتار بیضاوی که در باره تفسیر آیه شریفه
فرمود موهم چنین در خود آیه مبارکه تا «مل و دقت لمانیم بمعنی معاد
بعلم الیقین عالم خواهیم شد زیرا این آیه شریفه را بهترین وجهی
توضیح میکند که جای هیچگونه شك و شبهه برای شخص محقق —
منصف باقی نمیکند ارد این نکته را باید بگوئیم که دعوت الهیه بواسطه
دو وجود مقدم مترادف است تا بعد در عالم تحقق یافته دعوت اولی
بواسطه حضرت باب اعظم و دعوت ثانیه بواسطه حضرت ^{لله} بها ۱۴
هوق عربی بوده چنانچه در قرآن مجید سوره النازعات آیه ۶ و ۷
باین دو ظهور مترادف و متتابع اشاره فرموده قوله تعالی «یوم
ترجف الراجفة تتبعها الرادفة مقصود از راجفه دعوت حضرت
باب اعظم و مقصود از رادفه دعوت حضرت بها ۱۴ الله است که
پس از دعوت باب اعظم در عالم تحقق یافته است و نیز در سوره
المرسلات آیه ۱۱ - ۱۳ فرموده است واذ المرسل اتقت لای
یم اجلت لیم الفصل نظر مضمون این آیه مبارکه خداوند از
برای هر رسولی زمان مخصوصی را در نظر گرفته و در هر دوری
مظهر معینی را مبعوث میفرماید و هر زمان که رسولی من عند الله
مبعوث شد همان زمان عبارت از یم الفصل یعنی یم قیامت
است و بنا بر این هر وقت مظهری با امر الله قیام فرمود و رسولی را خداوند

مبعوث نمود و فرستاد و آن رسول بتشریح شریعت الله پرداخت همان
وقت قیامت برپا میشود بنا بر این معنی قیامت قیام مظهر اموال الله
اقدام بتشریح شریعت الله است *

دلیل چهارم • در قرآن مجید سوره بقره آیه ۶۲

میفرماید قوله تعالی ان الذین امنوا والذین هادوا والصابغین
والصائبین من ان باللہ والیم الاخر وعلی صالحا فلم اجرهم
عند ربهم ولا خوف علیهم ولا هم یحزنون یعنی پیروان شریعت
حضرت موسی و حضرت عیسی علیهما السلام و امت حضرت
یحیی بن زکریا که بخداوند و بپیغمبر آخر ایمان آورده اند و اتصال
نیکو کرده اند در نزد پروردگارشان با دایم اعمال آنان محفوظست
و بر آنان بومی و ترس عارض نشود و اندوه و فتنه ای برای آنها -
نیست مقصود از یم آخر در این آیه مبارکه روز قیامت است و یم الاخر
از اسماء قیامت میباشد و وجه تسمیه یم قیامت که یم ظهور مظهر
امر الله است بیم الاخر آن است که آن هنگام دوران ظهور آخرین
مظهر از مظاهر مقدمه است که تا آنوقت در عالم ظاهر شده اند
و یم الاخر یعنی دوره ظهور آخرین مظهر از مظاهر مقدمه
که تا آن زمان بدعوت قیام نموده اند و بنا بر این زمان ظهور هر
یک از مظاهر مقدمه نسبت به مظاهر بیکه قبل از او در عالم ظاهر
شده اند بیم الاخر نامیده میشود علامه این کتور در تفسیر آیه

مبارکه مزبوره باین مطلب تصریح کرده و فرموده است "مقصود از
 ایمان یهود که در آیه مبارکه تصریح شده عبارت از ایمان نفوسی
 است که در دوره شریعت حضرت موسی بان حضرت مو^ص من
 بودند اما نفوسیکه بعد از ظهور حضرت عیسی علیها السلام
 بشریعت تورات متمسک شدند و حضرت مسیح ع را قبول نکردند
 از جمله مومنین محسوب نیستند و یگمراهان و هالکین پیوسته
 و مشمول عنایات مذکوره در آیه شریفه نیستند و نیز مقصود از
 نصاری نفوسی هستند که در دوره شریعت حضرت مسیح
 ع بان حضرت مو^ص من بودند و احکام الهیه را اجرا مینمودند ولی
 نفوس از نصاری که پس از ظهور حضرت رسول ص بشریعت
 حضرت عیسی ع متمسک شدند و حضرت رسول ص مو^ص من
 نشدند در جرگه مومنین محسوب نمیشوند و جزو هالکین محسوب
 بعد میفرمایند که این ابن حاتم از سعید بن جبیر مثل این مطلب
 را روایت کرده است انتهى • این جمله که ترجمه اش مذکور شد
 در صفحه ۱۰۳ از تفسیر این کثیر جلد اول مذکور است و عیسی
 عبارتش این است قوله "فكان ايمان اليهود انه من تمسك بالتوراة
 وسنة موسى عليها السلام حتى جاء عيسى فلما جاء عيسى كان من
 تمسك بالتوراة واخذ بسنة موسى فلم يدها ولم يتبع عيسى كان
 هالكا وايمان النصارى ان من تمسك بالانجيل منهم وشرائع عيسى

كان مؤمنا مقبولا منه حتى جاء محمد (ص) فمن لم يتبع محمدا
 (ص) حنهم ويدع ما كان عليه من سنة عيسى والانجيل كان هالكا قال

این ابن حاتم روی عن سعید بن جبیر نحو هذا - ۱۰۰ ه .
 ملاحظه میفرمائی که امام ابن کثیر تصریح کرد . است که پیروان
 حضرت موسی (ع) قبل از ظهور حضرت مسیح ع جزواهل -
 ایمان محسوب بودند ولی بعد از ظهور آن حضرت آنانکه بآن -
 بزرگوار مؤمن نشدند مؤمنین محسوب نبودند زیرا که بیوم الاخر
 (یعنی بحضرت مسیح) مؤمن نشدند چه که بیوم الاخر در آن روزگار
 دوره ظهور حضرت مسیح بود یعنی آخرین مظهری بود که بعد
 از مظاهر مقدسه قبل از خود ظاهر شده بود و درهم چنین در باره
 نصاری فرموده اند آنانکه پس از ظهور رسول الله بآن حضرت مؤمن
 نشدند کلمه مؤمن بر آنان اطلاق نمیشد زیرا بیوم الاخر که در آن
 ایام عبارت از دوره ظهور رسول الله ص بود مؤمن نبودند و جزو
 هالکین شمرده شدند این بیان دلیل است که مقصود از قیامت قیام
 رسول الهی بدعوت خلق است و مقصود از بیوم الاخر هم ظهور هر
 یک از مظاهر مقدسه در دوره مخصوص بخود است که نسبت بمظاهر
 قبل از خود آخرین مظهری محسوب بوده که در عالم ظاهر شده
 است ملاحظه فرمائی عمار که چگونه مطلب واضح شد و چطور
 این مسئله مهمه در نهایت صفالاتح و احکام گردیده است

هو الحق الا الضلال - آيا اکنون بر جميع ام جهان واجب

نگردد يد ما است که بحضورت بها اللهم من شوند زیرا این قرن دوره حضرت بها اللهاست هر کس در این دوره با حضرت

مؤمن شود و شریعتش متمسک کرد البته بسعادت حقیقیه

و بعزت و خوشبختی میرسد و هر کس که بحضورت بها الله مؤمن

نشود بیوم الاخر ایمان نیاورد و در نتیجه انکار بیوم الا - ر منسول

عنايات وارده در آیه شریفه نص گردید یعنی مفاد خوف علیهم

ولا هم یحزنون در باره اش صدق نمیکند زیرا بمفاد آیه مزبوره

اگر کسی بخدا مؤمن و معتقد باشد ولی بیوم الاخر معتقد نشود

و ایمان نیاورد گاهی نیست و باعث نجات نمیشود و سبب ورود به بهشت

نمیکرد در آیه مزبوره حق تعالی تصریح فرموده که ایمان بخدا

و اعتقاد و ایمان بیوم الاخر همواره باید با هم باشد تا سبب نجات

شود و از طرفی هم نکته دیگری از آیه مزبوره بدست میآید آن این

است که ایمان بخدا و بیوم الاخر منحصراً وقتی معین و مخصوص

بزمان ظهور مظهر معینی نیست بلکه شامل عموم ادوار قبل و بعد

است و مضمون آیه مبارکه هم در دوره مظاهر مقدسه قبله جریان

داشته و هم شامل ادوار مظاهر مقدسه ایست که بعد از این در

عالم ظاهر خواهند شد باری مقصود از قیامت و بیوم الاخر مظهر

امر الله است بشرحیکه مکرر گفتیم و استماع فرمودی حال اگر قیامت و

بیم الاخر را بنحوی که مردم میگویند و معتقدند تفسیر نمائیم -
چنین تفسیری با عقیده شی که شماها در باره نصاری و یهود و صا^{بئین}
دارید تطبیق نمیکند عمار گفت چگونه ؟

دلیل پنجسم • زید گفت آیا شما در رساله

یهود و نصاری و صا بئین که بعد از ظهور حضرت رسول ص به
شریعت سابقه خود متمسک شدند و حضرت رسول ص مومن -
نشدند و اعتقاد پیدا نکردند چه عقیده داری ؟ آیا میشود گفت
که این نفوس با وجود آنکه حقایق حضرت رسول ص را انکار
کردند دستگاری و با آنکه حضرت رسول ص مومن نشدند -
نجات یافته و وارد بهشت میشوند ؟ عمار گفت هرگز

یهود و نصاری و صا بئین که منکر رسالت حضرت هستند و شریعت
اسلامیه عمل نمیکند بدیهیست که از اهل نجات نیستند و وارد -
بهشت نمیشوند زید گفت مگر مردم نمیگویند که مقصود از بیم الاخر
روزیست که افراد نوع انسان پس از مرگ طبیعی به جازات و مکافات
اعمال خود که در این عالم مرتکب شده اند میرسند ؟ آری مردم -
میگویند بیم الاخر که ایمان و اعتقاد بان شرط دریافت مکافات و
اجرا اعمال و هلت زوال حزن و بیم از خلق جهانست عبارت از
عالم پس از مرگ است خداوند در آیه مزبور من امن بالله والیوم
الآخر عمل صالحا فرموده هر يك از یهود و نصاری

و صائبین که مؤمن بخدا و مؤمن بپوم الاخر باشد و اعمال نیکسو
 انجام دهد از حزن و خوف برکنار و مشمول عنایت حضرت پروردگار
 است یعنی پس از مرگ در جهان دیگر با این مواهب متعالیه میرسد .
 این تفسیری است که مردم برای این آیه میکنند و مطابق این
 تفسیر لازم میآید که جمیع یهود و نصاری و صائبین را که مؤمن به
 خدا و پوم الاخر یعنی روز جزای اعمال و پس از مرگ باشند خداوند
 از جزایی عطا کند و از بیم و اندوه برکنار بدارد بنا بر این همه یهود
 و نصاری و غیرهم که منکر حضرت مسیح و حضرت رسول ص بودند و
 هستند چون بخداوند مؤمن ^{من} و بروز جزای اعمال پس از مرگ معتقدند
 باید ناچس باشند این تناقض هر انسر تفسیری پیش میآید که مسلمین
 در باره پوم الاخر میکنند و انرا عبارت از حصول جزای اعمال
 نفسی پس از مرگ در عالم دیگر میدانند یهود و نصاری هم یسوم
 الاخر را همین طور معنی میکنند حال بفرماییم چگونه میتوان از
 این تناقض خلاصی یافت از طرفی بنا بر تفسیر مذکور همه یهود
 و نصاری و غیرهم که منکر مسیح و رسول الله هستند ناچس و مشمول
 عنایت حق تعالی هستند و از طرف دیگر منکرین حقانیت حضرت
 مسیح و حضرت رسول ص را انجات و فوز بنحیم میسر نیست همسار
 گفت آری چنین است و تناقض ^{مطلب} واضحست زید گفت بسرای
 خلاصی از این تناقض چارهئی نیست جز آنکه معنی حقیقی -

یوم الاخر را در با بیم و تفسیر صحیح را بدانیم و ان این است
 که بگوئیم مقصود از یوم الاخر قیام رسول الهی بدعوت خلق پسوی
 خداوند تعالی است که بعد از دوره رسول قبل ظاهر شده
 است چنانچه این مسئله را بتفصیل قبل از این گفتیم و در این صورت
 تناقضی در بین نخواهد بود زیرا از طرفی یهود و نصاری
 و صابئین که منکر حضرت مسیح و حضرت رسول ص میباشند
 چون یوم الاخر که قیام رسول جدید الهیست ایمان نیاورده اند
 نجات نخواهند یافت چه که شرط نجات را خداوند در آیه
 مزبوره ایمان ب یوم الاخر قرار داده است و از طرفی هم آن نفوسیکه
 بخداوند مؤمن بود یوم الاخر یعنی بر رسول جدید الهی
 نیز مؤمن باشند و اعمال نیکو هم مطابق شریعت الله از انسان
 صادر شود نجات خواهند یافت و از آنده و حزن پرکنسار
 و مشمول عنایات حضرت پروردگار خواهند شد اما اگر
 یوم الاخر را چنانچه مردم ظاهرین میگویند بجزای افعال پس
 از مرگ در عالم دیگر تفسیر کنیم چون یهود و نصاری هم معتقد
 بجزای عالم بعد هستند لازم میاید که با وجود انکار رسالت
 حضرت مسیح و حضرت رسول ص ناجی و مشمول عنایات
 الهیه باشند و این قول در نهایت تناقض است زیرا برای منکرین
 مسیح و رسول الله نجاتی قائل نیستید باری ای ملام حظه

بفرما که چگونه تفسیر صحیح که ذکر کردم اشکال رازاتل نمود
 و تلافی از بین رفت و حقیقت مطلب در نهایت وضوح آشکار -
 گردید .

دلیل ششم . اینک آی مبارکه دیگر از قرآن
 مجید برای تومی خوانم که کلمه آخرت در آن ذکر شده و اگر آنرا
 چنانچه مردم معتقدند و میگویند تعبیر و تفسیر کنیم آیه مبارکه
 این معنی و لغو خواهد بود همان گفتم آن کدام است زید گفتم
 در قرآن مجید آیه ۱۳ سوره ممتحنه میفرماید " یا ایها
 الذین آمنوا لا تتولوا قوما غضب الله علیهم قد یبئسوا ممن
 الاخرة کذا یبئس الکفار من اصحاب القبور در این آیه مبارکه
 مقصود از قوما غضب الله علیهم قوم یهود است حال اگر آخرت
 را بقول مردم معنی کنیم و بگوئیم که مقصود روز جزای اعمال پس
 از مرگ است معنی آیه فاسد میشود و شرحی از این قرار است
 فرض میکنیم معنی آخرت که در این آیه نازل شده آن باشد
 که مردم پس از مرگ بجزای اعمال خود میروند " میفرماید یهود
 از آخرت مأیوس و ناامیدند یعنی امید ندارند که
 مردم پس از مرگ بجزای اعمال خود در عالم بعد بروند و در حقیقت
 از حیات بعد از موت که معنی آخرت است " بقول معروف " مایوس
 شده اند همانطوریکه کفار از اصحاب قبور یعنی از زنده شدن

مردگان پس از مرگ طبیعی مایوس و ناامیدند و بحیات بعد از موت امیدى ندارند بنا بر این معنی آیه مبارکه این طور همیشه بود
 "قد یئسوا من الآخرة كما یئس الكفار من أصحاب القبور یعنى
 یهود که منکر حضرت رسول و مورد خشم الهی هستند از حیات
 بعد از موت ما^۱ یوس هستند همان طوریکه منکرین حضرت رسول
 من از حیات بعد از موت ما^۲ یوس هستند ملا حظہ بفرما که بکسی
 معنی آیه فاسد میشود و در این صورت بی شباهت بقول شاعر
 نیست که گفته است :

كأننا والماء من حولنا

قوم جلوس حولهم ماء

یعنی ما که نشسته ایم و آب از اطراف ما جاری است مانند کسانی
 هستیم که نشسته اند و آب در پیرامون آنان جاری است و
 بد بهیست که این بیت در نهایت رکاکت است (و مانند آن است
 بگوئیم این گلی که سرخ است مانند گلی است که سسرخ است)
 و یا بگوئیم یهود که منکر حضرت رسول و مورد خشم خداوندند
 و مایوس از حیات بعد از مرگ هستند مانند کفاری هستند که منکر
 رسول الله و مایوس از حیات بعد هستند و این قولی بی معنی و
 تشبیهی در نهایت بیرون خواهد بود اما اگر کلمه آخرت را بمعنی
 حقیقی خود استعمال نمائیم معنی آیه در نهایت متانت و

استحکام خواهد بود و مطابق این معنی چنین میشود که یهسود
 از آخرت یعنی از قیام رسول جدیدی بعد از حضرت موسی ع -
 ما^{۶۴} یوس و نا امید هستند و میگویند بعد از موسی ع پیغمبری ظاهر
 نخواهد شد همانطور که کفار از حیات بعد از موت ما^{۶۵} یوس اند
 و میگویند هر کس میرد از بین میرود و حیات بعد از موت میسر نیست
 ملاحظه فرماید که چقدر معنی آیه مبارکه متین و لطیف است و ایمن
 مطلب را از آن جهت رب العزة در این مقام فرموده که قوم یهود
 عقیده داشتند بعد از حضرت موسی ع پیغمبر صاحب کتاب
 جدید و شریعت جدیدی هرگز ظاهر نشود چنانچه در سوره
 ما^{۶۶} آمده آیه ۶۴ نیز باین عقیده یهود تصریح فرموده است
 قوله تعالی " و قال الیهود ید الله مخلوله قلت ایذیبهم ولعنوا
 بما قالوا " یعنی یهود گفتند که دست خداوند بسته و مخلولست
 و دیگر نمیتواند بعد از حضرت موسی ع پیغمبری و بعد از تورات
 کتابی ارسال و نازل فرماید " بسته باشد دستهای خود یهود که
 چنین سخنی میگویند و بواسطه این گفتار مورد لعنت خداوند قرار
 گرفتند

دلایل هفتم • در قرآن مجید سوره انعام آیه ۹۲
 نازل شده قوله تعالی ((و هذا کتابنا نزلناه مبارک مصدق الذی
 بین یدیه و لتندرام القرى من حولها و الذین یؤمنون بالآخرة

یومنون به یعنی این کتاب مبارکی است که ما انرا نازل فرمودیم
 و در این کتاب (قران مجید) تورات و انجیل تصدیق شده و تسو
 ای محمد من باید مردم مکه و مردم مجاور آنرا دعوت فرماتسی
 همانا آن کسانی که با خرت مو من هستند بقران مجید مو من
 میشوند کلمه آخرت را که در این آیه مبارکه است
 اگر چنانچه مردم میگویند بحیات پس از مرگ تعبیر نمائیم معنی
 و مقصود برخلاف واقع و حقیقت میشود ما رگت چگونه برخلاف
 واقع و حقیقت میشود ؟

زیر گفت ملاحظه فرماید اولند در این آیه فرموده ان کسانی
 که با خرت ایمان دارند بقران مجید (که میفرماید کتابی است که
 نازل کرده ایم و تورات و انجیل را تصدیق کرده است) مو من
 میشوند و حال اگر مقصود از آخرت عالم بعد از مرگ باشد البته
 یهود و نصاری بان معتقدند و علی هذا پر حسب آیه مبارکه باید
 آنان هم بقران مجید مو من باشند با آنکه بهیچوجه قران را قبول
 ندارند و بنا بر این تفسیر آیه برخلاف واقع و حقیقت است زیرا
 یهود و نصاری که بحال پس از مرگ معتقدند بقران مجید مو من
 نیستند با آنکه در آیه فرموده هر کس با خرت (اگر بحال پس از مرگ
 تفسیر شود) مو من باشد بقران مجید مو من است و این مطلب
 برخلاف واقع و حقیقت است حال اگر کلمه آخرت را بمعنی حقیقی

و تفسیر واقعی آن کعبارت از قیام رسول الهی است تفسیر کنیم
این مشکل بر طرف میشود زیرا گوئیم مقصود از آخرت قیام مظهر
مقدس امرالله در دوره آخریاد و آخر الزمان است که حضرت -
بها^۱ الله باشد و بدیهیست که هر کس حضرت بها^۱ الله مؤمن
باشد قطعا به قرآن مجید مؤمن است زیرا شرط ایمان
به حضرت بها^۱ الله اعتقاد و ایمان به جمیع انبیاء^۱ و رسول قبل و
کتاب اسطفا قبل است چنانچه مسلمین که به حضرت رسول ص
مؤمن هستند به حضرت مسیح و موسی علیهما السلام و نیز بائجیل
و تورات اعتقاد و ایمان دارند و هم چنین مسیحیان به حضرت موسی
و کتاب تورات معتقد و مؤمن هستند مشاهده میفرمائید که چگونه
مشکل مرتفع میشود و معنی حقیقی آیات الهیه اشکار میگردد ؟

در لیل هشتم • در سوره طه آیه ۱۶ و ۱۷ -
نازل شد تا است قوله تعالی " ان الساعة آتیها کاد اخفیها التجزی
کل نفس بما تسعى فلا یصدک عنها من لایومن بها و اتبع هواه -
فتردی " ساعت در این آیه مبارکه بمعنای قیامت است و خداوند
در این آیه میفرماید که علت اختفا و سبب استتار زمان فرارسیدن -
قیامت آنستکه مردم بجزای اعمال و نتایج سعی و کوشش خود
بر میزند و اگر قیامت را بقل مردم تفسیر کنیم و گوئیم مقصود از
آن روزی است که جهان بکلی فانی و خراب میشود و مردم از

قهرهای خود بیرون میآیند تا جزای اعمال نیک و نتیجه رفتار
 زشت خود را دریافت کنند معنی آیه مبارکه درست نمیشود زیرا
 میفرماید علت پنهان مآلدن قیام ساهت و سبب اختفای کیفیت و احوال
 و ماهیت و زمان برپا شدن قیامت همانا آن است که مردم بجزای
 اعمال بد و خوب خود برسند حال بفرما ببینیم در وقتی که جهان
 خراب و ویران شود و مردم از قبرهای خود بیرون بیایند که برای
 دریافت جزای اعمال بصرای محشر بروند پنهان داشتن
 و استتار قیام در آن هنگام چه رابطه با پنهان داشتن
 و مستور ساختن قیام قیامت دارد و چگونه میتوان استتار و اختفای قیام
 قیامت را در آن هنگام علت حصول جزای اعمال مردم دانست؟
 آیا اگر در آن هنگام امر قیامت را خداوند مستور و پنهان نسازد
 مردم بجزای اعمال خوب و بد خود نخواهند رسید؟ ملاحظه
 بفرما که چقدر معنی آیه مخشوش و بیحاصل میشود عمار گت
 پس توجه گونه با تفسیری که برای قیامت میثمائی معنی آیه
 مبارکه را تطبیق میکنی؟ زید گفت این آیه مبارکه خطاب به
 حضرت موسی در ظاهر و خطاب با مت حضرت موسی در واقع
 و نفس الامراست خداوند با مت موسی ع میفرماید قیامت قطعاً
 خواهند آمد ولی من آنرا مختنفی و مستور نگاه میدام تا هر کس
 بجزای رفتار و عمل خود از نیک و بد پرسد بعد میفرماید ما

اشخاص که بروز قیامت مؤمن نیستند شمارا گمراه کنند و مبادا شما ای امت موسی ع گوش بسخنان منکرین قیامت بدهید زیرا بهلاکت خواهید افتاد این ترجمه آی مبارکه بود حال شرح آن را بشنو " سابقا گفتیم که قیامت عبارت است از قیام رسول الهی بد هوت خلق و هر رسول جدیدی که ظاهر میشود بقیامت قیامت است رسول قبل بر ما میگردد هر حسب شهادت قرآن مجید در سوره قافرا آیه ۳۴ بنی اسرائیل قبل از ظهور حضرت موسی ع پیرو آتین حضرت یوسف بودند و چنان میبنداشتند که بعد از حضرت یوسف پیغمبر دیگری مبعوث نخواهد گردید قوله تعالی ولقد جئکم یوسف من قبل بالبینات فما لکم فی شک ما جئکم به حتی ان اهلک قلت لن یبعث الله من بعده رسولا گد نک یضل اللمن هو مسرف مرتاب یعنی پیش از این ای امت یهود حضرت یوسف با االه و پرا همین متقله محکمه در بین شما ظاهر شد و شما در باره صدق ادعای او در شک و شبهه بودید و چون حضرت یوسف از این عالم رفت و وفات یافت گفتید که خدا او پس از حضرت یوسف پیغمبر دیگری را نخواهد فرستاد این چنین خداوند مردم اسراف کننده پر شک و شبهه را گمراه میفرماید .

نظر باین آی مبارکه امر قیامت یعنی قیام رسول دیگری — بعد از حضرت یوسف در نظر یهود امری مختفی و مستور بود زیرا

آنها میگویند که بعد از یوسف پینمبری نخواهد آمد یعنی قیامت
 امت یوسف قیام نخواهد کرد و سر این استتار و اختفای امر قیامت
 از یهود بعد از ظهور حضرت موسی ع ظاهر شد باین معنی که
 امر قیامت یعنی قیام قیامت امت یوسف را که عبارت از ظهور
 حضرت موسی بود خداوند از آن جهت از نظر یهود پیروی یوسف
 مخفی ساخته بود که آنان بواسطه این اختفا و استتار در دوره قیام
 قیامت که ظهور موسی ع بود بجزای اهل نیک و بد خود برسند
 یعنی انا که تحری حقیقت کنند و باین مسئله دعوت موسی ع و
 درباره ادعای آن حضرت تحقیق و رسیدگی نمایند جزای -
 نیکوکاران و صالحین را دریافت کنند و انا که او تحری و تحقیق -
 دعوت حضرت موسی ع در روز قیام آن حضرت که عبارت از قیامت
 امت یوسف بود خود نداری نمایند و رسیدگی نکنند بجزای اهل
 ضلال و معاندین برسند بنا بر این معنی آیه مبارکه قبل بخوبی
 واضح و معلوم گردید که مقصود از اینکه میفرماید "ان الساعة
 آتیة الاکادا خفیة التجزی کل نفس بما تسعى چیست و اشکار
 گردید که چگونه استتار و اختفای قیامت علت و سبب رسیدن -
 اشخاص بجزای اعمال خود شان است آری معنی ساعت این
 است و در قیام ساعت تحری حقیقت و تحقیق بر هر فردی واجبست
 و هر شخص عاقلی را نایسته است باکمال سعی و کوشش بتحقیق

و تحری پسر د از د تا مانند امت یوسف که دعوت حضرت موسی
 را تحری کردند و مؤمن شدند بسعادت حقیقیه فائز گردند و بسه
 جزای عمل نیک خود برسند و از شقاوت عابدی خلاصی یابد
 و پیرو حق و حقیقت شود تا از مجازات خطا کاران برکنار
 باشد و مقصود از جمله تجزی کل نفس بما تمسی این است که
 انسان سعی و کوشش در باره دعوت مدعی من عند الله نماید تا
 صدق و یا بطلان آنرا تشخیص دهد و برای این منظور باید به
 دلایل و براهین متقن رجوع کند و دلایل مزبور را باید از کتب
 اسمانی که شخص مجاهد و محقق بدان معتقد است استخراج
 نماید و ناچار چنین شخصی در نتیجه بحث و تحری حق و حقیقت
 رسیدگی کامل به صراط مستقیم خواهد رسید و از جمله اشخاصی
 خواهد شد که خداوند در باره آنان فرموده و الذین جاهدوا
 فینا لنهدینهم سبیلنا و ان الله لمح المحسنین (سوره مکتوب آیه
 ۶۹) باین معنی که چنین شخصی در زمره مجاهدین راه حق
 محسوب میشود و مهتدی میگردد و از نیکوکاران شمره میشود حال
 پسر د ازیم بمعنی ثبالتعالیه مبارکه که فرمود فلا یصدک عنهما
 من لایؤمنن . . . یعنی شخص محقق که بتحری حقیقت
 مشغول میشود برای شناختن حق نباید با قوال اعداء و مخالفین
 عظمی از امر الله گوش بدهد و گفتار دشمنان را مناط تحقیق قرار

بدهد و از آنان تقلید کند یا بشک و شبیه آنان توجهی نماید زیرا که این عمل موجب هلاکت او خواهد شد چنانچه فرمود "فتردی" یعنی اگر تو ای موسی بگفتار اعدا^۱ و مشرکین توجه کنی و در ساره قیامت با قوال آنان راه انکار پیمائی در نتیجه بهلاکت خواهی رسید چنانچه از قبل گفتم هر چند مخاطب حق تعالی در ظاهر در این آیه وجود مبارک حضرت موسی ع است و کلمه "فتردی" بصیغه مفرد مخاطب مذکر نازل شد که مقصود حضرت موسی ع باشد ولی در واقع و حقیقت امر مخاطب حق تعالی است حضرت موسی هستند چنانچه علامه ابوالبرکات نسفی در تفسیر همین آیه مبارکه فرموده است قوله الخطاب لموس والمراد امته انتهی .

"یعنی هر چند خطاب بخداوند متوجه حضرت موسی است ولی مراد حق تعالی است حضرت موسی ع است .

دلیل نهم . در سوره روم آیه ۵۵ - ۵۶

نازل شد است قوله يوم تقوم الساعة يقسم المجرمين ما لبثوا خير ساعة كذلك كانوا يوفكون وقال الذين اتوا العلم والايمان لقد ايمتتم في كتاب الله الى يوم البعث فهذا يوم البعث ولكنكم كنتم لا تعلمون " اینک شرح معنی جملات آیه مزبوره را استماع بفرمائید يوم تقوم الساعة یعنی روزیکه قیامت برپا میشود

(یقسم المجرمون) یعنی آنها نیکه بر رسول وقت ایمان نیاوردند مانند
 مسر و گدیاد میکنند که (مال بثوا) در زمین خود باقی نماندند
 غیر ساقه بجز يك ساعت یعنی مجرمین دوره خود را از نظر کوتاهی
 آن يك ساعت میبنداشتند و احتیاج مینمودند که مدت آن کوتاه
 بود ماست كذلك كانوا یعنی اشخاصیکه قبل از آنان بودند نیز
 مانند آنان میبنداشتند و در دوره خود آنان نیز بافك وضع مردم
 از ایمان و حقیقت اغدام میکردند چنانچه فرموده یوفکون یعنی
 مردم را بهمین قدرها کلموله آن ذکر شد از توجه بحق پس از
 دید السنه و قال الذین اوتوا العلم یعنی گفتند کسانی که
 بشریعت حضرت بها^۱ اللعالم و مطلع شدند و الايمان و بايمان
 حضرت بها^۲ اللعالمز شدند لیتمم فی کتاب الله این خطاب
 متوجه بامت محمدیه است یعنی پیروان حضرت بها^۳ الله
 پیروان حضرت رسول ص میگویند که شما را نامه کتاب و پیروی
 از قرآن مجید و اجرای تعالیم شریعت مقدسه تا روز بعثت
 (الی يوم البعث) بسر بردم و مقصود از يوم البعث دوره
 ظهور مظهر امر الهی است که بعد از مظهر قبل ظاهر شده
 است زیرا در روز ظهور جدید مردم از قبور غفلت خارج میشوند
 و برون ایمان زنده میگرددند^۴ فهد ایوم البعث یعنی پیروان
 حضرت بها^۵ الله بمسلمین میگویند که امروز روز قیامت است

و همان روزی است که انتظار آن را داشتید و شما وعده فرار سیدن آن داده شده بود و امروز در سقر و روزمان مخصوص که برای شما مقدّم شده بود بیان رسید و لکنم لا تعلمون یعنی با آنان میگویند که روز قیامت فرار رسیده و لکن شما از آن غافل هستید و سه معنی حقیقی بعث و قیامت پی نبوده و با و هام خود آنرا تعبیر و تفسیر میگردید اینک که قیامت فرار رسید و ساعت موعوده — تحقق یافت باز هم شما قائلید و هنوز منتظر هستید که آنچه را — با و هام خود پیدا شده اید در عالم واقع شود و امور غیر موجود تحقق نیابد * این آیه مبارکه بصراحت دلالت دارد که آنچه را مردم در باره قیامت میپندارند و منتظر و قوهش هستند اوها می پیش نیست و این مطلب را میتوان بدو دلیل ثابت و میرهن ساخت *

برهان اول • آنکه بعضی آیات قرآن که از قبل اشاره شده در هنگام وقوع قیامت اکثر مردم از آن غافل و بی خبر هستند و با آنکه قیامت قیام کرده است نمیفهمند و ادراک نمیکنند حال اگر بگوئیم که مقصود از قیامت همان است که مردم میگویند — بهمیچوجه محقول نیست که مردم آن همه امور عجیبه و وقایع — مد هشتمینیه را ببینند و بظواهر مشاهده کنند و مع ذلك نفهمند که قیامت برسان شده است مثلا چون مردم از قبور خود خارج — نسوند و با برشته و بدون لباس با الدام ضعیف و لاف و صحرای

محشر بروند وزمین بکلی تبدیل شود وزمین دیگر پیدا گردد
صراط امتداد یابد مردم برای محاسبه رسیدگی با اعمالشان
در صحرای محشر بایستند و ترازوی سنجش اعمال بکار بیفتد
لیکوکاران بی‌بمبشت بروند و بدکاران بدو نوحه اسیر گردند و خلاصه
القول این همه امور و وقایع حیرت بخش و مهت آور بوقوع پیروند
چگونه میشود که کسی با مشاهده این حوادث و اوضاع ملتفت نشود
که ساعت موجوده فرارسیده و ازیرا شدن قیامت غافل باشد یا
آنکه این امور همه در مقابل چشم او سایرین وقوع مییابد و برای
رسیدگی بحساب او و سایرین این همه اوضاع گریبا میشود ؟
چگونه میشود که مردم در زمین محشر باشند و مورد محاسبه قرار
بگیرند و از هم از تحقق بعث و قیامت غافل شوند تا آنکه
مؤمنین و کافران بیایند و با آنها تکلم کنند و با آنان بفهمانند که
امروز قیامت است و بگویند هذا یم الهفت ۰۰۰۰۰ باری اگر
این همه امور بظاهر چنانچه مردم پنداشته اند وقوع بیابد دیگر
مفاد آیات قرآنی که فرموده تاتیبهم الساعة بختة و هم لایشعرون
و امثال آن که از قبل ذکر شد معلی ندارد .

از مفاد آیات مزبوره بخوبی پرمیآید که قیامت چنانچه
مردم میپندارند وجود خارجی نخواهد داشت و امور مزبوره
بظاهر واقع خواهد شد و مقصود از قیامت رسول الهی برای
قیامت

دعوت و هدایت مردم است زیرا مظهر امر الهی ظاهر میشود
 و حقایق مسائل مذکوره در روز قیام آن حضرت تحقق مییابد
 و مردم هم آوازه دعوت و قیام آن حضرت را میشوند و لکن از عرفان
 آن محجوب و قائلند و نمیدانند که قیامت موعود بقیام آن حضرت
 برپا شده است و نمیدانند که امور مذکور همه از کوره جمیعاً
 در زمان ظهور آن بزرگوار باید واقع شود و هر یک را معنی
 مخصوص است ولی مردم از آن بکلی غافل و بی خبرند و خداوند
 منان در قرآن مجید سوره مریم آیه ۳۹ باین مطلب یعنی غفلت -
 عباد از قیام تصریح فرموده است قوله تعالی "..... و
 اندرهم یوم الحسرة ان قضی الامر وهم فی غفلة وهم لایؤمنون"
 یعنی ای محمد رسول الله ص بامت اسلامیه انداز
 فرما و آنان را بوقوع قیامت که روز حسرت و ندامت است اخبار
 نما زیرا قیامت واقع میشود و پایان مییابد و مردم از آن غافل
 و بی خبر خواهند بود و مظهر امر الهی در آن روز که قیامت
 است ایمان نمیآورند و لهذا آنروز برای آنان روز حسرت و -
 افسوس است علت اینکه مردم مؤمن نمیشوند آن است که میبندارند
 قیامت را معنی دیگری غیر از قیام رسول الهی است و بآنکه -
 ندای آبی بزرگوار را میشنوند باز هم منتظرند که قیامت
 بشود که خود پیدا شده اند بوقوع بیبوندند و در چنین وقتی که

گرفتار اوهام و تقالید هستند و از هرفان مظهر امرالله و ایمان
 بحضرت بها^۱ الله قافل و بی خبر و محرومند مو^۲ منین بحضرت
 بها^۱ الله نزد آنان آمد و میگویند که ای مردم ای پیروان
 رسول الله من چرا منتظرید ؟ قیامت قیام کرد و مظهر امراللهی
 ظاهر شده است .

این است مقصود خداوند از جمله که در آیه مبارکه مذکور فرموده :
 "..... هذا يوم البعث والککم کتتم لا تعلمون ."

برهان دوم . از قبل ذکر شد که مقصود از قیام
 الذین اوتوا العلم والایمان که در آیه مبارکه مذکور وارد شده
 مؤمنین بظهور مبارک رسول جدید الهی هستند که باصت
 اسلامیه مژده ظهور او را که عبارت از بعثت و قیامت است میدهند
 و آنرا از قیامت متنبه میسازند تا باحضرت مو^۲ من شوند و
 احکامش اطاعت نمایند و بدیهیست که این مطلب باید در همین
 دنیا تحقق بیاید زیرا اگر بگوئیم که مقصود از بعثت عالم بعد از
 این عالم است بدیهیست که در آنجا تنبیه و تذکر فائده ندارد زیرا
 ان عالم عالم تکلیف و عمل نیست بلکه عالم مکافات بر مجازات نفس
 است بر حسب اعمالی که در این دنیا مرتکب شده اند و بنا بر این
 مذاکره و گفتگوی اهل ایمان یا غافلین در آنجهان فائده ندارد و
 تنبیه و تذکر مؤمنین پساثرین که از ایمان محرومند نتیجه نخواهند

داشت زیرا دوره اعمال گذشته و صحف درهم پیچیده شده و
 اقلام از کارافتاد و موشک گردیده است و لکن اگر بحث و قیامت را —
 چنانچه گفتیم بظهور مظهر امرالله تفسیر نمائیم معنی آیه کاملاً
 روشن و واضح میشود زیرا در این عالم چون مظهر امر الهی ظاهر
 شود و جمعی از عرفان حضرتش غافل و محروم باشند البته
 تلبه و تذکر اهل ایمان بحال آنها مفید خواهد شد و نتیجه
 مطلوبه بدست خواهد آمد و غافلین و قافله بواسطه گفتار و تذکر
 اهل ایمان بمعنی حقیقی قیامت واقف شدند البته مؤمن ^{من} میشوند
 و از هوا و خیمه کفر و غفلت خلاصی مییابند باین معنی که مؤمنین
 حضرت بها^۱ الله که از آنان در آیه مبارکه به الذین اوتوا العلم
 و الايمان تعبیر شده است ببرد غافل که از حقایق ظهور مبارک
 بی خبرند و خیال میکنند قیامت موهوم غیر از ظهور مظهر امرالله
 معنی دیگری دارد تذکر میدهند که معنی قیامت نه چنان است
 که شما منتظرید بلکه مقصود از بحث و قیامت قیام حضرت
 بها^۲ الله بدعوت خلق و هدایت عموم مردم است پس از آنکه این
 حقیقت را بر مردم فهمانید ندان وقت غافلین مؤمن میشوند و امت
 محمدیه و سایر مردم جهان را از اوهم و تقلید نجات میبخشند و با
 حقیقت آشنا میسازند از این برهان نیز باین واضح و ثابت
 گردید که قیامت تبارده در قرآن مجید از حیث حقیقت و معنی اصلی

با آنچه که مردم درباره قیامت میپندارند فوق دارد و در قرآن بصراحت فرموده که چون قیامت برپا شود مردم نمیفهمند و ادراک نمیکنند و لهذا جمعی که دارای علم و ایمان هستند غافلین را متذکر میشوند که هذا یوم البعث یعنی امروز روز -
 بعث و قیامت است که مظهر اموالهی ظاهر شده و شریعت جدیدی تشریح فرموده و مردم را از جهل و نادانی که حکم مرگ را دارند نجات داده و حیات ایمانی که عبارت از ایمان بحضرت بهاء الله است فائز فرموده است و بانان میگویند که دوران شریعت قرآن و کتاب امت محمدیه امروز که روز بعث است پایان رسیده است و امت دیگری در این زمان ایجاد و انشاء شده اینک ای مردم جهان هو ما وای امت محمدیه خصوصاً بشتابید بشتابید دعوت الهی را اجابت کنید تا برضای الهی فائز شوید .

دلیل دهم . خداوند در قرآن مجید سوره حج آیه

او ۲ میفرماید قوله تعالی یا ایها الناس اتقوا ربکم ان زلزلة الساعة شتی عظیم یوم ترونها تذهل کل مرضعة عما رضعت وتضع کل ذات حمل حملها وتری الناس سکاری و ما هم بسکاری و لکن عذاب الله شدید یعنی ای مردم از خدا بترسید زیرا زلزله قیامت بسیار عظیم است آن روز که قیامت ^{روز} را میبینید باندازه پرهول و هراس است که زنان اطفال شیرخوار خود را فراموش میکنند و زنان باردار

بار خود را میگذارند و مردم را چنان بپوشی که گویا همه مستند و لسی
 مردم مستند نیستند و لکن عذاب الهی بسیار سخت است علامه
 بخوی در تفسیر این آیه مبارکه فرموده است که مفسرین درباره معنی
 زلزله که در آیه مبارکه مذکور شده است اختلاف رائی دارند قال
 العلقم و الشعبی هی من اشراط الساعة یعنی هلقمه و شعبی
 گفته اند که ایمن زلزله از اشراط قیامت است و قال الحسن
 و السدی هی زلزله میگردیم یوم القیامه یعنی حسن و سدی گفته اند که
 این زلزله در روز قیامت واقع خواهد شد قال ابن عباس زلزله
 الساعة قیامتها یعنی این عباس فرموده که زلزله الساعة عبارت از
 برآشیدن و قیام قیامت است پس از آن علامه بخوی بتفسیر
 بقیه آیه مبارکه میفرماید تر و تها تدهل کل مرضعة ۰۰۰۰۰۰۰ پرده اخته
 و در ضمن میفرماید و هذا یدل علی ان هذه الزلزلة تكون فی الدنیا
 یعنی از این جمله که مذکور شده بصراحت معلوم میشود که این
 زلزله تسدید در همین دنیا بوقوع خواهد پیوست پس علامه
 بخوی برای اثبات این مطلب با استدلال میبرد از دو میفرماید و لان
 بعد البعث لا یکون حمل یعنی این زلزله در همین دنیا واقع
 میشود زیرا بعد از قیام قیامت دیگر زنان آبستن نخواهند شد تا از
 شدت زلزله بار خود را بگذارند و پس از این مطلب با استدلال درباره
 قول دیگر سرود اخته فرموده و من قال تكون فی القیامة (ای الزلزلة)

قال هذا وجه تعظيم الامر على حقيقة قولهم اصابنا ام يثيب

فيه الوليد يريد بشدة انتهي .

یعنی آن کسی که میگوید زلزله در قیامت بوقوع خواهد پیوست

گفته است که مقصود از ذکر وقایع گلول و هراس همانا آن است که

خداوند باین واسطه خواسته است شدت آن را ب مردم بفهماند

چنانچه اگر کسی بگوید " بلائی بسرو من آمده که کودک را پیر

میکند مقصودش ذکر شدت و اهمیت بلائی است که دیده و

مقصود این نیست که بر اثر آن مصیبت حقیقتا کودکان پیر شده

لهذا در آیه قرآن نیز که فرموده از شدت زلزله زنان اطفال شیر

خود را فراموش میکنند . . . و . . . مقصود ذکر شدت

زلزله است نه آنکه حقیقتا زنان اطفال شیرخوار خود را فراموش

کنند و زنان باردار بار خود را بگذارند " انتهی .

این جمله از تفسیر علامه بخوی بنحو خلاصه ذکر شد

و این دو تفسیر که درباره زلزله ذکر شده است با هم متناقض و مخالفند

در صورتیکه مقصود از ساعت همان قیامت باشد که مردم

میبندارند زیرا قول و را "ی اول بر آن است که زلزله در همین عالم

واقع میشود و وقوع آن پیش از روز قیامت خواهد بود و را "ی دوم میگوید

که زلزله در قیامت واقع خواهد شد و این دو قول در صورتیکه قیامت

را مطابق بندگان مردم تفسیر کنیم با هم متناقض است ولی اگر بگوئیم

قیام
 که مقصود از قیامت مظهر امر الهی است هر دو گفتار درست
 است و با هم اختلاف و تناقض ندارند زیرا زلزله قیامت عبارت
 از قیام قیامت و فرار سیدن ساعت موعود است و بدیهیست
 که قیام قیامت که عبارت از ظهور مظهر امر الله است در همین دنیا
 خواهد بود بنا بر این اختلاف بین دو تفسیر بکلی زائل میشود و —
 هر دو درست است و این مطلب واضح و آشکار است و اما
 اینست که فرموده است زنان اطفال شیو خوار خود را فراموش میکنند
 و زنان باردار با خود را میگذارند مقصود آن است که وقوع ایمن
 مطالب از بیم بلا یی سخت و مصائب عظیمه شدید است که
 جمیع اهل عالم را در آن روز فرا خواهد گرفت و این مصائب و بلاها
 مخصوص بقوم و محدود بجمع مخصوص نیست بلکه شامل جمیع
 مردم دنیا است باری از این مسئله هم بصراحت ثابت شد که
 مقصود از قیامت قیام رسول الهی است که برای هدایت من علی الارض
 ظاهر میشود • تا اینجا آنچه ذکر شد از آیات قرآن مجید
 بود که برای اثبات مرام مورد استدلال قرار گرفت و معنی حقیقی
 قیامت را آشکار ساخت عمار گفت این دلالتی که فرمودی همه محکم
 و متین است و هیچگونه نمیتوان در آن شک و مناقشه نمود •
 زید گفت بلكه برای اثبات این منظور من از استدلال با آیات قرآنی
 بعضی از احادیث نبوی را هم ذکر میکنم تا مقصود ما بهتر

واضح شود و این مسئله مهمه واضحتر گردد . و اینك دلائل :

دلیل اول . مسلم در صحیح خود از ابوهریره

رضی الله عنہ روایت فرموده که حضرت رسول ص روزی از منزل

بیرون آمد و بودند در بین مردم تشریف داشتند ناگهان مردی

بمخبر مبارک رسید و عرض کرد یا رسول الله ما الایمان ؟

یعنی حقیقت ایمان چیست ؟ حضرت فرمودند ان تؤمن بالله

وملائکته و کتابه و لقاؤه و رسوله و تؤمن بما لبعث الاخری یعنی ایمان

عبارت از آن است که ایمان داشته باشی بخدا و فرشتگان خدا و او

بلقائ الهی و بیخبران الهی و مؤمن باشی برستاخیز و

بعث دیگری (ص ۱۶۲ جلد اول شرح علامه نووی بر کتاب صحیح

مسلم) مقصود از اینکه میفرمایند تؤمن بالبعث الاخری یعنی به

رسول دیگری که با شریعت دیگری خواهد آمد مؤمن شوند کلمه

آخر بمعنی دیگری است و لالت میکند که باید قبل از آن بعث و ^{خیزی} رستا

پسند باشد تا از آن برستاخیز دیگری تعبیر بشود و چون قبل

از آن بجز قیام و بعث شدن حضرت رسول ص بعث

و قیام کمیاب است مورد ایمان قرار نگیرد و چون ندارد لهذا مقصود

از بعث آخر ظهور دیگری است که میبایست بعد از ظهور حضرت

رسول ص واقع شود و آن عبارت از ظهور حضرت بها^۱ الله است

و از آن جهت گفتیم که مقصود از بعث اول قیام حضرت رسول ص

مبین

است که خداوند در قرآن مجید فرموده و هو الذی بعث فی ال
 رسولا منهم یعنی خداوند است که مبعوث فرموده از میان مردم
 مکه (یاد میان مردمی که درس خوانده و بیسوادند) پنجمبری
 را از خود نشان پس نظر باین آیه مبارکه بحث
 اول قیام حضرت رسول ص است و مقصود از بحث آخر که ایمان
 بان را شرط حصول ایمان حقیق مقرر فرموده قیام و بعثت
 حضرت بها الله است .

دلیل دوم . حاکم در مستدرک (قسمت چهارم ص
 ۴۲۵) از این حواله ازدی روایت کرده که حضرت رسول ص
 فرمودند منقرب شام و فارس (یارم و فارس) رافتح -
 خواهید کرد و مهربك از شما غنائم بسیار از شتر و گاو و زروسیم
 خواهد رسید چند آنکه صد دینار را بچیزی نخواهید شمرد
 و اگر کسی صد دینار شما بد هد خستمنك خواهد شد و آنرا -
 اهمیت نخواهید داد پس از آن حضرت رسول ص دست مبارک
 را بر سر من نهادند (یا بر فرق سر من نهادند) و فرمودند این
 حواله هر وقت دیدی که خلافت بیت المقدس منتقل گردید بدان
 که دوران زلزله هلاک و مصائب رسیده و امور مهمه که در ساعت موعوده
 باید واقع شود ظاهر میگردد و در آن ایام قیام قیامت برای مردم
 از این دست من که بر سر دست نزدیکتر است و این همین بیسان

حضرت رسول است (.....) قال لتفتحن الشام
 وفارس والروم وفارس حتى يكون لاحدكم من الابل كذا وكذا و
 من البقر كذا وكذا حتى يعطى احدكم مائة دينار فيسخطها ثم
 وضع يده على راسي اولى هامتي فقال يا بن حوالة اذا رايت
 الخلافة قد نزلت لارض المقدسة فقد دلت الزلازل الهلالية
 والامور العظام الساعة يومئذ اقرب للناس من يدي هذا هلسى
 راسك • انتهى

مراد از خلافت در این حدیث شریف خلافت الهی و رسالت است
 چنانچه در قرآن مجید نیز از رتبه رسالت بخلافت تعبیر شده
 در سوره بقره آیه ۳۰ میفرماید و ان قال ربك للملائكة اني جاعل
 في الارض خليفة علامه فخر رازی در تفسیر این آیه میفرماید
 از آن جهت خداوند رسول خود را خلیفه نامید که آن بزرگوار در
 میان مردم برای رسیدگی باختلافات آنها نماینده و قائم مقام
 حق تعالی است و این معنی از این معهود و این عباس و سدی نیز
 روایت شده و این آیه مبارکه نیز مؤید این گفتار است کسبه
 فرموده " انا جعلناك خليفة في الارض فاحكم بين الناس -
 بالعدل یعنی ای داود ما ترا قائم مقام و نماینده خود در روی
 زمین قرار دادیم که باختلافات مردم رسیدگی کنی و بین آنان در
 مسائل حل و فصل نمائی و حکم فرمائی بنا بر این باید در هنگام

حکم مسئله عدالت را از نظر دورنداری انتہی •
 و علامه ابوالثنا در تفسیر این آیه مبارکه فرموده است مقصود
 از اینکه آن حضرت را خلیفه خوانده این است که آن بزرگوار
 در روی زمین قائم مقام و نمایندہ حق تعالی است و بر همین
 قیاس هر یکمبری که در مردم از طرف خدا قائم مقام شده و -
 پادشاهان دستور داده که جهان را آباد کنند و در قوانین جامع مردم
 را راهنمایی کرده و سبب تکمیل نفوس گشته و امر الهی را بین مردم
 تنفیذ و اجرا نموده خلیفۃ اللہ بوده است و همان خدا را احتیاجی
 نیست که برای خود در روی زمین جانشین و قائم مقامی تعیین فرماید
 و این مطلب بصرف فضل و عنایت حق نسبت ببندگانش صورت
 گرفته زیرا مردم در نهایت قصورند و سرسراغشته در رکود و
 وظلمت جسمانیست میباشند و خداوند منان در اعلی درجات -
 تقدیس و علو کبریای خود بوده و دست و چون بین حق تعالی و
 خلق بهیچوجه مناسبتی وجود ندارد چه خدا کمال مطلق و خلق
 نقص صرف و جہل محض است لهذا خداوند برای آنکه خلق
 خود را بعنایات خویش اختصاص دهد برای راهنمایی و -
 هدایت مردم مقدس ^{نفس} را که دارای دو جنبہ الهی و بشریست
 بنام رسول و خلیفۃ اللہ در هر عصری مبعوث فرموده تا آن -
 بزرگوار از جنبہ تجرد فیض را از فیاض مطلق دریافت کند و از جنبہ

تعلق و بشری فیض الهی را بخلق خدا مرحمت فرماید . . . انتهى
 علامه برزنجی نیز در کتاب اشراط الساعه (ص ۲۳۷) پس
 از آنکه حدیث مذکور را نقل فرموده است میفرماید آنچه کفیم
 در صورتی است که بگوئیم مقصود از ^{خلافت} خلافت مطلق است که در اصطلاح
 مردم معمولست بنا بر این بلایا و مصائب و امور مهمه که حضرت رسول
 فرموده باشد در دور خلافت بنی امیه بوقوع پیوست و ما بدانها اشاره
 کردیم ولی اگر بگوئیم که مقصود از ^{خلافت} خلافت کامله الهیه است
 این مسئله هنوز واقع نشده و در دوران ظهور مهدی موعود و نزول
 عیسی بوقوع خواهد پیوست و آخر حدیث که میفرماید قیامت
 بمردم نزد یکتر از دست من بستر تو است دلالت ندارد که مقصود از
 خلافت الهیه است نه آنکه ^{قسم ثانی یعنی خلافت} قسم اول یعنی خلافت مطلق باشد
 انتهى .

مقصود از ارض مقدسه فلسطین است زیرا خداوند در قرآن مجید
 در ضمن شرح حال موسی و یهود (سوره بقره آیه ۲۱) فلسطین
 را ارض مقدسه نامیده قوله تعالی یا قوم اذ خلوا الارض المقدسه
 التي كتب الله لكم یعنی ای یهود وارد شوید در زمین مقدسی که
 خدا بشما هدیه فرموده است و اما بیان مبارک حضرت رسول ص
 که باین حواله در حالی که دست مبارکش را بر سوا و نهاده بود
 فرمود قیامت بمردم از این دست من بستر تو نزد یکتر است دلیل

است که هر وقت خلافت بارض مقدسه انتقال یابد در همان
هنگام قیامت برپا میشود و این بیان مبارک در عالم محقق شد
زیرا حضرت بهاء الله در بغداد دعوت خود را اعلان فرمود و
پنج سال پس از اعلان دعوت خود در بغداد بارض مقدسه
ورود فرمود (حضرت بهاء الله مدت چهار ماه در اسلامبول و
چهار سال و کسری در ادینه تشریف داشتند پس از آن بفرمان
خلیفه عثمانی وارد مکه شدند که در ارض مقدسه قرار دارد) و
حضرت بهاء الله وارد ارض مقدسه شدند قیامت موعود برپا شد
و ساعت معهود فرارسید و حضرت رسول ص در هنگامی که دست
مبارکش را بر سر این حواله نهاد بود باین بیان مبارک تکلم
فرمود یعنی اول دست خود را بر سر این حواله قرار دادند و بعد
مطلب مزبور را فرمودند که قیامت نزدیکتر است به مردم از دست من
که بر سر دست و از این بیان مبارک اولاً این نکته مستفاد میشود که
بعضی ورود حضرت بهاء الله بارض مقدسه فوراً قیامت موعود
تحقق مییابد و دیگر آنکه مقصود از قیامت معنی حقیقی آن است
که عبادت از قیام مظهر امر الله باشد و ان مظهر عبارت از
حضرت بهاء الله مییابند اما اینکه فرمودند مصائب و بلاهای
بسیار واقع میشود و امور مبهمه در عالم ظاهر میگردد جمیع
این بلاها و مصائب که فرموده اند در عالم واقع شده است و همواره

تحقق یافته استوان عبارت از جنگ و جدالهای خونینی است که در سرتاسر عالم بوقوع پیوسته که در تاریخ گذشته عالم نظیر آن را نمیتوان یافت و سا از مصائب و بلاها هم که پس از این در عالم واقع خواهد شد و این بلاها و مصائب مخصوص بقوم و طائفه معین و محدوده بکشور و اقلیمی مخصوص نیست بلکه شامل جمیع خلق جهان و تمام عالم است و پیوسته این بلیات و آفات در عالم خواهد بود تا روزی که مردم متنبه شوند و از غفلت و عصیان دست برداشته بایمان و اطاعت اوامر الهیه فائز گردند .

دلایل سوم . این عساکر در تاریخ خویش از سمرقند بنسب جلدب روایت کرده که حضرت رسول در باره دجال بیاناتی فرمودند و پس از آن فرمودند " ثم یجئ عیسی بن مریم من قبیله المغرب مصداقا بمحمد ص و علی ملته ثم انما هو قیام الساعة " یعنی پس از آن عیسی بن مریم از طرف مغرب ظاهر میشود در حالیکه حضرت محمد را تصدیق میفرماید و بر ملت او میباید و پس از آن قیامت موهود قیام می نماید ایضا بشروح جزئیات این حدیث پیرد ازیم ملاحظه فرماید که حضرت رسول ص فرمود انما -

هو قیام الساعة یعنی آن هنگام که دوران آمدن حضرت عیسی است دوران قیام قیامت است و مقصود از عیسی حضرت بها اللهاست (و من این مطالب را در جلد اول این کتابه ۲۴ دلیل که اکثر

آن ادله حسی است ثابت کرده ام) و نیز این بیان مبارک که فرمود عیسی از طرف مغرب میاید دلیل است که مقصود از عیسی حضرت بهاء الله است زیرا حضرت بهاء الله از درنه وارد عکسا شدند و درنه در جهت غریب شام قرار گرفته است و اما اینکه فرموده محمد ص را تصدیق میکند اشاره بانستکه هر رسول لاحق^ن رسول سابق را تصدیق میفرماید و اما اینکه فرمود پرملت آنحضرت است مقصود از ملت محمل ص ملت ابراهیم است که در قرآن مجید سوره نحل آیه ۱۲۳ فرمود ثم اوحینا الیک ان اتبع مله ابراهیم یعنی ما ای محمد ص بتو وحی نمودیم که ملت ابراهیم را پیروی نما و مقصود از ملت ابراهیم اسلام است که دین اولین و آخرین بوده و خواهد بود بطوریکه قبل از این بتفصیل آنرا برای توشیح دادم خدای تعالی در سوره بقره آیه ۱۲۰-۱۲۱ فرموده است و من یرغب عن مله ابراهیم الا من سفه نفسه ولقد اصطفیناه فی الدنیا و انهنی الاخره لمن الصالحین ان قال له زیه اسلم قال اسلمت لرب العالمین یعنی آیا ممکن است کسی از ملت ابراهیم روی بگرداند و آنرا قبول نکند مگر کسی که سفیه و نادان باشد همانا ما ابراهیم را در دنیا برگزیدیم و او در آخرت در زمره نیکوکاران است خداوند با و فرمود ای ابراهیم اسلام بپیا و ابراهیم گفت به پروردگار عالمیان تسلیم شدم و اهرامی پرستم از این آیه مبارکه ثابت میشود که ملت ابراهیم عبارت از اسلام است که بشرح سابق دین هویه اولین و آخرین است و خود او هم از مسلمین است

دلیل چهارم • علامه ابن قیم جوزیه در کتاب

خود مسمی بمذابج السالکین که در شرح منازل ایاک تعبیر و

ایاک لستعین هر وی نگاشته در صفحه ۱۲۷ قسمت سیم بروایت

امام احمد که بالاخره بعبدالله بن عمر منتهی میشود نقل کرده

است که حضرت رسول ص فرمودند ^۱ «حب شیء الی الله الخربا»

یعنی خداوند خربا را از هر چیزی بیشتر دوست میدارد قیل و

ما الخربا؟ یا رسول الله ص یعنی از حضرت پرسیدند که مقصود

از خربا چیست قال القارون بدینهم یجتمعون الی عیسی بن مریم

یوم القیامة یعنی فرمودند خربا کسانی هستند که بواسطه علاقه

بدین خود مورد اذیت مردم واقع نمیشد و فرار میکنند بجانب حضرت

عیسی و حضرت عیسی در روز قیامت پناهند میشوند عمار

درست در این حدیث ملاحظه و تمعن فرما که حضرت رسول ص

مفربا بد خربا برای آنکه دین خود را نگاه بدارند بحضرت عیسی

در روز قیامت پناهند میشوند ایاک ببینیم مقصود از روز قیامت چیست

اگر بگویم مقصود از قیامت آنستکه مردم میگویند در آن روز فرار

معنی ندارد چه کسی فرار میکند؟ و کجا فرار میکند؟ از دست

که فرار میکند؟ بدین هیئت فرار باید از دست همان مخالفین

و مستمکاران باشد که خربا در آن روز بنام دین و آئین مورد عناد و

اذیت مخالفین و معاندین قرار میگیرند و فرار میکنند و این مسئله

در روز قیامت که مردم میگویند واقع نخواهد شد زیرا در آن روز کسی
 نمیتواند با سم دین اسباب زحمت دیگری شود و او را مجبور بفراز
 کند چنانکه همه مردم در آن روز بحال خود گرفتارند و منتظر عاقبت کار
 خود هستند دوره اعمال در آن روز بپایان رسیده و نامه ها
 در هم پیچیده گشته از این گذشته چرا باید از سرستمنگاران در
 روز قیامت معروف و مشهور بحضرت عیسی عیسی عیسی عیسی عیسی عیسی عیسی
 بسیار انبیا و رسل پناهنده نشوند ؟ از این جمله بخوبی
 واضح میشود که مقصود از قیامت آن روز موهومی که مردم میگویند
 نیست بلکه مراد از قیامت روز قیام مظهر عظیم الهی است که با مراد الله
 قیام میفرماید و مقصود از عیسی همان مظهر اعظم خداوند است
 که عبارت از حضرت بهاء الله باشد که در روز قیامت جمیع مردم
 در ساحت مقدس او محشور میشوند و مقصود از عیسی که میفرماید
 فرار میکنند اصحاب حضرت باب اعظم هستند زیرا اصحاب حضرت
 باب چون مورد نکال و اذیت و آزار مخالفین قرار گرفتند و در موارد
 متعدده محل هجوم و حمله لشکریان دولتی شدند و انواع بلاها
 و مصائب را از مخالفین خود تحمل کردند اموالشان بتاراج رفت
 اطفال در مقابل چشم پدران و مادران بقتل رسیدند در اواخر
 این هنگامها حضرت بهاء الله در بغداد تشریف داشتند
 لهذا مؤمنین بحضرت باب که مورد این همه اذیت و آزار قرار گرفته
 بودند از هر طرف روی پیغام نهادند و در ظل حضرت

بها^۱ الله که عیسی موعود بودند مجتمع شدند ترک اوطان و خانواده و اموال نمودند و از این جهت حضرت رسول ص آنان را غرباء نامیده‌اند و این غرباء بر اثر حدوث آن همه مشکلات و مصائب که بنام دین و آئین از ناحیه دشمنان و مخالفین برای آنان حاصل شده بود از اوطان خود عزیمت و یار غربت کرده و در محضر حضرت بها^۱ الله مجتمع شدند ۰۰۰۰۰ هزار گفت تاکنون از این همه دلیل و برهان که از قرآن مجید و احادیث صحیحه نبویه قائمه فرمودی یمن ثابت شد که قیامت در حقیقت ^{عیسا} قیامت از قیام مظهر امر الهی است و لکن بفرما بدائم که آیا برای اثبات این منظور از انجیل جلیل هم دلیل داری ؟

زید گفت: در انجیل مقدس مذکور است که قیامت عبارت از حضرت عیسی^۱ است یعنی از آن حضرت در انجیل قیامت تعبیر شده است ملاحظه فرما در اصحاح یازدهم انجیل یوحنا آیه ۲۵ و ۲۶ که میفرماید "عیسی با رفتنم قیامت و حیات هر کس یمن ایمان آورد اگر مرد باشد زنده می‌شود و اگر زنده باشد و یمن مؤمن شود هرگز نخواهد مرد ملاحظه فرما حضرت عیسی خود شرافیا میخواند زیرا چنانچه کرارا گفتیم قیامت عبارت از قیام مظهر امر الهی بدعوت خلق و هدایت مردم است بنا بر این حضرت عیسی عبارت از حقیقت قیامت بودند و از این جهت فرمودم قیامت و حیات زیرا

قیامت جز بقیام آن حضرت برپا نمیشود و حیات جز بواسطه ایمان
 بانحضرت برای کسی حاصل نمیکردید اینک برای آنکه بحث در این
 مسئله از هر جهت کامل شود پس از استدلال بایات قرآن و نصوص
 احادیث و آیات انجیل در این مقام قسمتی از فرمایشات دانشمندان
 شهیر و علمای راسخین راهم برای تو بیان میکنم از جمله علامه
 شیخ عبدالکریم جبلی قدس سره در کتاب خود مسمی بانسان
 کامل میفرماید " ثم نسبة القسیامة رجوع الشمس الی طاقتها الی
 اشراقها منها ولا مزید علی هذا البیان یعنی قیامت در حقیقت
 عبارت از آن است که افتاب حقیقت بمحل و مشرقی که از آن انشراق
 نموده بود بازگردد و پیش از این در باره حقیقت قیامت سخن گفتن
 روانیست کلمه طاقت بمعنی مشکوره و چراغدان است و مقصود
 شیخ جلیل این است که افتاب حقیقت چون از مشکوره معین و مشرق
 معین طالع شود و پس از آن از مشکوره دیگر و مشرق دیگر لایح
 گردد عبارت از قیامت است و عبارت دیگر قیامت عبارت از آنست که
 شمس حقیقت مرتبه دیگر از مشرق عالم ظاهر شود یعنی مظهر
 امر الهی جدیدی پس از ظهور مظهر مقدس قبیل در عالم آشکار
 شود و بدعوت قیام نماید و نیز همین شیخ جلیل در همین کتاب
 بانسان کامل در ص ۷۹ قسمت اول میفرماید (ملک یوم الدین) —
 الملك الحاكم الشدید القوة والیوم هنا هو التجلی الالهی

احد ايام الله والدين من الالادائقيم الدين عبارة هن تجلى
ربانى تدین لها الموجودات ليتصرف لها كمايشاء فهو ملكها
انتهى .

يعنى معنى آيه كه در سورة فاتحه نازل شده و فرموده ملك يوم الدين
(بعضى از قراء سبغه اين آيه را بجاى ما لك يوم الدين مسلك
يوم الدين قرائت كرده اند ترجمان) اين است كه ملك بمعنى حاكم
و فرمانرواى شديد القواست و كلمه يوم در اينجا عبارت از تجلى -
الهن است يعنى از ايام الله محسوبست (ايام الله دوران ظهور
مظاهر مقدسه الهيه است كه بهدايت خلق قيام فرموده اند ترجمان)

و كلمه دين مشتق از كلمه " ادائه است " كه بمعنى خضوع و
تسليم شدن در مقابل فرمان حاكم شديد القوى است بنا بر اين يوم
الدين عبارت از روزيست كه خداوند بواسطه مبعوث كردن يكى
از مظاهر مقدسه خود با اهل عالم تجلى ميسم فرمايد و موجودات را مقابل
او خاضع نموده سرتسليم فرود مياورند و او پسر نحوى كه بخواهد
در عالم موجودات تصرف ميكند و فرمانرواى ميفرمايد بنا بر اين
اول ملك يوم الدين است انتهى .

يوم الدين يكى از اسما قيامت است و ملك يوم الدين همان مالك
يوم الدين است كه پرخى از قراء سبغه مالك را ملك قرائت كرد هاند
و از آنچه ذكر شد بخوبى مستفاد ميشود كه مقصود از قيامت

وساعت قیام مظهر امرالهی است یعنی رسولی از طرف خداوند
 مبعوث میشود و بدعت خلق قیام میفرماید و اراده الله را در عالم
 تنفید میفرماید عمار گفت این دلائل و براهین هر یک در مقام خود
 متین و قابل اعتمادند .

زید گفت برای اثبات این مطلب بجز آنچه ذکر شد در قرآن
 مجید دلائل محسوسه موجود است و بسیار میل دارم که قسمتی
 از آن دلائل را برای تو بیان کنم .

عمار گفت بی نهایت آرزو مندم که باز کر آن ادله حسیه بر من
 منت گذاری زید گفت امام احمد بن حنبل در کتاب مسند حدیثی
 بقره ۴۹۳۴ از این پیرو الصنعانی روایت فرموده است که
 گفت از سر عمر شنیدم که فرمود حضرت رسول ص فرمودند
 من سرهان ینظر الی یوم القیامة کانه رای عین فلیقر اذا الشمس
 کورت و ان السماء انفطرت و ان السماء انشقت و احسبه قال و
 سورة هود (قسمت هفتم کتاب مسند احمد بن حنبل ص ۷۸)
 یعنی فرمود هر کس میخواند قیامت را طوری مشاهده میکند که گویا
 چشم خود اینک آنرا میبیند این سوره های قرآن مجید را تلاوت
 کند یعنی ان الشمس کورت و ان السماء انفطرت و ان السماء انشقت
 را بخواند و گمان میکنم که حضرت رسول ص سوره هود را نیز ذکر کرد
 که با سوره های مزبور تلاوت شود . در این سوره ها کسبه

حضرت رسول ص فرموده اند: **علامات قیامت** و اما **ارات ساعت** راحق
 تعالی بصراحت ذکر فرموده است • **در سوره تکوین پنج علامت**
 حسنی ذکر شده یعنی پنج علامت اول دارای معانی باطنیه
 و هفت علامت دیگر دارای علامت محسوسه است " و اینکه میگوئیم
 علامت محسوسه مقصود آن نیست که این علامت دارای معانی
 معنویه نیستند و دلالت بر حقایق باطنیه ندارد بلکه مقصود
 آن است که علامت مزبوره بعلاوه دلالت بر امور محسوسه دلالت
 بر معانی باطنیه نیز دارند زیرا ~~بسی~~ برای معانی آیات و کلمات
 الهیه حد و انتهای نیست همانطور که خود کلمات الهیه را حد
 و انتهای نیست چنانچه خداوند در قرآن مجید فرموده قل لو کان
 البحر مداد الکلمات لبس لنفد البحر قبل ان تنفد کلمات ربی
 ولو جئنا بمثله مداد یعنی بنوای محمد رسول الله اگر دریا
 بدل بمرکب شود و برای نوشتن کلمات پروردگار من بکار برود قبل
 از اینکه کلمات پروردگار من تمام شود دریا پر از مرکب تمام میشود
 و اگر دریا های دیگر را هم مبدل بمرکب کنیم و یکمک دریا اول
 بفرستیم همه تمام میشود ولی کلمات الهیه تمام نخواهد شد •
 در سوره انفطار دو علامت معنوی و دو علامت محسوسه مذکور است
 و در سوره انشقاق دو علامت معنوی و شرح برخی از احوال قیامت
 مذکور شده است و جمیع این علامات که در این سوره ها ذکر

شده جمیعاً در عالم تحقق یافته و بوقوع پیوسته است و اما در باره
سوره هود در آغاز این سوره مبارکه بصراحت بشارت فرموده
که حضرت میبشرا عظم باب علم الهی یعنی حضرت اعلیٰ ظاهر
خواهد شد و برخی از اوصاف آن بزرگوار را هم ذکر فرموده است
و در اواخر سوره هود بشارت فرموده است که جمال اقدس ابی
حضرت بیه الله ظاهر خواهد شد و برخی از شئون و احوال
پیروان آن حضرت را که در ساحت اقدس مش هستند نیز ذکر
فرموده است اینک من برای تو یکایک این مطالب را که ذکر کردم
شرح میدهم و از علامتهای محسوسه شروع میکنم .

این مسئله را میدانی که مقصود از حسی آن است که بوسیله یکی از
حواس خمسہ ادراک نمودن و پس از شرح وسط علامات حسی به
ذکر علامات معنوی و شرح و تفصیل آن میپردازم اینک از سوره
تکویر شروع میکنم خداوند فرموده ان الشمس کورت و ان النجوم
انکدرت و ان الجبال سیرت و ان العشار عطلت و ان الوحو^ش
حشرت و ان البحار سجرت و ان النفوس زوجت و ان المؤمنة
سئلت بای ذنب قتلت و ان الصحف نشرت و ان السماء کشطت
و ان الجحیم سحرت و ان الجنة ازلفت علمت نفس ما احضرت
(سوره تکویر آیه ۱ - ۱۴) علامت دوم و ششم علامت وسطی
این سوره از علامات حسی است یعنی چشم دیده میشود مثلاً ما

ستارگان و کوه ها و ماده شتران و و و و و راجع به سحابه
 حواس ظاهره درك ميكنيم و اين علامات هر چند امور محسوسه
 هستند ولي دارای معانی باطنیه میباشد بشرحیکه قبل گفتیم)
 اينك شرح هر يكرا برای توضیح علامت اول - خداوند فرموده
 ان النجوم انكدرت یعنی زمانیکه ستارگان فروریزند و سرعت
 روان شوند کلمه انكدرت در این آیه مبارکه بمعنی فرود آمدن به
 سرعت است شاعر عرب گوید :
 ابطر حريا ناقضا فانكدر

شاکي الكلابياذاهوى الظفر

شاعر در این بیت عقاب تیز چنگالی را که بقصد گرفتن حباری
 که نام پرنده هایست از قضا بطرف زمین سرعت سرازیر شده
 است و صف می کند و میگوید عقاب تیز چنگال از قضاى روزگار پرنده
 بیخوار دید و با سرعت از قضا بطرف او سرازیر شد تا او را صید
 کند و باره باره سازد در میان مردم چنین شیوه یافته و اصطلاح
 شده است که چون شهاب یا ستارگان جهنده را در آسمان
 مشاهده کنند میگویند خرالنجم یعنی ستاره یا شهاب فرود
 آمد و بر زمین افتاد یعنی سرعت سیر آن را بکلمه فرود آمدن تعبیر
 میکنند و بر همین قیاس کلمه انكدرت نیز در مقام تعبیر از سرعت
 سیر شهاب و نجوم جهنده استعمال شده است این نکته را هم

در اینجا خوبست تذکر دهیم که اینگونه اجسام نورانی جهنده در حقیقت ستاره که مردم میگویند نیستند بلکه اجسام کوچکی هستند چنانچه شیخ طنطاوی جوهری در تفسیر خود بیان مفیدی در این خصوص ذکر فرموده است که خلاصه اش این است میفرماید اجرام درخشان که در شبها مشاهده میشود مثل اینکه بطرف زمین سرازیر میشوند ستاره نیستند بلکه اجسام کوچکی هستند که حجم یکی از آنان مطابق حجم قطعه سنگهای معمولی است این اجرام درخشان عده بسیاری هستند و از آن جمله توده از آنان هست که بنام توده اسدیه معروفست و مدار خود را در بیرومون شمال بشکل اهلیلیجی طی میکند و دوره اش درسی و سه سال پایان مییابد عده این شهابها و اجرام نورانی این توده اسدیه بشماره در نیمآید و قطر این توده در حدود یکصد هزار میل و گاهی هم بیشتر است که زمین در مدار خود با این توده های اسدیه در هر صد سال سه مرتبه برخورد میکند و از پهلوی آن عبور مینماید و آخرین مرتبه عبور زمین از نزد این توده های مزبوره در سال ۱۸۶۶ میلادی بود انتهى .

در همین سال ۱۸۶۶ میلادی بود که حضرت بهاء الله در ادراغه تشریف داشتند و این علامت اسمانی در وقتی ظاهر شد که حضرت بهاء الله دعوت خود را اعلام فرموده بودند و این یکی از علامات

ظهور آن حضرت محسوسست هر چند که این مسئله در هر سی
 و سه سال یکمرتبه بوقوع میپیوندد و تجدید می شود ولیکن در آن سال
 بخصوص از علامات مخصوصه ظهور مبارکه بوده است و تکرار آن علت
 علامت ظهور نبودن آن نیست چنانچه اگر کسی بگوید فلان شخصی
 را در وقت ظهر خواهی دید " حلول وقت ظهر را علامت ملاقات
 آن شخص قرار میدهد با آنکه ظهر هر روز تجدید می شود ولی این
 گفتار نظیر تجدید ندارد بلکه هنگام ظهر را وقت موفق شدن
 بملاقات شخص مزبور قرار داده است در این جا هم همینطور است
 هر چند بسقوط نجوم در هر صد سال سه مرتبه واقع میشود
 ولیکن در بشارت قبل از آنکه در هنگام ظهور حضرت بهاء الله
 نجوم ساقط خواهد شد یعنی یکی از اوقات سقوط نجوم که در هر
 صد سال سه مرتبه بوقوع میپیوندد مصادف با دوره ظهور حضرت
 بهاء الله خواهد شد و این همان علامتی است که در آیه مبارکه
 ان النجوم انکدرت بدان تصریح شده و آنرا از علامات قیامت
 یعنی قیام مظهر امر الله حضرت بهاء الله قرار داده است .
 علامت دوم - فرموده است و ان النجوم عطلت یعنی یکی از
 علامات قیامت و قیام حضرت بهاء الله این است که شتران را مردم -
 مورد استفاده قرار ندهند مضمون این آیه در حدیث نبوی هم
 وارد شده است و مسلم در صحیح از حضرت رسول ص روایت کرده

که فرمودند لیغزلین این مریم حکما عدلا جاء فیہ ولیترکن القلا ص
 فلا یسعی علیہا یعنی حضرت عیسی بن مریم
 (حضرت بهاء الله) برای حکم بعد التدرین مردم ظاهر
 میشود و در آن زمان مردم برای سیر و سفر از شتران استفاده -
 نمیکنند معنی عشار و قلاص شتر است و هر چند شتر مخصوص راز کر
 فرموده ولی مقصود جمیع اقسام شتر است چنانچه این معنی در
 نزد علمای فن بیان مسلم است که گاهی بعضی از افراد نوع مذکور
 میشود ولی مقصود گویند جمیع افراد نوع مزبور است در اینجا هم
 هر چند بد کر عشار که شتران ماده است در آیه قرآن و بد کر قلاص
 که شتران جوان دارای دست و پای دراز است در حدیث اکتفا
 فرمود ولی مقصود حق تعالی و مراد حضرت رسول ص جمیع افراد
 مختلفه نوع شتر است و اما مقصود از اینکه میفرماید مردم از آنها
 استفاده نمیکنند این است که در این دوره برای سفر و سایر امور یکه
 قبلا از شتران استفاده میکردند مردم شتر را بکار نمیبرند بلکه پها
 های
 قطار آهن و اتوموبیل و طیاره سسیر و سفر مینمایند و متاع
 خود را حمل و نقل میکنند با آنکه سابقا با شتر این کارها انجام
 میگرفت امروز این علامت ظهور مبارک که در تمام عالم حتی در -
 جزیره العرب که بیشتر از سایر جاها استفاده از شتر مرسوم بود -
 ظاهر شده و در آنجا حتی شتران را مورد استفاده بطور عمم مانند

سوايق ایام قرار نمیدهند .

علامت مرسوم - فرموده و اذا الوحوش حشرت مسمنی
 کلمه حشر جمع آوری است و معنی آبه این است که میفرماید
 از جمله علامات قیام قیامت (ظهور حضرت بهاء الله) آن
 است که وحوش جمع آوری میشوند این علامت را که حضرت رب
 العزة برای قیام قیامت مقرر فرموده نیز بوقوع پیوسته و ظاهر شده
 زیرا در جهان امروز در اغلب نقاط حیوانات را جمع آوری کرده
 و در باغهای وحش نگاه داری مینمایند و مخصوصا این مطلب
 در ریابتخت های معظم جهان مورد توجه و اهمیت خاصی است
 در ایرة المعارف بریتانیا در این خصوص بیانی باین مضمون میگوید
 باغ "روچنت پارك" در لندن در سال ۱۸۲۶ تا ۱۸۳۰ میس شد و باغ
 پادشاهی در بایرن در سال ۱۸۳۲ در بایرن تا ۱۸۳۰ میس شد
 و مخصوصا این باغ از حیث تربیت کردن شیرهای درنده دارای
 امتیاز خاصی است که آنان را بخوبی تربیت میکند و در تکثیر افراد
 شیر میكوشد در کوبنهاك دانمارك در سال ۱۸۵۹ باغ
 وحشی تا ۱۸۳۰ میس شد و در این باغ روباهها و میسوئهای بسیار
 تربیت میشوند در بایرن در سال ۱۸۶۶ تا ۱۸۷۰ میس شد
 و در سال ۱۹۱۴ در آلمان قریب بیست باغ وحش موجود

بود و در کولون المان در سال ۱۸۶۰ باغ وحش تاسیس شد
 و در هامبورگ در سال ۱۸۶۳ و در آمستردام هلند در سال
 ۱۹۳۸ و در ملبورن استرالیا در سال ۱۸۵۷ و در کلکته در سال
 ۱۸۷۵ میلادی باغ وحش تاسیس شد . انتهی

باری قبل از ظهور و قیام حضرت باب اعظم در اطراف جهان
 بشری که ذکر شده باغ وحش تاسیس نگردیده بود و این
 علامت که در کتاب خدا برای دوره ظهور مظهر امرالله مقرر
 شده بود بوقوع پیوسته بود و در آن ایام که اوائل این اقدام بود
 عده باغهای وحش بسیار کم بود و سپس بتدریج روزیادگدا
 و وحوش جمع آوری و در باغهای مخصوص نگاهداری شدند و از
 جمیع انواع حیوان در این باغها مورد تربیت و مراقبت قرار گرفتند
 این است معنی آیه و ان الله وحوش حشرت
 علامت پنجم - فرموده و ان البحار سجرت کلمه سجرت
 به معنی آن است که آتش در آن فروخته شود میگویند سجرالتنور
 یعنی در تنور آتش فروخته میشد از آنکه گشتیهای بخار
 در عالم درست شود در میان دریاها آتش فروختن امر معقولی
 بنظر نمیرسید ولی از اختراع گشتی های بخار این مسئله بالعیان
 تحقق یافت که در میان دریا آتش فروخته شد آری قبل از درست
 شدن گشتی های آتش ملاح ها در کشتن های بادی شراعدار

که لشکر میبنداختند آتش مختصری برای طبع خوراک خود -
 میافروختند و نیز در سواحل ایام در هنگام جنگ های دریائی طرفین
 محاربه گلوله های آلوده بگفت را آتش زده بطرف یکدیگر پرتاب
 میکردند و توسه های باروتی را مورد استفاده قرار میدادند ولی این
 امور بسیار قلیل بود و منحصر ببعضی اوقات و برخی نقاط بود
 و هویت جهانی نداشت اما اکنون شب روز کشتیهای عظیم
 الجثه در دریاهاروان و باتش افروزی مشغولست و عده این آتش
 افروزان دریائی بحد هزار و بیشتر بالغ است بنا بر این معنی
 آیه مبارکه اذنا البحار سحرت امروزه کاملا محقق شده است
 زیرا در دریاهای آتش افروزی در شب روز ادامه دارد و مخصوصا
 در جنگهای دریائی که پناه بخدا چه آتش مددش حیرت آوری
 افروخته میشود این کشتی های آتش در قرب اوان ظهور
 حضرت باب اعظم در قائم اختراع شد و بکار افتاد و آتش افروز
 در دریاهای اوان ظهور مبارک آن حضرت که میسر حضرت
 بهاء الله است شروع شد و این علامت هم که در قرآن برای
 حلول آن روز فیروز تعیین شده بود محقق شد در اثر المعار
 بریتانیا چنین مسطور شده که اولین کشتی بخار که با سیر منظم
 خود دریای اتلانٹیک را طی نمود کشتی هولاندی موسوم بسه
 "گوراکو" بود که در سال ۱۸۲۶ میلادی بکار افتاد و فرید وجدی

در جلد دوم دائرة المعارف قرن بیستم ص ۶۲۰ در ضمن گفتار درباره بخار و آلاتی که بقوه بخار کار میکند فرموده است "جمع این آلات و ادوات اولیه سبب شد که جورج استیفنسن عالم انگلیسی با اختراع آلتی که با قوه بخار حرکت میکند و مسمی به "وایسورا است موفق شود و سپس فرموده عالم مزبور در سال ۱۸۴۸ میلادی وفات یافت . اتمی

این مسئله که مذکور شد در آنکه جمیع معروف و مشهور است و همه درباره آن مطالب زیادی نگاشته اند از جمله استاد انیس الخوری المقدسی در کتاب خود مسمی به الدروس الحدیثه ص ۲۷ در باره تاریخ کشتی های بخار میفرماید در سال ۱۷۹۳ میلادی مردی بنام جون فتن قایقی ساخت که پساروهای آن بواسطه قوه بخار میچرخید و این اولین قایقی بود که بواسطه بخار حرکت میکرد و هر ساعت مسافت دو میل را میپیمود پس از آن شخصی دیگر از مردم امریکا بنام جون استیفنسن قایقی ساخت که با قوه بخار در هر ساعت شش میل طی میکرد و لکن هیچیک از این دو قایق برای سفر دریا های بزرگ و دریا نوردی بکار نمیرفت زیرا ^{از} عهده این کار بر نمیآمد و در سال ۱۸۰۷ همین استیفنسن کشتی بخاری بدریا افکند و بدریا نوردی پسراخت و در همین سال روبرت فتن کشتی بخار معروف را که مسمی بکلا رامونت بود ساخت

طول این کشتی یکصد و بیست و نه یا بود و در مدتی و در وسعت
از شهر "هود من مسافت بین نیویورک و البانی را پیموده و بیست و نه
کشتی مزبور برای طی مسافت بین اروپا و آمریکا از راه دریای
در آن ایام هفتاد و پنج روز لازم داشت در صورتیکه کشتی های
دریا نورد سریع السیر امروز این مسافت را در مدت پنج روز
میپیمایند و در سال ۱۸۱۹ کشتی بخار سفانا وارد آتلانتیک شد
و در ماورای افق از انظار پنهان گشت و بعد از ۵۰ روز یک کشتی
جنگی شرعاً در انگلیسی که در حوالی جزائر بریتانیا بگشت و میر
مشغول بود از دور ساکنین آن مشاهده نمودند که یک کشتی بچایب
آنان سیر میکند پس از مدتی که کشتی مزبور بکشتی بادبان دار
رسید ساکنین این کشتی را بهت و حیرت فرا گرفت زیرا دیدند که
آن کشتی که بطرفشان میآمد آتش و دود از آن متصاعد میشود
و همانطور که پیش میاید با جهت مقدم خود آب دریا را میشکافت
در اول و هله خیال کردند که کشتی آتش گرفته لهذا با کمال سرعت
برای نجات کشتی شتافتند ولی چون نزدیک رسیدند انستند که
آن همان کشتی بخار معروف سفانا میباشد که از نیای جدید
بچایب آنان شتافته و روی آورده است و بواسطه آشاره جیبه دیگر
بخارش باهل عالم مزده و بشارت آورده که پس از این کشتی ها بسر
بادها و امواج دریا قلبه خواهند داشت . انتهی

علامت بدختم — میفرماید واذ اللغوس زوجت امام فخرالدین
 رازی در تفسیر این آیه فرموده است که قال الحسن یصبرون —
 فیها ثلاثة ازواج قال وکنتم ازواجاً ثلاثة فاصحاب الیمین ما
 اصحاب الیمین واصحاب المشأمة ما اصحاب المشأمة والسابقون
 السابقون انتهى •

یعنی حسن در تفسیر این آیه فرموده که روز قیامت مردم به سه
 گروه تقسیم میشوند و چنانچه خدای در قرآن مجید فرموده یک
 گروه اصحاب یمین هستند و یک گروه اصحاب شمال هستند
 و یک گروه آنان هستند که پیش از سایرین مؤمن شده اند و آنان
 عبارت از مقربین درگاه الهی هستند • انتهى

مقصود از این ازواج ثلاثة که فرموده این است که اصحاب یمین
 عبارت از اشخاصی هستند که پیوسته رسول الهی و مظهر امر پروردگار
 در دوره خود مؤمن شدند و آنها که در آغاز ارتفاع ندای مظهر
 امر الله پیش از همه مؤمن شدند سابقون و مقربین هستند و چو
 این گروه مؤمنین از طوائف مختلفه واجناس و نژادهای مختلفه
 مرکب هستند یعنی چون ندای مظهر امر الله مرتفع شود از قبائل
 واجناس مختلفه جهان دعوت او را اجابت میکنند و این قبائل
 مختلفه پس از ایمان با هم مزوج و معاشر و محشور میگرددند
 لهذا از آنان بازواج تعبیر فرموده است بقوله تعالی وکنتم ازواجاً

..... ومعنى آيه اذا النفوس زوجت هم همين است
 يعنى در قيامت كه عبارت از قيام مظهر الهى حضرت بهاء الله
 است گروه بسيارى از هر طائفه و قبيله بان حضرت مؤمن ميشوند
 و بواسطه ايمان بان بزرگوار اختلافات و بغض و عناد سابق را رها
 كرد به اهم متحد و يگانه و همزج و محشور ميشوند و حكم يك عالمه
 و يك طائفه پيدا ميكنند و مصداق اذ النفوس زوجت را واضح
 و مبهرن ميسازند و اما اصحاب المشامه كه در آيه مبارك فرموده
 است عبارت از نفوس هستند كه در آغاز ارتفاع نداى الهى مؤمن
 نميشوند و در ضلالت خود باقى ميمانند و در زميرها صاحب شمال
 و مشامه درميابند و بد بهيمت كه امتزاج و اتحاد نفوس در آغاز
 امر يدع الهى صورت ميگيرد و اين علامت امروزه بخوبى واضح
 و آشكار است زيرا در ظل كلمه الهييه در اين ظهور مبارك كه عبارت
 از قيامت است نفوس مختلفه از طوائف و اجناس متباينه مانند
 يهود و نصارى و زردشتى و بودائى و مسلم همه با هم متحد و متفق
 و يگانه شده اند و بواسطه ايمان بحضرت بهاء الله مصداق اخوان
 على سرور متقابلين گردیده اند زيرا دين و تعليم جمال مبارك حضرت
 بهاء الله دين الفت و محبت و يگانگى است اين نفوس مختلفه كه
 در ظل كلمه الله متحد شده اند زبان يشكرانه جمالقدم گشوده اند
 و مضمون اين آيه مبارك كه سوره زمر را دره زبان خود ساخته اند

که حمد خدا را که وعده خود را وفا نمود و زمین را بجا بخشید و ما در
هرجائی از بهشت که بخواهیم ساکن میشویم چه نیکو و بسند بسند
است این اجر جزیل که خداوند بنیکوکاران مرحمت فرموده است
این نفوس که امروزه در ظل جمال قدم حضرت بها^ه الله با کمال اتحاد
و اتفاق و محبت با هم رفتار میکنند پیش از فوز با ایمان در آنها استعداوت
و دشمنی بودند *

علامت ششم - خداوند فرموده و اذا المواته ستلت باى
ذئبتلت یعنی زمانی که در باره قتل کودکان از ناتی آنان پرسش
میشود امام رازی فرموده که این آیه معانی متعدده در نظر مفسرین
دارد و پس از ذکر چند وجه میفرماید یکی از معانی آن این
است که ستلت لواته زن من احوالها باى ذئب قتلت یعنی کسی
که مرتکب قتل طفل شده مورد مواء خنده فرار خواهد کرد گرفت
و از او میپرسند که بچه جرمی طفل را بقتل رسانیده است و برای
قتل مجازات تعیین میکنند کلمه و الله تنها بمعنی زنده
بگور کردن اطفال است بلکه اگر کسی سلول حیاتی موجود در لطفه
را هم از بین ببرد قاتل و الله شمرده میشود چنانچه مسلم در صحیح
خود در باب جواز قیله (شیر دادن زن طفل خود را در حال حمل)
بسنده خود از جمله دختر و هب و هوا هرگاه سه روایت کرده که
حضرت رسول ص در حضور جمعی فرمودند من میخواستم که

زنان را از شیر دادن اطفال خود در حال حمل نهی نماید و لکن دیدم ^{مرد} روم و مردم ایران اولاً در خود را در حال حمل مادران از شیر مادر باز نمیدارند و ضروری هم با اطفال نمیرسد بعضی از حاضرین از حضرت رسول ص در این وقت پرسیدند یا رسول الله اگر کسی نطفه خود را بمنظور جلوگیری از حمل زوجه خود در رحم نریزد چگونه است فرمودند این عمل بمنزله آنست که طفل خود را زنده بگور کرده باشد و عید الله از مرقی روایت کرده که حضرت رسول پس از این بیان فرمود این عمل همان است که خداوند در قرآن از آن تحذیر کرده و فرموده و ان الممکودة - سثلث علامه نووی میفرماید از آن جهت عمل عزل یعنی از بین بردن ماده حیاتی نطفه را بعمل واد که بمعنی زنده بگور کردن است نسبت داده که نتیجه هردو یگسان است زیرا هر دو عمل سبب از بین بردن حیات و زندگی است و اینک عین عبارت حدیث نبوی را برای توضیح خوانم "روی مسلم فی صحیحہ فی باب جواز الخیلة بسندہ عن جد امہ بنت و ہبخت فکاشہ قالت حضرت رسول الله ص فی اناس و هو یقول لقد همت ان انہی عن الخیلة فلنظرت فی الروم و فماریس فاذا هم یخیلون اولادہم فلا یضرا اولادہم ذلک شیئاً ثم ستلوه عن العزل فقال رسول الله ص ذلک الواء ذ الخفی زاد عید الله فی حدیثہ عن المقر

وهی و اذا الموتودة سلتقال النووی وجه تسمیة هذا ای العزل

و ادا هو مشابهته الواد فی تقویت الخیسات ° انتهى

نظر باین حدیث شریف ما دامی که از بین بردن سلول حیات

لطفه بمنزله زنده بگور کردن طفل باشد البته سقط جنین -

بمراتب نزد بکتر بقتل اطفال وزنده بگور کردن آنان می باشد و ملا

میفرمائی که در این ایام تا چه اندازه سقط جنین در بین مردم رواج

یافته علت این عمل یافتند تنگ دستی پدر و مادر و امور سائند دیگر

است در روزگار قبل که هنوز قوانین موضوئه برای این گونه اعمال

موجود نبود عامل سقط جنین مورد مواخذة و مجازات نبود ولی در

این عمل ^{ایامی که برای این} مجازات قانونی موجود است عامل سقط جنین

مستول و مورد مواخذة می باشد .

علامت هفتم - فرموده و اذا الصحف نشرت . مقصود از این

آیه مبارکه نشر جرائد و مجلات و انتشار اوراق اخبار است که آنرا

در اصطلاح امروزه (صحف سیاره) مینامند فرید وجدی در

صفحه ۵۳ مجلد ثالث از دائرة المعارف قرن بیستم میگوید

(جریده) این کلمه امروز برای اوراق اخبار که نشر میشود بسیار

میرود این اوراق اخبار برخی روزانه و بعضی هفتگی است و برخی

۱۵ روز یکمرتبه نشر میشود و مطالب مختلفه از قبیل آراء سیاسی و

اخبار جهان و ترویج آراء و عقاید و اعانه نهضت های اجتماعی

در آن مندرج میگردد چریده یا روزنامه باین معنی که گفتیم در قرن نوزدهم پیدا شد مامکر مشاهده کرده ایم و بتجربه ثابت شده که جامعه بشر در هر عصر و زمان برای پیشرفت و تقدم خود بهرمطلبی که احتیاج پیدا کرد عنایت الهیه بفضل وجود خویش آن را برای بشر مهیا فرمود مثلا جامعه بشری در قرن ۱۵ محتاج بنشر و تکثیر کتاب های مختلف بود خداوند بصرف فضل این امر را تحقق داد و مطبعه پیدا شد و در قرن نوزدهم عالم انسانی احتیاج شدیدی بنشر اراء و عقاید مختلفه و اطلاع از اوضاع و احوال عالم پیدا کرد لهذا خداوند مهربان بوسیله ایجاد جرائد و اوراق اخبار این احتیاج بشر را هم رفع فرمود و باین وسیله امروز تمام طبقات مختلفه عالم از جمیع مبادی و اراء مختلفه و اوضاع و احوال جهان مطلع میشوند . انتهى .

(تا اینجا علاماتی را که خداوند در سوره تکوین برای قیام قیامت یعنی ظهور حضرت بهاء الله تعالی فرموده بود یکایک مورد بحث قرار دادیم و تحقق و وقوع آنها خاطر نشان کردیم) اینک بذکر علامات وارده در سوره انفطار پیرد ازیم خداوند میفرماید

” ان السماء انفطرت و ان الكواكب انتثرت و ان البحار فجرت و ان القبور بعثرت علمت نفس ما قدمت و اخرت (از قبل گفتیم که علامات وارده در باره قیامت بعضی حسی و بعضی معلوی هستند

گفتم که مقصود از حسی علاماتی هستند که عین مدلول لفظ آنان
 بظاهر مقصود و منظور است مثلا در جمله ان البهار فجرت
 ملاحظه فرمودی که بهار علامت حسی است یعنی همین دریای
 ظاهری مقصود است ولی مقصود از علامات معنوی آن است
 که ظاهر لفظ مقصود نیست بلکه معنی حقیقی و باطنی آن
 مقصود است مثلا در جمله ان الشمس کورت بشرحی که خواهم
 گفت مقصود از شمس این افتاب ظاهری نیست بلکه شمس حقیقت
 مقصود است (ایك در این آیات سوره انفطار و علامت حسی
 ذکر شده یعنی جمله وان البهار فجرت و ان القبر یحشر
 علامت حسی است و علامت اول علامت معنوی است که بعد
 از این خواهم گفت ایك این دو علامت حسی را هم در دنباله
 علامات سبعه قبل قرار داده میگوئیم ؟

علامت هشتم — در سوره انفطار فرموده وان البهار —
 فجرت (این علامت اولین علامت حسی است که در سوره انفطار —
 ذکر شده و نظریا این کلمه دنباله علامات مذکوره قبل قرار
 گرفته علامت هشتم محسوب است) علامه سیوطی در تفسیر
 خود مسمی به ^{در باب المنشور} در ذیل آیه مبارکه بروایت این جویر از ابن
 عباس نقل کرده که فرمود معنی ان البهار فجرت آنستکه دریاها
 بهم آمیخته شوند و بایکدیگر پیوسته و متصل گردند و معنسی

آیه واذ القبور بعثت آن است که قبرها را کاوش کنند انتهى .
این حدیث شریف معنی آیه واذ البحار را کاملاً واضح کرده
واین معنی در عالم تحقق یافته و دریاهای بهم متصل شده و موله ^{معنی}
که بین دریاهای موجود بود از میان برداشته شده است از جمله
آن است که بواسطه کانال سوئز در سال ۱۸۶۹ میلادی بحریه
احمریه بحر ابيض اتصا ^ل یاقوت و بسیز در سال ۱۹۰۴ اقیانوس
ساکن باقیانوس اتلانتيك متصل گردید و کانال پاناما سبب
اتصال بین آن دو اقیانوس گردیده و این مطلب در جغرافیای
عمومی تصریح شده و نیز بواسطه کانال "گیل" بحر بالتیک به
دریای شمال متصل شد کانال کیل تقریباً ۶۱ متر طول
دارد و در سال ۱۹۱۳ کشتیها از آن عبور میکردند شرح
حفر و ایجاد این کانالها را قصه ماریای چینی حلبی لبنانی
در کتاب خود مسمی به تاریخ الاكتشافات الحدیثه و الاختراعات
نقل کرده و لکن ذکر از حفر کانال پاناما در آن نیست . اما
علامت نهم - که دومین علامت حس سوره انفطار است
این آیه است که فرموده واذ القبور بعثت امام فخر رازی در تفسیر
این آیه مطالبی نگاشته و از جمله میفرماید والثانی ^{انها} تبعثوا مستخرجا
ما فی بطنهما من الذهب والفضة یعنی قول دوم که در تفسیر
این آیه گفته اند آن است که معنی آیه اذ ابعثوا این است که

قبر هار مردم بشکافتند تا آنچه از طلا و نقره در آن موجود است بدست آورند این فرمایش امام فخر رازی است که در دوره خود وزمان خویش چون از امور دیگری که امروز موجود است پی خبیر بود لهند املت شکافتن قبور را برای بدست آوردن طلا و نقره دانسته ولی امروز شکافتن قبور تنها برای بدست آوردن طلا و نقره نیست بلکه برای استخراج اثار قدیمه است چنانچه میبینیم قبور اشوریها و کلدانیها را امروز شکافته اند و در ملک عراق این عمل را برای استخراج اثار قدیمه انجام داده اند و نیز در مصر قبور فراعنه را شکافته اند و در سایر نقاط نیز این عمل انجام یافته است تا قرن دوازدهم هجری کسی باین فکر نیفتاده بود که برای استخراج اثار قدیمه بشکافتن قبور اقدام کند و گاهی ممکن بود شخصی بتصادف بقبری برخورد کند و از آن چیزی بدست آورد اما امروز مقصود علماء آن است که اثار قدیمه را بدست آورند و لهند ا قبور را میشکافتند و آنچه را از اثار قدیمه که استخراج میشود بموزه های مهم دنیا میفرستند استاد کاتر در کتاب علم الاثار (این کتاب را دوفاضل محتوم محمود حمزه دبیر موزه مصر و دکتر زکی محمد حسن دبیر اداره اثار باستانی مصر بعربی ترجمه کرده اند) میگوید در قرن نوزدهم در ایتالیه و مصر باستان یونان کاوش و حفاری شروع شد و مقصود آن بود که مجسمه ها

راکه در آن ایام زینت معاابد مزبوره بوده بدست آوردند
 بعد فرمود در نیمه قرن نوزدهم چند نفر از علمای باستان
 شناس انگلیسی مقدار زیادی مجسمه های زیبا با خود با انگلستان
 بردند این مجسمه ها از آسیای صغری که مهد تمدن یونان
 قدیم بوده است بدست آمده و در نهایت زیبایی و استادی حجاری
 شده است و درباره بحث و تحقیق درباره آثار قدیمه در سال
 یونان میگوید که در آن چند مدرسه برای تحصیل اصول
 باستان شناسی تأسیس شده از جمله فرانسویها در سال
 ۱۸۴۲ و مدرسه های آلمانی ها و امریکائیها و انگلیسیها نیز برای
 این مطلب هر کدام در زمانی تأسیس و افتتاح گردید و از طرفی
 این مؤسسات درباره حفريات و کاوشها از آثار قدیمه در سرزمین
 یونان جهت بلیغ مبذول شد سپس درباره اقدامات
 بکاوش در خارج از سرزمین یونان سخنائی گفته است و میگوید
 که کاوش درباره آثار قدیمه در سایر بلاد خارج از یونان
 تا مدت قلبی در ردیف امور مهمه محسوب نمیشد
 باری ایمن علامات جمیعا بوقوع پیوسته است و چون جمیع
 از علامات حسن هستند لهذا در نهایت وضوح اند و احتیاجی
 بدلیل و برهان برای اثبات آنان نیست و قوع این علامات دلالت
 تامه بر قیام قیامت و ظهور مظهر امر الله حضرت بهاء الله دارد

آیا پس از این شرح و بیان آریا با لئاصاف را مجال شك و شبهه بی باقی میماند ؟ و آیا میتوان گفت که این همه علامات در نهایت وضوح بطور تصادف در دوره ظهور حضرت بهاء الله بوقوع پیوسته است ؟ عمارت هرگز نمیتوان گفت که وقوع این علامات بر اثر تصادف بوده بلکه جمیع این ها برهان کامل بر تمام قیامت و ظهور حضرت بهاء الله است اینك بفرما ببینم آیا باز هم جز آنچه فرمودی علامات حسسی دیگر هم برای قیام قیامت ذکر شده است زید گفت آری علامات حسسی دیگر هم غیر از آنچه ذکر کردم در قرآن مجید نازل شده که ذکر و شماره آن اینك از عهد من خارج است لهذا بهمان علاماتی که گفتم اکتفا مینمائیم و اینك بشرح و تفصیل علامات معنوییه میپردازیم تا مطلب از هر جهت کامل گردد در سوره مبارکه کورث و علامت معنوی نازل شده یکی از الشمس کورث و دیگری و از الجبال میسررت میباشد (مقصود از علامت معنوی را قبلا برای تو گفتم اینك بشرح و علامت مزبور میپردازیم)

علامت اول - فرموده ما از الشمس کورث یعنی زمانی که افتاب نور کند و تاریک شود امام فخر رازی در تفسیر این آیه از حسن نقل کرده که فرموده معنی کورث آنستکه نور افتاب محسوس و زایل گردد . . . پس از آن میگوید که در باره معنی کورث گفتار

دیگری هم هست که از سر عمر روایت شده که گفته است کلمه
گورت از لفظ کور که فارسی است گرفته شده است و فارسی زبانان
شخص نابینا را کور می‌نامند " اما معنی حقیقی آیه مبارکه این
است که مقصود از افتاب افتاب ظاهر نیست بلکه مقصود افتاب
اوامر و احکام الهیه است که در شریعت سابقه از طرف خداوند
تشریح شده بود و در دوره ظهور مظهر امر لاحق و تشریح شریعت
جدید شمس احکام و اوامر شریعت سابقه از نورانیت می‌افتند
یعنی منسوخ می‌شود و اجرا نمی‌گردد هر چند در دوره مظهر قبیل
و شریعت سابقه سبب نورانیت قلوب پیروان شریعت الله بود ولی
در دوره مظهر لاحق و وسط شریعت تازه الهیه برای آن افتاب
احکام قبل نوروضیاتی نمی‌ماند خداوند احکام و اوامر شریعت الله
را با افتاب ظاهری تشبیه فرمود و وجه مشابهت آن است که همان
طور که افتاب ظاهری سبب ولت تربیت و وجود حیات موجودات
است افتاب معارف و علم و احکام و سنن الهیه نیز مریس اسفل
امکان و سبب حیات معنوی و فضائل اخلاقی و تقدم اجتماع
ام و طوائف است بنا بر این پس از ظهور حضرت بها^ع الله شمس
علوم و احکام شریعت قبل از نورانیت و ضیا^ع بازماند موبرای آن -
احکام و تعالیم امروز بهیچوجه نتیجه وفاتده نیست مثلا طلسم
فقه که از علوم مهمه شریعت محمدیه^ص محسوب بود و در باره آن

علماء وفقها اسلام کتبهای مفصل نگاشته و در جمیع کشور
 اسلامی در بلاد و نواحی استفاده میکردند امروز بهمیچوجه
 نتیجه و منفعتی ندارد زیرا آنچه از احکام و قوانین که در ابواب بیع
 و جنایات کتب فقهیه مندرج شده امروز بکلی بی اثر مانده و بیجا^ی
 آن در ممالک اسلامیة قوانین موضوعه جایگزین شده است و اما
 آنچه در ابواب عبادات کتب فقهیه ذکر شده امروز مورد توجه
 عامه مسلمین نیست و اکثر افراد پیروان اسلام با اجرای آن عبادات
 تمیز دارند و بجز معدودی قلیل با قامه صلات و صیام و غیره اقدام
 نمیکند و اغلب احکام فقهیه بکلی تبدیل یافته است و معدود^ی
 از احکام فرعی که راجع بوظائف و احوال افراد است در برخی از
 بلاد اسلام نزد بعضی مورد عمل میباشد و آن هم دست
 خوش تغییر و تبدیلی گردید و بس از مدتی بکلی متروک خواهد
 شد و اما بقیه علوم مختلفه که در نزد علمای اسلام متداول بود
 نیز امروز از بین رفته و کس را بدان اعتنائی نیست و مردم همه
 بپت تحصیل علم جدید که امروز متداول است میپردازند و هر کس
 که امروز علوم قدیم را تحصیل کند بهمیچوجه نمیتواند از آن استفا^{ده}
 کند حتی باندازه مصارف لازم و مخارج یومیه خود هم نمیتواند
 از معلوما تقدیمه نتیجه حاصل نماید و ناچار است که بار دوش
 مردم شود این است احوال علوم اسلامیة و حال علمای آن که گفتم

و شنیدی و مشاهده میفرمائی بنا بر این محلی اذ الشمس کورت
از این بیان که ذکر شد بخوبی واضح و آشکار گردید .
علامت دوم - فرموده ما ستوانا الجبال سیرت جبال کیمه
بمعنی کوهها میباشد کنا یا ز مردان بزرگ و معروف جهسان
است که محل اعتماد مردم و مورد توجه نفوس هستند مثلا میگویند
فلان مانند گوهی یا پرچاست که از هیچ چیز باک ندارد و این
تعبیر متداولست علامه بخاری در معاری از حدیث لعمان
بن بشیر روایت کرده که گفت روزی عبد الله بن رواحه بیپوش شد
خواهرش بر بالین او فریاد میزد " واجبله واکذا .
. واکذا یعنی ای وای که این مرد بزرگ از دست
رفتای وای که فلان " در اینجا خواهر عبد الله از
او بکوه تعبیر کرده و این واسطه او را بزرگی و عظمت یاد کرده است
و مقصودش آن بود که برادرش در مواقع گرفتاری پشت و پناه
او بود است در این جا مقصود از جبال سلاطین وزراء هستند
و چون در هر مملکتی قانون اساسی و مملکتی مخصوصی موجود است
که ملوک و وزراء نمیتوانند برخلاف آن رفتار کنند و مجبورند مطابق
مندرجات قانون اساسی مملکتی کشور خود رفتار نمایند و بر حسب
نصوص آن سیرو مشی کنند لهذا این مطلب که از جمله علامات
قیام قیامت است حضرت رب العزة به جمله واذ الجبال سیرت -

تعبیر فرموده یعنی در دوره ظهور قیامت یکی از علامات آن است که ملوک و وزراء ممالک جهان سیرو رفتارشان محدود در حدود قوانین اساسیه مملکتی است و این قانون اساسی و مملکتی در جمیع انحاء عالم موجود است اولین قانونی که در این خصوص وضع شده در کشور متحده امریکا بود که در سال ۱۷۷۶ کشور امریکا آنرا برای خود وضع نمود سپس دولت فرانسه در سال ۱۷۹۱ بوضع قانون اساسی و مملکتی خود پس از آن سایر ممالک جهان نیز در قرن نوزدهم همین رویه را تعقیب کردند و امروز جمیع ممالک دنیا بجز مملکت بریتانیا دارای قوانین موضوعه مزبور است مملکت بریتانیا فقط قانون عرفی خود را نگاهداری کرده و اکثر امور مملکتی را بر حسب آن حل و فصل مینماید گرچه در دوران قدیم مملکت بریتانیا هم دارای قانون مملکتی بود هاست باری این قوانین وحدت معینه که ذکر شد دایره نفوذ و قدرت تمام دارای ملوک و وزراء جهان را محدود کرده و آنانرا مجبور باجسرای وظائف خود بر حسب مبادی و اصول معینه ساخته است و لهذا حق تعالی فرموده هاد الجبال سیرت یعنی در روز قیامت ملوک و بزرگان ممالک جهان سیرو رفتارشان محدود در حدود قوانین معینه است که از آن نمیتوانند تجاوز کنند و عبارت دیگر سیرت و رفتارشان بعین و اراده خود نشان نیست و قوانین موضوعه مملکتی

است که آنان را بسیر و مشی در حد وک محیطی وادار می نماید .
 علامت سوم و چهارم و پنجم - این علامت که در آن کلمه سما *
 ذکر شده در سور مبارکه قرآنی به تعبیرات مختلفه نازل شده در
 سوره تکویر فرموده و ان السما * کشطت و در سوره انفطار فرمود -
 ان السما * انفطرت و در سوره انشاق فرموده ان السما * انشقت
 و زبیدی در شرح قاموس فرموده السما * کل ما علك فاطلك و
 منه سقف کلتی و کل بیت یعنی کلمه سما * چیزی اطلاق میشود
 که بالای سر انسان باشد و بر آسما یا فاکند و لهذا سقف خانه ها
 و سایر ابنیه را نیز سما * گویند و علامه اصفهانی در کتاب خود مسمی
 بمفردات القرآن گفته هر سمانی نسبت به آن و ن خود سما * است
 و نسبت به آن فوق خود ارض محسوب میشود (مثلا سقف خانه
 نسبت به سطح خانه آسمان آن است ولی همین سقف خانه نسبت
 به آسمان ظاهری حکم زمین را دارد و مقصود آنکه اطلاق بر آسما *
 مختلفه نسبی است - ترجمان) در این آی مبارکه و سایر آیات
 که ذکر شده مقصود از آسمان شریعت و دینی است که مانند خانه
 و بناها گاه بر سر مردم سایه افکند و و علی هذا معنی ان السما * کشطت
 چنین است زمانی که دین سابق و شریعتی که سابقه از بین برود
 و زائل شود (کشطت ای ازین و قلعت) و معنی ان السما *
 انفطرت این است که زمانی که شریعت سابقه از هم شکافته شود و

معنی از السماء^۱ انشقت نیز این است که زمانی که آسمان شریعت
 سابقه شکافته شود و در ضمن شرح علامت اول راجح این مطلب به
 تفصیل ذکر شد و علاوه بر آن مقصود از ایات مزبوره آن است
 که در دوره قیام قیامت مردم را بدین اعتنائی نیست و اغلب مردم
 منکر ادیان هستند و کفر وی دینی رواج کامل مییابد •

علامت ششم و هفتم - میفرماید وَاذِ الْجَحِيمِ سَجِرَاتٍ وَاذِ الْجَنَّةِ
 از لخت یعنی زمانی که دوزخ بشدت مشتعل و برافروخته شود و
 زمانی که بهشت نزدیک شود این مسائل در دوره بوقوع میپیوندد
 که مظهر امر الهی در میان مردم ظاهر گردد زیرا بظهور او حقیقت
 جنت و نار آشکار میشود هر کس بان حضرت مؤمن شود در -
 بهشت رضای الهی وارد میشود و هر کس منکر حقانیت آن -
 بزرگوار شود در دوزخ ضلالت و عقابت معذب میگردد •

علامت هشتم و نهم - در سوره انفطار فرموده وَاذِ الْكٰوٰكِبِ
 انثرت یعنی زمانی که ستارگان از مراکز خود خارج شوند و فروریزند
 و در سوره مرسلات فرموده اذ النجوم طمست یعنی زمانی که
 ستارگان تاریک شوند و نور خود را از دست بدهند مقصود از -
 ستارگان در این آیات مبارکه علماء و پیشوایان روحانی هستند
 که مردم را هدایت و راهنمایی مینمایند در این جا علماء را بستارگان
 تشبیه فرموده یعنی همانطور که مردم در موقع سیروسفر بهدا^{یت}

لجوم مهتدی میشوند و از ستارگان را قرا تعیز میدهند همینطور
 علماء هم مانند ستارگان مردم را راهنمایی میکنند که گمراه نشوند
 بنا بر این ستارگان کنایه از علمای دین هستند و حضرت رسول
 ص فرموده اصحابی كالنجوم بايهم اقتديتم اهتديتم یعنی اصحاب
 من مانند ستارگان هستند بپسندیدم آنها که توجه کنید و هر یک
 را پیروی نمائید راه نجات را مییابید و بهدایت فائز میشوید .
 علامه مناوی در شرح جامع صغیر پس از نقل حدیث شریف
 النجوم ائمة السماء " (که با شماره ۹۳۱۲ در صفحه ۲۹۷ قسمت
 ششم ذکر شده است) فرموده که ترمذی حکیم در شرح حدیث
 شریف اصحابی كالنجوم بايهم اقتديتم اهتديتم فرموده است
 مقصود از اصحاب همانا عده معینی از یاران و اصحاب رسول الله
 هستند انا نکه مثلا یگرتبه حضور مبارک رسید مانند ویا بمشاهده
 جمال بيمثال یگرتبه فائز شده اند جز و کلمه اصحاب این
 حدیث محسوب نیستند مقصود از اصحاب که میفرماید متابعتشان
 سبب هدایت است نفوسی هستند که شب و روز ملازم حضور حضرت
 رسول ص بودند و آنچه بر حضرتش وحی می رسید با صدق نیت
 و خلوص کامل می پذیرفتند و شریعتی را که خداوند بوسیله آن
 حضرت برای ارشاد امت فرستاده متابعت می نمودند و بحقایق
 منظور اصلی دین اسلام واقف بودند اینگونه اشخاص نفوس

بوده اند که پس از آن حضرت مقتداى امت محسوب بودند
 و افراد مسلمین را پیروی آن بزرگوار وادار میکردند این اصحاب
 بودند که پیروی آنان پیروی از رسول الله میباشد و امن و امان و
 حفظ دین و ایمان بواسطه ایشان حصول میپذیرد
 لذا بر این مقصود از فرمایش حضرت رسول ص که فرمودند اصحاب پس
 كاللجم یا بهم اقتدیتم اهتدیتم علمای امت و پیشوایان حقیقی
 اسلام هستند که بحقایق دین عارفند و خداوند این علماء
 و دانشمندان اسلام را بستارگان تشبیه فرموده است و فرموده
 اصحابی كاللجم و گاهی هم میشود که از راه مبالغه کاف
 تشبیه را حذف میکنند و مشبه را نیز ذکر نمیکنند و مذکور مشبه به
 اکتفا میکنند چنانچه خداوند در قرآن مجید فرموده و اللجم
 از اهوی که مقصود از لجم در اینجا شخص عالم است و برای مبالغه
 مشبه یعنی عالم و کاف تشبیه را حذف کرده و مشبه به را ذکر فرموده
 است و معنی چنین است قسم مشخص عالم و دانشمند و قتیکه بمیرد
 و وارد قبرش کنند "علامه دیوبندى در تفسیری که بر قرآن مجید
 نوشته و آن را بلظم آورده است و معنی به تیسیر ساخته است در
 تفسیر آیه واللجم از اهوی میگوید :
 وقیل بالنجم الثریا یستبر وقیل بالعالم حین یقبر
 لهذا این بیت میگوید که شخص عالم چون بمیرد او را در گور گذازند

میگویند هوی اللجم ولجم را بحال تفسیر کرده است و همچنین
 در آیه اذ اللجم طمست معنی نجوم در این جا طمای است
 هستند و کلمه طمست بخی آن است ستارگان نور خود را از دست
 میدهند و تاریک شوند مقصود از نور در این مقام هدایت و راهنمایی
 است بقا بر این معنی آییمبارکه چنین است که چنانچه علمای امت
 باعث هدایت و سبب راهنمایی مردم نشوند و این موهبت را از
 دست بدهند و یا آنکه نمیتوانند مردم را هدایت کنند معنی لك مقام
 ریاست خود را در بین مردم حفظ کنند و امرشان در مردم نفوذ
 داشته باشد مردم از آنان ملاحظه داشته باشند و پس از مدتی
 دیگر احترام آنان بکلی سلب شود و مردم به بیچوجه اعتنائی بدانها
 نداشته باشند نفوذ شان بکلی زائل میشود گفتار و او امرشان تا غیر
 در مردم نخواهد داشت چنانچه خداوند در قرآن مجید میفرماید
 و ان الكواكب المشرقت یعنی ستارگان از مراکز خود خارج شوند
 و بیفتند یعنی علماء از مقام ریاست محروم و از چشم مردم میافتند
 و نفوذی برای آنان نماند چنانچه امروز مشاهده میفرمائید کسی
 چگونه علماء از نفوذ سابق خود محرومند هیچکس گوش بسخشن
 آنان نمیدهد و قوت و قدرت و نفوذ خود را بکلی از دست داده اند
 با آنکه قبل از ظهور حضرت بآب اعظم و مد تقلیلی هم بعد از آن
 علمای امت دارای همه گونه نفوذ و احترام در بین مردم بودند

و در مملکت عثمانی و کشور ایران همه قسم تسط و نفوذ در جمیع
 مردم از هر طبقه و صنفی داشتند و کسی را با رای آن نبود که از احکام -
 و اوامرات آن سرپیچی کند و لکن بمحض قیام قیامت و اعلان دعوت -
 مظهر اموالله آن نجوم منیره همه تاریک و ساقط شدند و علاماتی
 را که خداوند در قرآن مجید ذکر فرموده بود بوقوع پیوست *
 علامت دهم - میفرماید و ان الارض مدت مقصود از کلمه ارض در
 این آیه مبارکه ارض قلوب است چنانچه علامه راقب اصفهانی در
 کتاب خود مسمی بمفردات القرآن در ذیل آیه مبارکه یحیی الارض
 بعد موتها میفرماید قال بعض المفسرین یعنی به تلین القلوب
 بعد قساوتها یعنی بعضی از مفسرین گفته اند که مقصود از یحیی
 الارض بعد موتها آن است که دل‌های مردم پس از سختی و قساوت
 نوم و مهربان میشود در این آیه از قلوب ارض و از قساوت بمسوت
 و از مهربانی و رقت بحیات تعبیر فرموده است و نیز علامه خازن در
 تفسیر این آیه مبارکه که در سوره رعد (آیه ۱۷) موجود است قوله -
 تعالی انزل من السماء ماء فسال تاودیه بقصد رها فرموده که
 این عباس در تفسیر این آیه فرموده انزل من السماء ماء یعنی قرناً
 و هذا مثل ضرب الله تعالی یعنی معنی اینکه فرموده از آسمان
 باران فرستاد این است که خداوند قرآن مجید را نازل فرمود
 و در این آیه خداوند قرآن را از آسمان بیارائی که از آسمان فرود میاید

تشبیه فرموده است فسالت اودیة بقدرها یعنی در زمین های
پست آب از هر طرف باندازه معین آن زمین جاری شد مقصود
از اراضی که میفرماید آبدرا آنها جاری شد قلوب مردم است
که تعالیم و دستورات قرآن مجید در آن نفوذ و سرایت کرده و هر
قلبی باندازه ادراک خود از حقایق قرآن بهره و نصیب برده
در این خصوص بحث طولانی در پیش گرفته است
و این مسئله مسلم است که در لغت عرب اغلب مطالب را بصراحت
ذکر نمیکنند و از هر مطلبی بکنایه و استعاره تعبیر میکنند بسیاری
نظر باین بیانات علمای تفسیر مقصود از کلمه ارض در آیه
مبارکه و ان الارض مدّت اراضی قلوب مردم است و اما محلی
مدّت آن است که قلوب مردم از حیث ثقل و ادراک وسعت یا بسط
و استعداد ادراک حقایق عالیّه در آن حاصل شود و اموری را که
بواسطه عدم استعداد اعتراف نمینمود و انکار میکرد اعتراف و ادراک
نماید بعد فرمود الوقت ما فیها و تخلّت یعنی قلوب مردم آنچه
را که از انکار و اعتراف برحق و حقیقت در اعماق خود پنهان داشته
باشند بیرون میافکنند و ریشه شبهات و شکوک را از زمین خود برمیکند
زیرا که بمعرفت حقّ قدیر فائز شده به حضرت بها^۱ الله مؤمن
شده است و آنچه را که از آسمان علم و حکمت الهی بر آن وجود
مقدس نازل شده قبول کرده است و باین وسیله زمین قلب مبدل

بکنز رحمت و بوستان علم و محرفت شده است هم چنانکه در دوره
 ظهور حضرت رسول ص اعراب جا هلیت که سرسبز جهل و
 نادانی بودند و اراضی قلوبشان منبت خار شبها و خاشاک
 شکوک و اعتراضات بوه بر اثر متابعت و ایمان بحضرت رسول
 ص بکلی عوض شدند و قلوبشان بوستان ایمان و گلستان علم
 و ایقان گردیده در این ظهور مبارک هم اراضی قلوب سرسبز
 و خرم شد و خارزار دلها بگلستان علم و حکمت الهیه تبدیل
 گردید و مراتب بیشتر از دوره ظهور پیغمبر اسلام این انوار
 عجیبه در مردم بواسطه ظهور حضرت بها^۱ الله حاصل و آشکار
 گشت . این بود معانی آیات مبارکه قرآنی که برای توای
 هم آری بیان کردم و معانی آیات دیگر را که بعد از آیه مزبوره و
 « اذ الارض مدت نازل شده بعد از این برای تو شرح خواهم
 داد و لکن در آخر این سوره مبارکه چند آیه نازل شده که
 مجبورم اینک شرح آنرا برای تو بگویم و آن آیات این است
 « فَاِذَا اسْمُ بِالْشَّفَقِ وَاللَّيْلِ وَمَا وَسَقَ وَالْقَمَرِ اِذَا اسْتَقَ لِتَرْكَبُنَّ
 طَلَبًا عَنِ طَبَقِ فَمَا لَهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ ^۱ (سوره انشقاق آیه ۱-۲۰) »
 خطاب حق تعالی در این آیات مبارکه متوجه بامت حضرت
 رسول ص است و بسیاری از مفسرین در ضمن تفسیر این آیات
 گفته اند خداوند در این آیات مبارکه میخواهد بامت اسلامیه

بفهماند که آنان هم مانند ام قبل از خود بتکذیب مظهر امر الهی خواهند پرداخت و رسول الهی را قبول نخواهند کرد از جمله علامه قرطبی در تفسیر این آیه مبارکه پس از آنکه چند قول مختلف از علمای تفسیر درباره این آیه نقل میکند میفرماید یک قول هم در تفسیر این آیه لترکین ۰۰۰۰۰ این است که لترکین سنه من کان قبلکم فی التکذیب والاختلاق علی الانبیاء^ط یعنی همانطور که ام قبل از شما ای امت اسلام انبیاء را تکذیب کردند و بانان تهمت و نسبت های ناروا دادند شما هم نسبت بانبیای الهی همانطور رفتار خواهید کرد و مظهر امر الله را تکذیب خواهید نمود و تهمت ناروا نسبت خواهید داد .

امام فخر رازی پس از آنکه برای آیه لترکین ۰۰۰۰۰ سه تفسیر از اقوال مفسرین را نقل میکند میفرماید را بهمان یکی المعنی - لترکین سنه الاولین ممن کان قبلکم فی التکذیب بالنبوة والقیامة یعنی قول چهارم در تفسیر این آیه آن است که خداوند بامت محمد فرمود شما مانند ام قبل از خود بتکذیب انبیاء خواهید پرداخت و قیامت را انکار خواهید کرد علامه بخاری در تفسیر این آیه لترکین فرموده که ابو عبیده گفته معنی آیه اینست که لترکین سن من کان قبلکم واحوالهم یعنی رفتار شما ای امت اسلام مانند رفتار واحوال ام قبل از شما خواهد بود سپس در باب

حدیث را ادامه داده تا آنجا که میگوید ابو سعید خدری از —
 حضرت رسول ص روایت کرده که رسول الله (ص) فرمود لتبتمن
 سنن من كان قبلکم شیراً فشیراً ازید راعاً ^{فیدر اعا} حتی انهم لودخلوا جحر
 لتبتموهم قیل یا رسول الله الیهود والنصارى قال فمن انتم
 یعنی البته شما را مسلمین بر اثر اقدام ام قبل از خود قدم
 بر خواهید داشت و آنان را واجب بوجوب و در ع بد رع پیروی خواهید
 کرد تا آن درجه که اگر آنان بسوراخ سوسماری رفته باشند شما هم
 خواهید رفت و از آنان متابعت خواهید کرد یکی از اصحاب عرض
 کرد یا رسول الله مقصود از ام قبل ایایهود و انصارى هستند ؟
 حضرت فرمود ند آری پس توقع داری چه امتی باشند ؟
 علامه طبرسی که از بزرگان علمای شیعه امامیه است در تفسیر این
 آیه پس از آنکه وجوه مختلفه را نقل میکند میفرماید وقیل لترکب
 سنن من كان قبلکم من الاولین و احوالهم و روی ذلک عن الصادق
 ع و المعنى انه یكون فیکم ما کان فیهم و یجری علیکم ما جری علیهم
 خذوا لقتة بالقتة یعنی بعضی گفته اند معنی آیه این است
 که شما ای مسلمین رویه سابقین و گذشتگان را در پیش میگیرید و احوال
 آنان را پیروی میکنید و این بیان در تفسیر این آیه از حضرت
 صادق ع روایت شده است و مقصود این است که آنچه در اقوام
 قبل بود در امت اسلام خواهد بود و آنچه بام قبل رسید به مسلمین

نیز همان خواهد رسید و آنان و امت اسلام مانند پره‌های تیر را هم
 مشابه و برابر خواهند بود انتہی •

مقصود از جمله اخبرآن است که همانطور که اقوام قبل از اسلام
 رسولان الهی را تکذیب کردند مسلمین نیز مظهر امرالله را که
 قیام میفرماید تکذیب خواهند کرد و همانطور که ام قبل از اسلام
 بواسطه تکذیب انبیاء و مظاهر مقدسه گرفتار عذاب و رنج و مشقت
 شدند امت اسلامی نیز مانند آنان گرفتار عذاب و بلا و مصیبت
 خواهند شد تمام این گفتارها از علمای معروف درجه اول عالم
 اسلام بر وی توفیق کردم دلالت دارد که آن نفوس مقدسه ظهور
 مظهر امر الهی را بعد از حضرت رسول ص لازم و محتوم میشوند
 و معنی لترکین عن طبق یعنی بر همان مرکب که ام قبل راه پیمود
 شما نیز را خواهید پیمود و کردار شما مانند کردار آنان خواهند
 بود مظهر امر الهی را که از طرف خداوند در بین شما مبعوث میشود
 تکذیب خواهید کرد پس از این حق تعالی در آخر سوره میفرماید •

"فما لهم لا یؤمنون یعنی چرا امت اسلامی بر رسول بزرگواری کسه
 بعد از حضرت محمد ص ظاهر میشود ایمان نمی آورند و مقصود
 حق تعالی ایمان بحضرت بها^۱ الله و مظهر مبارک حضرت اعلی
 است بعد میفرماید و اذا قرء علیهم القرآن یعنی وقتی که ظهور
 مبارک ظاهر میشود بر وی امت اسلامی از آیات قرآن که مملو

از دلانسل و براهین مثبت حقایق حضرت بها^ه الله است خوانده
 میشود و امتها نیه برای استدلال بحقایق ظهور مظهر امرالله
 برای امت اسلامیها آیات قرآنیها را میخوانند و بدان استدلال میکنند •
 لایسجدون یعنی چرا مسلمین پس از شنیدن آیات قرآن که دلیل
 پر حقانیت دعوت حضرت باب و حضرت بها^ه الله است در مقابل آن
 مظهر مقدس امرالله خاضع نمیشوند و اقرار و اعتراف بحقایق
 امرالله نمیکند ؟ بعد میفرماید **ثُمَّ الَّذِينَ كَفَرُوا بِرَبِّهِمْ** پس آن
 فخر رازی در ذیل این آیه مبارکه فرموده است که معنی آیه این است
 که هر چند دلائلی که برای اثبات حق و حقیقت اقامه میشود در آنها
 اتقان و وضوح است و لکن کافران آن دلائل را تکذیب میکنند و
 علت تکذیبشان یا تقلید از کذبتگان است و یا ناس از حسد است
 و یا میترسند که اگر آن دلائل را تصدیق کنند مقام و منصب خود را کسبه
 در بین مردم یافته اند از دست بدهند •••••••••• التهی
 امروز جمیع این امور که گفتم و مشلیدی تحقق یافته و امت اسلامیها
 ادله قاطعه این ظهور اعظم را تکذیب میکنند و برخی هستند که
 صحت این دعوت و حقانیت این ظهور مبارک را دریافته اند و لکن از
 ترس زوال مقام و منصب گمان میکنند و تکذیب مینمایند • والله اعلم
 بما یوقنون یعنی خداوند میداند که آنان در سینههای خود چه
 نوا یاتی و در قلوب خویش چه اموری را پنهان داشته اند بشر^{هم}

بغذاب الیم الا الذین آمنوا یعلیٰ اینگونه نفوس مفروض و مکتوبه
 و ابشارت بدیهه که گرفتار عذاب الیم خواهند شد مگر آنها تیکه
 مومن بامر مبارک نشوند و دست از اعراض و انکار بردارند و عملوا
 الصالحات یعنی پس از ایمان بمظهر مقدس الهی با حکام
 و اوامر او عمل کنند و آنچه را که آن حضرت یعلیٰ حضرت
 بهاء الله که جمال جهان و نور جهان است فرموده است از دل
 و جان اطاعت نمایند فلهم اجر قیومنون یعنی برای اینگونه
 نفوسیکه مؤمن میشوند خدا اولدا اجر جزیل و جزای عظیمی مقدر
 فرموده است که هیچگاه مقطوع نگردد یا در ازای آن اجر
 جزیل مفتی بر آن گذاشته نشود پاری ای عمار جمیع این ^{علامات} علامات
 حسن و چه علامات معذوری همه امروز تحقق یافته و وقوع پیوسته
 است حال پیروانیم پایات مبارکه سوره هود که در حدیث نبوی
 که از قبل ذکر کردم اشاره شده و ابشارت ظهور حضرت بساب
 اعظم و حضرت بهاء الله در آن مندرجست °

در بیان اینکه سوره هود دلالت بر ظهور حضرت باب که مهدی ^{مرحوم}
 است در آنچه از پیش گفتیم در سوره هود بشارت ظهور حضرت
 باب اعظم نازل شده است قوله تعالیٰ امن کان علیٰ بنیة من
 ربه جهله شاهد منه ومن قبله کتاب موسیٰ اماما رحمة اولئک
 یؤمنون به ومن یكفر به من الاجزاب فالنار موعده فلا تک فی مرية

مله انه الحق من ربك ولكن اكثر الناس لا يؤمنون (آیه ۱۷) بسیاری
 از علمای تفسیر جمله من كان على بيته من ربه را بحضرت رسول ص
 تفسیر نموده اند و کلمه يتلوه بمعنی ازین او می آید و بصدق ادعا
 و گفتار او شهادت میدهد این تفسیر که مذکور شد صحیح است
 و آیه مبارکه دلالت ندارد بر اینکه برای صدق دعوت و اثبات راستی
 گفتار و رسالت حضرت محمد ص دو شاهد و گواه موجود است
 یکی شاهد و گواهی است که باید بعد از حضرت رسول
 ص ظاهر شود و بیاید و دیگری شاهد و گواهی است که قبل از
 حضرت رسول ص بوده و ظاهر شد ماستوان عبارت از کتاب
 حضرت موسی ع است شاهد اول که میفرماید میاید و بصدق
 دعوت و رسالت حضرت ^{رسول} ص بعد از آن حضرت شهادت میدهد
 بقرینه شاهد ثانی که کتاب حضرت موسی است باید مبعوث من
 عند الله باشد و با فرمان رسالت که عبارت از وحی الهی و تشریح
 شریعت جدیده مستقلاست ظاهر شود چنانچه شاهد قبل از
 حضرت رسول ص یعنی حضرت موسی ع دارای رسالت و شریعت
 و وحی الهی بود و تورات بر آن حضرت نازل شد و اگر بگوئیم که مقصود
 از يتلوه شاهد پیروی از حضرت رسول ص و ایمان
 بان بزرگوار است مطلب درست نمیشود زیرا در این صورت جمیع
 افراد امت اسلامی پیرو رسول الله ص هستند و همه کلمه انشهد

ان لا اله الا الله و شاهدان محمد رسول الله مبارکین میراثند
یعنی اقرار بصحت رسالت و اعتراف حقیقت دعوت حضرت
رسول ص مینمایند .

دیگر لزومی نداشت که خداوند در آیه مبارکه مزبور مابین شاهد
بعدی را در ردیف شاهد قبلی که حضرت موسی است قرار دهد
و همیشه که او را مانند حضرت موسی شاهد قبلی برای حضرت
رسول ص است قرار داده دلالت تامه دارد بر اینکه شاهد
بعدی هم مبعوث من عند الله و دارای وحی و کتاب جدید است
و شریعت مستقله است چنانچه شاهد قبلی یعنی حضرت موسی
دارای وحی و کتاب جدید و شریعت مستقله بوده است بنا بر این
گوئیم بعد از حضرت رسول ص تا زمان ظهور حضرت باب اعظم
هیچکس در عالم منتهی رسالت و وحی و شارح شریعت جدیده
مستقله نگردید و اینکه فرموده یتلوه شاهد منه دلیلست که باید
شاهد بعدی از نسل و ذریه حضرت رسول ^{باشد} ~~و~~ حضرت سید علی
محمد باب اعظم از نسل رسول ص و ذریه فاطمه ع است و چنانچه
گوئیم در آیه مبارکه دو شاهد برای صدق ادعای حضرت رسول
ص ذکر فرموده یکی شاهدی که بعد از آن حضرت باید ظاهر
شود که مقصود حضرت باب اعظم است که از ذریه رسول الله
ص است و یکی هم قبل از آن حضرت ظاهر شده بود که عبارت

از حضرت موسی ع است بعد میفرماید اما ما ورحمة جميع رسولان
 الهی برای مردمی که در بین آنان از طرف خداوند مبعوث
 میشدند رحمت الهی بودند در سوره انبیا در باره حضرت
 رسول ص میفرماید وما ارسلناك الا رحمة للعالمین " بعد میفرماید
 اولئك يومنون^ب کلمه اولئك که اسم اشاره است راجع بنفوس سی
 است که رسالت حضرت رسول ص را تکذیب میکردند و بان
 بزرگوار ایمان نیاوردند و به شرحیکه در آیه چهارم سوره هود
 نازل شده آیات قرآنی را که بر حضرت رسول ص نازل شده مفسرین
 میخواندند و میگفتند که محمد ص این گفتار خود را بدروغ بخدا و
 نسبت میدهد و کلام خود را کلام خدا محرفی میکند و قوله تعالی
 ام یقولون افتربه ۰۰۰ و این آیه قبل از آیه امن کان علی یسئله
 ۰۰۰۰۰۰۰ میباشد که مورد بحث است و مقصود آن است که
 میفرماید " اولئك یعنی آن نفوسیکه حضرت رسول ص را تکذیب
 میکنند و رسالتش از همان ندارند چون حضرت باب اعظم که
 شاهد صدق رسول الله ص است ظاهر شود با حضرت مؤمن
 میشوند ضمیر کلمه^ب راجع به یتلوه شاهد است یعنی کفار و
 مستکبرین رسالت رسول الله ص شاهد و گواهی که بعد از
 حضرت رسول ص از نسل و ذریه آن حضرت ظاهر میشود ایمان
 خواهند آورد و این مطلب کاملاً تحقق یافته و عده بسیاری از

مفکرین رسالت رسول الله ص و مکذبین آن حضرت بحضرت
باب اعظم مؤمن شده اند مانند یهودیان و زردشتیان (مجوس)
و مسیحیان و سایرین که در ظل ایمان بحضرت بها^ع الله بصدق -
رسالت باب اعظم اقرار و اعتراف مینمایند اینها نفوس بودند
که قبل از ایمان بحضرت بها^ع الله قرآن مجید را قبول نداشتند
و حضرت رسول الله را پیغمبر برحق نمیدانستند و آیات قرآن
را مقتریات میشمردند بعد میفرماید " ومن یلق به من الاحزاب
فاننا نسوده یعنی هر کس از پیروان سایر ادیان و مکذبین و مفکرین
حضرت رسول ص که پس از ظهور شما هدایت یافته باشند حضرت مؤمن
نشود جایگاهش در دوزخ است و این جزای کفر او می باشد
امر الله است بعد میفرماید فلا تک فی موبه منه یعنی در باره
صدق ادعای آن حضرت بک^ع اشک و شبهه نی نداشته باش و
آنچه را با و نازل میشود از آیات و احکام تصدیق نما اینه الحق
من ربک یعنی آن بزرگوار از طرف خداوند ظاهر میشود هر
چند این خطاب در آیه مبارکه بصیغه مفرد مخاطب مذکر نازل شده
و در ظاهر راجع بحضرت رسول است ولی چنانچه از قبل هم
گفتم در حقیقت خطاب راجع بامت اسلام است بعد میفرماید و
لکن اکثر الناس لا یؤمنون یعنی اقلب مردم در دوره آن حضرت -
بآن بزرگوار مؤمن نمیشوند و این مطلب هم واقع شد و تحقق

یافت زیرا در دوره حضرت باب اعظم عده مؤمنین بآن حضرت
 قلیل بود و جمعی از ایرانیها و اعراب بان حضرت مؤمن شدند
 و لکن بعد از ظهور حضرت بهاء الله در ظل ایمان بان حضرت
 مؤمنین بحضرت باب اعظم زیاد شدند و عنقریب مشاهده خواهد
 شد که جمیع آهل عالم در ظل قبول کلمه حضرت بهاء الله و
 ایمان بآن بزرگوار بحضرت باب اعظم هم مؤمن میشوند و بصدق
 و شایسته اعتراف مینمایند . این بود آیه که در سوره هود بشارت
 ظهور حضرت باب اعظم در آن ممدوح بود و چنانچه از قبل گفتیم
 در همین سوره هود بشارت ظهور حضرت بهاء الله نیز نازل شده
 است حضرت بهاء الله الجمال المبارک همانست که در احادیث -
 شریفه صحیحه از ظهور آنحضرت به نزول و معجزی عیسی
 تعبیر شده است و این آیه مبارکه قرآن را که درباره ظهور آن
 حضرتست بشنو :

در بیان اینکه سوره هود بشارت بظهور حضرت بهاء الله میدهد .

در آیه ۱۰۲ - ۱۰۵ سوره هود میفرماید قوله تعالی

و كذلك اخذ ربك اذا اخذ القرى وهي ظالمة ان اخذه اليم .

ان فی ذلك لآیه لمن خاف عذاب الاخرى لك یوم مجموع لسه

الناس و ذلك یوم مشهود و ما توخره الا لاجل محدود یوم یات

لا تكلم نفس الا باذن من شقى و سعید • اینك یكایك
 جمالات آیه مبارکه را مورد بحث و مطالعه قرار دهیم :

میفرماید و كذا لك اخذ ربك ان اخذ القرى وهى ظالمه یعنی
 همانطور که در سوابق ایام شهرود یارقوم نوح وعاد و ثمود و سایر
 ستمکاران را ویران ساختیم و ساکین آن را بواسطه انذار رسولان
 الهی بعد از شدید مبتلی نموده و بهلاکت رسانیدیم در آینه
 نیز که رسولان الهی ظاهر شوند با منکرین و معاندین انسان
 همینطور رفتار خواهد نمود و آنانرا در نتیجه انکار مظاهر قدسیه
 بهلاکت خواهد رسانید کلمه اد اطرف زمان آینه است و خداوند
 بحضرت رسول فرموده که در آینه نیز منکرین رسولان الهی را
 مانند منکرین قبل بهلاکت میرسانیم و مقصود همین زمان و دوره^{ست}
 که مادران زندگانی میگیریم زیرا این زمان و دوره ماکه حال در
 آن هستیم نسبت بزمان حضرت رسول ص و زمان نزول آیه مزبوره
 حکم زمان آینه را داشت و مقصود از قرى الظالمه امکنه و بلاد^{ست}
 که ساکین آن ظالم و ستمکارند و رسولان خداوند مؤمن^{ند} نمیشوند
 و دعوت آنان را صدق ندانسته و قبول نمیکنند بعد میفرماید ان
 فی ذلک لایقینى در این مطلب پند و عبرت برای نفوس است
 که از عذاب آخرت میترسند مقصود از آخرت همین زمان و دوره
 است یعنی دوره ظهور حضرت بهاءالله است و خداوند در آیه

شریفه مردم این زمان را تحذیر فرموده و بانان تذکره داده که
 مبادا در دوره ظهور حضرت بهاء الله خود را از ایمان بآنحضرت
 محروم کنند و راه انکار و استکبار پیمایند زیرا در صورت انکار و استکبار
 و ایمان نیاوردن بحضرت بهاء الله مانند ستمکاران و منکرین -
 دوره های قبل بعد از اب الیم مبتلی میشوند و هلاکت میافتند بعد
 فرموده ذلك يوم مجموع له الناس هیچ دوره تاکنون وجود نداشته
 که مردم مانند امروز مجتمع شوند گاهی برای جنگ وجدال صف
 آرائی کنند و ممود و ل بجان هم افتند و بخونریزی اقدام نمایند و گاهی
 با هم مجتمع شوند و در باره جبران خسارات جنگ و رفع غل و
 امراض و گرفتاریهای جنگ مشورت نمایند و با هم مذاکره کرده شاید
 بتوانند توافق حاصل نمایند و گرنه باز جنگ وجدال پیدا کند بعد
 فرموده و ذلك یم مشهور یعنی آن روز حتما قطعاً خواهد آمد و مردم
 آن روز را بچشم خود خواهند دید و آن دوره را مشاهده خواهند
 کرد و ممکنست یوم مشهور را چنین معنی کنیم که در آن روز دلائل
 و شواهد بسیاری اقامه میشود و ثابت میگردد که آن دوره همان
 دوره و روزی است که خداوند فرارسیدن آن را با تمام عالم وعده
 داده است و برخی از این شواهد و دلائل همان بود که اندکی
 پیش از این در ضمن بحث از دلائل حسی و معنی برای توضیح
 بیان کردم و همه آن دلائل شهادت میدادند که قیامت فرا رسیده

ومیقات ام منقضی گشته است بعد فرموده است ومانوخره الا لا
 لاجل معد وده یعنی ما فرارسیدن آن روز را ای محمد صی تاملت
 معینی بتاخیرخواهیم انداخت بعد میفرماید یومیات یعنی روز^{یکه}
 موعود جمیع ام حضرت بهاء^۱ الله ظاهر میشود لا تکلم نفس الا -
 باذنه یعنی هیچکس جز با اجازه آن حضرت بسخن تکلم نکند
 چه که جلالت و هیمنه آن مظهر جمال کردگار احدی است که
 احدی را در محضرا و تاب تکلم و سخن گفتن نیست و آنانکه بحضور
 مبارک حضرت بهاء^۱ الله مشرف شده اند گفته اند که کسی را در
 محضر مبارک توانائی نوشیدن چای هم نبود و هیچکس را یار نبود
 که بشرب دستان در محضر انورش اقدام کند و پس از آنکه آن وجود -
 مبارک بنفوسی که در محضرش مشرف بودند کرا را از راه لطف و
 مرحمت صرار میفرمودند که چای بنوشد آنگاه حاضرین برای
 امتثال امر مبارک گشایب چای میزدند بعد میفرماید فمنهم شقی و
 سعید یعنی مردمی که در آن دوره جمع شده اند بد و گروه
 شقی و سعید منقسم میشوند • هر که بان حضرت مؤمن شود سعید
 و هر که راه انکار بیاید و اعراض کند بشقاوت مبتلی میگردد •
 عمار گفت - ام جهان در کدام کتاب بظهور حضرت بهاء^۱ الله
 وعده داده شده اند زید گفت - جمیع ام جهان در کتب مقد^{سه}
 خود موعود بظهور جمال مبارک حضرت بهاء^۱ الله هستند و اشارت

ظهور آن حضرت در جمیع کتب آسمانی نازل شده است من در
 اینجا قسمتی از بشارات وارده در قرآن مجید را برای تونقل
 مینمایم از جمله در سوره بقره آیه ۲۲۳ میفرماید واعملوا انکم
 ملائکه و بشر المؤمنین یعنی بدانید ای امت اسلامی که شما
 به ملاقات و تشرف بحضور مبارک حضرت بهاء الله مشرف خواهید
 شد و هر کدام که در آن روز حضرت بهاء الله مؤمن شود بشارت
 الهیه را سزاوار است و در سوره بینه میفرماید حتی تاتیهم
 البینه رسول من الله یتلوه حفا مطهره فیها کتب قیمه یعنی
 شما هد و گواهی برای آنان میاید و عبارت از رسولی است که
 از طرف خدا مبعوث میشود و آیات الهیه را تلاوت میکند و
 مقصود حضرت بهاء الله است (برای شرح این آیه مبارکه
 بجلد اول تبیان و برهان مراجعه شود - ترجمان)
 و در سوره ق آیه ۴۱ فرموده و استمع یوم ینادی المناد من مکان
 قریب کلمه استمع در اینجا بمعنی اطاعت و استماع کلمه است
 یعنی چون ندای منادی الهی از مکان قریب که عبارت از ارض -
 مقدسه فلسطین است بلند شود او را اطاعت کنید و او را استماع
 کنید و دعوتش را اطاعت نمائید • مقصود از مکان قریب فلسطین
 است که بسرزمین حجاز نزد یکست زیرا محل استقرار حضرت
 بهاء الله در فلسطین بود و ندای مبارکش در آن ارض مقدس

بلند شده و مقصود از ندا، دعوت خلق جهان بایمان است چنانچه در آیه ۸۳ آل عمران نیز این مسئله وارد شده بقوله تعالی سمعنا منا داینا و دای لاینا لایلا یمان ان امنوا بریکم فاملسا . آنچه گفتیم و شنیدیم قطره چند از دریای بیکران بشارت وارد شده در باره ظهور مبارک حضرت بها اللهد قرآن مجید است و بر همین قیاس در تورات و انجیل و سایر کتب مقدسه قدیمه بشارت ظهور آن حضرت مندرجست که در آینده بآن اشاره خواهم کرد . اینک خوبست ببحث در باره مسائل متعلقه بقیامت کبری بپردازیم و تحقیق و بحث خود را از هر جهت در باره این مسئله همه با تمام برسانیم و کامل کنیم پس از این گفتار زیادت گفتم . بر حسب تصور صریحه در قیامت کبری که معنی آنرا دانستی باید حشرو نشتر و صراط و میزان و از این قبیل امور که متعلق بقیامت کبری است تحقق یابد یعنی چون قیامت که عبارت از قیام مظهر امر الله است برپا شود جمیع این امور باید واقع شود علیهذا گوئیم بمحض اینکه مظهر امر الله رسول الهی ظاهر شد و بکلمه تکلم کرد در جنت و نار و صراط و میزان و امثالها همه تحقق مییابد و چون نفسی بآن حضرت مؤمن شود فوراً از صراط میگذرد و برضای الهی موفق میشود و در زمره مقربین داخل میگردد و کفّه حسناتش در میزان اعمال بر سیئات میچرید و بیبهشت موهود وارد میشود و هر کس

که در صد دانکار برآید و از کلمه الله اعراض کنند در دوزخ -
 سرنگون میشوند و کعبه سبئاتش در میزان اعمال میچوید و با مشرکین
 محشور میشود و با کافران زشت کردار همعنان و همدم میگردد
 عمار گفت خواهش دارم این مطالب را که باجمال فرمودی بتفصیل
 هر یک را بیان فرمائی * زید گفت - ای کایک یکایک را برای تو
 شرح میدهم *
 در بیان محشر *

کلمه محشر بمعنی جمع کردن است و آن برد و قسم است و
 حالات مختلفه بخود میگیرد مثلاً چون رسول الهی یعنی حضرت
 بهاء الله با مرالهی بدهوت خلق پرداختند نفوسی که دعوت
 حضرتش را اجابت کردند و در تحت رایت و لوای مقدمهش مجتمع
 شدند در حضرتش محشور گشتند و ملت آن حضرت نامیده
 شده است مستقل واحدی را تشکیل دادند در این مقام محلی
 محشر تحقق یافت و بهمین جهت حضرت رسول ص فرمود
 " انا الحاشر " یعنی من هستم که مردم را در ظل لوای مستقل
 واحدی مجتمع میسازم در آن زمان نفوسی که دعوت حضرت رسول را
 پذیرفتند در حضور مبارکش مجتمع شدند و ملت آن بزرگوار را پیرو
 گشتند چنانچه علامه ابن اثیر در کتاب نهایت در ضمن بحث

وگفتگو درباره لفظ "حشر" فرموده :

که بیخبر فرموده من دارای اسم های متعدده هستم و من هستم
 که مردم را در ظل لوای واحد مجتمع میسازم و ملت جدید و مستقل
 ایجاد میکنم .

" قال ان لی اسما منها وانا الحاشر " ای الذی یحشر
 الناس خلفه وعلی ملته . انتهى

و اما نفوسیکه دعوت حضرت مظهر امرالله را بنید یرفتنند و تصدق
 نمودند در سرتگانه های اوهام و ضلالت در افتادند و جمیعاً
 در زمره ام سابقه که رسولان الهی را تکذیب کردند محشور شدند
 چنانچه حق تعالی فرموده هذ ایوم الفصل جمعکم والا ولین
 (سوره مرسلات آیه ۳۸) یعنی امروز روز قیامت و روز قیام مظهر
 امرالهی است و امروز ما شمارا باگذشتگان مجتمع ساختیم یعنی
 مردمی را که بتکذیب مظهر امرالله یورداختند در زمره مکذبین
 و کافران زمانهای پیش در آوردم و محشور نمودیم و شما ای نفوسیکه
 مظهر امرالله را تکذیب کردید در زمره مردمی که از قبل مظاهر
 الهی را تکذیب کرده اند درآمده اید و همه شما از اول تا بحال
 یک نامت مستقل را تشکیل داده اید . این یک معنی از معانی
 مختلفه کلمه حشر بود معنی دیگر کلمه حشر عبارت از حشر و جمع
 خلاقی در سرزمین شام است علامه بخوی در تفسیر این بیسان

الهی که در قرآن فرموده لاول الحشر میفرماید که ابن عباس فرمود هر کس در باره محشر شدن مردم در سرزمین شام شك و شبهه دارد این آیه مبارکه را بخواند زیرا مفاد این آیه مبارکه اولین حشری بود که در سرزمین شام بوقوع پیوست حضرت رسول ص با آنان فرمود ای مردم خارج شوید و بیرون روید عرض کردند بکجا برویم فرمود بسرزمین محشر توجه کنید و پس از این هم مردم در سرزمین محشر مجتمع و محشر خواهند شد . انتم

آنچه ذکر شد اولین حشری بود که در زمان حضرت رسول ص برای قوم یهود بجانب شام صورت گرفت و اما مقصود از محشر شدن مردم که در حدیث مذکور است عبارت از مجتمع شدن و محشر شدن مؤمنین در ارض شام است چنانچه در کتاب صحیح بخاری در باب الحشر در ضمن شرح کیفیت رفتن مردم بجانب سرزمین محشر ذکر شده است این حدیث شریف بصراحت دلالت دارد که این حشر باید در همین دنیا واقع شود و اینک من لعی حدیث شریف را بدون ذکر سند حدیث برای تو میخوانم " قال عن ابی هریره رض عن النبی ص قال یحشر الناس علی ثلاث طرائق راغبین و راهبین و اثنان علی ثلاثه علی بحیر اریعة علی بحیر عشرة علی بحیر و تحشر بقیتهم النار تقبل معهم حیث قالوا و تبیت معهم حیث باتوا و تصیح

معهم حيث اصبحوا وتمس معهم حيث امسوا یعنی مردم
 بسه گروه محشور میشوند در حالتی که راقب و بیسلا کند و در نفس
 سوار یک شتر و سه نفر بر یک شتر و چهار نفر روی یک شتر و ده
 نفر روی یک شتر سوار میشوند و بقیه را آتش فتنه و فساد خلق
 محشور میسازد و این آتش همیشه با آنان هست هر جا بروند
 آتش هم می رود و هر جا بمالند میماند و صبحگاهان و شامگاهان
 آتش با آنان خواهد بود این ترجمه ظاهر حدیث است اینست
 بشرح آن و ذکر اقوال علماء در باره آن میبرد از علمائی که
 این حدیث را شرح و تفصیل کرده اند در باره وقوع آن با هم
 اختلاف عقیده دارند که آیا این حشر پیش از وقوع قیامت واقع
 خواهد شد یا در هنگام تحقق وقوع این حشر ^{قیامت} وقوع خواهد
 پیوست ؟ حافظان بن حجر عسقلانی در ذیل شرح این
 حدیث اراء و اقوال مختلفه را در این خصوص نقل فرموده
 و من اینک خلاصه آنها برای تو پیوسته میگم . این حجر
 میفرماید قال الخطابی هذا الحشر یفون قبل قیام الساعة
 یعنی الحشر الناس احوالاً الى الشام یعنی خطاب فرمود که این حشر
 مذکور در حدیث شریف از ایشان ^{قبل} شدن قیامت خواهد بود و مردم
 هنوز زنده اند که بجانب سرزمین شام توجه نمودند مجتمع میشوند
 آنها . و اما حشر معروف که میگویند مردگان از قبر

خان میشوند و سرزمین محشر میروند با این حشر که گفتیم فرقی
 ندارد زیرا در باره این حشر سرزمین شام میفرماید مردم سوار
 بر شتران میشوند و دنبال هم بشام میروند و لکن آن حشر
 معروف به خلاف این صورت است و مردم در آن روزها برهنه
 و بی لباس و بیاده هستند چنانچه ابن عباس فرموده است حلیمی
 فرموده که این حشر در هنگامی بوقوع میپیوندد که مردم از قبرهای
 خود بیرون میآیند و عزالی نیز این قول را پسندیده و بدان را ای
 داده است اسماعیلی فرموده است که حدیث ابن عباس بسا
 حدیث ابوهریره و رضا هر مخالف یگدیگرند زیرا ابن عباس میگوید
 مردم با برهنه و بیلباس و بیاده هستند و ابوهریره فرموده است
 سوار بر شتران هستند و بعد از این اسماعیلی فرموده است که
 میتوان بین این حدیث را با هم وفق داد و اختلاف را مرتفع ساخت
 و آن چنین است که بگوئیم که این حشر در هنگام خروج مردم از
 قبر صورت بگیرد و مردم در حین خروج از قبرها همه با برهنه
 و بیاده و بدون لباس هستند که آنان را برای رسیدگی بحساب
 اعمالشان پاره محشر میبرند و در آن هنگام آن مردمی که
 نیکوکارند بر شتران سوار میشوند ^{عزالی} و ای و گفتار خطاب را
 در شرح این حدیث پسندیده و فرموده که حدیث حذیفه بن
 اسید مؤید را ای و عقیده خطا بی است و در آخر که فرموده است

ثقیل محکم ^{تجربیت} و تصحیح و تمسّی همه اینها دلالت دارد که
 این حشر چنانچه خطابی گفته در همین دنیا و پیش از قیام
 قیامت بوقوع میپسوندند برخی از دانشمندان که بکتاب مصابیح
 شرح نوشته اند گفته اند که اگر حشر مذکور در حدیث مزبور
 را بحشر و خراج مردم از قبرها تعبیر کنیم و تفسیر نماییم بچند
 دلیل بهتر و مناسبتر است دلیل اول آنکه وقتی ما کلمه حشر را
 میگوییم بدیهیست که در اصطلاح شرح چنین معنی میدهد
 و قتیله مردم از قبر بیرون بیایند " و همه مردم از کلمه حشر همین
 معنی را در اول وهله میفهمند و این معنی متبادر بدین است
 و اگر بشوایم محلی دیگری برای حشر قائل شویم ناچاریم کسه
 قریبش ^{دین} ذکر کنیم تا بدین مردم را از محلی متبادر بمحلی دیگر
 که در نظر گرفتیم متوجه نماییم ۰۰۰ نگاه برای اثبات این معنی
 چند دلیل دیگر اقامه کرده اند تا باینجا میرسد که گفته اند دلیل
 دلیل چهارم - آن است که تفسیر مبهمات حدیث را بایستد
 از نفس حدیث استخراج کرد و این حدیث ابوهیریه که ذکر شد
 از طرق راویان دیگر با سناد دیگر چنین روایت شده ثلاثا
 علی الدواب و ثلاثا ینسلون علی اقدامهم و ثلاثا علی وجوههم
 یعنی در آن روز حشر سه نفر بر چارپا سوارند و سه نفر مشاهده
 میکند که با قدم خویش بر سرمتو تندروی راه میپیمایند و سه نفر از میبینی

که با صورت خود راه می پیمایند گفته اند که این تقسیم
 که در این حدیث ذکر شده مانند تقسیم است که در سوره واقعه
 درباره مردم ذکر شده است قوله تعالی وکنتم ازواج ثلاثه . . .
 الخ و این حدیث اخیر بی همتی پسندد دیگر از علی بن زید و او از
 اوس بن ابی اوس و او از ابوهریره روایت کرده است "طیبی نیز
 در شرح این حدیث مورد بحث گفتار علماء را نقل کرده و در آخر
 میگوید که رای و عقیده مخاطب در شرح این حدیث از دیگران
 بهتر است باری این بود مجملی از اختلاف علماء درباره معنی این
 حدیث که گفتیم رسیدیم هر چند در حقیقت واقع بهیچوجه اختلافی
 در بین نیست زیرا مطابق عقیده ما که از قبل مکرر شنیدی قیامت —
 کبری در همین عالم بوقوع می پیوندد و حشر مزبور هم که در حدیث
 شریف ذکر شد در دوره قیامت کبری بوقوع می پیوندد و قیامت
 کبری و حشر نفوس همه در همین عالم و در همین دنیا خواهد
 بود و لهذا در حقیقت حال چنانچه گفتیم اختلافی بین حدیث
 روی از ابوهریره و ابن عباس نیست و نیز نمیتوان درباره وقوع
 حشر قبل از قیامت و یا بعد از آن اختلافی مشاهده کرد زیرا
 حشر در قیامت کبری واقع میشود و قیامت کبری هم بشرحی که برای
 تو اثبات کردم در همین دنیا بوقوع می پیوندد و لکن سبب اینکه علماء
 درباره حشر بشرحیکه شنیدی اختلاف نمودند آنستکه آنان

بمعنی حقیقی قیامت کبری پی نبرده اند و خیال کرده اند که
 قیامت در عالم دیگر بعد از مرگ مردم بوقوع می پیوندد و چون حد
 از نور از حیث معنی یا این قیامت که خود پنداشته اند موافق
 ندیده اند لهذا اختلاف پیدا شد حال اگر ما بمعنی حقیقی
 قیامت کبری توجه کنیم و آنرا بظهور مظهر امر الله و اعلان دعوت
 رسول الله حضرت بهاء الله تفسیر کنیم بهیچوجه اختلافی در
 میان نخواهد بود و احتیاجی باقامه دلالت و پراهمین برای اثبات
 هر یک از دو نظریه مخالف باقی نخواهد ماند طرفین اختلاف هر دو
 در رای دارند و واضحه و پراهمین جلیه هستند و لکن وقتی بشر حیکسه
 گفتم توجه کنیم اختلاف بکلی زائل میشود و جمیع آن اند که علما برای
 اثبات نظریه خود اقامه کرده اند بجای خود درست و مطابق حق
 و واقع میگردد اینک میگوئیم مقصود از حشر مؤمنین و اجتماع ایشان
 در شام همانا عبارت از توجه مؤمنین به حضرت بهاء الله بجانب
 مدینه منوره عکا میباشد زیرا که مسکن حضرت بهاء الله و منقاری
 آن بزرگوار بود و این معنی که در حدیث شریف ذکر شده بتمامه
 و کمالا بوقوع میوسته است زیرا مؤمنین به حضرت بهاء الله با کمال
 رغبت قلبی از طرفی و با خوف و بیم از ظلم اهل طغیان از طرف دیگر
 بسرزمین شام که عکا در آن واقع و قیامت کبری در آن تحقق یافته
 توجه نمودند و مطابق نص حدیث از هر طرف آتش فتنه قیامت

ستمگاران در جمیع احوال آنانرا احاطه کرده بود هر جا میرفتند
 در آتش فتنه و ستم مخالفین قرار داشتند و شامگاهان و صبحگاهان
 آنان را آتش فتنه و فساد معاندین پناه و ملجئی نبود این آتش
 فتنه و فلان را ایرانیان متعصب پرا فروخته بودند خانه مؤمنین
 بخضرت بهاء الله راتاراج کردند و اطفال آنان را سرپویدند
 و مردان را بقتل رسانیدند این است مقصود از حشوم مؤمنین در
 سرزمین شام و اما مقصود از حشوم کفین بازگشت آنان بوطن و بلاد
 خود و دزدان و تلمیستگانشان است عسقلانی در شرح صحیح بخاری
 در باب الحشر حدیثی روایت کرده است که مؤمنین باین گفتار
 ما است این حدیث را حاکم از هبید الله عمر روایت کرده که تبعث نار
 علی اهل المشرق فتحشرهم الی الحرب تبیت مصهم حیث باتوا
 و تقیل مصهم حیث قالوا و یكون لهما ما سقط منهم و تخلف تسوقهم
 سوق الجمل الکبیر (قسمت ۱۱ صفحه ۳۱۷ باب الحشر)
 یعنی آتش بر اهل مشرق مسلط میشود و آنان را بجانب مغرب سوق
 میدهد هر جا که آنان بمانند آتش هم میماند و هر کجا که آنان بروند
 آتش هم با آنان میرود و اگر از آن میان نفسی ساقط نبود و تخلف
 کند و از دستگاران عقب بماند طعمه آتش میشود این آتش آنان را
 سوق میدهد و برفتن مجبور میکند همانطور که کسی شتر یا
 شگسته را برفتن مجبور کند * مقصود از آتش در این حدیث آتش فتنه

و فساد است که بدست معاندین افروخته میشود و مقصود از سوق
 آنان از مشرق بمغرب آن است که مخالفین امر حضرت بها^ع الله
 پیروان آن حضرت را از ایران که در مشرق شام قرار دارد بجانب
 مغرب که ارض شام است مجبور برفتن میکنند و اما اینکه فرموده
 است آن آتش همواره با آنان هست تبیت معهم ۰۰۰ الخ
 مقصود این است که مؤمنین بحضرت بها^ع الله بهر جا بروند بسا
 گرو و مخالفین و معاندین رو برو میشوند و بنفوس بر خورند و کشتند
 کشتگر عقاید و قرار و ایمان آنان نسبت بمظهر امر الله دستگیرند
 و این مخالفین انواع فتنه و فساد بمیانگیزند و اهل ایمان را
 استهزا^ت و تمسخر میکنند و اسپایز حمت آنان را فراهم مینمایند
 و مؤمنین هر جا که بروند در صیح و شام یا این مخالفین و معاندین
 مواجه میشوند و اما اینکه فرمود یکون لهما ما سقط منهم و تحلف اشاره
 باین است که ممکن است برخی از پیروان اهل ایمان بواسطه شد
 مخالفت و کثرت معاندان تا اهل خلاف تحمل رنج و عذاب برانند استحه
 باشد و از امر الله تبری کند و از قافله اهل ایمان عقب بماند و دنباله
 حدیث اشاره باین است که معاندین از بس مؤمنین را آذینست
 و آزار میکنند آنان را مجبور میسازند که ترک وطن و اهل و قوم
 و خویش خود گفته بجانب شام ارض محشر روانه شوند همانطور
 که مردی شتر یا شگسته‌اش را مجبور براه رفتن کند معاندین

هم اینانرا بهمین منوال مجبور بترك وطن وعبال و توجه بجانب
 ارض شام مینمایند عمار گفت در صحیح بخاری از این عباس حدیثی
 روایت شده است که فرموده انکم ملا قوا الله حفاة فراة قولا
 یعنی شما ای مردم در حالی که با برهنه و بی لباس و ضعیف اندام
 هستید بلاقای خدا فائز میشوید خواهش میکنم بفرمائید محلی
 حقیقی این بیان مبارك چیست ؟ زید گفت مقصود آن است
 که شماروزی که بلاقای پروردگار فائز میشوید و در محضر حق
 تعالی محشور میگرددید هیچ گاه ای نه خواهید داشت و خداوند
 گناهان شمارا میآمرزد و مانند روزی که از مادر خود متولد شدید
 بی گناه میباشید چگونه طفل تازه تولد شده با برهنه و بی
 لباس و ضعیف اندام است مردم را در بیگناهی در روزی که بمحضر
 پروردگار محشور میشوند بطفل مزبور تشبیه کرده است و مراد
 این گفتار حدیثی است که از حضرت رسول ص روایت شده است
 که فرموده اما حلیت آن الاسلام یهدم ما کان قبله این حدیث را
 مسلم از عمرو عاص و از حضرت رسول ص روایت کرده و سیوطی
 در جامع الصغیر آنرا نقل کرده و در قسمت سوم مناوی در شماره
 ۱۲۹۷ مذکور شده است و معنی آن این است که فرموده میگستر
 جمیدانی که اسلام آنچه قبل از آنست ویران میسازد و امام نوروزی
 تفسیر این بیان مبارکه گفته است که مقصود از یهدم آن است

که اسلام آنچه قبل از آن بود از بین برده و آثارش را محو کرده است و حقیقت مقصود این است که هر کس بدین اسلام در دوره ظهور رسول الله و وسط شریعت اسلام می‌میرد من می‌شد بکلی گناهانی که از قبل در دوره جاهلیت و کفر از او سر زده بود محو و زایل میگردد و آثاری از آن گناهان دوره گذشته برای او باقی نماند . عمار گفت . خداوند در سوره فرقان آیه ۷ فرموده و يوم يحشرهم ربنا يعبدون من دون الله " بفرما خداوند چگونه مردم را با معبود های خود که بجای خدا آنان را میپرستیدند در این عالم چنانچه میفرمائی محشور خواهد کرد ؟

زیب گفت . مقصود از ما يعبدون من دون الله علمای امت هستند که مردم آثار ما مانند اصنام قرار داده بجای خدا میپرستند و ان اصنام که علمای امت هستند مردم را بگمراهی و ضلالت میافکنند و از هراط مستقیم منحرف میسازند ملاحظه فرما که مؤید این گفتار من این آیه مبارکه است که در سوره توبه آیه (۳۱) نازل شده قوله تعالی " اتخذوا احوالهم دینا و انزلناهم من دون الله " یعنی یهود و نصاری علمای خود را بجای خداوند برای خود رب و سرورد گار قرار دادند و پرستش و اطاعت آنان پس را اختیارند علامه شاطبی در کتاب خود مسمی به اعتصام از تفسیر سعید بن منصور نقل کرده است که از حدیثی پیوسته مقصود از اینکسه

خداوند در این آیه فرموده علمای خود را بجای خدا قرار دادند
 چیست ؟ حدیقه گفت مقصود آن نیست که یهود و نصاری برای
 علمای خود بوسیله اقامه نماز عبادت میکردند و نیاز میبردند بلکه
 مقصود این است که علما را پیشوای خود قرار میدادند و بسخن
 آنان کاملا گوش میدادند بطوریکه اگر علمای آنان حرام خدا را
 حلال می نمودند مردم نیز آنها را حلال می شمردند با آنکه خداوند
 حرام کرده بود و اگر حلال شرع الهی و احرام می نمودند مردم هم
 آنها حرام میدانستند با آنکه خداوند آنها را حلال قرار داده بود
 اینست مقصود از اینکه فرمود آنان را رب و پروردگار خود بجسای
 خداوند قرار داده بودند (بخش سوم کتاب اعتصام ص ۲۶۸
 انتهی) بنا بر این معنی آیه مبارکه ویم یحشرهم و ما یعبدون
 من دون الله چنین میشود که خداوند در روز محشر علمای سوء
 پیروان آنان را که مانند بت و بت پرستانند در زمره اهل کفر و ضلال
 محشر میفرماید و هر یک از آنان را بجزای اعمال زشت خود شان
 میرساند و عذاب دوزخ محذب میسازد همانرا که در اینجا
 مطلبی هست که از ذکر آن ناچارم و ان این است که خداوند
 در این آیه فرموده ویم یحشرهم و ما یعبدون کلمه ما در نزد
 اعراب برای اشیا و با اصطلاح برای غیر ذوی العقول بکار می رود
 و اگر بخواهند از ذوی العقول تعبیر کنند کلمه من استعمال

میکنند تو فرمودی که مقصود از مایعبدون علماء هستند
 اگر چنین بود همانا خداوند میفرمود و بوم یحشرهم ومن یعبدون
 زیرا علمای امت ذوی العقول هستند و کلمه
 مایعبدون برای آنان نباید استعمال شود و چون فرموده مایعبدون —
 دلیلست که مقصود اصنام است، زیرا اصنام غیر ذوی العقول است
 زید گفت "علامه بیضاوی علیه الرحمة در تفسیر خود در ذیل همین
 آیه مبارکه باین اعتراض کما کون بیان فرمودی جواب داد و فرموده
 است و مایعبدون من ذون الله ثم کل معبود سواه تعالی یعنی
 جمله مایعبدون شامل عموم مسائلی است که بشر
 بجای خداوند آنرا پرستند و معبود خود قرار دهند بعد میفرماید
 و استعمال ما اما لان وضعه ام و لذک یطلق علی کل شیء یوری
 و لا یعرف اولاه ارید به الوصف کائنه قیل و معبود هم اولتخلیب
 الاصنام تحقیر او اعتبار الخلیفه هیادها انتهى • میفرماید
 صحت اینست که در این مورد کلمه ما استعمال شده با
 آنکه معبود ام است و شامل جمیع مطالبی است که مورد پرستش
 قرار میگیرد چنانکه مطلب است یکی آنکه کلمه ما وضع شده برای هر
 شیئی که از دور بظن برسد و نوع آن معلوم نباشد و نظر باین معنی
 که ما ام میشود و شامل ذوی العقول و غیر آن میگردد مثلاً
 اگر شخصی از دور سیاهی و شبنجی را مشاهده کند و نداند که آن

جماد و با حیوان و با انسان است در این مورد کلمه ما را استعمال
 میکند و مثلاً میگوید آنچه را میبینم زیرا ما در لغت
 عرب وضع شده برای آنچه برای این منوالست که حقیقتش
 مشهور نیست و لهذا کلمه ما از حیث معنی و شمول اعم است
 بنا بر این جمله و ما یعبدون شامل جمیع معبود های بشری است
 که بجای خداوند آنرا پرستش میکنند. خواه اصنام جامده باشد
 و با اصنام متحرکه و مقله هلت دیگر آن است که گوئیم در این مورد
 ما برای بیان وصف است یعنی خداوند می خواهد بفرماید
 هر چیزی را که شما معبود قرار دهید و بدیهیست
 که این تعبیر برای بیان وصف معبودیت است و کاری باین ندارد
 که موصوف از ذوی العقول یسأ فی رآن باشد و مثل این است
 که خداوند فرموده باشد و یرم یحشرهم و معبود هم یعنی در روز
 محشر خدا مردم را با معبود شان (هر چه باشد و هر که باشد)
 محشر خواهد فرمود و هلت دیگر آنست که گوئیم استعمال کلمه
 ما در این مورد از جهت آن است که در آن ایام عبادت اصنام
 جامده بیش از سایر اصنام رواج داشت و خداوند در این آیه
 کلمه ما را استعمال فرموده تا از جهتی شامل اصنام جامده و
 بتها، تراشیده شود و از طرفی هم شامل اصنام مجسوله و بت های
 متحرکه از قبیل علمای سوء و پیشوایان که معبود خلق میشوند

بشود و چون غلبه در آن ایام با پرستش اصنام جامده بود از این جهت اصنام غیر جامده را هم از راه تحقیر اختصاص بند کردند و در ضمن اصنام جامده بیان فرموده است و با آنکه گوئیم از جهت تحقیر نبوده و فقط از جهت غلبه پرستش اصنام جامده در آن ایام بوده که بذکر کلمه ما که شامل اصنام جامده میشوند کتفا کرده و سایر اصنام در ضمن آن مندرج است ولیکن چون از جهت غلبه با اصنام جامده نمیرسیده لهذا آنرا بذکر مستقل اختصاص نداده است (مسئله غلبه در اصطلاح عرب رواج کامل دارد مثل از راه و آفتاب آسمان از راه غلبه آفتاب بر ماه و اهمیت آن به شمسین تعبیر میکنند و گاهی هم اقویسن میگویند و همچنین از پدر و مادر از راه غلبه پدر بر مادر یا بون و والدین تعبیر میکنند و آیه مبارکه هم چون عبادت اصنام جامده در آن ایام بر اصنام متحرکه یعنی پیشوایان و علماء غلبه داشته و بیشتر مورد عبادت بوده — لهذا خداوند حکم ثانی را در اول مستهلک داشته و لحاظ غلبه غیر ذوی العقول از اصنام کلمه ما را استعمال فرموده است — ترجمان اعمار گفت: خیلی از شما مضمون زیر مشکلات بسیاری از برای من حل و تشریح فرمودی که بدان آگاه نبودم و هنوز یک مطلب برای من مبهم مانده و آن این آیه مبارکه است که در سوره واقع آیه ۴۹ — ۵۰ وارد شده قوله تعالی * ان الاولین والاخرین

لمجموعون الى ميثات يوم معلوم یعنی همانا گذشتگان و آنانکه
 پس از آنها بود هاند در میقات معین و وقت مقرر جمع خواهند
 شد آیا این اشاره بهمان محشری که مردم میگویند نیست ؟
 بیان فرما که چگونه بنظر عقیده تاولین و آخرین را در یک روز
 جمع میفرماید ؟ زید گفت • کلمه یوم عبارت از مدت و زمان است
 یعنی دلالت بر قسمتی از زمان دارد خواه آن قسمت زمان کوتاه
 باشد خواه طولانی باشد چنانچه علامه شوکانی در تفسیر آیه
 مبارکه ثم یعنی الیه فی یوم کان مقداره الف سنة فرموده است
 در این آیه مبارکه مقصود از یوم مدت و زمانی که بین دو شب بنا
 روز قرار میگیرد نیست بلکه مقصود مطلق مدت است و اعراب
 کلمه یوم را برای تعبیر از مطلق مدت و زمان بکار میبرند
 یعنی یوم میگویند و مقصود شان زمان و مدت است و آنرا محدود
 بمدتی که بنا بر روزین در شب قرار دارد نمیسازند شاعر عرب گفته
 یومان یوم مقامات و اندیة و یوم سیرالی الاعداء تا دیب
 در این بیت مقصود شاعر از کلمه یوم روزمینی و مخصوصی نبوده
 است بلکه منظور بر قسمتی از زمان است و میگوید دوره عمر مسا
 دارای دو گونه مدت و زمان است یکی صرف مجالس و ملاقات
 دوستان میشود و یکی هم در میدان جنگ برای تا دیب دشمنان
 بکار میرود • ملاحظه فرما که از مدت و زمان به دو یوم تعبیر

گردد ولی بمقصد شایوم زمان معین محدود به ۲ ساعت نیست

انتهی

و نیز خداوند فرموده تعین الملائكة والروح الیه فی یوم کان

مقداره خمسين الف سنة (سوره معارج آیه ۴) در این آیه مدت

۵۰۰۰۰ سال را یگروز خوانده است بنا بر این تمام مردمی که

در طول این مدت بدنیا بیایند و میروند میخوان گفت که در یکروز

متولد شده و مرده اند بنا بر این همه این نفوس که عدد

آنان از شماره بیرون است همه در یکروز مجتمع میشوند زیرا در

طول آنروز طولانی که حاوی سنین بسیار است بدنیا آمده

و مرده اند زیرا همه این مردم در یک یوم و میقات معین بوده اند

که عبارت از روز طولانی است اما در آیه مبارکه که ذکر فرمودی

مقصود از یوم دوره ظهور و قیام حضرت بهاء الله است و مقصود

از اولین و آخرین که در آن جمع میشوند مؤمنین و کافران هستند

و در اینجا مقصود از کلمه آخرین مؤمنین بحضرت بهاء الله

هستند زیرا که شریعت آنحضرت نسبت بسایر شرایع سابقه

آخر است و شرایع سابقه نسبت بان اول یعنی از حیث زمان مقدماً

بر آن و قبل از آن تشریح شده اند و شریعت حضرت بهاء الله

آخر از همه شرایع الهیه در عالم پیدا شد لهذا مؤمنین به

حضرت بهاء الله را در آیه مبارکه مزوره آخرین نامیده و سایر

نفوسهرا از بیرون سایر ادیان قبل که مؤمن بحضرت بهاء الله
 شوند اولین خواننده است.
 در بیان معنی صراط

اینک در باره صراط که در حدیثی که برای تو خواهم گفت
 از آن به پل دوزخ تعبیر شده است بحث و گفتگونمائیم مقصود
 از صراط مطلبی است که انسان را بایمان و ایقان نسبت
 برسول الهی در هر وقت و زمان فائز نماید و آن بر چند گونه است
 بعضی از مردم بمجرد استماع ندای مظهر الهی الله بحقانیت
 حضرتش پی برده و مؤمن میشوند و با اعتقاد کامل اقرار بحقانیت
 رسول الهی مینمایند بعضی هم پس از استماع ندای الهی در
 اول مختصر بحث و گفتگو میکنند و بواسطه دقت در دلائل و براین
 پس از مدت کوتاهی مؤمن میشوند برخی هستند که دامه بحث و
 رسیدگی آنان وسعت مییابد و مدتها طول میکشد تا مؤمن شوند
 و بر همین قیاس حالت سایر افراد میباشند بنا بر این هر کس که از راه
 مخصوصی و بطرز خطایی بایمان فائز شد و موفق با قرار گردید از -
 صراط گذشته است مسلم در صحیح خود از حدیث سید بن سعید
 و او سند خویش از ابوسعید خدری روایت کرده که حضرت
 رسول ص در ضمن گفتار مفصلی در باره صراط فرمودند

... ثم يضرب الجسر على جهنم وتحل الشفاعة ويقولون
 اللهم سلم سلم یعنی پس از آنچه ذکر شد بروی دوزخ پل
 میکشند و در آن هنگام شفاعت نیکوکاران در باره گناه کاران جایز
 است و نیکوکاران در باره گناهکاران دعا میکنند و میگویند خدا و
 آنان را سلامت از پل بگذران ^{نذ} قیل یا رسول الله وما الجسر
 قال له حفص مزله فيه خطاطيف وكلايب وحسكة تكون ينجد فيها
 شويكة يقال لها السعدان • یعنی اصحاب مرض کردند
 یا رسول الله این پل چیست و چگونه است حضرت فرمودند این
 پل بسیار ناهموار و سبب لغزش نفوس است که بر آن میگذرند و در
 آن چنگال ها و قلاب ها موجود است و نیز بوته های خار که
 آنرا سعدان مینامند در آن بسیار است فیمر المومنون كطرف العين
 وكالبرق وكالريح وكالطير وكجاويد الخيل والركا بیعی آنانکه
 مؤمن هستند مانند برق و باد بیک چشم بر هم زدن از پل میگذرند
 و مانند پرندگان از آن بسرعت عبور میکنند و هم چون اسبهای
 نجیب تند رو از صراط گذشته و آن پل را طی می نمایند فتساج
 مسلم و مخدوش مرسل و مكدوس فی نار جهنم یعنی آنکه مسلم
 است نجات مییابد و آنکه گرفتار شك و شبهه بوده ولی خود را از
 آن رها و آزاد ساخته نیز نجات مییابد و اما گروه منکرین و مخا^{لفین}
 حق تعالی در دوزخ روی هم انباشته میشوند حتی از اخلص

المومنون من النار فوالذی نفسی بیده مامن احد منکم انده منسا
 شدة لله فی استغناء الحق من المومنون لله یوم القیامة لاخوانهم
 الذین فی النار یعنی مؤمنین از سبیل عبور میکنند و از -
 دوزخ نجات مییابند ب فکر برادران خود که گرفتار هذاب دوزخ
 شده اند میافتند قسم بخدائی که جان من در دست او مست
 که هیچ یک از شما در مسئله مجاهده در باره عرفان حق و حقیقت
 و یافتن وبدست آوردن آن از روی خلوص نیت بان مؤمنین تعبیر سید
 آلان در آن روز ب فکر برادران خود که در دوزخ هستند میافتند
 یقولون ربنا کائوا بصومون معنا و یصلون و یحجون فیقال لهم ^{جوا} اخر
 من عرفتم مومنین در باره برادران گناهکار دوزخی خود شفاعت
 میکنند و میگویند خداوند اینها برادران دینی ما بودند با ما
 نماز می گذاردند و روز می گرفتند و حج بیت الله بجا می آوردند
 خداوند بمومنین میفرماید هر کدام از آنان را که میشناسید از جهنم
 بیرون بیاورید فتحیم صور هم علی النار و یخرجون خلقا کثیرا
 قد اخذت النار الی نصف ساقیه والی رکبته یعنی مؤمنین -
 یفرمان خدا وارد دوزخ میشوند تا برادران خود را از آن خارج
 کنند و آتش دوزخ مؤمنین را نمیسوزاند و آنان از دوزخ جمع بسیار
 را بیرون میآورند بعضی از آن گناهکاران دوزخی را آتشی
 دوزخ تا ساق پایشان فرو گرفته و بعضی را تا زانو آتش فرا گرفته

و مؤمنین آنانرا از دوزخ بیرون میاورند ثم یقولون ربنا ما بقی فیها
 احد من امتنا بهیئتی مؤمنین میگویند خداوند از آن اشخاصی که
 اجازه فرمودی ما از دوزخ بیرون بیاوریم دیگر کس در دوزخ نمانده
 و همرا بیرون آوریم فیقول ارجعوا فمن وجدتم فی قلبه مثقال نصف
 دینار من خیر فاخرجوه فیخرجون خلقا کثیرا یعنی خداوند بمؤمنین
 میفرماید در دوزخ جستجو کنید و هر کس را ندیدید که در قلبش
 باشد از وزن نصف دینار میل و رقیبت با اعمال خیر و نیت خوب هست
 او را هم از دوزخ بیرون بیاورید و مؤمنین جمع بسیاری را باز از دوزخ
 بیرون میاورند ثم یقولون ربنا لم ندر فیها من امتنا احد مؤمنین
 عرض میکنند خداوند از این گروه هم که فرمودی دیگر در دوزخ کس
 باقی نمانده ثم یقولون ارجعوا فمن وجدتم فی قلبه مثقال ذره
 من خیر فاخرجوه ^{فیخرجون} چون خلقا کثیرا خداوند بمؤمنین میفرماید
 بدوزخ بروید و هر کس را که در قلبش بوزن یک ذره (باشد از وزن
 و سنگینی یک مورچه) اثر خیر یافتید او را هم بیرون بیاورید و مؤمنین
 بر حسب فرمان خداوند مردم بسیاری را از دوزخ نجات میدهند
 ثم یقولون ربنا لم ندر فیها خیرا یعنی مؤمنین عرض میکنند که
 خداوند دیگر در دوزخ کسیکه کوچکترین اثری از خیر و خوبی
 در قلبش باشد وجودند ارد و همرا بیرون آوریم (ابو سعید خدری
 میگوید اگر این حدیث را باور نمیکنید این آیه مبارکه را که در سوره

نسا آیه ۴۰ وارد شده بخوانید قوله تعالی ان الله لا یظلم
 شیئا ذره وان تک حسنة یضاعفها ویوت من لده اجر اعظیما
 یعنی خداوند باندازه وزن یگدره هم در باره کسی ظلم روا نمیدارد
 و اگر از حسنات باندازه ذره در وجود کسی باشد آنرا مضاعف
 میفرماید و از فضل خود با آنان اجر جزیل و بزرگ عطا میفرماید
 فیقول الله عز وجل شفعت الملائكة وشفع النبیون وشفع
 المؤمنون ولم یبق الا ارحم الراحمین فیقبض النار فیخرج منها
 قومالم یعلموا خیرا قطف قدھا و احصا فیلقیمهم فی نهر فی افسواه
 الجنة یقال له نهر الحیات فیخرجون کما یتخرج الجنة فی جمیل
 السیل الا ترونھا تکرن الی الحجر و الی الشجر ما یمکن الی الشمس
 اصیفر و اخضر و ما یمکن منها الی الظل یمکن الی
 خداوند میفرماید که فرشتگان شفاعت کردند و جمعی را از دوزخ
 نجات دادند و انبیا شفاعت کردند و جمعی را از دوزخ نجات
 دادند و مؤمنین نیز بشفاعت خود جمعی را از دوزخ خلاص کرد
 اینک خداوند مانده و جمعی گناهکار و عاصی که در آتش دوزخ
 باقی هستند سپس خداوند با دست قدرت مقداری از آتش دوزخ
 را بر میدارد و در میان آن جمعی از مردمان گناهکار هستند که
 هرگز با چشم عمل خیری موفق نشده اند و به ذغال و خاکستری تبدیل
 شده اند و خداوند آنان را در نهر حیات که در یکی از دهانه های

بهشت جا رست میافکند و سر زانکه پاک میشوند مانند دانه که
 از میان برگهای پوسیده در روی سیلاب که اطرافش را کف غلیظ
 فرا گرفته خارج شود از آتش درون بیرون میاید و فرمودند مگر
 نمی بینید که آن در هر جا که بیفتد خواه بر سنگ و خواه بر درخت
 باشد از طرفی که در معرض شعله آفتاب قرار میگیرد زرد رنگ و سبز
 رنگ و از طرفی که در سایه قرار میگیرد سفید رنگ است فقالوا یا
 رسول الله کانک کتتری بالبایه اصحاب گفتند یا رسول الله
 مثل این است که تودستی در بیابان بچرائیدن گو سفیدان ^{خته} پر دانه
 که چنین اطلاهی کامل داری و قال فیخرجون کاللولی فی رقابهم
 الخواتم یعرفهم اهل الجنة هولاء عتقاء الله الذین ادخلهم
 الجنة بغير عمل عملوه ولا خیر قدموه یعنی این نفوس را چون
 خداوند از دوزخ بیرون آورد و در شهر حیات افکند از شهر بیرون
 میایند در حالی که مانند مروارید میخشند و خاتمها برگردن
 دارند که اهل بهشت آنرا با آن علامت میشناسند که آنسان
 از اد شدگان خدا هستند و خداوند ایشانرا از دوزخ نجات داده
 بدون آنکه عمل خیری انجام داده باشند و یا کار نیکی کرده باشند
 انهم یقول ادخلوا الجنة فمارا یتموه فهو لکم فیقولون ربنا
 اعطینا ما لم نعطها العباد من العالمین پس از آن خداوند با انسان
 میفرماید اینک وارد بهشت شوید و تا آنجا که چشم کار میکند در

بهشت از آن شماست عرض میکنند خداوند تو ما عنایتی فرمودی
 که بر هیچکس چنان عنایتی نفرموده و هیچیک از اهل عالم را بچوین
 موهبتی سزاوار نفرموده می فیقال لکم عندی افضل من هذا -
 فیقولون یا ربنا ای شئی افضل من هذا فیقول رضای فلا اسخط
 علیکم بعد هذا بعدا یعنی خداوند میفرماید برای شما از آنچه که داد^اه
 نعمتی بهتر و فضلی بالاتر در نظر گرفته ام عرض میکنند بهتر از -
 اینها که عطا فرمود آنچه خواهد بود خداوند میفرماید بهتر از
 همه اینها رضایت من است من از شما راضی هستم و همیشه چگاه
 شمار امور دخشم و قضب خود قرار نخواهم داد .

این بود ترجمه حدیث شریف اینک یکایک جماعات آنرا مورد
 بحث قرارید هدیم میفرماید بر روی دوزخ یل کشیده میشود و در حدیث
 دیگر چنین روایت شده که فرموده میضرب بالصرط بین ظهري جهنم
 ومعنی هر دو یکی است در این بیان مبارک انتقال مردم را از دین
 قبل بشریعت و آئین مظهر جدید امرالله بعبور از یل تعبیر فرموده
 و میفرماید که این یل بر روی دوزخ قرار دارد هر کس که بمظهر
 امرالله مؤمن شود از یل عبور میکند و اعداب دوزخ نجات مییابد
 و مقصود از نفوسی که فرموده بشقاقت مردم اقدام میکنند مبلغین
 دعوت الهیه هستند و چون از برای هدایت مردم اقدامه دلائل و
 پراهین کافی نیست و تا توفیق و تائید و عنایت حق تعالی شامل

حال کسی نشود بهدایت عظمی قانز نمیکردند لهذا مبلغین در
 هنگام اقامه آن لغو براهین قاطعه برای اثبات امر اعظم بجهت
 مردم اینچند اوند برای هدایت آنان طلب توفیق و تائید میکنند
 و میگویند خداوند اینها را سلامت بدار و براه است هدایت فرماید
 و بیان مبارک یقولون اللهم سلم سلم که در نص حدیث است انا ره
 بهمین مطلب است بعد اصحاب از حضرت پرسیدند که صراط
 ویل که میفرمائید چیست؟ حضرت فرمودند که حض مزله این دو
 کلمه هر دو بیک معنی است و معنی هر دو لغزشگاه است چسبه
 بسیار نفوسیکه لا تل و براهین این امر اعظم الهی را میثنونند و لسی
 در آنان بهیچوجه مؤثر نمیشود و امر الله را قبول نمیکنند و در
 نتیجه انکار و امراض بدو رخ سرنگون میگردند و از اینحال حضرت
 رسول بلغزشگاه صراط تعبیر فرمودند است و اما اینکمان پل دارای
 چنگاها و قلابهاست مقصود او هام و تقالیدی است که علت امراض
 مردم نسبت بامر الله میشود و شکوک و شبهاتی است که سبب عدم
 ایمان نفوس میگردند و اما خارهایی که فرمود بنام سعدان در سبل
 مزبوره موجود است عبارت از اذیت و آزار و رنج و محنتی است که
 مؤمنین یا امر مبارک از نفوس محتجب و غیره مؤمن تحمل میکنند
 اموالشان بخارت میبرد و انواع اهدانت و ذلت را از ناحیه منکرین
 مقامات مینمایند بعد میفرماید بعضی از مردم مانند برق ریاند

از یسل عبور میکنند و برخی مانند پیرندگان الخ مقصود مبارک از این بیان تشبیه عبور مردم از صراط است یعنی بعضی مردم هستند که بعضی استماع ندای الهی حق را می شناسند و فوراً مؤمن میشوند و مثل برق و باد از صراط میگذرند و برخی در آغاز کار اندک توفقی در ایمان مینمایند و پس از آن مؤمن میشوند و بعضی هم از آغاز استماع ندای تامل مرحله ایمان و ایقان نشان خیلی طول میکشد و زمانی را بتحقیق و بحث میگذرانند تا آنکه عاقبت کار مؤمن میشوند بعد میفرمایند که این نفوسیکه از یسل عبور میکنند بنده دسته منقسم میشوند گروهی اهل نجات هستند که سلامت از یسل عبور میکنند و هیچ آسیبی

با آنان نمیرسد و دیگری در آغاز کار گرفتار شکوک و شبهات میشود ولی آخر کار مؤمن میشود و شبهات و شکوکش زائل میگردد و بعضی هم بر اثر انکار امر الهی در دوزخ روی هم میریزند و گرفتار عذاب -
 جحیم میشوند چنانچه فرموده " مکذوبین فی نار جهنم کلمه تکذبون
 ههنا از روی هم ریختن اشیا است بطوریکه توده و خرمش تشکیل
 دادند و مقصود حضرت این است که منکرین را روی هم در دوزخ -
 میریزند و توده بزرگی از آنان تشکیل میشود و این اشاره بکثرت منکرین
 است و نفوس که از آتش دوزخ رهائی یافته اند و ایمان و عرفان حق
 تعالی فائز شده اند از درگاه خداوند مستلث میکنند که برادران

که درد و زنج هستند نجات بدهند یعنی از درگاه مظهر ربوبیت و خلیفه الله در روی زمین که عبارت از مظهر امر الله است در خواست میکنند که برادران خود را با امر الله تبلیغ کنند و آنان نفوسی هستند که قبل از ظهور مظهر امر الله با احکام شریعت الله قبل عامل بودند نماز میخواندند روز میگرفتند حج بیت الله می نمودند و چون مظهر امر الله اجازه میفرماید مؤمنین با امر مبارک عده بسیاری از دوزخ نجات میدهند و با امر الله مؤمن میسازند و از گمراهی و ضلالت نجات میبخشند و اینک فرموده بعضی را آتش تا ساق یا بشم فرا گرفته ۱۰۰ الخ مقصود ذکر مراتب گمراهی و ضلال آنان است که بعضی را انکار و اعراض چندان شدید نیست و بعضی را بغض و عناد در اعلی درجه شدت است بعد میفرماید مؤمنین با امر الهی جمعی از نیکوکاران و اهل صلاح را ابتدا از دوزخ نجات میدهند مقصود حضرت آن است که ممکن است در بین نفوس بی ایمان افرادی باشند دارای استعداد نیک و خلوص قلب که بواسطه کفر و احتجاب آن استعداد پنهان مانده پس از تبلیغ و هدایت آن استعداد ظاهر میشود چنانچه در حدیث نبوی وارد است که فرمود مردم مانند معدن های مختلف هستند نفوسیکه در دوران جاهلیت از نیکوکاران بوده اند در عالم اسلام هم از نیکوکاران خواهند بود و چون حقیقت مطلب و حق مسئله را بفهمند با امر الله مؤمن میشوند و استعداد خیر و صلاح آنان آشکار میگردد در این امر مبارک الهی هم بسا نفوسی هستند که امروزه ایمان و ایقان و خیر و صلاح

رتبه اول را دارا میباشند با آنکه قبل از ایمان نسبت بامر مبارک در نهایت بغض و عناد بودند و بعضی نفوس هم هستند که منافق و مردمنگور میباشند گاهی مؤمن و گاهی منکرند و خود را جزو هر دو دسته میدانند و این حدیث را که ذکر شد مسلم در صحیح خود در باب خیار الناس قسمت ۱۶ ص ۷۸ نقل فرموده است بنا بر فرموده حضرت رسول که فرمود مردم مانند معدن هستند مردمان با خیر و صلاح که گرفتار انکار حق و حقیقت شده و در دوزخ افتاده بواسطه اقدام برادران ناپی خود بمحض استماع آله و پراهمین فوراً از دوزخ خارج میشوند و پس از آنان نفوس دیگر که استعداده خیر و صلاحند - ان کثیر است بواسطه تبلیغ مبلغین امر الله من میشوند و بتدریج جمع بسیاری از دوزخ اعراض و انکار نجات مییابند سپس خداوند منان میفرماید که بواسطه شفاعت فرشتگان و انبیاء جمعی از دوزخ نجات یافتند و برای آنان که در دوزخ اعراض هنوز گرفتارند جز خداوند مهربان پناهی نیست پس بقیض سرور کار جمعی از نفوس که هرگز از خیر و صلاح بوئی نمرده و در آتش دوزخ تبدیل بدغال و خاکستر شده اند از آتش بیرون میایند و خداوند آنان را در نهی که در دانه بهشت است میافکند که نامش نهر حیات است پس از آن نهرمانند حبه که در بین برگهای پوسیده و شاخه های روی سیلاب بکفهای غلیظ

پوشانید مشد ماست بیرون میآیند و از الود گیهای پاک و مطهر
 میشوند این بیان مبارک رسول الله ص کنایه از فضل و نهایت
 الهیه است که شامل حال تباها کاران میشود و بصرف فضل و
 موهبت خود هر کس از عباد تبها کار خود را بخواهد از دوزخ اعراض
 و انکار نجات میدهد و انان را که در دین قبل اهل خیر و صلاح نبودند
 از آتش دوزخ مانند افراد صالح و نیکوکار نجات میدهد و در لهر
 حیات که در دوزخ بهشت جاری است بیا فکند یعنی آنان را با
 مبادی و اصول ایمان آشنا میسازد و بتدریج آن نفوس در مدار
 عرفان و ایمان صعود مینمایند تا بمقامی میرسند که بکلی تغییر و
 تبدیل مییابند و خلق جدید میشوند و از صفات مذمومه قبل در
 آنان کوچکتر اثری باقی نماند چنانچه حضرت رسول ص فرمود
 که مانند مروارید صافی و شفاف میشوند و در گردن آمل ن خاتمها
 میباشند که اهل بهشت آنان را میشناسند که از اشدگان خدا هستند
 یعنی اعمالی و رفتار آنان بکلی عوض میشود و سیئاتشان بسبب
 حسنات تبدیل میگردد و خدا اوئند آنان را وارد بهشت میکند با آنکه
 قبلا دارای اعمال و رفتار خوب نبودند و اهل خیر و صلاح
 محسوب نمیشدند حق تعالی آنان را قبل از مرگ از مرگ حساب
 توبه در دوره ظهور مظهر جدید خود هدایت فرمود و اما آنکه فرموده
 خدا اوئند با آنان میگوید ای کوارد بهشت شوید و تا چشم کار میکند

از آن شماست ۰۰۰۰۰ الخ اشاره بدوره فوارسیدن مسرگ
و انتقالشان از این جهان بسسه جهان دیگر است که خداوند
آنان را در بهشت موعود وارد میکند و تا چشم کار میکند از بهشت به
آنان میبخشد آنان میگویند خدایا آنچه بد یگران عطا فرمودی
بفضل خود بما عطا فرمودی خداوند میفرماید افضل از آن به
شما میدهم میگویند افضل از آنچه مرحمت فرموده تن چیست
میفرماید رضای من است که هیچگاه شما مورد خشم و غضب
نخواهید شد • هماین مواهبی برای آنان در دنیای دیگر
بعد از انتقال از این دنیا حاصل میگردد اینک حدیثی را که امام
مسلم بعد از این حدیث روایت فرموده برای تو میگویم ابوسعید
از قول وی چنین روایت کرده که فرمود شنیده ام پل از تار موی -
باریکتر و از شمشیر برنده تر است ولیکن این برای نفوس است
که بایمان موفق نشده باشند اما برای مردمی که بایمان توفیق
یافته اند پل بسیار وسیع و هموار از آن خیلی سهل و آسان است
این بود حدیث دیگری که گفتم جسرو پل عبارت از راه راست است
که به هیچ وجه پیچیدگی و اعوجاجی در آن نباشد و آن راه راست
عبارت است از دین الله و شریعت الله در هر دوره و هر جا که برای
هدایت مردم خداوند مغان تشریح فرموده است چنانچه علامه ^{ابن} ثمالی
در تفسیر خود در ذیل این آیه مبارکه قرائیه که فرموده "وهذا

صراط يك مستقيما فرموده است مقصود از صراط مستقيم
 پروردگار که در این آیه مبارکه نازل نشده قرآن مجید و شریعت
 مبارک است که حضرت رسول ص آنرا از طرف خداوند برای مردم
 آورده است و این تفسیر را ابن عباس فرموده است انتهى .

علامه حافظ شوکانی در تفسیر خود از امام احمد و ترمذی و
 نسائی و غیرهم از نواس بن سمان و او از رسول الله ص روایت
 کرده که فرمودند خداوند مثلش بیان فرموده است و گفته که
 راه راست و صراط مستقیم را در نظر بگیرید که از دو طرف آن
 دیواری باشد و در هر دیواری درهای گشوده باشند و هر دوی
 پرده افکنده و در دهنه صراط مستقیم راه راست شخص ایستاده
 و با صدای بلند بگوید ای مردم همه در این راه داخل شوید و از هم
 دور نگردید و متفرق نشوید و شخصی دیگر از بالای آن راه راست
 مردم را دعوت کند و چون کسی بخواهد که در آن راه
 آن راه است بکشد با او میگوید که ای پرتو میباید آن را باز کنی
 زیرا اگر باز کنی مجبور هستی وارد بشوی و درین روی

این صراط که حضرت رسول فرموده عبارت از اسلام است و دود دیوار
 که در دو طرف این راه قرار دارد احکام و حدود الهیه است و
 درهای گشوده مساوی است که خداوند آنرا بر مؤمنین حرام فرموده
 و شخصی که در راه صراط مستقیم راه دعوت میکند عبارت از کتاب الهی

است و آنکه از بالای راه مردم را دعوت میکند زاجر قلبی است یعنی
 قوه ایست که در قلب شخص مؤمن وجود دارد و او را همواره از
 ارتکاب منہیات و محرّمات معانیت مینماید . انتم ہی

وایک نص حدیث را بشنو عن رسول الله ص
 قال ضرب الله مثلا صراطا مستقيما وعلى جنبي الصراط سوران
 فيهما ابواب مفتحة وعلى الابواب ستور مرخاة وعلى باب الصراط
 داع يقول يا ايها الناس ادخلوا الصراط جميعا ولا تفرقوا واداع
 يدهو من فوق الصراط فاذا اراد الانسان ان يفتح شيئا من تلك
 الابواب قال ويحك لا تفتحه فانك ان تفتحه تلجه
 باری معلّم شد که صراط عبارت از اسلام است و مقصود
 از اسلام هم قبلا مکرر گفتم که خدا پرستی است که اساس ادیان
 الهیه در هر دوری بر آن استوار بوده و خواهد بود خداوند در
 قرآن مجید سوره حجر آیه ۴۱ فرموده و ان هذا صراط علی مستقیم
 فاتبعوه و این آیه کلمه صراط را بکلمه علی اضافه فرموده و میفرما
 ید
 که راه راست عبارت از راه علی است و مقصود از علی حضرت باب
 و حضرت بها^۱ الله است زیرا اسم حضرت بها^۱ الله حسین علی و اسم
 حضرت باب علی محمد بوده است و علی آیه چنین میشود که
 ای کرام راست در متابعت حضرت باب و حضرت بها^۱ الله است -
 پس علی را متابعت کنید و در آن راه راست سلوک و مشی نمائید

این معنی حقیقی این آیه مبارکه است که ذکر شد و آنچه را مفسرین در تفسیر و قرائت این آیه گفته اند خالی از تکلف نیست و معنی درست نمی آید برخی از مفسرین گفته اند که آیه هذا صراط علی مستقیم در اصل صراط حق علی بوده و علی را بتشدید یا افتتاح آن خوانده اند و اکثر مفسرین با این طریقه همراهی کرده اند و بعضی میگویند که باید آیه را این طور خواند هذا صراط علی مستقیم کلمه علی را بتشدید یا میخوانند و تنوین مضموم بان می دهند و علی را بمعنی شریف و بزرگوار میدانند و معنی را چنین میگویند که این است راه شریعت راست و شریف و بزرگوار و این همه خالی از تکلیف نیست زیرا در قول اول مجبوریت قدر کلمه حق شده اند و در ثانی هم معنی آیه چندان سلیس نیست ولی مفسرین در اینگونه تفسیر معذرت دارند چه که در ایام خود بحقیقت اصلیه مطلق نبود مآذ زیرا در آن ایام هنوز ظهور مبارک واقع نشده بود ولی امروز که آفتاب ظهور موهوم طالع گردیده حقایق آیات قرآنیه واضح و مشهود گردیده است .

در بیان میزان

میزان (ترازو) بچند معنی دلالت دارد از آن جمله یکی شریعت الله است که میزان الهی است و مظهر امواله شریعت الله را بیسن

مردم وضع و تشریح میفرماید تا حقوق مردمان بدان سنجیده شود و عدالت در بین مردم حکمفرما باشد خداوند در قرآن - مجید سوره شوری آیه ۱۸ میفرماید الله الذی انزل الكتاب بالحق والمیزان. علامه بیضاوی در تفسیر این آیه مبارکه میفرماید والمیزان هو الشرع الذی توزن به الحقوق و سوی بین الناس او العدل بان انزل الامر به او الة الوزن - بان اوحی باعدادها ملاحظه فرما که علامه بیضاوی کلمه میزان را بسه قسم تفسیر کرده است و فرموده میزان بمعنی شریع و قانون الهی است و نیز بمعنی عدالت است چون خدا مردم را بعدالت امر فرموده است و نیز میزان بمعنی ترازو است که خداوند ساختن و درست کردن آنرا بر مردم آموخته است و این جمله را که بیضاوی ذکر فرموده منظر یا اختلاف اقوال مفسرین - است علامه شیخ الاسلام شمس الدین که باسن کمال پاشا محرو^{فست} در رساله سی و چهارم از مجموع رسائل خود ص ۳۸۹ در باره معنی میزان پس از نقل اقوال مختلفه میفرماید ضحاک و اعمش - گفته اند که وزن و میزان بمعنی عدالت است که باید حین قضاوت عدالت را مراعات کرد و کلمه وزن در این مورد برای تمثیل بکار رفته است چنانچه میگوئی این سخن یا آن سخن هم وزن است یعنی معادل و مساوی اوست بدیهیست که در مورد مقایسه سخن یا سخن دیگر وزن و میزان ظاهری موجود مقصود نیست و کلمه وزن برای تمثیل^{بکار} مطلب

میروند و مقصود اصلی تساوی و تعادل است و جاج فرموده
 که یکتویه بسیار شایع و مشهود است و در اصطلاح و گفتار مردم بکار
 میروند و بهتر آن است که در بار معنی میزان آنچه را در صحاح و
 اسانید و احادیث وارد شده مورد توجه قرار دهیم و در این باره
 قول قشیری بسیار نیکو و مورد توجه است که میگوید اگر میزان را -
 بر این معنی حمل کنیم باید بگوئیم که مقصود از صراط هم دین حق
 است و باید بگوئیم که بهشت و دوزخ امری روحانی است که روح مجرد
 بان فائز میشود و بهیچ وجه ارتباطی با جسم و بدن ندارد و باید
 بگوئیم که مقصود از جن و شیطان اخلاق مذمومه و صفات ناپسندیده
 است و مقصود از ملائکه قوایست که انسان را بکارهای خوب و اذکار
 میکند التمس

و نیز کلمه وزن برای قدر و مقام بکار میروند یعنی مقصود از آن ایمان
 و عمل نیک و پاک و اعمال مذمومه است علاوه بر پیضاوی در تفسیر خود
 در ذیل آیه مبارکه فمن ثقلت موازینه فاولئك هم المفلحون و من خفت
 موازینه فاولئك الذین خسروا أنفسهم فی جهنم خالدون که در
 سوره مؤمنون آیه ۱۰۲ و ۱۰۳ نازل شده میفرماید معنی ثقلت
 موازین آن است که قدر و مقام عقاید و اعمالش زیاد باشد یعنی هر کس
 که عقاید حسنه و اعمال پسندیده داشته باشد در نزد خداوند
 دارای مقام و مرتبه عالی است و اینگونه نفوس رستگار میشوند و بیخجات

فائز میگردد و درجات عالیهمیرسند و من خفت موازینہ یعنی کسیکه
 برای اعمال و عقاید قابل اعتنا نباشد و از جمله کافران باشد
 عند الله دارای رتبه مقام و وزن و اهمیتی نیست انتهى

ملاحظه فرمودی که علامه بیضاوی وزن و موازین را بر تبه و
 مقام و اهمیت و اعتبار تفسیر فرمود و نیز خداوند در سوره اعراف
 آیه ۷ فرموده و الوزن يومئذ الحق فمن ثقلت موازینہ فاولئك
 هم المفلحون و من خفت موازینہ فاولئك الذین خسرو انفسهم
 بما كانوا بآیاتنا یظلمون یعنی وزن در آنروز عبارت از حق و
 حقیقت است هر کس وزنش سنگین تر است در نزد خدا رستگار و محسوس
 و هر کس وزنش سبکتر است از جمله زیانکاران است زیرا که در ساره
 آیات ما بظلم و ستم رفتار کرده مقصود از این آیه مبارکه بخوبی واضح
 است و احتیاجی بشرح و توضیح ندارد غیر از آنچه ذکر کردم
 باز هم برای کلمه وزن معانی دیگری هست علامه عسقلانی در شرح
 صحیح بخاری در ذیل آیه ۴۷ سوره مائینا که فرمود و نضع الموازین
 القسط يوم القيامة فرموده است برخی از علمای متقدم گفته اند
 که میزان بمعنی عدالت و قضاوت بحق و حقیقت است و طیبیری
 بسند ابن جریر از مجاهد روایت کرده که گفتند خدای تعالی
 که فرمود نضع الموازین القسط از راه تمثیل بوده ^{نه} آنکه مقصود میزان
 ظاهری باشد انتهى

این گفتار کهنشیدی بسیار دوست و مورد قبول و مطابق با واقع است زیرا در قرن اول از ظهور حضرت بهاء الله قوانین موضوعه در جهان برای اجرای عدالت بین جهانیان بجزریان افتاد و در جمیع اقطار و انحاء عالم شیوع یافت و قبل از آن احکام و قضاوت ها بوسیله اراجهت ها دیده و نظریه اشخاص مجوی میشد و مجتهدین باین کارها رسیدگی میکردند و قوانین عمومی موضوعه مملکتی وجود نداشت و بجز آنچه ذکر شد نمیتوان کلمه موازین مذکور در آیه مبارکه را بموازین ظاهری هم تفسیر کرد زیرا در این قرن برای سنجش اشیا مختلفه حتی برای سنجیدن یک ده هزارم گرم که ذره بسیار کوچک و نامرئی است و هم چنین برای سنجش سنگینترین اوزان در حدود ۵۰۰ تن و بیشتر آلات وزن مخصوصه اختراع شده است و هم چنین برای سنجش مقدار حرارت و رطوبت و میزان تراکم مواد و غیر اینها آلات دقیقه تعبیه شده است که از حیث نوع و شماره خارج از حد احصاست و همه اینها مطابق مضامین آیاتی قرآنی است و همه آن دلالت دارد که قیامت موعود قرآن قیام کرده و مظهر امر الهی ظاهر شده و وعده های خداوند جمیعاً بانجاز پیوسته است.

در بیان حساب

مقصود از حساب کافات و مجازات است یعنی برای نفوس سبک

پرسول الهی موّمن میشوند مکافات مقدر شده و برای آنان که خود را از ایمان و ایقان بمظهر امر و رحمن محروم میسازند مجازات مقرر گردیده و این مکافات و مجازات از نتایج حساب است و در این مورد بهمیچوجه استوال و جوابی در کار نیست و مناقشه در حساب حکمی ندارد و خداوند در سوره الرحمن آیه ۳۹ فرموده یومئذ لا یستل عن ذنبه ائس ولا جان و بعد میفرماید یعرف المجرمون بسیماهم ویوخذ بالثواصی و الاقدام (سوره الرحمن آیه ۴۱) و در آیه ۴۳ و ۴۴ فرموده هذه جهنم التي یکذب فیها المجرمون یطوفون بینها و بین حمیم آن در این آیات مبارکه خداوند تصریح فرموده که مجرّمین و کنا هکاران جزای اعمال خود را دریافت میدارند میفرماید هذه جهنم یعنی این است دوزخ که کنا هکاران بدان رسیده اند و در بین جهنم و بین آب جوش طسواف مینمایند کلماتی بمعنی آب جوش است که حرارت و غلیان آن باعلی درجه برسد که ما و رای آن بتصور نیاید و نیز در سوره قصص آیه ۲۱ فرموده لا یستل عن ذنوبهم المجرمون یعنی از کنا هکاران درباره کنا هکنا هکنا نشان استوال نمیشود و اما اینکه در سوره و الصافات آیه ۲۴ میفرماید فقفوهم اثم مستولون در ظاهر بامفاد آیه سوره الرحمن و سوره قصص که فرموده لا یستل عن ذنبه و لا یستل عن ذنوبهم المجرمون مخالفت ندارد

زیرا در این آیات فرموده از مجرمین استوال نمیشود و در سوره صفات
 فرموده نگاه کاران را نگاهدارید زیرا آنان مورد استوال قرار گرفته اند
 این اختلاف در اول وهله بنظر می رسد ولی در حقیقت اختلافی —
 نیست زیرا معنی انهم مسئولون در اینجا رسیدن بمجازات است
 مثلا شما بشخص میگوئید که تودرمقابل فلان مطلب مسئول هستی
 یعنی اگر در انجام آن تقصیر کنی بمجازات خواهی رسید در این
 آیه هم خداوند میفرماید که نگاه کاران مسئول اعمال هستند یعنی
 مجازات تقصیر و قصور خود را برای انجام وظیفه دریافت میدارند
 و در اینجا مقصود مسئول و پرستش از اعمال نیست بنا بر این اختلافی
 بین آیات مزبوره وجود ندارد علامه رازی در ص ۱۸ جلد دوم از
 تفسیر خود در ذیل این آیه ۲۰۱ سوره بقره که فرموده ریضا آتافی
 الدنيا حسنة وفي الآخرة حسنة وقنا عذاب النار میفرماید
 علماء دانشمندان در باره این که خداوند چگونه بحساب خلائق
 رسیدگی خواهد کرد اختلاف کرده اند و پس از آنکه قول و گفتار
 مشهور را در این خصوص بیان میفرماید میگوید ان المحاسبية
 عبارة عن المجازات یعنی محاسبه عبارت از آن است که خداوند
 خلق خود را در مقابل اعمالشان مجازات فرماید و همین مجازات
 عبارت از محاسبه است چنانچه در قرآن فرمود و کاین من قریة
 عت امریها ورسله فحاسبناها حساباً باشد یعنی چه بسیار

از قسری و امکانه که از امر الهی سرپیچی کردند و پیغمبران خدا را -
اطاعت ننمودند و ما حساب بسختی در باره آنان مجری داشتیم یعنی
آنان را بشد بدترین وجهی مجازات کردیم در این آیه خداوند
مجازات شدیدی را محاسبه شدیدی تعبیر فرموده است بعه میفرماید
اطلاق کلمه حساب بر مجازات از راه اطلاق سبب بر مسبب است
که در اصطلاح اهل ادب جایز است و وجه جواز این اطلاق آن
است که حساب بر سیدگی بآن سبب میشود که طرفین محاسبه باخذ
و عطا میگردانند یعنی آنکه طلبکار است طلب خود را میگیرد
و آنکه مقروض است قرض خود را میگرداند پس حساب سبب اخذ
و عطا است و اطلاق اسم سبب بر مسبب جایز است بنا بر این اطلاق
لفظ حساب که سبب مجازات گناهکاران است بر مجازات که سبب
است جایز و مستوی است و از این جهت است که خداوند در آیه
مزبور محاسبان را حسابا با شدیدی افرموده و مقصودش مجازات شدیدی
گناهکاران است . انتم هم

هر کس پیغمبر الهی در دوره خود مؤمن شد و ندای حضرتش
را استماع نمود خداوند منان بحسابش میبرد یعنی سپادت
اورا بحسنات تبدیل میفرماید و جمیع گناهانش را میامسزد -
چنین شخصی با ایمان که عبارت از حیات ابدی است فائز میشود
و مشمول رحمت پروردگار میگردد و کسی که ندای الهی را بشنود

ولی نیند یورد و مؤمن نشود بمرگ ابدی و موت دائمی گرفتار
 میشود و بعد اب الیم دچار میگردد و همین مکافات مؤمنین
 و مجازات معروضین عبارت از حساب است .

حساب گف . اگر بنا بقنار تو حسابرا عبارت از مجازات
 اعمال بدانیم بنا بر این مشاهده میکنم که هر عمل نیکی را جزای جزیل
 از بی است و هر زشتکاری بد رفتاری را مجازات اعمال (اگر گناهی
 بخشیده نشود) از عقب و این مسئله پیوسته در جریان است و هر
 روز خلق بمکافات و مجازات میرسد بگر معنی ندارد که خدا
 مسئله حسابرا که عبارت از مجازات است اختصاص بپروز قیامت
 بدهد و آن روز را *یوم الحساب* بنامند .

زیاد گف هر کسی که عملی را مرتکب شود جزای همان عمل
 خود را هم از نیک و بد دریافت میکند اما داستان ایمان بمظهر امر الله
 مسئله دیگری است زیرا هر کس رسول الهی در هر زمان مؤمن شود -
 موهبت ایمان سبب میشود که گناهان گذشته اش بکلی محو و زایل
 میگردد و انسان بعد از فوز با ایمان و عرفان مظهر امر الله در بینگانهی
 مانند روزی است که از ما در متولد شده و از گناهان گذشته او بهیچوجه
 اثری باقی نمیمانند ولی شخصیکم مظهر امر الله را تکذیب کند و از
 مرتبت ایمان خود را محروم سازد عمل او پیرامون وی را فرامیگیرد
 و از هر طرفی او را احاطه میکند چنانچه خدا او را در قرآن مجید

سوره انعام آیه ١٤٦ میفرماید "والذین کذبوا باياتنا ولقاء الاخرة
 حبطت اعمالهم ^{هل یحزون} الا ما کالوا یعلمون یعنی آنان کسسه
 ایات الهی را تکذیب میکنند و از اقرار بفرارسیدن آخرت که روز -
 مسابقات مظهر امر الله است خود داری میکنند چنین مردمی جمیع
 اعمالشان بیهوده و بی ثمر است جزای آنان مطابق اعمالشان
 داد میشود بنا بر این ایمان و کفر سبب میشود که حساب بدر کس -
 تصفیه شود شخص مؤمن بمحض اینکه ایمان میاورد حسابش تصفیه
 میشود و عاقبت کار جزای عملش معلومست و شخص کافر هم در
 نتیجه کفر حسابش تصفیه میشود و جزای عملش معلومست و دیگری
 احتیاجی نیست که خداوند مؤمن و کافر را در روز مخصوص برای
 محاسبه حساب فرماید و یکایک از اعمال و کردارشان بیسوسد و
 محاسبان را بشنود و بس ازمدها که صرف رسیدگی بحساب
 میشود آنوقت جزای اعمال آنان را بدهد بلکه جمیع این مطالب
 در روز مظهر امر الله بصرف ایمان نفوس و اعراضشان تحقق ^{پد} مییابد
 و حساب بدر کس فوراً معلوم میشود و جزایش مقرر میگردد و از این جهت
 است که خداوند روز قیامت و قیام مظهر امر الله را بیوم الحساب
^{تخیر و تسمیه فرموده است} .

در بیان کتسب .

مردم میکنند که در روز قیامت نام اعمال هر کس بدستش میرسد

و جمع اعمال زشت و زیبا که در دوزخ دنیا مرتکب شده در نامه اعمال
مندرج و ثبت گردیده است و برای این عقیده و نظریه خود بایسته
۱۳ - ۱۵ سوره اسری استدلال میکنند که فرموده است **وکل انسا
الزمانه طائره فن عنقه و نخرج له يوم القيامة كتابا يلقیه منشورا**
اقره كتابك کف بنفسك الیم علیک حسینا من اهدتی فانما بهتدی
لنفسه و من ضل فانما یضل علیها * یعنی نامه اعمال هر کس
را ما در گردنش میافکنیم و روز قیامت آنرا مانند کتابی باو میدهیم
که باز کند و بخواند بخوان کتاب خود ترا و امروز شخص تو برای
رسیدگی بحسابت کفایت مینمائی هر کس راه هدایت را بیابد
نفع آن بخود او راجع است و هر کس گمراه شود ضرر روزیان ضلالت
بخود او بر میگردد این آیات را مردم دلیل بر وقوع طبران نامه
اعمال در روز قیامت و سایر شئون که ذکر شد میدانند و لکن نظر
انان درباره این آیه مقرون بصواب نیست چه که مقصود از کتاب
در این آیه نامه اعمال نیست بلکه مقصود کتاب آسمانی است که
توسط مظاهر امر اللهازل میشود و کلمه کتاب که در آیه بصیغه مفرد
نازل شده مفید معنی جنس است یعنی شامل جمیع کتب سماویست
است و بدیهیست که هر امتی کتاب مخصوص دارد که از آن پیروی
میکند فی المثل اتباع حضرت موسی کتاب تورات کتاب اسمانسی
آنهاست و پیروان حضرت مسیح کتاب انجیل کتاب اسمانسی

آنهاست و نیز کتاب زند و اوستا در نزد زردشتیان کتاب آسمانی محسوبست و هم چنین هرامتی را کتابی مخصوص است و چون هرامتی از افراد آن امت تشکیل میشود بنا بر این میتوان گفت که هر شخصی کتابی ندارد چنانچه میگوئیم هرامتی کتابی دارد چه که امت از افراد پدید میاید عمارگفت از کجا میتوان ثابت کرد که مقصود از کتاب مذکور در آیه مبارکه کتب سماویه است که بر انبیاء نازل شده است • زیدگفت • ما این مطلب را بخود آیه استخراج و ثابت میکنیم و ملاحظه بفرماید در آیه شریفه منوره فرموده " نخرج له يوم القيامة كتابا يلقاه منشورا پیش از این گفتیم که مقصود از قیامت قیام مظهر امر الله و مظهر رسول الهی است و از این مطلب کاملا میفهمیم که در آن روز قیام مظهر و ظهور موجود است برای استدلال از روی آن و حقایق است مظهر امر الله و قائم بدعوت خلق مورد استغاده قرار میگیرد و مؤمنین بمظهر امر الهی برای هرامتی از روی کتاب آسمانی خود نشان حقایق مظهر امر الله را که بدعوت مردم قیام کرده است ثابت میکنند و از این گذشته کتابی که بر خود آن مظهر امر الله از اسنان مشیت الهیه نازل میشود نیز مثبت حقایق ادعایان بزرگوار است چنانچه در سوره عنکبوت آیه ۵۱ - ۵۲ فرموده وقالوا لولا انزل علیه آیه من ربه قل انما الايات عند الله اولم یفهم اننا انزلنا علیک

الكتاب يتلى عليهم در این آیه بر منی که از رسول الله خوارق —
 ها دامت طالبه میگردند صریحا میفرماید که برای اثبات حقایق
 حضرت رسول ص همان کتاب مقدس که بر او نازل شده و مردم آنرا
 میخوانند و میشنوند کافی است این یک معنی از معانی کتاب است
 و نیز بشرحی که گفتیم در مقامی مقصود از کتاب کتاب سمانی قبل است که
 بر مظاهر مقدسه الهیه که پیش از مظهر جدید الهی ظاهر شده اند
 نازل گردیده و مؤمنین بمظهر امر الله برای هر امتی از روی کنایش
 حقایق دعوت مظهر امر الله را اثبات نمایند و حق تعالی در قرآن
 مجید سوره طه آیه ۱۲۲ باین نکته اشاره کرده قوله تعالی اوقالوا
 لولا یا اتنا بآیه من ربه اولم یاتهم بینه ما فی الصحف الا ولی یعنی
 منکرین گفتند که این رسول باید خوارق هائى برای ما ظاهر کند
 تا با و مؤمن شویم ای رسول الله ص باین منکرین بفرما که برای اثبات
 حقایق این دعوت شهادت کتب مقدسه قبل کافیست و چون که
 در هنگام قیام رسول الهی بدعوت خلق این کتاب را انسان
 باز میکند و میخواند لهذا مقصود از کتاب در این مقام همان کتب
 سماویه است که قبل از قیام مظهر امر الله بر مظاهر مقدسه قبلیه
 نازل شده است تا هر شخصی بتواند شخصا بتحریر حقیقت
 اقدام کند و از روی کتابی که بصحت آن معتقد است به بصحت
 ادعای مظهر جدید امر الله ببرد و آن کتاب را که خود معتقد

باینست باز کند و بخواند و عرفان مظهر امرالله فائز گردد اما
 اینکه فرموده است ببقا، منشورا اشاره بنشر و تکثیر کتب در بین
 افراد ملت است که در او ان قرب ظهور مظهر امرالله این معنی
 بوقوع پیوست زیرا در سوابق ایام که هنوز از مطبعه و چاپ شدن
 کتب آسری نبود نسخه کتب آسمانی معدود بود و اختصاصی با شخص
 معین پیدا کرده بود و عموم افراد امت را برمند رجات کامل ان اطلاعی
 نبود و فقط از فروع احکام از قبیل روزه و نماز و ... و ... م ...
 اطلاعی داشتند ولی از سایر مند رجات کتب آسمانی خود بی خبر
 بودند و اطلاع بر آن محدود و بعلماء و پیشوایان دینی بود ولی
 چون مطبعه اختراع شد و کتب نشر و تکثیر گردد هر فردی توانست
 نسخه از کتاب را بدست آورد و برمند رجات آن آشنا شود و این -
 مسئله قبل از قیام قیامت کبری بحصول پیوسته از آن بیعد هر کس
 برای تحری حقیقت میتوانست خود ش کتاب آسمانی را بخواند
 و از این جهت هر کس مسئول نفس خود بود زیرا مدرك تحری حقیقت
 را در دست داشت و کتاب منشور گردد ستوس او بود و از این جهت -
 خدای فرمود " اقرء کتابك کفی بنفسك الیم علیک حسیبای معنی
 ای افراد امت هر یک از شما باید کتاب آسمانی خود را که بدان
 معتقد است در روز قیامت که روز قیام مظهر امرالله است بخواند و -
 خود بشخصه تحری حقیقت کند و هر کس مسئول نفس خویش است

و پس از تحری اگر ایمان آورد بمکافات و اگر اعراض کند بمجازات
 میرسد و میفرماید هر کس خون حساب بنفس خویش را میکشد یعنی در
 نتیجه ایمان بمکافات شود رنتیجه اعراض بمجازات میرسد من اهتدی
 فانما یهدی لنفسه ومن ضل فانما یضل علیها * هر کس هدایت است
 شود خود منفعت میبرد و هر کس اعراض کند و گمراه شود از گمراهی
 خود زیان و خسران میبیند (سوره اسری آیه ۱۳ - ۱۵) یعنی
 هر کس خود شر حساب بخورد میرسد و تصفیه حساب خویش را خود
 مینماید و هر کس مسئول خود است و مسئولیت هر فردی بگردن خود
 اوست خداوند در سوره اسری آیه ۷۱ فرموده یوم نذع کل اناس
 بامامهم یعنی روز قیامت و قیام مظهر امرالله ماهر فردی را بوسیله
 و پیشوایش بحق دعوت میکنیم مقصود از امام در این آیه مبارکه همان
 کتاب اسمانی هرامتی است که در یوم ظهور مظهر الهی هرامتی
 از روی کتاب خود بحق و حقیقت دعوت میشود زیرا بشارت ظهور
 آنحضرت و دلیل بر همان صدق ادعای مظاهر الهیه در کتب
 آسمانی مندرجست علاوه راقب اصفهانی در کتاب خود مسمس
 بمفرداتالقران در باره کلمه امام میفرماید الا امام المؤمنین به انسانا
 کان یقتدی بقوله و فعله او کتابا محقا کان او مبطلا و جمعه ا^{شبه}

انتهی

میفرماید کلمه امام عبارتست از شخصی یا کتابی است که مسجود

اطمینان و اعتقاد شخص باشد اگر شخص را مردم مورد اعتماد بدانند و رفتار و گفتار او اوصاف بد انسته از او بیروی کنند چنین شخص را امام گویند و هم چنین اگر شخص بکتابی معتقد باشد و مندرجاتش را قبول داشته باشد خواه این کتاب از کتب حق باشد و یا از کتب باطل و اهل ضلال باشد آن کتاب برای آن شخص بمنزله امام است و جمع کلمه امام بر آنستقرطین در تفسیر خود میفرماید از امام که در آیه مبارکه میم ندع کل اناس یا امامهم وارد شده است بقول ابن زید کتاب آسمانی است که بران گروه نازل گردیده است یعنی هرامتی از روی کتاب آسمانی خود شان بحق دعوت میشوند امت موسی ع از روی تورات و پیروان قرآن از روی قرآن مجید دعوت میشوند انتهی ابن جریر در تفسیر این آیه مبارکه از این نجیح و او از مجاهد نقل کرده است که معنی کل اناس یا امامهم یعنی بکتابهم انتهی ° یعنی هرامتی از روی کتاب آسمانی خود شان باین دین مبین دعوت میشوند باین معنی که از روی کتابشان برای اثبات این امر اعظم اقامه دلیل و برهان میشود و در نتیجه هر که بخواهد مؤمن میشود و هر که اعراض کند در جرگه مخالفین محسوب میشود و مقصود از آیه شریفه که در سوره جاثیه نازل شده اشاره بهمین مطلب است قولسه تعالی و تری کل امة جائئه کل امة تدعی الی کتابها (آیه ۲۸) یعنی در روز قیامت جمیع ام عالم را مشاهده میکنی بزائود رانده اند

وهرامتی از روی کتاب خودش دعوت میشود هر يك از مظاهر الهیه
 را امتی خاص بود که در دوره ظهورش ان امت با آنحضرت مقاومت
 میکردند و لکن چون ظهور حضرت بها^ع الله محدود بقوم و امتی
 نیست و برای هدایت جمیع اهل عالم است لهذا برای هرامتی
 از روی کتاب آن امت که بدان معتقد است بحقیقت حضرت بها^ع الله
 استشهاد و استدلال میشود لهذا در آیه فرموده تری کل امة
 جائیه کل امة تدعی الی کتابها حضرت بها^ع الله جمیع امم عالم
 را دعوت میفرماید و برای هرامتی از روی کتاب اسمانی ان استدلال
 میشود هرامتی که دعوت حضرتش را پذیرفت بایمان حقیقتی فائز
 میگردد و گرنه بعد از شدید مبتلی میشود و از این جهت است که
 در دنباله آیه قبل فرموده^ع الیوم تجزون بما کنتم تعملون یعنی امروز
 که روز ظهور مظهر امر الله است در نفس جزای عمل خود را از ایمان
 و کفر دریافت مینماید هر کس مؤمن شود عمل نیکویش مرتکب و هر کس
 مؤمن نشود و یا مظهر امر الله مکاره کند عمل زشتی را مرتکب شده
 و جزای رفتار خود میرسد پس از این گفتار این مطلب را هم میگویم
 که مردم در راه تحوی حقیقت سه فرقه تقسیم میشوند چنانچه
 خدای تعالی در سوره الحاقه آیه ۱۹- ۲۷ فرموده است
 فاما من اوتی کتابه بیمنه فیقول هانم اقرئوا کتابه النسی
 ظننت انی ملاق حسابه یعنی در روز ظهور مظهر امر الله

هر کس کتابش بدست راستش برسد یعنی پس از تحری حقیقت
 مؤمن شود میگوید اینک بیائید و کتاب مرا بخوانید من میبنداشتم
 که روز حساب برادریافت خواهم کرد فهو فی عیسه راضیه فی جنۃ عالیة
 قطوفها نانیة چنین شخص که مؤمن شود در نعمت وزندگانی
 رضایت بخش است در بهشت برین جای دارد و میوه های آن
 در دسترس اوست کلو او اوسروا هنیئا بما اسلفتم فی الایام
 الخالیة یعنی ای اهل بهشت بخورید و بیا شامید گوارا باد بشما این
 نعمتهائی که خداوند در یادش اعمال نیک شما که در ایام سابق
 مرتکب شده اید بشما عطا فرموده است و اما من اوتی کتابه بشماله
 اما کسیکه کتابش بدست چپش برسد فیقول یا لیتنی لم اوت کتابه
 پس میگوید ایکاش که من کتابم را دریافت نمی کردم و لم ادر ما حسابیه
 و بحساب خود رسیدگی نمی کردم که بچنین جزای بدی گرفتار شوم
 یا لیتها کانت القاضیه ایکاش قبل از این می مردم و از دنیا میرفتم
 ما عنس مالیه هلك عن سلطانیه آنچه داشتیم بدردمن نخورد
 و تمام قدرت و قوت خود را از دست دادیم اخذوه فخلوه ثم الجحیم -
 صلوه ثم فی سلسله ذرعها سبعون ذراعا فاسلكوه یعنی خداوند
 جزای کفر این شخص را میدهد و میفرماید بگیرید او را و رقل و زنجیر
 بکشید و سپس بجانب دوزخ او را کشان کشان برده در جهنم بیندازید
 انه کان لا یؤمن باللالمعظیم زیرا که این شخص خداوند بزرگوار

مؤمن نگرديد ولا ^{يعني} على طعام المسكين فلبس لها اليم ههنا
 حميم ولا طعام الامن غسلين لا ياكله الا الخاطئون و اين شخص
 در صدد طعام دادن بيتيمان برنميآمد بنا بر اين امروز براي او
 خوبشاوند و غمخوار نيست و بجز غسلين كه از خوراكيهاي جهنم
 است براي او غذائي نيست و اين غسلين خوراك خطاكاران است و
 در اين آيات مباركات دو فرق مؤمن و معرض را ذكر فرموده كه
 عبارت است از اهل يمين و اهل شمال و همه اين نفوس معتقد بكتاب
 اسماني خود ميباشند و لكن اهل يمين يعني آنكه كتابش راست
 راست ميگيرد عبارت از شخص است كه در تحري حقيقت اعتماد
 بنفس خود نداشته و خود بشخصه با مرال الله رسيدگي كرد و حقيقت
 مطلب را با جديت و كوشش خود بدست آورده است و خداوند
 در باره اين نفوس ميفرمايد ^{فاما من اوتى كتابه بيمينه فاولئك يقربون}
 كتابهم ولا يظلمون قليلا يعني آنكه كتاب خود را بدست راست
 خود ميگيرد يعني خودش بشخصه بدست ميگردد و از روي دلائل
 و پرايهين بتحري حقيقت ميپردازد و بصحت ادعای رسول الهى
 اقرار مينمايد مسلما خداوند راه را در مقابل او روشن ميگردد
 و صراط مستقيم را با او مينمايانند تا از مشاهده راه هدايت
 بسر منزل ايمان برسد اينگونه نفوس كه اصحاب يمين اند پس از
 فوز بايمان و هدايت ديگران مباحثات و افتخار مينمايند و چنانچه

خدا فرموده ب مردم میگویند ای مردم بیائید کتاب را بخوانید
من میدانستم و میپنداشتم که بملاقات این روز عظیم میرسم و تصفیه
حساب مینمایم این بیانات را اصحاب یمن ^{ضین} و مقابل اقوال معتر
میگویند و اینها خاطر نشان میکنند که شما هم بیائید و این کتاب مرا
بخوانید تا بصحت رفتار و صدق ایمان من یقین کنید من میدا^{ستم}
که پس از ایمان از من بازخواست خواهید و مرا بمحاسبه خوا^{هید}
کشید که چرا مؤمن باین امر مبارک شدم و حضرت بها^ه الله را چرا
تصدیق کردم و میدانستم که این رفتار من در نظر شما ناپسند
خواهد آمد اینک کتاب مرا بخوانید تا بدانید من از روی دلیل
و برهان بامر مبارک حضرت بها^ه الله مؤمن شده ام و بصحت عقیده
من پس بپرید و از این جهت است که اصحاب یمن بنعمت موفور
میرسند و در بهشت برین مسکن میگزینند و از میوه های آن کامیاب
میشوند و نتیجه اعمال حسنه ایام سابق خود را دریافت مینمایند
چنانچه در آیات قرآنی که برای تو خوانده ام این معنی مصرح
بود قوله تعالی فی عیثه راهیسه الخ
فرقه دوم یعنی اصحاب شمال کسانی هستند که کتابشان
پدست چپشان داد میشود و خداوند در باره این فرقه
فرموده که چون کتاب خود را بدست چپش میگیرد میگوید یا لبتنیس
لم اوت کتابه الخ

این شخص که اصحاب شمال است و کتابش را بدست چپ میگیرد
شخص است که در فهم معانی و ادراک مقاصد و حقایق مندرجه
در کتابش بتحری شخص خود و بحدیث خویش متکی نیست و
تفسیر کتاب را از سایرین میشنود و قبول میکند ولی خودش را «سا
در این باره تحقیق لازم را نمینماید فی المثل شخصی مقلد که
بنای کار را بر تقلید نهاده و بصرف تقلید از این و آن اکتفا کرده
است از مردم شنیده که دین و آئینش ابدی است و هیچگاه نسخ
نمیشود و تخییر و تبدیل نمیباید و چون این شخص یا این عقیده
مشغول بحث و مذاکره بامبلعها می شود و او با قاضی دلائل و
براهین میپردازد و حضرت بهاء الله را مظهر امر الله و شارع
شریعت الله معرفی میکند چون آن شخص مقلد در کتاب اسمانی
خود دلیلی برای اثبات عقاید تقلیدیه خود از قبیل عدم نسخ
شریعت و غیره نمیابد مستاصل میشود و فریاد میکشد یا لیتنی لم
اوت کتابیه ولم ادر ما حسابیه یعنی ایگاش من آنچه را که برای
محاسبهاش دعوت شده ام نمیشناختم باین معنی که آن شخص
مقلد چون از این و آن شنیده که باید همواره در حفظ دین ابدی خود
بگردد و با هر داعی و مدعی مقابله و مقاومت نماید برای این
منظور پس از شنیدن استدلال بهائیان برای دفاع و مقاومت بکتاب
خود مراجعه میکند که در آن دلیلی بر رد بهائیان بیاید و چون

در کتاب خود مطلب مناسبی که برای رد بهائیان بکار برود نمیابد
 لهذا از شدت استیصال فریاد میکشد و حتی تقاضای مرگ میکند و
 میگوید یا لیتها کانت القاضیه یعنی ایگاش که من قبل از این مرده
 بودم (ما اغنی عنی مالیه) یعنی در کتاب خود مطلبی که
 بتواند عقیده مرا اثبات و عقیده حریف را ابطال
 نماید وجود ندارد هلك عنی سلطانیه یعنی دلیل و برهانی
 در دست ندارم که عقیده خود را ثابت کنم و این تفسیر از این جریر
 برای این آیه مبارکه فرموده و گفته هلك عنی سلطانیه: ذهبت عنی -
 حججی وضلت فلاحجة لی ^{حججها} یعنی تمام دلائل من
 بیهوده و بیفایده است و دیگر دلیل و برهانی برای اثبات منظور
 خود ندارم و در همین تفسیر خود از این عباس روایت کرده که
 در تفسیر این آیه فرموده وضلت عنی کل بینه فطم تغنی عنی شیئا
 یعنی جمیع دلیل و برهان من از دستم رفت و چیزی که در دستم
 بخورد ندارم " و این گفتار موید گفته ما است و بدیهیست که چنین
 شخصی عاقبتش هلاکت و جایگاهش در روز خست چنانچه خدای
 فرموده بخذوه فقلوه ثم الجحیم صلوه الخ
 تا آنکه فرموده (انه کان لایومن بالله العظیم) یعنی این شخص
 را بدون ببرد و که او بخداوند بزرگ مؤمن نبود
 از این آیه مبارکه اخیر مدلل و ثابت میشود که اگر کسی بر رسول الهی

ومظهر مبعوث من عند الله مؤمن نشود در حقیقت بخداوند عظیم
 مؤمن نشده است و کسی که رسول الهی را قبول نداشته باشد اگر-
 مدعی ایمان بخداوند باشد کاذب است و نمیتواند خود را بیا
 چنین حال مؤمن معرفی کند چنانچه خداوند در سوره نساء
 آیه ۱۵۰ - ۱۵۱ فرموده ان الذین یكفرون بالله ویریدون
 ان یفرقوا بین الله ورسله ویقولون نؤمن ببعض و نكفر ببعض و -
 یریدون ان یتخذوا بذلك سبیلا اولئك هم الكافرون حقا یعنی
 آنانکه بخداوند و پیغمبران او کافر میشوند و میخواهند که بین
 خدا و رسولانش جدائی بیفکنند و میگویند ما برخی مطالب را قبول
 داریم و بعضی را قبول نداریم و میخواهند که این رویه را برای خود
 اتخاذ نمایند و از این راه می کنند اینگونه نفوس در حقیقت کافر ان
 هستند علامه قرطبی در تفسیر این آیه مبارکه در ذیل اولئك
 هم الكافرون حقا میفرماید این بیان مبارک از جهت تأکید عدم
 ایمان آنان است چه ممکن است بعضی خیال کنند که اینگونه
 مردم که بخدا و خود را معتقد جلوه میدهند و بر سولان خدا معتقد
 نیستند دارای ایمان میباشد خداوند از راه تأکید در کفر آنان
 فرموده ما اولئك هم الكافرون حقا یعنی آنانکه بر سولان خدا اوست
 کافر باشند در حقیقت بخداوند هم کافرند و ایمان بخداوند بدون
 ایمان بر سولان خدا کافی و مفید نیست چه منکر بر سولان خدا اوست منکر

خداوند و منکر هر پیغمبری هستند که بشارت بظهور رسول بعد داده است و از این جهت این نفوس کافران حقیقی هستند و اینک نص گفتار علامه قرطبی را برای توضیح خوانم قوله اولئك هم الكافرون حقا تا کید یزیل التوهم فی ایمانهم حین وصفهم بانهم یقولون نؤمن ببعض وان ذلك لا ینفعهم از کفر و برسوله و از اکفر و برسوله فقد کفروا بمعزوجل و کفروا بكل رسول میسر بذک الرسول فذلک صاروا الکافرین حقا انتہی .

گروه سوم از سه قسم مردمان که از قبل اشاره شد نفوس هستند که کتاب الهی را پشت سر خود افکنده و با حکام و اوصیای او امر و مندرجه در آن اعتنائی ندارند و عمل نمینمایند چنانچه در قرآن مجید فرموده قاما من اوتی کتابه هرا ظهره فسوف یدعوا ثبورا و یصلی سعیرانه .^۱ کان فی اهل مسرورا (سوره انشقاق آیه ۱۰ - ۱۳) خداوند در این آیات اینگونه مردم را هم بعد از تاریخ انداز فرموده است این است حال نفوس که در هر دوره و زمان و در هر مکان و محلی یتکذیب رسولان الهی سر داختند خداوند در سوره بقره آیه ۱۰۱ در باره یهودیان معاصر حضرت رسول ص میفرماید و لما جاءتهم رسول من عند الله مصدق لما معهم نبذ فريق من الذین اوتوا الكتاب کتاب الله هرا ظهرهم کانهم لا یعلمون یعنی چون از طرف خداوند پیغمبری ظاهر شد و یهود را بخداوند دعوت

کرد و کتابتورات تصدیق فرمود بعضی از اهل کتاب کتاب الهی را
 راپشت سر افکنند گویا از آن اطلاعی ندارند و انانیتند اما
 اینکه میفرماید فسوفیدوا ثبورا یعنی آن شخصیکه کتاب الهی را
 پشت سر خود افکنده است به پیروان خود که با او هم عقیده اند
 سفارش میکند و تا کید مینماید و میگوید دین سابق و کیش پیشین
 خود را محکم نگاهدارید و از دست مدهید و هیچکس را اطاعت
 ننمائید در اینجا ثبورا معنی ثابروا علی ما انتم علیه و الزموا دینکم
 است و این سخن را که میگوید مستحق اتشرا دوزخ میشود و این جهت
 است که خداوند در آیه ۱۴ سوره سوری میفرماید اقر کتابك کفی
 بنفسک الیوم علیک حسیبا یعنی کتاب خود را که معتقد بدان
 هستی خود بخوان و تحقیق کن و از تقلید اجتناب نما زیرا همان
 کتاب توحیقت را برای تو آشکار میسازد و پس از آن در آیه ۵ میفرماید
 لمن اهدی فانما یهتدی لنفسه و من ضل فانما یضل علیها ولا تزر
 وازره و زراخری یعنی هر کس مسئول اعمال خود است هر کس
 که بنحیصه تحری کرد و مهتدی شد نفس آن بخود او رجعت و هر کس
 راه ضلالت گرفت زبان ضلالت بخود او میرسد و هیچکس با ر
 گناه دیگری را بدوش نخواهد گرفت و گناه دیگران را در نامه عمل
 دیگران نخواهد نگاهداشت .

در بیان کتابهای که بر حضرت بها^۱ الله نازل شده است . در باره

کتابها تیکه بر حضرت بها^۱ الله نازل شده خداوند در قرآن مجید سوره فاطر آیه ۳۲ بشارت شراداده است میفرماید ثم اورثنا الكتاب الذین اصطفینا من عبادنا فمنهم ظالم لنفسه ومنهم مقتصد ومنهم سابق بالخیرات بان الله ذلک هو الفضل الکبیر مقصود از الذین اورثنا الکتاب..... امت بهائیه و بیسروان حضرت بها^۱ الله هستند زیرا این آیه مبارکه ۳۲ سوره فاطر بعد از آیه ۳۱ همین سوره است که فرموده «والذی اوحینا الیک من الکتاب هو الحق» یعنی ای محمد ص قرآن مجید را که بتو نازل کرده ایم حق و راست است و بعد از این که حقانیت قرآن را مدلل فرموده در آیه ۳۲ میفرماید «ثم اورثنا الکتاب»..... یعنی از جنس همان کتاب قبل که بر محمد نازل کردیم پس از مدتی برای برگردگان بندگان خودمان نازل فرمودیم کلمه ثم مفید تراخس و فاصله زمانی است (و این مطلب را بیش از این هم مفصلا برای تو گفتیم) و کلمه اورثنا یعنی وارث دادیم و بدیهیست که وارث پس از مرگ مورث و یا بیان یافتن دوره او تحقق نمیپذیرد بنا بر این پس از انتهای دوره قرآن آغاز دوره حضرت بها^۱ الله و کتاب نازل بر آن حضرت است که بشارتش با کلمه ثم در آیه ۳۲ فاطر نازل شده است چون دوران امت حضرت رسول بیا بیان رسید و زمان تمام شد امت بها نیست وارث آن گردید و کتاب الهی همانطور که

یا امت اسلامیه نازل شد پس از آن بامت بهائیه هم نازل شد
 و امت بهائیه وارث کتاب بعد از یایان یافتن دوره امت محمدیه
 گردید و این مسئله تواریخ ام نزول کتاب را از یکدیگر در هر دوره
 بسوده است مثلاً بعد از حضرت موسی ع امت عیسویه وارث
 امت موسی در مسئله نازل شدن کتاب بودند یعنی همانطور که
 برای امت موسی کتاب الهی نازل شد بعد از آن دوره برای
 امت عیسی هم کتاب الهی نازل شد و امت عیسی ع وارث امت
 موسی ع شدند و همچنین پس از یایان دوره امت عیسی امت محمد
 ص وارث آنان شدند و کتاب الهی یعنی قرآن برای آنان نازل
 گردید و بعد از یایان یافتن دوره امت محمدیه امت بهائیه وارث
 آنان در نزول کتاب الهی شدند و بوسیله حضرت بهاء الله
 کتب الهیه برای امت بهائیه هم نازل شد ملاحظه فرما که عظمت
 حضرت بهاء الله تا چه اندازه است و رفعت مقام این رسول اعظم
 الهی تا چه حد و مقامی است که امت آن حضرت را خداوند منان
 برگزیده و انتخاب فرموده و از بین بندگان خود باین موهبت اختصاص
 داده و فرموده ثم اورثنا الكتاب الذین اصطفینا من عبادنا و حتی
 ظالم بنفس از این امت را هم اختصاص پذیر داد است و تکیه در
 قرآن ذکر آن را فرمود و ظالم بنفس از آن امت را هم مخصوص بذکر
 داشته دیگر مقام صاحب امر و شایع قدیر و مؤسس این امت پیوسته

تا چه حد و مقام خواهد بود • هیچکس نمیتواند بمقام عظمت
 و جلال شارع قدیس برسد ^{این قرن اعظم} و بناحق وصف و نعت و ثنای او را
 ادان کند لانه حصی ثناء علیک انت کما اثبت علی نفسک یعنی ما
 از عهد و وصف و تقدیس و تمجید تو عاجزیم و جز تو کسی دیگری
 از عهد و ثنای تو بر نمیآید •
 در بیان کوشر •

کوشر که در قرآن مجید و اخبار وارد شده است عبارت از امر
 معنوی و حقیقت باطنی است و معنی ظاهر و محسوس آن مقصود
 نیست علامه بخاری در صحیح در ذیل تفسیر سوره کوثر از این
 عباس روایت فرموده که گفت "الکوثر هو الخیر الذی اعطاه الله
 ایاه یعنی کوشر عبارت از خیر و عنایتی است که خداوند بحضرت -
 رسول ص عطا فرموده است علامه عینی در شرح صحیح بخاری در
 ذیل تفسیر سوره کوثر فرموده است "الکوثر علی وزن فاعل من
 الکثرة والعرب تسمی کل شیء کثیر فی العدد او فی القدر او الخیر
 کوشراً یعنی کلمه کوثر بزوزن "فعل" بمعنی کثرت و زیادتی است هر
 چیز را که از حیث عدد و یا از جهت اندازه و یا از حیث اهمیت و عظمت
 زیاد و کثیر باشد کوثر میگویند بعد میفرماید و اختلف فیه والجمهور
 علی انه الحوض یعنی در باره معنی کوشر علما باهم اختلاف

را می دارند و اغلب آن را عبارت از حوض معروف میدانند تا اینکه میفرماید و من عکرمه الکواثر النبوة والقرآن والاسلام) یعنی عکرمه در باره معنی کواثر گفته است که معنی کواثر عبارت از نبوت و قرآن مجید و دین اسلام است و عن مجاهد انه الخیر کلمه یعنی مجاهد نه فرمود که مقصود از کلمه کواثر جمیع مواهب و خیرات و شئون ممدوحه است که خداوند بحضرت رسول ص عطا فرموده است و قبل نور فی قلبه لانه علی الحق و قطعه عما سواه یعنی بعضی گفته اند که کواثر عبارت از نوری بود در قلب انحضرت که آن بزرگوار را هدایت بحق دلالت می نمود و از ما سوی الله منقطع میساخت و قيل الشفاعة بعضی گفته اند که مقصود از کواثر شفاعت انحضرت از امت خود میباشد و او را اقوال اخروی لا حاجة لذکرها و نیز اقوال و آراء دیگری هم در باره کواثر ذکر فرموده است که احتیاجی بذکر و نقل آن نیست . انتهى

ملاحظه میفرمائی اغلب معانی که برای کواثر کرده اند همه از امور محنوبه و حقیق است و قول عکرمه رض اشاره باین است که کواثر موهبت و حقیقتی است شبیه بحوضی پس از آب که از آن آب معارف و فضائل میریزد و جاری میشود بنا بر این همانطور که در دوره حضرت رسول ص کواثر عبارت از نبوت و قرآن مجید و اسلام بود و مردم از آن فضائل و معارف الهیه را دریافت میکردند در دوره حضرت

بها^۱ الله هم کوثر عبارت از کتبنازله بر حضرت بها^۱ الله و تعالیم

مبارکه آن حضرت است که از آن بکوثر تعبیر شده است.

در بیان بهشت و دوزخ •

همانطور که در این عالم بهشتها و دوزخ هاست در عالم بعد از مرگ هم برای ارواح بهشتها و دوزخ هاست و هر يك را مقامات و مراتبی است هر کس در این عالم برضای الهی فائز شد در آن عالم نیز برضای الهی فائز خواهد شد و اجور اعمال حسنه خود را که در این عالم مرتکب شده در آن عالم دریافت خواهد کرد و در آن جهان بهشت ها از شماره بیرون و نعم الهی لا تحصی است که هیچ چیزی با آن نمیتواند برابری و همسری کند و هر کس در این عالم برضای الهی فائز نشود در عالم بعد از دوزخ قرار دارد و جزای اعمال سیئه خود را که در این عالم مرتکب شده در آن عالم دریافت خواهد کرد و اگر در نظر داشته باش در ضمن شرح و تفصیل درباره قیامت صغری راجع باین مسئله بقدر کافی بحث کردیم و سخن گفتیم اینک در این جا میخواهم درباره بهشتها و دوزخ های دوره قیامت کبری سخن بگویم قیامت کبری بکرات گفتم که عبارت از قیام مظهر الهی است و بنا بر این بهشت در این قیامت عبارت از تحصیل رضای الهی است و هر کس که بر سبیل

وقت مؤمن شد و احکام و اوامر شر را اطاعت کرد از صراط عبور کرده و برضای الهی فائز شده است و در بهشت مسکن گرفته و هر کس مظهر امر الله را نپذیرفت از اهل دوزخ خواهد بود چنانچه در سوره اعراف آیه ۳۹ - ۴۳ فرموده است ان الذین کذبوا بآیاتنا و استکبروا عنها لا تفتح لهم ابواب سما^۱ و لا یدخلون الجنة حتی یرجع الی الجملة فی سم الخیاط و کذلک نجزی المجرمین لهم من جهنم مهالک و من فوقهم غواش کذلک تجزی الظالمین^۲ .

یعنی آن کسانی که آیات ما را تکذیب میکنند و استکبار میورزند و اطاعت خدا نمی نمایند درهای آسمان بر روی آنان کشوده نمیشود و بهشت وارد نمیشوند مگر آنکه شتر از سوراخ سوزن عبور کند یعنی هرگز وارد بهشت نخواهند شد چنین است جزای گناهکاران که در دوزخ - برای آنان جایگاهها فراهم است و از بالای سرشان هم غذا بچند اوند بر آنان فرود میآید و چنین است جزای ستمکاران و الذین امنوا و عملوا الصالحات لا تکلف نفسا الا وسعها اولئک اصحاب الجنة هم فیها خالدون و نزعنا ما فی قلوبهم من غل تجری من تحتهم الا نهار و قالوا الحمد لله الذی هدانا لهذا و ما کنا لنهتدی لولا ان هدانا الله لقد جا^۳ئت رسل ربنا بالحق و نودوان ان تلکم الجنة اور ثموها بما کنتم تعلمون یعنی آنانکه مؤمن شدند^{من} و اعمال نیکانجم دادند (و بهر شخص خان از اندازه استطا^{عشر})

خداوند تکلیف نمیفرماید (آنان اهل بهشت هستند و جاودانی
 در بهشت باقی میمانند ما ناراض و بغضار از زمینه های آنان
 محو کردیم و زود دیدیم و از زیر قصرهای آنان در بهشت نهرهای
 آب جاری میشود و آنان زبان بنکرانه حق تعالی میکنند و میگو
 خدایا اگر تو ما را پراستهد اینتعمیرمودی ما خود نمیتوانستیم
 راه حق و راست را پیدا کنیم و مهتدی شویم همانا جمیع پیغمبران
 بر راستی از طرف خدا آمده اند سپس فرشتگان آنان را مخاطب
 ساخته و با صدای بلند میگویند بیائید و در بهشت جاودان وارد
 شوید خداوند در مقابل اعمال نیکی که در دنیا مرتکب شدید این
 بهشت را پیشما داده و شما وارث بهشت هستید ملاحظه بفرمای
 حق تعالی بصراحت فرموده هر کس مؤمن بخدا و آیات او نشود
 مسکن و ماوایش درد و زنج است و از بالای سرش عذاب الهی او را
 فرامیگیرد و اما آنانکه مؤمن بایات الله و عامل و مجری احکام الله
 هستند وارد بهشت میشوند مردم در این عالم برد و قسم هستند
 گروهی بر رسول الهی که در دوره آنان مبعوث شده مؤمن میشوند
 و گروهی بر رسول الهی مخالفت میکنند و بانکار میپردازند آنانکه
 مؤمن میشوند اهل بهشت هستند و کافران را جایگاه درد و زنج
 است ایضا میخواهم این مطلب را بگویم که بهشت و دوزخ در قیامت کبری
 در همین عالم میباشد و برای اثبات این منظور از قرآن مجید دلیلی

چند برای تواقا میکنم یکی از دلائل مثبت این معنی همان آیه مبارکه ایست که الان برای تو خواندم که فرمود ولهم من جهنم مهاد الخ

ظاهر آیه دلالت دارد بر اینکه کفار الان در جهنم جای دارند و عذاب الهی آنان را فرا گرفته است و نیز در مقام دیگر میفرماید و ان جهنم لمحیطة بالكافرين یعنی جهنم اینک اطراف کفار را فرا گرفته و آنان را احاطه کرده است و نیز فرمود انا اعتدنا للظالمین نار الاحاط بهم سرادقها یعنی مسافرا هم ساخته ایم از سوی ستیگران آتش که اینک سرایر ده های آنان را احاطه کرده است یعنی اینحال الان وبالفعل برای آنان موجود و محقق است و این آیه در سوره * کهف آیه ٢٩ نازل شده است علامه نیشابوری در ذیل تفسیر آیه مبارکه اللهم والی الذین آمنوا به خرجهم من الظلمات الی النور فرموده که مقصود از ظلمات تضلالت کفر و انکار است و مقصود از نور هدایت و ایمان و اقرار است بعد میفرماید شبیه این آیه مبارکه دیگری است که فرمود و کنتم علی شفا حفرة من النار فان قدکم منها یعنی ای مردم شما در کنار گودال از دوزخ قرار داشتید و خداوند بواسطه مبعوث کردن رسول خود شمارا از آن مهلکه نجات داد یعنی از کفر شمارا نجات داد و با ایمان سرفراز نمود و این بدیهی است که آن مردم هیچوقت در کنار گودال پرازاتش بر حسب ظاهر

نبودند و لکن گرفتار کفر و ضلالت بودند و در حدیث وارد شده
 که حضرت شخص را شنیدند که میگفت اشهد ان لا اله الا الله
 حضرت فرمودند این شهادت بوحدا نیت الهیه از روی فطرت است
 و چون آن شخص گفت اشهد ان محمدا رسول الله حضرت فرمودند
 این شخص بواسطه گفتن این سخن از آتش جهنم بیرون آمد
 انتهى .

ملاحظه فرمودی از کفر و ضلالت تعبیر با تشریح فرمود و آتش دوزخ را
 با عراض از کلمه قاله تفسیر نمود و همین معنی دلیلست که مقصود
 از بهشت نیز هدایت و ایمان است که عبارت از رضای الهی است
 بنا بر این کافران همواره در آتش دوزخ هستند و چون ایمان بیاورند
 از آتش بیرون میآیند و آنانکه مؤمن بر رسول وقت و مطیع او امرش
 هستند در بهشت جای دارند و این دوزخ و بهشت هم در این
 عالم است چنانچه خدای فرمود و نود و آن تلکم الجنة او رتتموها
 بما کنتم تعملون و ترجمه این آیه از قبیل ذکر شد اینک بشنو اینک
 خدای فرمود تلکم الجنة اشاره است باینکه مردم دعوت رسول الله
 را بپذیرفته و احکامش را عمل کردند و دلیل این مطلب آن است که
 پس از آن میفرماید و نزعنا ما فی صدورهم من غل یعنی اشیاء
 هرگونه غل و بغضاتش را از سینه آنان بزدودیم و این مسئله جز در
 این عالم محقق نمیشود و موقوف نمیشود که زیرا غل و بغضات

مردم نسبت بیگدیگر از اختلافات آنان در امور مادی و مصالح
 دنیوی حاصل میشود و پس از مرگ برای مردم نسبت بیگدیگر
 غل و بغضاتی نخواهد بود و این مخصوص بلین جهان است
 پس ثابت شد که جنت و نار در همین عالم است و لهذا میفرمایند
 همین که خداوند غل و بغضا را از سینه آنان محو فرمود عبارت
 از جنت و بهشت است که با متحالیه از امت شریعت قبل بارش -
 رسیده است زیرا امت شریعت قبل پیش از بعثت و ظهور مظهر
 بعد با حکام الهیه عامل بودند و در جنت رضا و بهشت حقیقی -
 مسکن داشتند و چون مظهر بعد ظاهر شد امت قبل چون آن
 حضرت را تکذیب کردند و با مؤمن نشدند از بهشت بیرون رفتند
 و در دوزخ انکار و اعراض وارد شدند و آنانکه مظهر امر المصراکه
 ظاهر شده بود قبول کردند و فرمودند چون چرا پذیرفتند
 وارد بهشت حقیقی شدند و از اهل جنت محسوب گشتند زیرا برضا^ی
 الهی فائز شدند که امت از بهشت برین و فردوس
 اعلی است و رضای الهی حاصل نمیشود مگر وقتی که انسان به
 رسول الهی مؤمن شود و احکامش را اطاعت نماید و رسولان قبل
 را هم جمیعاً مؤمن باشد و قبول داشته باشد و از آنان انبیائی
 را که دسترس باحوال و آثارشان دارد بتفصیل بشناسد و عارف
 شود و اطاعت و مرشان نماید و آنان که با آثارشان دسترس ندارند

بالا جمال عارف شود و مؤمن بانها باشد و همین مسئله که فرمود
 بهشت را وارث میشوند دلیلست که بهشت باید در همین دنیا
 باشد زیرا در عالم پس از مرگ مسئله توارث وجود ندارد در آنجا
 نه وارثی است و نه مورثی زیرا بهشتی که در عالم پس از مرگ است
 پیش از این امت اختصاص بدیگری نداشته که این امت از آن ارث
 ببرد ^{نچه} ولیکن در این عالم این مطلب واضحست ارث امت قبل چنانچه
 گفتیم بامت مظهر بعد میرسد و اینکه خدای فرمود بماکنتم تعملون
 یعنی خداوند این بهشت رضای خود را بشما داده از آنچه هست
 که شما در بار معرفان حقیقت تحری نمودید و تحقیق کردید و حق را
 یافتید و پیروی نمودید و همین ایمان شما سبب شد که به بهشت
 الهی وارد شدید و این را بارت بردید ^{عمرارگت} اینها که فرمودی
 همه در بهشت و در نهایت وضوح است ولیکن این آیه مبارکه را چگونه
 تفسیر ^{معمانی} که فرمود لا تفتح لهم ابواب السماء و لا یدخلون الجنة
 مقصود از این سخن جنت چیست یا مقصود بهشت است که پس از
 از مرگ ارواح در آن وارد میشوند و ^{همچنین} معنی لقد جئت رسول
 ربنا بالحق چیست ؟ زید گفت این همان آیه ایست که پیش از این
 مورد بحث کردید و مراد از این جنت همانا رضای الهی است که
 بارت از امت قبل بامت بعد میرسد و در باره آن پیش از این سخن
 گفتیم و مقصود از ایمان در این آیه ^{دین الهی است} و مقصود از درهای

آسمان همانا وسائط و وسا ئلی است که موجب اثبات حقانیت این
 دین مبین میگردد و آن عبارت از دلائل و براهین متقنه است که
 انسان را بطلوب برهبری مینماید و نفوس که از آیات الله امر اض
 میکنند و راه کفر و مخالفت میسپزند هیچگاه حاضر نیستند که
 ببرهان و حجتش گوش بدهند و دلیل و برهانی را استماع کنند و -
 همان استکبار و امراض آنان مانع از توجه و استماع هرگونه حجت و
 برهانی است و بدیهیست کسیکه چنین باشد هرگز بتصدیق امر الله
 فائز نمیشود و حقیقت ایمان که عبارت از تصدیق قلبی و اجرای
 احکام و عبادات است هیچگاه چنین مردمی نخواهد شد و از این
 جهت میفرماید لا تفتح لهم ابواب السماء ولا يدخلون الجنة یعنی
 مستکبرین و معاندین هیچوقت با سمان دین الهی راه نمییابند و در
 بهشت رضای حق تعالی وارد نمیشوند و همانطور که گذر کردن
 شتر از سوراخ سوزن محالست ورود آنان نیز ببهشت رضای -
 الهی ممتنع و محال است و اما اینکه فرمود " لقد جائت رسل ربنا
 بالحق مقصود این است که میگویند جمیع وعود و پشاراتی را که خدا او
 در کتاب مقدسه خود در باره ظهور حضرت بها^۱ الله فرموده بسود
 تحقق یافت و رسولان الهی همه در این گفتارها صادق و برحق -
 بودند زیرا آنچه را فرموده بودند تحقق یافت و موهوب عظیم الهی
 ظاهر شد و پشارات کتب قبل بو تو کتب بوست ملاحظه فرما که چگونه

بیانات و فرمایشات حضرت محمد صی و حضرت بهاء الله از حیث اصول با هم متفق و مطابق است و این از جهت است که اصول الهیه در جمیع ادیان مطابق یگدیگر است و اختلاف انا فقط از جهت فروع است و اصول هیچگاه تغییر و تبدیلی نیابد عمارت گفت • لکن مشاهده میشود که پیروان ادیان سابقه با هم در نهایت اختلاف هستند حتی همین مامت اسلامی بعد از ائمه متعدده منقسم شده و با هم نهایت اختلاف داریم و هر فرقه خود را بر حق و فرقه‌های دیگر را باطل میدانند و مامت بهائیه اگر بایکدیگر و فرقه ما موافقت و تطابق نداشته باشید با سایر فرقه‌ها ناچار اختلاف خواهید داشت و همچنین در سایر ملل این حکم جاری است چه اگر شما با اقوال برخی از آنان موافق باشید ناچار در سایر مسائل و اقوال با آنان نمیتوانید همراه باشید و اختلاف حتمی است • زید گفت • آنچه از اقوال و آراء علمای شما مامت اسلامی و همچنین اقوال و آراء علمای سایر امم با عقیده و اقوال و آراء ما مطابق باشد صحیح و درست است و آنچه با گفته و آراء ما مخالف باشد از درجه اعتبار و صحت ساقط است

بهار گفت • بچه دلیل و از چه راهی چنین بیانی را میفرمائی؟

زید گفت • مگر نشنیده‌اید که خداوند در قرآن مجید سوره حج آیه ۱۷ فرموده ان الذین امنوا والذین هادوا والصائبین

والتصاری والمجوس والذین اشركوا ان الله یفصل بینهم
 یوم القیامة ان الله علی کل شیء شهید * یعنی خداوند در روز
 قیامت که ظهور موعود عظیم و مظهر کلی امر الله است اختلافات
 موجود بین یهود و نصاری و صائبین و مجوس و مشرکین را بر
 طرف میفرماید باین معنی که حق و حقیقت را بیان میفرماید
 و هر یک از عقاید و آراء امم مزبور که به با گفته حق موافق بود درست
 است و هر چه مخالف بود از درجه اعتبار ساقط است و نیز در سوره
 بقره آیه ۱۱۳ میفرماید (* و قالت لیهود لیست النصارى علی
 شیء و قالت النصارى لیست الیهود علی شیء و هم یقولون کتاب
 کذلک قال الذین لا یعلمون شمل قولهم فالله بحکم بینهم
 یوم القیامة فیما كانوا فیہ یختلفون یعنی یهود میگویند
 که نصاری راه باطل گرفته اند و نصاری میگویند که یهود از راه
 راست و حق منحرف شده اند یا آنکه همه آنها کتاب الهی را
 تلاوت میکنند و فرقه * از مردم جاهل و بی خبر نیز مانند سخنان
 آنان سخنانی میگویند و لکن خداوند در روز قیامت بین آنان
 حکم خواهد کرد و اختلافات آنانرا بر طرف خواهد فرمود بدین
 است که اختلاف بین یهود و نصاری جز در بار معتقدات دینی
 نبوده و خداوند تعالی این اختلافات را بر طرف میفرماید باین معنی
 که معتقدات حقه و صحیح را بر سبیل مظهر امر الله بیان میفرماید

و از معتقدات سابقه آنچه با بیان حق تعالی موافق باشد
 درست است و آنچه مخالف باشد باطل است و این مسئله رفع
 اختلافات حاصله بین امم امروز بواسطه مظهر کلی الهی حضرت
 بهاء الله تحقق یافته است و در سابق ایام هم در دوره هر مظهري
 همین مسئله حقیقت پیدا کرده است ملاحظه فرما که خداوند
 در قرآن مجید سوره نحل آیه ۶۳-۶۴ فرموده است " تالله لقد
 ارسلنا الی امم من قبلك فزین لهم الشیطان اعمالهم فهم
 ولیهم الیوم ولیهم عذاب الیم وما انزلنا علیک الکتاب الا لتبیین لهم
 الذی اختلفوا فیه وهدیهم ورحمة لقم یومنون یعنی قسم بذات
 مقدس خداوندیکه پیش از تو ای محمد برای امت ها رسولان فرستادیم
 ولكن شیطان آنانرا فریب داد و کارهای زشت و ادا کرد و امروز
 آنان از شیطان پیروی میکنند و برای آنان عذاب شدید مقرر
 است و ما برای تو ای محمد از انجبت قرآن مجید را نازل کردیم که
 حقایق مطالب را برای آنان تبیین و تشریح فرمائی و اختلافات
 آنان را مرتفع سازی و هدایت و رحمت برای مؤمنین مهیأ نمائی
 و میدول فرمائی این آیه مبارکه خطاب بحضرت رسول الله محمد
 ص است و خداوند میفرماید که قرآن را از انجبت بر تو ای محمد
 ص نازل فرمودیم تا اختلافات حاصله بین امم قبل را مرتفع سازی
 جمیع ادیان با هم برابر و همه از طرف خداوند است انچه از

معتقدات که در بین امم قبل موجود است اگر با حکم خداوند مطابق
باشد صحیح و حق است و آنچه مخالف حکم الله است باطل
است از این قبیل آیات که مفید همین معنی و مقصود است در قرآن
مجید بسیار است از جمله در سوره زمر آیه ۴۹ فرموده است
قُلْ اللَّهُمَّ فَاطِرَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ فَاعْلَمْ أَنَّ
تَحْكَمَ بَيْنَ عِبَادِكَ فِيمَا كَانُوا فِيهِ يَخْتَلِفُونَ يَعْنِي خدایوند است
آفریدگار آسمانها و زمین هستی و از آشکارا و پنهان مطلع و با
خبر هستی و اختلافات بین بندگانت را مرتفع میفرمائی
و از همین جهت که در روز قیامت مظهر امر الهی اختلافات بین
مردم را مرتفع میفرماید و حکم قطعی و فرمان فاصل بین حق و
باطل را میدهد در روز قیامت را بوم الفصل خوانده است زیرا
در آن روز عقاید حق و باطل مردم از هم جدا میشوند عقاید
حق و درست تعیین و تبیین میشود و عقاید باطله نیز معلوم
میکرد و در روز قیامت شریعت الله تشریح میگردد و قوانین
الهییه وضع میشود و بنیان عدل الهی در نهان است متانت و استوار
گذاشته میشود . عمارت . راست فرمودن این مطلب در
نهایت درستی و حقانیت است و نمیتوان در صحت آن شك و شبهه
نمود ان الحكم الا لله يقض الحق وهو خير الفاصلين (سوره -
العام آیه ۵۷) اری حکم حق مخصوص خداوند حقیقت را بیسان
است و خداوند

میفرماید و یا نهایتاً اختلافات بین مردم را مرتفع میفرماید *
 باید راه راست و طریق حق را پیش گرفت زیرا پیروی از حق در جمیع
 احوال لازم و سزاوار است من اقرار میکنم که حضرت بهاء الله مدعی
 صادق است و از طرف ذات غیب مرسل و مبعوث است و اینک
 هیچ شک و شبهه در این خصوص ندارم با این دلائل متقنسه
 محکمه که اقامه فرمودی جای شک و شبهه باقی نمیماند و یا این بر آ
 و حجج بالغه مجال اعتراض و ریبی نبوده و نیست من اینک ایمان
 و ابقان خود را نسبت به حضرت بهاء الله اعلان مینمایم و بحقانیست
 آنحضرت اعتراف و اقرار میکنم و سپاس خداوند را که آنچه را وعده
 فرموده بود برای ما ظاهر فرمود و ما را وارث زمین ساخت و اینک در
 بهشت خداوند مسکن گرفته ایم و بهر جای بهشت که بخواهیم
 میرویم و جای گزین می شویم همانا پاداش و اجر نیکوکاران چقدر جز
 و سرقیمت است چون عمار این سخنان بگفت و ایمان خود را بحضر
 بهاء الله اعلان کرد چند نفر از بهائیان و مؤمنین بحضرت بهاء الله
 که در آن مجلس حاضر بودند برخاستند و ما را با حصول این
 موهبت کبری شهنیت و تبریک گفتند * "والحمد لله رب العالمین
 ((پایان کتاب))

((ايئك قسمتي از الواح مبارکه حضرت بهاء الله که بمضامین

ان در متن کتاب اشاره شد در این مقام درج میگردد))

قسمتی از لوح عبدالوهاب قوجانی که از قلم جمالقدم حضرت
بهاء الله در باره حیات بعد از موت و بقای ارواح نازل شده است

سسسس

قوله تعالی "..... اما ما ساء لت هن الروح وبقائه بعد
صعوده • فاعلم انه يصعد حين ارتقائه الى ان يحضر بين يدي
الله في هيكل لا تخيرها القرون والاعصار والحوادث العالم وما
يظهر فيه ويكون باقيا بدوام ملكوت الله وسلطانه وجبروته واقدره
ومنه تظهر آثار الله وصفاته وعنايقه لله والطفه • ان القلم لا يقدر ان
يتحرك على ذكر هذا المقام وعلوه وسموه على ما هو عليه وتدخله
بدا لفضل الى مقام لا يعرف بالبيان ولا يدرك ما في الامكان طوبى
لروح خرج من البدن مقدسا عن شبهات الامم انه يتحرك فسي
هوا ارادة به ويدخل في الجنة العليا وتطوفه طلعات الفردوس
الاعلى وبعاشرا نبياء الله واوليائه و يتكلم معهم ويقص عليهم ما
ورد عليه في سبيل الله رب العالمين • لو يطلع احد على ما قدر
له في عوالم اللهب العرش والثرى ليشتمل في الحين شوقا
• لذلك لمقام المنيع الارفع لا قدس ابهى

قسمتی از لوح سید یوسف اصفهانی که از قلم حضرت بها^ع الله در باره
معنی معاد و حشر و نشرو نازل شده این لوح مبارک قسمت
اعظم آن از قلم مبارک بفارسی نازل شده است و مؤلف کتاب جناب احمد
حمدی سلمه الله تعالی قسمتی از بیانات مبارک را که بفارسی نازل
شده بصری نقل فرموده و آن قسمت را از فارسی بصری جناب
دانشمند محترم کامل عباس ترجمه فرموده است و این عبد در اینجا
عین بیان مبارک را نقل مینمایم و این لوح مبارک تا کنون بطبع نرسیده
است و نسخه خطی آن موجود است .

ســـــــــــــــــــــــ

قوله تعالی " " و اما آنچه سوء ال نمودی از
مبدأ^ع و معاد و حشر و نشرو صراط و جنت و نار کلمات حق لاریب فیها
و موقن و بصیر در کل حین جمیع این مراتب و مقامات را بچشم باطن
و ظاهر مشاهده مینماید چه که هیچ انی از امری محروم نه و
از فضائی ممنوع خواهد بود و اگر بسعوات فضل الهی طیران نمائی
در هر آنی امورات محدثه در کل اوان را چه از قبل وجه از بعد -
مشاهده نمائی و در هر شئی کلماتی ظاهر و بحدث فیکل شئی مشاهده
کنی که فضلش مخصوص پیشی دون شئی نبوده و نخواهد بود و لکن
مقصود الهی از حشر و نشرو جنت و نار و امثال اینان کار که در -
الواح الهیه مذکور است مخصوص مراتب همین ظاهر و مثلاً ملاحظه

فرماید که در حین ظهور لسان الله بکلمه تکلم میفرماید و از این کلمه
 مخرجه من فمه جنت و نار و حشرونشرو صراط و کلمات سئست
 و ما لا ستلت ظاهر و هوید امیگرد در نفسیکه موقن شد از صراط
 گذشت و بجنّت رضا فائز و هم چنین محسور شد در زمره مقربین
 و مصطفین و عند الله از اهل جنت و علیین و اثبات مذکور و هر نفسیکه
 از کلمه الله معرض شد در نار و اهل نفی و سچین و در ظل مشرکین
 محسور این است ظهورات این مقامات که در حین ظهور بکلمه ظاهر
 می شود و لکن نفوسیکه موقن شده اند بر رضی الله و امره بعد از خروج
 ارواح از اجساد با جراعمال در د اراخری فائز خواهند شد
 چه که آنچه در این دنیا مشهود است استعداد زیاده از این در
 او موجود نه اگر چه کل عوالم الهی طائف حول این عالم بوده و
 خواهد بود و لکن در هر عالم از برای هر نفس امری مقدر و مقدر
 و همچو تصور مکن که آنچه در کتاب الله ذکر شده لغو بوده فتعالی
 عن ذلك قسم بافتاب فوق معانی که از برای حق جنّتهای لاعدل لها
 بوده و خواهد بود و لکن در حیات اولی مقصود از جنّت رضای او و
 دخول در امر او بوده و بعد از ارتقای مؤمنین از این دنیا بجنّات
 لاعدل لها وارد و بنعمتهای لا تحصی متعمّم و انچنان نمرات
 افعال است که در دنیا بان عامل شده یا ملاحظه نمی نمایند که یکی
 از عباد او که خدمت نفس نماید و زحمتی از برای او تحمل کند اجر و

مزد خود را اخذ مینماید چگونه میشود که برین علی الاطلاق امر فرماید
 عباد را با و امر خود و بعد عباد خود را ازید این رحمت خود محروم
 فرماید فسیحانه سبحانه عن ذلك فتعالی تعالی عما یظنون
 العباد فی حقّه باری الیم جمیع این مراتب مشهود است پس نیکو
 است حال نفسیکه بجنّت الهیه که اعلی الجنان بود و خواهد بود
 فائز شود و اگر آن مطهره و نفوس بالغه مشهود میشود هر آینه
 ازید این فضلهای الهی ذکر میشد تا جمیع زکات چه ادراک نموده
 و عارف شده و مشاهده نموده اند فارغ و مطهر شده بمنظر اکبر
 اطهر توجه نمایند و لکن چه فایده که با ترتیب نقطه بیان روح ما سواه
 فداه این عباد از مقام علقه بضعه نرسیده اند تا چه رسد بمقام
 اکتسای لحم و من دون ذلك مقاماتیکما بدان ذکر ان نشده فواحسرة
 علی هؤلاء الذین غیروا نعمة اللہ علی انفسهم و بوجود هم منعست
 سماء المعانی عن ظهوراتها و شتوناتها کذلک فاشهد ان هذا
 الخلق و کن من الشاهدین باری جنّت و نار در حیات ظاهره اقبال
 و اعراض بود و خواهد بود و بعد از صعود روح بجنات اعدل لها
 و همچنین بنار را شبه لها که ثمر اعمال مقبل و معروض است خواهد رسد
 رسید و لکن نفس جز حق ادراک ان مقامات ننموده و نخواهد نمود و از
 برای مؤمن مقامات خلق شده فوق آنچه استماع شده ازید این -
 نعمتهای بی منتهای الهی که در جنتهای هر صدهائی مقدر گشته

وهمچنين از برای معرض فوق آنچه مسموع شده از عذابهاى دائمه
 غير فائيه و اذ انشهد بان الصراط وقع بالحق وان الميزان قد نصب
 بالعدل وان الظهورات حشرت و البروزات برزت و الناقرت نقرت
 و الصور نفخ و النار اشتعلت و الجنة قد ازلفت و المنادى قد
 نادى و السموات قد طويت و الارض انبسطت و نسمة الله قد هبت
 و روح الله ارسلت و الحويات استزيفت و الخيام استجملت و القصور
 حقت و الغرف رصعت و اهل القبور قد بحثت و الاعالي سفلت و الادي
 رفعت و الشمسرا ظلمت و القمر خسف و النجوم سقطت و الامياء سببت
 و القطوف زينت و الفواكه جنبت و الايات نزلت و اعمال المعرضين قد
 محت و اعمال المقبلين قد ببت و اللوح المحفوظ قد ظهر بالحق
 و لوح المسطور قد نطق بالفصل و مقصود الابداع ثم محبوب
 الاختراع ثم معبود من فى الارض و السماء قد ظهر على هيكل الخلام
 اذا ينطق السن كل نتي بان تبارك الله ابدع الابدعين . انتهى

((فهرست مطالب مندرجه جلد ثانی کتاب))

((تبیان و برهان))

| | | |
|----|---|--|
| | موضوع | |
| ۱ | مقدمه ترجمان | |
| ۲ | دبیاچه کتاب | |
| ۳ | مقدمه کتاب اصلاح امتا سلامیه بواسطه همان امری ممکن است که اوائل آنرا اصلاح کرد . | |
| ۴ | اشتباهات متقبل را مظهر الهی که بعد ظاهر میشود اصلاح میفرماید . | |
| ۵ | در بیان اختلافات در باره معنی قیامت . | |
| ۶ | در بیان اختلاف امت در صفات معاد . | |
| ۷ | در بیان اینکه مقصود از قیامت ^{قیامت} رسول الهی بدعت مردم است . | |
| ۸ | در بیان معنی حیات و موت . | |
| ۹ | در بیان اینکه قیامت در اصطلاح شریعت اسلام سه قسم است قیامت صغری و قیامت وسطی و قیامت کبری . | |
| ۱۰ | در بیان اینکه مقصود از قیامت صغری مرگ طبیعی است و هر کس جزای اعمال خود را بلافاصله پس از مرگ دریافت می‌دارد . | |

- ۱۱ در بیان دلائل و براهین که مقصود از قیامت صغری مرگ طبیعی است .
- ۱۲ در بیان اینکه روح موجود مستقلی است که قائم بالذات است و ذکر دلائل .
- ۱۳ در ذکر دلائل از قرآن مجید در اثبات اینکه هر کس بلافاصله بعد از مرگش جزای اعمال خود را دریافت میکند .
- ۱۴ در بیان دلائل در باره اثبات اینکه مطلب از احادیث نبویه .
- ۱۵ در بیان اینکه انسان پس از مرگ اقوام و خویشان خود را میبیند و با آنان محسوس میشود .
- ۱۶ در بیان اینکه مؤمنین در بهشت ترقی و ارتقا در درجات دارند .
- ۱۷ در بیان اینکه روح حقیقت انسانست و عذاب و ثواب مخصوص روح است و بدن را از این مطلب بهره و نصیبی نیست .
- ۱۸ در بیان اینکه انسان پیش از روز قیامتیکه بین مردم معروضست جزای اعمال خود را مییابد و این مذهب اهل سنت است .
- ۱۹ در بیان معنی بون که عبارت از فاصله بین دو ظهور است .
- ۲۰ در تفسیر آیات قرآنی که بظاهر دلالت بر معاد جسمانی دارند و بیان تفسیر حقیقی آن و اینکه بین معاد روحانی و جسمانی تناقضی نیست .

- ٢١ در تفسیر آیه ایحسا بالانسان ان لن نجمع عظامه
٢٢ در تفسیر آیه وقالوا ان اکفاما مورفاتا
٢٣ در تفسیر آیه وضرب لنا مثلا ونسی خلقه .
٢٤ در بیان اینکه عقابو ثواب در قرآن مجید از چه راه بصورت -
محسوسه بیان شده است .
٢٥ در بیان معنی آیاتی که میفرماید مردم را خدا در یک روز جمع
میکند
٢٦ در بیان عذاب قبر و سؤال منکر و نکیر
٢٧ در بیان فتنه قبر .
٢٨ در تفسیر آیاتی که میفرماید مردم از قبر خارج میشوند
٢٩ در بیان عقیده علامه امام غزالی در باره معاد روحانی
٣٠ در بیان اینکه کشف اسرار شریعت الله حرام است .
٣١ در بیان قیامت وسطی
٣٢ در بیان طلوع آفتاب از مغرب و شرح حدیثیکه در این خصوص
وارد شده و شرح بیانات محیی الدین عربی در این موضوع
٣٣ در بیان قیامت کبری و معنی آن که قیام مظهر امر الله است .
٣٤ دلیل اول که از بحث قیامت صغری بدست میآید .
٣٥ دلیل دوم در بیان اینکه مردم از حقیقت معنی قیامت غافلند و
آنرا طور دیگر میفهمند .

| | |
|--|----|
| دلیل سوم در بیان آیه مبارکه " كما بدأكم تعودون" | ٣٦ |
| دلیل چهارم در تفسیر آیه مبارکه ان الذين امنوا والذين هادوا | ٣٧ |
| دلیل پنجم در بیان تناقض تفسیر آیه با قیامتیکه مر دم معتقدند . | ٣٨ |
| دلیل ششم در تفسیر آیه یا ایها الذین آمنوا لاتتولوا قوماً | ٣٩ |
| دلیل هفتم در تفسیر آیه و هذا کتابنا نزلناه مبارک | ٤٠ |
| دلیل هشتم در بیان آیه ان الساعة آتیة وتفسیر آن به قیامت حقیق | ٤١ |
| دلیل نهم در بیان آیه و یوم تقوم الساعة | ٤٢ |
| دلیل دهم در بیان آیه یا ایها الناس اتقوا ربکم | ٤٣ |
| در بیان احادیثی که دلالت میکند که مقصود از قیامت قیام مظهر امر الله است . | ٤٤ |
| دلیل اول حدیثی که مسلم روایت کرده . | ٤٥ |
| دلیل دوم حدیثی که حاکم در مستدرک روایت کرده | ٤٦ |
| دلیل سوم حدیث ابن عساکر | ٤٧ |
| دلیل چهارم حدیث ابن قیم الجوزیه | ٤٨ |

| | |
|-------|---|
| ۴۹ | آیات انجیل که قیامت را عبارات از مظهر امر الله فرموده است * |
| ۵۰ | گفتار شیخ عبدالکریم جیلی در کتاب انسان کامل |
| ۵۱ | حدیث از امام احمد در مسند |
| ۵۲ | در بیان علامات محسوسه وارده در سوره تکوین و تفسیر آن . . . |
| ۵۳ | علامات اول ریختن ستارگان |
| ۵۴ | علامات دوم از کار افتادن شتسران |
| ۵۵ | علامت سوم محسوس شدن وحوش * |
| ۵۶ | علامت چهارم اثر افروختن در دریاها |
| ۵۷ | علامت پنجم تزویج نفوس |
| ۵۸ | علامت ششم پسرش از مژگوده |
| ۵۹ | علامت هفتم نشر صحف |
| ۶۰ | علامت هشتم تفجر دریاها و بهم پیوستن آنان |
| ۶۱ | علامت نهم شکافته شدن قبرها |
| ۶۲ | علامت دهم نویسه |
| ----- | |
| | علامت اول تکوین زمینها |
| | علامت دوم سیر جبال * |
| | علامت سوم و چهارم و پنجم زوال آسمان و شکافته |

شدن و شق شدن آن و معنی آسمان

علامت ششم و هفتم - افروخته شدن دوزخ و نزدیک

شدن بهشت و مقصود از دوزخ و -

بهشت

علامت هشتم و نهم - متفرق شدن کواکب

و تیرگی آنها و معنی کواکب و نجوم

علامت دهم - کشیده شدن زمین و معنی ارض

در تفسیر پایه لترکین طبقاً عن طریق

تفسیر پایه سوره هود بظن مور حضرت بها^ع الله

و حضرت با با اعظم

ایاتیکه در قرآن بظن مور حضرت

بها^ع الله بشارت داده است

در بیان محشر

در بیان صراط و معنی آن

در بیان میزان و معنی آن

در بیان حساب و معنی آن

در بیان کتاب و معنی آن

در بیان کتب و معنی حضرت بها^ع الله

در بیان کوشش و معنی آن

در بیان بهشت و دوزخ و معنی آن .

در بیان این که اختلافاً حاصله
در بین هر امتی بواسطه ظهور
مظهر امر الله که ظاهر میشود مرتفع
میشود و کلمه صاحب امر و شارع
قدیر فصل الخطاب و فاصل بین حق و باطل
است .

دو لوح مبارک از حضرت بها^۱ الله
"لوح عبود و الوهاب قوجانس و
لوح سید یوسف اصفهانی

پایان